UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228302

UNIVERSAL
LIBRARY

بها ۳۰۰ ریال
انتشارات ابن‌سینا

OUP—391—29-4-72—10,000.

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. 891.5509 Accession No. P1416

Author

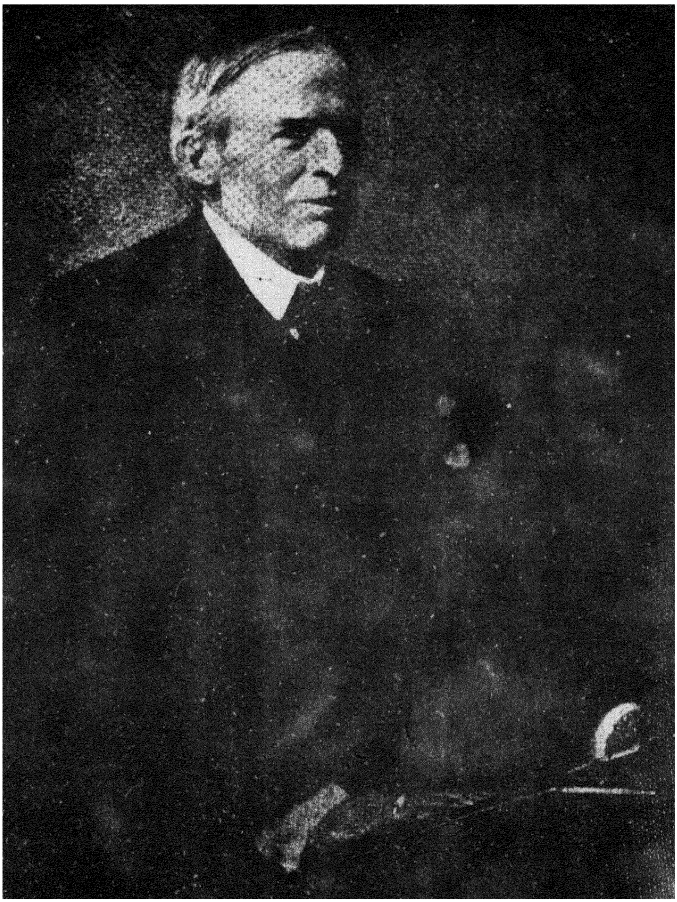
Title

This book should be returned on or before the date last marked below.

تاریخ ادبیات ایران

از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر

۴



پروفسور ادوارد براون هنگام پیری

ف
۸۹۱۷۵۱۹
ب ت

فهرست مندرجات

بخش اول تاریخ اجمالی ایران در چهار قرن اخیر

فصل اول ملاحظات کلیه راجع بسلسلهٔ صفویه

اهمیت تاریخی سلسلهٔ صفویه ، فقدان تاریخ کافی و کاملی از سلسلهٔ مذکوره ، چهار منبع مهم فارسی که بطبع نرسیده است ، بی‌اعتباری تواریخ اخیرهٔ فارسی ، دن خوان ایران ، یك اشتباه سرجان ملکم ، منابع اطلاعات ترکی ، تحریرات اروپائی معاصر صفویه ، مهمترین مختصات سلسلهٔ صفویه .

ملیت

از چه میتوان اعمال سلاطین صفویه را ملی گفت ، استعمال مفرط لغت ترکی در عهد صفویه ،

مذهب :

• اصول مذهب شیعه ، نقل از شهرستانی ، وجه تناسب مخصوص تشیع با ایرانیان ، اختلاف شیعه و سنی اساسی است نه شخصی ، اصول و نسب صفویه ، بیان اینکه صفویه در ابتداء طایفهٔ از درویشان بودند ، اصطلاح صوفی اعظم ، شاه اسمعیل مذهب شیعه را جبراً در تبریز رواج میدهد ، مقایسهٔ تبلیغات صفویه و عباسیان .

صنایع و ادبیات

فقدان شعرای بزرگ در عهد صفوی ، علل این فقر ، نظر میرزا محمدخان ، شعرای مدیحه سرا در خدمت صفویه منزلتی نداشته اند ، ذیل .

از صفحهٔ ۱۶ تا ۴۰

فصل دوم ازظهور دولت صفویه تا سال ۱۵۲۴/۹۳۰

شاه اسمعیل و اجداد او

دلایل نفوذ و بزرگی شیخ صفی‌الدین ، ارادت رشیدالدین وزیر به شیخ صفی ، صفوة‌الصفا .

اجداد شیخ صفی‌الدین

امام هفتم موسی‌الکاظم ، فیروز شاه زرین کلاه ، صوص‌الخواص ، صلاح‌الدین رشید ، قطب‌الدین احمد ، امین‌الدین جبرائیل

شیخ صفی‌الدین (۱۲۵۲ - ۱۳۳۴ م)

بزرگی و مندرجات صفوة‌الصفا ، صفات تذکرة‌الاولیاء ، مورخین اسلامی ، کرامات ، صفات خشونت آمیز تنفرانگیز عرفاء اسلام ، طفولیت شیخ

صفی ، سعدی را ملاقات میکند ، ارادت بشیخ زاهد گیلانی ، احوال شیخ‌زاهد، وفات شیخ زاهد و جانشین شدن شیخ صفی ، اشعار شیخ صفی ، نفوذ شخص شیخ صفی در آسیای صغیر ، صدرالدین درسال ۱۳۳٤/۷۳۵ جانشین پدرمیشود ، قدرت محرك حسدشد ، صدرالدین در سال ۱۳۹۲/۷۹٤ جای خود را به پسرش خواجه علی میسپارد ، شیخ شاه ، شیخ حیدر ، مبداء اصطلاح قزلباش ، قتل شیخ حیدر در میدان جنگ از صفحه ٤۱ تا ٥٤

شاه اسمعیل

تولد ، جلوس ، وفات

قتل سلطان علی برادر اسمعیل ، اسمعیل هنگام اختفای درلاهیجان ، جان نثاری پیروان شاه اسمعیل ، فتوحات اسمعیل در سیزده سالگی شکست و قتل فرخ یسار بدست شاه اسمعیل ، جنگ شروروتاج - گذاری شاه اسمعیل ، کوشش نیرومندانهٔ شاه اسمعیل در ترویج تشیع ، مخالفین و رقبای اسمعیل در سال ۲/۹۰۷ - ۱۵۰۱ ، غلبهٔ اسمعیل بر رقبای کوچك خود ، رفتار بیرحمانه با اسراء ، فتوحات اسمعیل در غرب ، فتح بغداد ، تنبیه غلات ساکن هویزه ، انقیاد لرستان ، وقایع‌فارس ، حمله بشروان ، دودشمن‌قوی‌خارجی: ازبکها وعثمانیها ، سیرت وصورت شاه اسمعیل بنا بروایت سیاحان اروپائی خشونت نسبت باهل تسنن ، شیبانی یا شیبك خان ازبك ها ، قتل شیبانی‌درجنگ‌دسامبر ۱۵۱۰ ، مجموعه‌مکاتیب‌دولتی که‌فریدون‌بیگ گرد آورده است ، ظهور و ازدیاد خصومت ایرانیان و عثمانیان ، نهضت شیعیان آسیای صغیر ، مراسلات فارسی سلطان سلیم ، جنگ چالدران ، اقدامات سلطان سلیم پس ازفتح چالدران ، قصیدهٔ‌فارسی که درتهنیت سلطان سلیم سروده شده ، وفات سلطان سلیم ، جلوس سلیمانخان ، وفات شاه اسمعیل ، وسعت مملکتش ، لیاقت‌وکرمش ، میل مفرط بشکار، پنج‌جنگ‌بزرگ شاه اسمعیل ، ادبای معتبرمعاصر شاه اسمعیل ازصفحهٔ ٥٥ تا ۸۲

فصل‌سوم اوج وحضیض دولت صفویه اززمان

شاه طهماسب تا عهد شاه سلطان‌حسین

جلوس شاه‌طهماسب ، اخلاق‌طهماسب ، اعتقاد شاه طهماسب بخواب، نوبه‌شاه‌طهماسب ، تباهی لشکرعثمانی ازبرف بی‌هنگام ، مشاهدات دیگر ، روابط ناگوار خانوادگی ، بیوفائی نسبت به‌بایزید پسرشاه عثمانی ، شرحی که خود شاه طهماسب ازاین بد رفتاری نوشته‌است، همایون امپراطورهند درایران ، روابط خارجی ایران درعهد شاه - طهماسب : جنگ با عثمانی ، جنگ باازبکیه ، کشتار درراه‌مذهب ،

ج

حرب با گرجیان ، جنگهای کوچك و اغتشاشات داخلی ، سیاستهای وحشیانه ، ضعف و عیب شاه طهماسب از صفحهٔ ۸۳ تا ۹۳

شاه اسمعیل ثانی ـ محمد خدا بنده

اغتشاشاتیکه بعدازفوت شاه طهماسب رخ داد ، سلطنت کوتاه وخون آلود شاه اسمعیل ثانی ، مرگ فضیع شاه اسمعیل ثانی ، سلطنت محمد ـ خدابنده ، قتل پریخان خانم ،

شاه عباس اول

جلوس شاه عباس اول ، اخلاق سلطان محمد خدابنده ، شاه عباس ، خطرهای آغاز پادشاهی شاه عباس ، صلح با عثمانی ، تشکیل طوایف شاهسون ، غلبه بر عثمانیان ، شرحهای خستگی آوری که مورخین ایرانی از جنگهای این زمان داده اند ، صفات شاه عباس و تشکیلات او ، سختگیری و قهاری ، حضور اجباری در امر سیاست ، شاه عباس مهربانی را با سختگیری آمیخته داشت ، فتوحات او ، خوشنویسان ، شعراء ، مطربان و اهل نغمه وغیره ، لکه هائی که بردامن سلطنت او افتاده است .

شاه صفی ـ شاه عباس ثانی

جانشینان شاه عباس اول ، شاه صفی ظالمی خون آشام بوده است شاه عباس «ثانی» خوب پادشاهی بود اگر درشراب افراط نمیکرد شاه سلطان حسین متعصب بی حال ، جلوس ، خلع ، قتل ، بهترین شرحیکه معاصرین راجع باین دوره نوشته اند ، الیاریوس ، پررافائل دومانس ، شاردن ، شیخ علی حزین ، کروسینسکی ، هانوی ، دورهٔ اخیر سلطنت صفویه مورخین ایرانی را بنگارش تشویق نمیکرد ، عیوب سیاست شاه عباس ، غلبهٔ ملاها که فرد اکمل آنها ملا محمد باقر مجلسی بوده است . از صفحهٔ ۹۴ تا ۱۱۵

فصل چهارم خلاصهٔ تاریخ ایران در دوقرن اخیر

هجوم افغانها

اخلاق افغانها ، شرح اغتشاش قندهار ، میرویس درمکه ، ظفریافتن عاصیان ، میرمحمود پسرمیرویس جانشین پدرمیشود ، شورشهای دیگر بر ضد دولت ایران ، تصرف افغان ها کرمان را ، اتحاد زردشتیان وافغانها ، پیشرفت افغانها بجانب اصفهان ، جنگ گلون آباد ، مشابهت ومبانیت هجوم عرب ومغول وافغان ، فرار شاهزاده طهماسب میرزا ازاصفهان بقزوین ، قحط دراصفهان ، تسلیم شدن اصفهان ، استمداد طهماسب ازروس وعثمانی ، قساوت وسفاکی افغانها ، کشتن محمود بازماندگان خانوادهٔ سلطنتی را وقتل خود او بدست اشرف ، وفات پطر کبیر وهجوم عثمانیان بایران ، گفتگوی عثمانیها وافغانها ازصفحه ۱۱۶ تا ۱۲۵

قیام نادرشاه

قتل‌فتحعلی‌خان قاجار، فتح‌نیشابور، شکست اشرف درداماغان ، تخلیهٔ اصفهان و قتل شاه سلطانحسین بدست افغانها ، شکست افغانها در نزدیکی پرسپلیس ومرگ اشرف ،

دورهٔ نادر تا زمان قتل او درسال ۱۷۴۷ میلادی

بی‌لیاقتی‌طهماسب ، پادشاهی‌عباس ثالث، انتخاب شدن نادربپادشاهی فتح نادردرهندوستان ، طغیان رضا قلی‌و کورشدنش ، نظر نادر نسبت به‌دین ، قتل نادر، هرج ومرج بعد ازوفات نادر از صفحه ۱۲۶ تا ۱۳۱

سلسلهٔ زندیه (۱۷۵۰ ـ ۱۷۹۴)

اخلاق‌حسنهٔ کریمخان زند ، دورقیب کریمخان ، حذف شدن آزادافغان ازجمع رقیبان ، غلبهٔ کریمخان بر رقیب قاجار خویش ، فتح بصره بدست ایرانیان ، وفات‌کریمخان و فرار آغا محمد خان ، جانشینان کریمخان ، لطفعلی خان‌آخرین سلطان سلسلهٔ زندیه ، شجاعت و مردانگی ومصائب لطفعلی‌خان ازصفحه۱۳۱ تا۱۳۷

سلسلهٔ قاجاریه ۱۷۹۶ ببعد

فتحعلی‌شاه ، محمد شاه ، اسمعیلیه درقرون جدیده ، قتل شاه خلیل‌الله طغیان‌آقاخان ، شکست او بدست بهمن میرزا وفرارش به هندوستان ازراه لار ، جنبش بابیه

ناصرالدین شاه

میرزا تقیخان امیرنظام ، قتل حزن انگیزمیرزا تقیخان ، نهضت بابیه در۱۸۴۹ ـ ۱۸۵۰ ،گوبینو ، سوء قصد ، جنگ ایران و انگلیس ، تأسیس تلگراف ، عوامل تجدید آور دیگر ، قتل‌ناصرالدین شاه ، نطفهٔ انقلاب ، سالهای پرحادثه ، ابتداء وانتهای عهد ناصرالدین‌شاه سالهای طوفانی از۱۸۹۱ ببعد ، جانشینان ناصرالدین‌شاه از صفحه ۱۳۷ تا ۱۵۱

بخش‌دوم

شعر فارسی درچهار قرن اخیر

فصل پنجم ملاحظات کلیه راجع باشعار اخیر خاصه ابیات مذهبی

ثبات وتغییر ناپذیری زبان ادبی ایران . توجه بی‌اندازه نسبت بشعر، طبقات شعر فارسی ،

۱ ـ اشعار طرز قدیم

انتقاد ادبی که‌ایرانیان ازآن غفلت‌داشته‌اند ، جلب کردن هندوستان

شعرای ایران را درعهد اولین پادشاهان مغول ، خشکی ادبیات در قرن بیستم.

۲ ـ ابیات اتفاقی یا موقعی

۳ ـ اشعار مذهبی

نمونه اشعار اتفاقی یا موقعی ، اشعار مذهبی محتشم و پیروان او ، بی‌اعتنائی شاه طهماسب نسبت بمداحان ، احساسات طبیعیه که دراین قسم اشعار مندرج است ، اشعار مذهبی که بیشتر عامیانه است عزاداری محرم درچشم اروپائیان ، توسعه روایت

٤ ـ اشعار بابیه

٥ ـ تصنیف

ایرانی شجاع است ، دلیری عرب و ایرانی ، مذهب بابی و تشیع ، اشعار بابیه ، تصنیف یا اشعارمحلی ، قدمت احتمالی تصنیف ، ترجمه انگلیسی دوازده فقره تصنیف ـ اشعار سیاسی جدید .

از صفحه ۱۵۲ تا ۱۷۰

فصل ششم — شعرای قبل از قاجار که بطرز قدماشعر میگفته اند

شیوع قریحه شاعری در ایران ، تشخیص شعراء لایق ازشعراء عادی دشواراست ، محک انتخاب ، اختلاف ذوق خارجیان باسلیقه اهالی بومی هاتفی ، بابافغانی ، امیدی ، اهلی ترشیزی ، اهلی شیرازی ، هلالی لسانی ، فضولی بغدادی ، وحشی بافقی ، محمود قاری یزدی ، محتشم کاشانی ، عرفی شیرازی ، اشتهارعرفی وفیضی درهندوستان وعثمانی وفات فلاکت امیز فیضی ، کتابخانه فیضی ، راجع بعرفی ، اخلاق تند عرفی ، رای سخت مستروین سنت سمیت ، مطالب گرانبهای کتاب بداونی ، سحابی استرآبادی ، نظیری نیشابوری ، زلالی خونساری ، ظهوری ترشیزی ، بهاءالدین عاملی ، طالب عاملی ، محبت طالب به خواهر خود ، شفائی ، میر باقر داماد ، میر ابوالقاسم فندرسکی ، ابوطالب کلیم ، محمد طاهر وحید قزوینی ، شوکت بخاری ، صائب تبریزی ، پسندیدن صائب شعر همکاران هندی خودرا ، چندشعر منتخب از صائب — از صفحه ۱۷۱ تا ۲۰۳

فقر قرن هیجدهم

دومجموعه مهم که درآن عصر تالیف شده است ، شیخ علی حزین تذکره شیخ علی حزین ، تنفر شدیدشیخ علی حزین از هند ، تذکره معاصرین تالیف شیخ علی حزین ، لطفعلی بیك آذر

ازصفحه ۲۰۳ تا ۲۱۳

فصل هفتم — شعرای زمان قاجاریه

تجدید حیات شعر ، بازگشت بسبك شعرای متقدم ، اختلاف ذوق صرافان سخن ایرانی وهندی ، وصال و خانواده اش ، صله مختصر علت دیگر انحطاط قصیده‌سرائی ، شعرای انتقالی‌عهدانقلاب، برای سبکهای قدیم بیم فراموشی و ترك شدن نمیرود ، تذکره شعرای جدید ، مجمع‌الفصحاء وریاض‌العارفین وملحقات روضة‌الصفا، تذکره دلگشا . ازصفحه۲۱۳ تا۲۱۹

شعراء

سحاب ، مجمر ، صبا ، نشاط ، میرزا ابوالقاسم قائمقام ، میرزا تقی خان امیر کبیر ، وصال ، اولاد وصال . وقار ، فرهنگ داوری ، توصیف فرهنگ از پاریس، قاآنی ، دربدو امرحبیب تخلص داشته ، بدرش گلشن،هنرهاوعیوب قاآنی، کتاب‌پریشان،فروغی،تمایل بتصوف یغمای جندقی ، محتویات کلیات یغما، هجویات یغما، مراثی‌مذهبی یغما، هجو سرائی وتقدس ، سپهر و هدایت و شیبانی ، دبستان جدید شعرای بعد از انقلاب ، دخو ، عارف ، اشرف ، بهار، مرحوم ادیب الممالك ، خدمات‌او در روزنامه نگاری، سنجش شاعری او
ازصفحه ۲۲۰ تا ۲۴۸

فصل هشتم — مذهب شیعه و مقتدایانش

مجتهدین و ملاها

مذهب شیعه ، اصل اجتهاد ، جلب کردن علوم دینیه مردمان صاحب قریحه‌وجاه‌طلب را،دست‌نیافتن برروحانیون،قصص‌العلماء ،علم‌الرجال، مجالس المومنین ، روضات الجنات ، نجوم السماء ، کشف الحجب ، یك تذکره ازشعرای شیعه ، مقایسه تألیفات مذکور ، مؤسسین فقه شیعه، محمدهای‌سه گانه وکتب‌اربعه ، سه‌نفر محمدنام‌درقرون اخیره، زبان عربی وسیله تحریر کتب دینیه‌است ، کتب‌شرعیه درازمنه‌اخیره، قلت کتب فقهی شیعه در اوایل زمان صفویه ، دعوت علماء شیعه از از خارجه بایران ، شرح حال یك نفر از طلاب علوم دینیه ، قدمهای نخستین در راه تحصیل ، مشقات سفر درطلب علم ، تحصیل و مشقت ، از بصره بشیراز ، در مدرسه شیراز رنج سرماوگرسنگی ، یك‌معلم سختگیر ، زندگانی یکنفر طلبه درشیراز ، باملا محمد باقر مجلسی آشنا میشود ، در اصفهان رتبه مدرسی میيابد ، قدر وقیمت این شرح احوال شخصی . ازصفحه ۲۴۹ تا ۲۶۱

مقام مجتهدین در زمان صفویه

و جانشینان آنها

خریدن‌مقامی در بهشت ، فتوی . جنبهٔ مستحسن روحانیون ، جنبه

ناشایست آنها حسد ورفتار زشت ، اخباریها واصولی‌ها ، قتل ژنرال روس ، آخوندهای‌قشری ، وسعت شرب ، آثار مکتوبه‌طبقه علماء ، فقه ، سئوال وجواب ، کتاب‌الودیعه ، عقاید عوام شیعه ، کتاب عقاید الشیعه ، مقدمه، در ردعقایدباطله ، ذات‌وصفات ، ردبرصوفیه ، توحید صفاتی ، توحید خلقی ، رد غلات ، توحید عبادتی ، غیبت امام ،علائم آخرزمان ، قیامت صغری ، قیامت کبری ، هفت دوزخ ، پل‌صراط اعراف ، بهشت ، کفر و ایمان تقسیمات کلی افکار مذهبی ایرانیان تقسیمات گوبینو ، مجلسیها ، علماء قبل از صفویه ، روحانیون عهد صفویه وبعد ازصفویه . ازصفحه ۲۶۲ تا۲۸۶

فصل نهم نثر نویسان تا سال ۱۸۵۰ میلادی

انواع نثر ، عبارات مصنوعی در کتب تاریخی ، سادگی نخستین ، فسادزبان درزمان مغولان وسایر ملل بیگانه ، بهبودی نثر در عصر اخیر ، نمونه عبارت پردازی بیمورد .

فقه

یك طبقه بیفایده‌از کتب ، فقه بزبان‌فارسی‌عامیانه، خدمات مجلسی‌ها، تألیفات ملا محمدباقر مجلسی ، طبقه‌بندی کتب‌عقاید که بزبان‌فارسی است ، رد براهل تسنن ، رد برصوفیه ، رد برنصاری ، ردبرشیخیه ، رد بربابیه وبهائیه . از صفحه ۲۸۷ تا ۲۹۵

فلسفه

تقسیمات‌فلسفه، شیعه ومعتزله،قرض فلاسفه اسلام به‌یونانیان ، اشکالی که در تعیین طرز ومقام فلسفی‌ایرانیان در عهد اخیر موجود است ، شش فیلسوف معروف ایران در ازمنه اخیر ، حکمت و کلام شیخ بهاءالدین العاملی ، معلمین او ، میرداماد ، ملاحظات عادات مگس نحل ، میر داماد از ملاصدرا محتاط تر بود ، ملا صدرای شیرازی ، تأثیر مذهب ملاصدرا درعقاید شیخیه و بابیه ،کتب عمده ملاصدرا ، بیانات گوبینوراجع بملاصدرا ، عقیده شیخ محمد اقبال ، نفوذ شیخ محی‌الدین العربی ، ملا محسن فیض کاشانی ، فعالیت خارق‌العاده او اودر تألیف وتصنیف ، فال مناسب ، ضدیت‌شیخ‌احمد احسائی بـاملا محسن، غلبه‌ملامحسن برشخص‌عیسوی، ملاعبدالرزاق لاهیجی، گوهر مراد، میرابوالقاسم‌فندرسکی، حاجی‌ملاهادی سبزواری ، آثارحاجی ملاهادی . از صفحه ۲۹۶ تا۳۰۷

علوم ، ریاضیه ، طبیعیه وفنون

غریبه خفیه

تطور علوم عرب و نسبت آن با حکمت ، عربها بر میراث یونانیان

چه‌افزودند ، مقام تحقیق محمدبن زکریا الرازی ، انحطاط علوم‌پس ازهجوم مغول ، علمای اسلام تاچه پایه مطالعات شخصی داشته اند ، تحقیقات جاحظ راجع بشعور مورچه ، علوم جدیده اروپائی درایران، علوم خفیه .
از صفحه ۳۰۷ تا ۳۱۱

تواریخ ـ عمومی واختصاصی ومحلی

تفوق عرب برایرانیان ازحیث تاریخ نویسی، تأثیر مضرتاریخ‌وصاف بعضی از تواریخ معتبره عصراخیر ، فقر اغلب تواریخ عمومی‌فارسی علائم ترقی در عصرجدید .

احوال رجـال ـ سرگذشتهـای‌شخصی

سفرنامه هـا

متداول بودن کتب‌رجال‌فیمابین مسلمین ، انواع مختلف کتب‌رجال، روضات‌الجنات، قصص‌العلماء . نجوم‌السماء وسایر کتب احوال‌علماء، خطاطان ، تراجم شخصی، سفرنامه ، بستان‌السیاحه ، مطلع الشمس، سایر مؤلفات محمد حسن‌خان .
از صفحه ۳۱۲ تا ۳۲۵

فصل دهم ترقیات سالهای اخیر

از ۱۸۵۰میلادی ببعد

نفوذهای تجدد آور ، دارالفنون ، نمایش ، نمایشهای میرزا جعفر قراچه داغی ، سه‌تیاتر پرنس ملکم‌خان ، جریده‌تیاتر ، رمان ، عشق و سلطنت ، رمان تاریخی زمان کـورش ، دام گستران یـا انتقام خواهان مزدك ، شرلوك خمس درایران وعثمانی .

مطبوعات

رواج چاپ درایران ، پنج جریده مهم درآغاز امر ، بهترین جریده‌ٔ بعد از انقلاب، چرند وپرنـد ، ابتکار دخـو در نظم ونثر ، دوازده سال‌اخیر ۱۹۱۲/۱۹۲۳، ایران وآلمان ، روزنامه‌کاوه دوره قدیم ، دوره جدید کاوه ، مقالات مهمه دوره قدیم‌کاوه ، مقام ارجمند دوره جدید کاوه در ادب و انتقاد ، دوره جدید ، بعضی از مقالات مهمه دوره جدیدکاوه ، سال‌آخر کاوه ، ایرانشهر ، ترجیح تعلیمات‌آلمانی بفرانسوی برای محصلین ایـرانی ، مطبوعات ایـران بعد از جنگ بین‌المللی ، چاپخانه‌کاویانی دربرلن ، پایان کتاب
از صفحه ۳۲۶ تا ۳۴۴

بیاد محبت‌ها و بنشان
تشکراتی که بمادر
خودمدیونم این کتاب
را بوی تقدیم میکنم
برون

همانم که از چشم نگذاشتی
مدامم در آغوش برداشتی

گرامی ترت بودم از جان خویش
نبودت زمن هیچکس بیش پیش

مرا هوش و جان وروان با تواست
دلم آشکار و نهان با تو است

یوسف‌وزلیخای‌فردوسی

گویند مرا چوزاد مادر
پستان بدهان گرفتن آموخت

شب بر سر گاهوارهٔ من
بیدار نشست وخفتن آموخت

لبخند نهاد بر لب من
برغنچهٔ گل شکفتن آموخت

دستم بگرفت و پایبا برد
تا شیوهٔ راه رفتن آموخت

یك حرف و دوحرف برزبانم
الفاظ نهاد وگفتن آموخت

پس هستی من زهستی اوست
تاهستم‌وهست‌دارمش دوست

ابرج

دیباچه

در تابستان ۱۳۰٤ شمسی جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف که در آن زمان ریاست ادارهٔ تفتیش کل معارف را عهده دار بودند در نظر گرفتند که دورهٔ تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد برون انگلیسی بفارسی نقل شود پس سه تن از فضلا را بترجمهٔ سه جلد نخستین ونگارنده را بترجمهٔ جلد چهارم ترغیب کردند. از آنجاکه این ضعیف از آغاز آشنائی با امور ادبی شوقی فراوان بتحقیق احوال شعرا وادباء داشتم واز نقص وعیب تذکره‌ها کاملا مطلع ومتأسف بودم این دعوت رابحسن قبول پذیرفته برخی از ایام عمر را در ترجمهٔ این کتاب صرف کردم وزارت معارف در همان اوقات (۳ مرداد ۱۳۰٤) نامهٔ بپرفسور برون نوشته واو را از انجام یافتن دوره کامل تاریخ ادبیات تبریك وتحسین گفته برای ترجمه رخصت طلبید. پرفسور درپاسخ شرحی مبتنی براجازهٔ ترجمه وجرح وتعدیل وافزایش و نقصان نوشته است چو آخرین مکتوبی است که پرفسور برون بایران فرستاده است عیناً نقل‌میگردد

پانزدهم ایلول ۱۹۲۵

جناب وزیر اجل اکرم

تعلیقه انیقه آن وزیر معارف‌پرور کمالات پناه‌الان زیارت گردید وباعث کمال امتنان وتشکرشد هرچند آن چهارجلد که دراین بیست‌سال گذشته در تاریخ ادبیات ایران تألیف نموده‌ام بهیچ وجه لایق ترجمه بزبان فارسی نمیدانم البته هرگاه رأی عالی آن معارف پناه برآن قرار گرفت باعث کمال افتخار وابتهاج گردد ولی خودم‌را مظهر ضرب‌المثلی که داریم (در مملکت کوران مرد یك چشم بیناست) میدانم هرگاه معلومات مفلس در خصوص ادبیات ایران درفرنگستان بد نباشد هیچ دخلی بمعلومات علماء وادباء ایران ندارد بلکه هرچه حاصل کرده ام ازایشان کتباً یا شفاهاً حاصل کرده‌ام وخوشه چین خرمن‌ایشانم مثل آنچه شیخ میفرماید :

کمال هنشین بر من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم

بخیال مخلص هرگاه یکی ازاکابرادبای ایران کتابی درادبیات ایران تألیف فرماید مبنی براصول جدید وتفتیش وتنقیح وتنقید فایده‌اش بسیار بیشتر خواهد شد خصوصاً از برای اهل فرنگستان وخصوصاً در باره آنچه متعلق باین عهد اخیرباشد ولی برواضح است هرگاه رأی عالی بر ترجمهٔ کتاب این بنده فانی قرارگیرد با هرچه مترجم لازم داند از اصلاح وتقلیل وتزئید باعث کمال افتخارمخلص باشد

همی شرم دارم که پای ملخ را بحضرت شاه سلیمان فرستم

همی ترسم از ریشخند ریاحین که خار مغیلان ببستان فرستم

مخلص دعاگو ارادت شعار - ادوارد برون

چهار ماه بعد از این تاریخ آن دانشمند ایران دوست در روز ٥ ژانویه ١٩٢٦ میلادی مطابق ١٨ دیماه ١٣٠٤ وفات یافت وهمه ایرانیانی که از خدماتش آگاه بودند قرین حزن واندوه شدند انجمن ادبی ایران بنابر پیشنهاد آقای حکمت مجلس سوگواری خاص ترتیب داد چندتن از شعرا وفضلا مقالات و اشعاری حاکی ازشرح حال واظهار حقشناسی قرائت کردند که همه آنها را مجله تعلیم و تربیت در رسالهٔ جداگانه طبع و نشر کرد و عکس آن مرحوم را نیز بعنوان یادگار بفضلا هدیه فرستاد.

باری نگارنده پس از چند ماه ترجمهٔ کتاب را بوزارت معارف تسلیم کرد که وسایل طبع آنرا فراهم کنند لکن نظر بتغییر شغل جناب آقای حکمت این نسخه در طاق نسیان و زاویه فقدان ماند چنانکه متجاوز از ده سال کسی‌را بر وجود آن وقوفی و در استخراج آن از مخازن وزارت خانه میلی نبود [1]

چون مقام وزارت معارف به آقای حکمت تفویض گردید ایشانرا دریغ آمد که‌چنین رنجی بی‌ثمر ماند وبا اینکه سه جلد مقدم ترجمه نشده بود از آنجا که قسمت های کتاب استقلال داشت نگارنده را بطبع دفتر جلد چهارم تشویق و مدد فرمودند.

(١) درخلال این احوال یکی از فضلا موسوم بسیف پور فاطمی که از این ترجمه آگاهی نداشت قسمتی از این کتاب را در اصفهان بطورخلاصه ترجمه ودر ٦٨ صفحه کوچك انتشار داده است وحاوی نکات خوب مخصوصاً فهرستی از مؤلفات برون است

راقم سطور آن نسخه را بار دیگر مورد دقت قرار داد وبنابرسفارش و اجازهٔ مرحوم برون در جرح وتعدیل آن کوشید مطالبی کـه برای خوانندگان خارجـی سودمند وتازه وبرای ایرانیان توضیح واضح وتطویل بلاطایل بود حذف کرد وهرجا توضیحی ضرورت داشت بیفزود وذیلی مشتمل براحوال شعراء و اسامی مؤلفات این عصر بر کتاب الحاق نمود تا فایده آن تمامتر باشد بااینکه برای تاریخ ادبیات فارسی تاحال کتابی باین خوبی وصحت وبا این نظم وترتیب و استقصا وانتقاد نگارش نیافته است بطوری که خود مؤلف نیز توجه داشته خالی از نقص نیست زیرا که احوال بسی از علما وفضلا وگویندگان مسلم را متعرض نیست من جمله محمودخان ملك‌الشعراء وسروش وفتح‌الله خان شیبانی که در عهد خود اشعر شعراء بوده اند ونیز بسی نکات راجع بسر گذشت شعراء عهد صفویه را محض اختصار حذف نموده است نگارنده در نظر داشت که درحدود امکان درذیل صفحات یا در دنبال فصول این افتاده ها راضبط کند وبعضی مطالب را توضیحی کافی تر بدهد مخصوصاً پس از دست‌یافتن به سه‌تذکره مبسوط خطی که مرحوم برون از آنها ذکری نکرده است یکی تذکرهٔ نصر آبـادی ودیگر تذکرهٔ خلاصة الافکار تألیف ابوطالب ودیگری تذکرهٔ خوشگو درین چند کتاب مطالب بسیار راجع باکثر شاعران این کتاب دیده شده که قابل الحاق بـود اما بـدو ملاحظه خودداری کرد یکی بزرگ شدن کتاب دیگر مبدل شدن هیئت ونظمی کـه مؤلف بآن داده بود زیرا کـه دراکثر موارد فرع زیاده براصل میشد وتـا این درجه تغییر وتحریف شایسته نبود پس آن یـادداشتها را کنار گذاشت وبذکـر ضروریـات اکتفا کرد .

امیداست که این زحمات درخدمت صاحبنظران موقع قبول یابد ودر نقایص آن بدیده اغماض بنگرند چون دوستان مهربان آقایان محمد مهران و یعقوب انوار در پاکنویس واصلاح وتهیه فهرست این کتاب بذل همت وصرف وقت کرده اند دراین‌جا از زحمات ایشان سپاسگزاری می کنم .

شرح حال پروفسور برون

استاد علامه آقای محمدبن عبدالوهاب قزوینی را در شرح احوال پروفسور برون مقالاتی است که درسال چهارم مجله ایرانشهر درج شده است از آنجاکه آگاهی آن دانشمند براحوال برون دقیق تر و مستقیم تر از هر کسی است بهتر آن دانستیم که ازمیان منابع مختلفی که دردست است بیانات ایشان را بـا اختصاری که مناسب مقام باشد زیب این مقدمه قرار دهیم .

« گمان میکنم کم کسی از ایرانیان باشد که استاد برون را نشناسد زیرا که خدمات او نسبت بایران منحصر بآثار ادبی او نبود درعالم سیاست نیز خدمات شایان بوطن مانمود از ابتدای مشروطیت (۱۳۲٤) الی شروع جنگ عالمگیر (۱۳۳۲) زحماتی که او در طرفداری از ایران دراروپا کشید ومجاهداتی که درانبات حقانیت ایران واعتراض برضد سیاست بیگانگان نمود از نشر مقالات درجراید وتألیف کتب ورسائل ودادن کنفرانسها وملاقات بارجال و وزراء فی‌الواقع بـاور کردنی نیست . بعقیده من از ابتدای افتتاح روابط منظم مابین ایران و اروپا از یك قـرن بـاینطرف هیچکس از اروپائیها این اندازه شهرت و نام نیك در ایران بهم نرسانیده واین درجه اخلاص ومحبت عموم ایرانیان را بخود جلب نکرده است .

اما خدمات ادبی آن مرحوم را بجرأت میتوانم سوگند بخورم که مابین جمع مستشرقین اروپا وامریکا هیچکس این‌همه زحمت در این راه نکشیده است ویك‌عمر تمام را از هیجده سالگی تاآخرین دقیقهٔ حیات شصت وچهار سالهٔخود بدون‌خستگی باتمام قوای معنوی ومادی خود صرف احیای آثار ادبی ایران نکرده است واین همه مساعدات مالی برای طبع و تصحیح کتب نفیسه فارسی از کیسهٔ شخصی خـود بخود هموار ننموده لست ومخصوصاً هیچکس بادبیات وذوقیات ومعنویات ایران‌یعنی بافکار حکما وشعرا وعرفا وارباب مذاهب آن مملکت این اندازه محبت خالص وعاری از هر گونه شوایب واغراض سیاسی وجاهی ومالی نورزیده است .

فی‌الواقع وجود مـرحوم براون برای ایران یـك نعمت خدا داد ویـك گنج بادآورد بود آخرچه عجب تر از این‌که یك مردی ازیك ملت‌اجنبی بآن هم ازاعاظم

علماء و نویسندگان آن ملت در تمام مدت عمر خود طرفداری از ملت و مملکت ما بنماید و محض خاطر ما با ملت و مملکت خودش طرف شده باشد!

برای اطلاع از شرح حال آن مرحوم از اوایل عمر تا سنه ۸ ـ ۱۸۸۷ (۶ ـ ۱۳۰۵) هـ . ق . که سال سفر اوست بایران در سن ۲۷ سالگی رجوع شود بمقدمه کتاب « یکسال مابین ایرانیان» تألیف خود او که کتابی بسیارجذاب ودلکش است [۱]

برای تصور اجمالی از جنبهٔ ادبی حیات آن مرحوم باید نظری افکند بمؤلفات جلیله عدیده در این رشته که عده آنها ۱۲ کتاب بزرگ و ۲۲ رساله است [۲] و شاهکار آنها کتاب « تاریخ ادبیات ایران » است در چهار جلد واین کتاب مهم در خصوص ادبیات زبان ما نه تنها در اروپا بلکه در باب خود یگانه و منحصر بفرد است و هیچکس از مستشرقین قبل از او مثل آن یا قریب بآن تألیف ننموده است بلکه مابین فارسی زبانان تاکنون کتابی باین نظم و ترتیب عجیب و با این بسط و تفصیل حاوی

---

(۱) اسم این کتاب بانگلیسی A year amongst the Persians برای تکمیل مطالب فوق سطری چند از کتاب مذکور وسایر آثار او بر بیانات آقای قزوینی میافزائیم.

پروفسور ادوارد گرانویل برون از مردم نیوکاسل انگلستان پسر برن یامین برون صاحب کارخانه کشتی سازی بود در ۷ فوریه ۱۸۶۲ (۷ شعبان ۱۲۷۸ هـ . ق) متولد پس از فراغ از تحصیل دبستانی بآموختن علم طب پرداخت و قصدش این بود که داوطلبانه وارد قشون عثمانی شود که در آنوقت با روسیه نزاری جنگ داشت زیرا که عم براون در جنگ کریمه درخدمت نظام عثمانی بود و از روسهای نزاری تنفر داشت .

براون بهمین نظر زبان ترکی را آموخت ولی بزودی دریافت که محتاج بعربی و فارسی هم هست پس در نزد دانشمندی موسوم بمحمد باقر بواناتی شروع بتحصیل فارسی کرد این شخص در لندن مشغول تبلیغ دین اسلام بود براون در مجالس درس تفسیر قرآن بواناتی حضور یافت پس از فارسی عربی را نیز آموخت و معلم عربی دارالفنون کمبریج شد و مسافرتی باسلامبول کرد و در ۱۳۰۵ هـ . ق بایران سفر نمود یکسال در کرمان و یزد و سایر شهرها ساکن شد و باهمه طبقات و فرقه‌های دینی آمیزش گرفت در کرمان مدتی در خانقاه درویشان اقامت گزید در طهران بتحصیل حکمت و تصوف پرداخت معلم او در فنون میرزا اسدالله نامی بود (مترجم)

(۲) مؤلفات سیاسی او و مؤلفات راجع ببابیه و متون فارسی که تصحیح و طبع کرده در این حساب داخل نیست فقط کتب و رسائل ادبی او مقصود است



پروفسور ادوارد برون در لباس ایرانی

عکس از کتابخانهٔ آقای حسین ثقفی اعزاز

این همه اطلاعات مهمه نادره که نتیجه چهل سال زحمت و تتبع است بظهور نیامده است واصلا این نوع تألیف متنوع محیط که در آن واحد هم تاریخ است هم رجال و هم ادبیات هم تذکرة الشعراء و هم معجم الادباء و هم منتخب الاشعار و هم جامع الحکایات و هزار محاسن و مزایای دیگر مابین ما تاکنون مرسوم نبوده است و البته شایسته است که این کتاب با اندکی جرح و تعدیل بفارسی ترجمه شود تا نمونهٔ از وضع تاریخ ادبیات نویسی بطرز اروپا بدست مردم ایران بیاید (مقصود از اندکی جرح و تعدیل این است که بعضی مطالب واضحه که فقط برای اطلاع اروپائیان لازم است ولی برای ایرانیان از قبیل توضیح واضحات است در ترجمه فارسی باید از آن حذف شود مثل تفسیر سیمرغ یامار ضحاك یا شب قدر یا گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده و امثال ذلك واز آنطرف ترجمه حال بعضی از علماء وادباء وشعراء که بواسطه دسترسی نداشتن مؤلف دراروپا بکتب رجال حاوی شرح حال آنها یا بدواوین آنها دراین کتاب مذکور نیست باید بر آن افزوده شود واین نوع سقط ها مخصوصاً در جلد چهارم که در خصوص فضلاء متأخرین ومعاصرین است فراوان است) اما درخصوص فعالیت سیاسی آن مرحوم در مدت هشت ساله ۱۳۲٤ ـ ۱۳۳۲ که اوضاع مضطرب ایران فکر اورا مشغول داشت چون در خاطرها است از تفصیل چشم میپوشد دو کتاب نفیس در این زمینه از خود به یادگار گذارده است یکی « انقلاب ایران» دیگر « مطبوعات و اشعار جدید ایران » بعلاوه چندین رساله جداگانه که اسامی آنها درفهرست مؤلفات آن مرحوم که خود او درسنه ۱۳٤۲ بطبع رسانیده مذکور است .

اما در خصوص تحقیقات راجع ببابیه باید رجوع کرد بمؤلفات مشهورهٔ او در این موضوع که چگونه ابتداء کنجکاوی اودر این راه از مطالعهٔ کتاب کنت دوگوبینو Comte de Gobinau بحرکت آمد وجداً در این راه دامن برکمر زد ابتدادر اثناء سفر در ایران بابسیاری از اتباع این مذهب آشنائی پیدا کرد سپس در ۱۳۰۷ بعکا و قبرس رفت و بملاقات میرزا یحیی معروف بصبح ازل ومیرزا حسینعلی معروف به بهاءالله نایل آمد و با خواص ومطلعین این طایفه مکاتبه کرد و بخواهش و نوید و پول کتب و رسایل واسناد واوراق آنها را بدست آورده و موفق گردید که دنبالهٔ تحقیقات کنت دوگوبینو را که بسال ۱۲٦۹ هـ . ق . ختم میشود تازمان خود امتداد بدهد .

کنت دوگوبینو از نویسندگان بسیار مشهور فرانسه است و صاحب تألیفات کثیر درمواضیع فلسفی واجتماعی ومذهبی وتاریخی وغیره ومؤسس طریقهٔ مخصوصی است از فلسفهٔ تاریخ معروف به گوبینیسم که مخصوصاً درآلمان پیروان زیاد دارد وی در سنوات ۱۲۷۱-۱۲۸۰ بسمت نیابت اول ووزیر مختاری فرانسه درطهران اقامت داشته است چون بعد از قتل باب وپیش از ظهور اختلاف مذهبی بین این طایفه در طهران بوده اطلاعات مهمی درکتاب خود جمع کرده است استاد براون تحقیقات اورا تکمیل وتصحیح کرد وبیغرضانه در مقابل انظار عالمیان نهاد دراین باب مؤلفات معروف او از قرار ذیل است .

ترجمهٔ مقاله سیاح باحواشی بسیار مفصل ؛ ترجمهٔ تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی ، بعضی اسناد راجع ببابیه ، نقطةالکاف تألیف میرزا جانی کاشانی با مقدمه فارسی مبسوط .

اما سایر احوال آن مرحوم . بطور اجمال عرض میکنم اگر چه سعادت در این نیازامری موهومی است ولی اگر در این عمر کوتاه چند روزه سعادتی اضافی ونسبی برای کسی بتوان فرض نمود می‌توان گفت که آن مرحوم سعید بود و جمیع یا اغلب موجبات سعادت در شخص او جمع بود .

یکی آنکه مزاجی سالم و بنیهٔ قوی داشت و اگر حادثه غیر مترقبه وفات زوجه اش درمیان نمیآمد شاید سی چهل سال دیگر عمرمیکرد دیگر آنکه هم شخصاً متمول و باثروت بود[۱] هم حقوقی که از وظیفهٔ تدریس دارالفنون کمبریج عاید او میشد فوق کفایت بود دیگر آنکه در تمام عمر خودکار میکردعیاش وبطال وتنبل نبودکاری هم که انتخاب کرده بودکاری نبودکه برخلاف تمایل طبیعی خود برای کسب معاش برخود تحمیل کرده باشد وچون شخصاً متمول بود هیچ مانعی برای او در بسط دادن مقصود وتحصیل کتب نفیسه ونویسانیدن نسخه‌ها وطبع ونشر مؤلفات در بین نبود هرطور آرزو میکرد پیش میرفت در وسط راه بواسطه فقدان وسایل

(۱) دروصیت نامه خود مقرر داشت که دوهزار لیره بمدرسه بامبروك که در آنجا تدریس میکرده بدهند وهمین مبلغ راهم بدارالفنون کمبریج هدیه داد که صرف بسط ونشر زبان وادبیات فارسی وعربی کنند وکتب نفیسه ونادره بخرند مجموع دارائی پرفسور براون معادل ۱۶۶ هزار لیره انگلیسی تقویم شده است . مترجم

هادی معطل نمیماند

دیگر آنکه یکی از بزرگترین آمال او تألیف تاریخ ادبیات ایران بود که میخواست درایام حیاتش باتمام برسد این کتاب مهم که مدت تألیف آن قریب سی سال طول کشید درایام حیات بانجام رسید وعجب اینست که جلد اخیر آن کتاب فقط یکسال ونیم قبل از وفات او از طبع خارج شد.

ونیز چون یکی دیگر از اسباب سعادت انسان عشق است خداوند این سعادت راهم برای او فراهم آورد ودر سنه ۱۳۲٤ هـ. ق. دختری از خانواده های نجیب کمبریج را که مدتها قبل از ازدواج طرف تعلق خاطر او بود بحبالهٔ نکاح در آورد واز این تاریخ ببعد موجبات خوش بختیش تکمیل شده بود از سراپای وجود او خوشی ومسرت میبارید.

از صفات مختصهٔ آن مرحوم یکی پشت کار فوق‌العاده عجیب او بود گویا خداوند حس خستگی درنهاد او خلق نکرده بود پرکارترین وپرشور ترین جوانان را از میدان بدر میکرد وعموماً تا یکساعت بعد از نصف شب کار میکرد و صبح نمیدانم کی برمیخاست ولی همیشه ساعت هشت سرورو شسته ولباس‌پوشیده وبعادت انگلیسان ریش وسبیل تراشیده سرپا بود ومشغول کار وتدریس وغیره میشد ومن‌هیچ نفهمیدم که شخص هرقدر قوی بنیه وسالم‌المزاج باشد وهر قدرهم شوق بکار داشته باشد آخر چطور میتواند این همه کار کند ؟ و این همه چیز بنویسد این همه آثار از خود بیادگار بگذارد عدهٔ تألیفات اوچه تألیف وچه ترجمهٔ کتب فارسی۱۷ عدد است وعدهٔ‌رسائل او ۳۲ عدد وعدهٔ دیباچه‌هائی که بزبان انگلیسی برکتب فارسی یاعربی که باهتمام دیگران بطبع رسیده الحاق نموده است ۱۳ عدد است و مجموع صفحات این مؤلفات ۹۳۱۸ صفحه است که بالتمام از آثار قلم شخص اوست بدون معاونت‌دیگرالبشری جمیع امور را شخصاً متکفل میشد فقط در این سنوات اخیره زوجه اش در تصحیح نمونه‌های چاپی باو کمك میکرد.

اما کتب فارسی که تصحیح وطبع نموده است دوعدد است یکی‌تذکرة‌الشعراء دولتشاه سمرقندی دیگر جلد دوم لباب الالباب عوفی اما جلد اول لباب الالباب چون تصحیح راقم این سطور است دربن حساب آورده نشد وهمچنین متن مقالهٔ سیاح

رمتن تاریخ گزیده که هردو چاپ عکس است وتصحیحی در آنها بعمل آورده نشده است ونیز کتاب نقطةالکاف زیرا که طبع وتصحیح آن باهتمام یکی از دوستان آن مرحوم که بملاحظاتی از او خواهش نمود که از اسم مصحح سکوت ورزیده شود و بنام همان مرحوم تمام شود وهمچنین کتبی که بتصحیح بعضی از شاگردان یا دوستان او بطبع رسیده وفقط یك دیباچه انگلیسی بر آن افزوده درحساب آورده نشد آن مرحوم طبع آن کتب را بعضی خود بعهده گرفت و بعضی را بمخارج (اوقاف خیریهٔ گیپ » که خود او رئیس امنای آن اوقاف بود بطبع رسانید ،

دیگر از مختصات آن مرحوم حافظه عجیب او بود بعلاوه یونانی و لاتینی و فرانسه و آلمانی سه زبان شرقی اسلامی یعنی فارسی وعربی وترکی را درنهایت خوبی میدانست هم علماً هم عملاً آن سه زبان را درکمال خوبی وتسلط حرف میزد ومینوشت. زبان فارسی مثل زبان مادریش شده بود آنقدر اشعار وامثال وکلمات قصار از این سه زبان در حفظ داشت که کمتر ادیبی بپای اومیرسید بواسطهٔ کثرت قرائت کتب و سفرهای زیاد حکایات نادره بسیار دلکش در حفظ داشت که از مجالست او شخص سیر نمیشد در شرح حال هر شاعری یا حکیمی یا در ذکر وقایع تاریخی هرعصری فقط حکایات و حوادث بسیار ممتع را که جنبهٔ دلکشی یامضمون بدیعی یا حادثهٔ غریبی در بر داشت متعرض میشد باقی حکایات راستاحسینی معمولی را حذف میکرد .

مرحوم برون قطع نظر از مهارت در السنه شرقیه در زبان انگلیسی نیز از نویسندگان بسیار خوب محسوب میشد کتابفروشان بمنت مخارج کتب او را تقبل میکردند ونفع میبردند وجههٔ اصلی آن مرحوم این بود که ادبیات ایرانی را بعموم اروپائیها بشناساند نه منحصراً بزمرهٔ محدود علما ومستشرقین اینست که هیچوقت تألیفات خودرا در دایرهٔ تنگ کتب علمیه فنیه خالص محصور نمینمود ومیگفت انسان باید ازثمرهٔ زحمات خود عموم نوع بشر را بهره‌مند نماید وزکوة علم را به مستحقین آن که طبقه متوسط ناس‌اند برساند والا علما وفضلا که خود درعلم اغنیاءاند محتاج بزکوة نیستند این نکته نیز قطعاً یکی از اسرار اشتهار کتب آن مرحوم است

طبع شعرعالی نیزداشت چنانچه بسیاری ازاشعار فارسی را عیناً بشعرانگلیسی ترجمه کرده است ومطبوع شده است .

دیگر آنکه آن مرحوم خیلی دست ودل باز بود ودر اعانت بفقرا ومستحقین ازهرملت ومذهب خودداری ازدادن پول یا پیدا کردن کاری یاواسطه شدن پیش کسی کوتاهی نمینمود ازهر کتاب که چاپ میشد مبلغ کثیری مجاناً برای عموم فضلای غرب وشرق میفرستاد وهمیشه میگفت غرض اصلی ازنشر کتب رسیدن آنهاست بدست اهل فضل وانتفاع محتاجین بآن کتب نه چیز دیگر .

اماذوق وحساسیت طبع ولطف مشرب اظهر صفات او بود سراپای وجودش مفتون شعر وذوقیات بود اغلب شاهکارهای ایرانی وعرب را ازبرداشت تمام حافظرا من البدوالی الختم حفظ بود قسمت عظیمی از اشعار خوب ایرانی را بشعر انگلیسی ترجمه کرده واز این راه بزرگی روح ایرانی ودقت افکار و احساسات ایرانیان و خدماتی را که شعراء وحکما وعلماء ایران بمعنویات نوع بشر کرده اند همه را در اروپا شناسانیده وبا آن زبان شیرین و قلم سحار خود منتشر کرده است .

مقالات استاد فاضل آقای قزوینی درشرح حال برون بسیار مفصل است ونقل همه آن در این مقدمه دشوار هرکس نمونهٔ از بیان شیرین وحساسیت و دقت نظر استاد را بخواهد بر اولازم است که عین آن مقالات را بخواند ازجمله مطالبی که بنظر این ضعیف باید افزود ذکر مجموعه خطابه‌های برون است درباب طب عربی که احوال چند تن ازپزشکان نامدار ایرانی را بیان کرده است دیگر اینکه در هنگام شصت سالگی برون ٤۳ نفر از مستشرقین اروپا وجمعی از مشاهیر فضلای ایران برای قدردانی از خدمات او مقالات ورسالاتی نوشته در کتابی فراهم آوردند ودرروز عید تولد او هدیه فرستادند وبرون در مکتوبی که بتاریخ ۲۷ فوریه ۱۹۲۱ نوشته وآقای قزوینی آنرا نقل کرده است راجع باین قدردانی چنین مینویسد .

« در این اواخر بعضی از اکابر و مشاهیر ایران بمناسبت داخل شدن مخلص درسال شصتمین عمر خود (در۷ فوریه ۱۹۲۱) یعنی گذشتن از پنجاه و نه سالگی

تبریکنامهٔ بـا مدیحهٔ بخط بسیار قشنگ یعنی بخط عماد الکتاب[۱] کـه بیچاره از قراری که نوشته است چهار سال درحبس بوده است در قوطی نقره با کتاب مناسبی ودیگر یك قالی بسیار خوب کاشانی بطریق ارمغان ویادگار بمخلص فرستاده بودند این لطف ومهربانی از طرف اشخاصی که بعضی از ایشان را شخصاً هـم نمی‌شنـاسم خیلی برمن اثر کرد وخجالت میکشم که این خدمتهای جزئی راکه بایران کرده ام باین درجه تقدیر بفرمایند ولـی حقیقة از هیچ شرفی که در مدة العمر حاصل شد اینقدر تفاخر وابتهاج نکرده ام که از این . ونمیدانم بچه زبان یابچه وسیله بتوانـم چنانکه باید وشاید از عهدهٔ شکر این نعمت کبری بدر آیم . »

خرداد ۱۳۱۶ **رشید یاسمی**

(۱) حسین بن محمد حسین قزوینی ملقب بعماد الکتاب از استادان معروف خطوط ششگانه (ثلث . رقاع . نسخ ، تعلیق . شکسته . نستعلیق) بود از آثار اوشاهنامه امیربهادری واوصاف الاشراف ودورهٔ رسم المشق است اکثر کتیبه‌های دولتی خاصه مدارس بخط اوست بهترین نمونهٔ کتیبه نویسی او خطوط آرامگاه فردوسی درطوس است در ۲۶ تیر ۱۳۱۵ شمسی درسن ۷۳ سالگی در طهران بدرود حیات گفت در ۱۱ سال آخر عمر سمت فرمان نگاری دفتر مخصوص شاهنشاهی داشت قصیدهٔ که برای پرفسور برون فرستاده ویکی از اسباب رهائی او از زندان شده است در سال چهارم ایرانشهر درج است . برون در ص ۱۹۶ این کتاب تمجیدی شایان از او نموده است .

مقدمه مؤلف [1]

این جلد خاتمهٔ وظیفه محسوب میشود که متجاوز از بیست و دوسال بـانجام دادن آن همت گماشته ام جلد اول در ۱۹۰۲ و جلددوم در ۱۹۰۶ انتشار یافت جلد سوم که عنوانش « تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تاتار » است چهارده سال بعد نشر شد واین کتاب که ازچهار قرن اخیر (۱۵۰۰ ـ ۱۹۲۴ میلادی.) بحث‌میکندجلد چهارم محسوب است.

هرچند نمیتوانم این جلد را ازحیث شکل ظاهری وفواید معنوی برسه مجلد پیشین مرجح بدانم و هرچند از نقایص آن کاملا آگاهم معذلك بیش از آنها حاوی نکات واطلاعات تازه وجامع تحقیقات وتفحصات مبتکر است.

در اروپا وقسمت اعظم تـرکیه وهندوستان مشهور است کـه ادبیات ایـران بشعر انحصار دارد وفقط همین نوع از آثـار ادبی ایـران شایستهٔ تـوجه است ونیز گویند که از عهد جامی تاحال شعری که لایق خواندن باشد در ایـران سروده نشده است این عقاید موجب شده است که کسی بنگارش تاریخ ادبیات ایران در چهار قرن اخیر همت نگماشته و اکثر کتب فارسی که منبع این اطلاعات بشمار است‌چاپ نشده مانده است

باری نگارش این کتاب لذت بخش واتمام آن موجب خرسندی‌وسپـاسگزاری است لغزشها ونقایص آن چون باعث انتقاد ومحرك حس کنجکاوی وتفحص میشود خود وسیلهٔ افزایش اطلاعات است اگر درین تـألیف خطائی رفته بـاشد انتقادات منصفانهٔ دانشمندان صلاحیت دار را برمدح وتقریظی که‌هوا خواهان ودوستـان غیور از روی بی‌بصیرتی بکنند ترجیح میدهم وسعدی فرماید.

کفیت اذی یامن تعد محاسنی علانیتی هذا و لـم تدر باطنی

ادوارد . برون

۱۲ جون ۱۹۲۴

---

(۱) از این مقدمه محض اختصار فقط بعضی‌مطالب ترجمه میشود.

فصل اول

ملاحظات کلیه راجع بسلسله صفویه

اهمیت تاریخی سلسلهٔ صفویه

ظهور سلسلهٔ صفویه در ایران در آغاز قرن شانزدهم میلادی، نه فقط برای مملکت ایران وهمسایگان او بلکه عموماً برای اروپائیز، واقعهٔ تاریخی بسیارمهمی محسوب میشد. این ظهور نه تنها نشانهٔ برقراری شاهنشاهی ایران و تجدید استقرار ملیت ایرانی است که مدت هشت قرن و نیم چون آفتابی در کسوف بود، بلکه علامت ورود این مملکت درمجمع ملل ومنشأروابط سیاسیه است که هنوزهم تادرجهٔ مهمی پایدارمیباشد **مستر ر. ج. واتسن** Mr. R. J. Watson که کتاب خود را موسوم به **تاریخ اجمالی ایران از آغاز قرن نهم تا سنهٔ (۱۸۵۸)**[۱] از این عهد شروع میکند باهمیت آن کاملا پی برده است: زیرا که فی الحقیقة این زمان عصرانتقال از قرون وسطی است بقرونیکه نسبة میتوان آنها را از قرون جدید نامید. غلبهٔ عرب در اواسط قرن هفتم میلادی دین زردشت و سلطنت ساسانیانرا برانداخت و تا نیمهٔ قرن سیزدهم که خلافت عربی بدست لشکر مغول زوال یافت، این مملکت را ولایتی از ولایات خلیفه ساخت. راست است که قبل و بعدازاین واقعه سلسله های مستقل، یا نیمه‌مستقل، درایران سلطنت داشته‌اند، لیکن آنها نیز اکثر از نژاد ترك یا تاتار بوده اند. مانند غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و خاندان چنگیزو تیمور، و اگر سلسلهٔ ایرانی‌الاصلی مانند آل بویه موجود بوده فرمانش فقط برقسمتی ازکشور قدیم ایران جریان داشته است. سلسلهٔ صفویه بود که ایران را باردیگر «ملتی» قائم بالذات، متحد، توانا وواجب‌الاحترام ساخت و نفوذ آنرا در ایام سلطنت شاه عباس اول (۱۵۸۷ ـ ۱۶۲۸ م) بحدود امپراطوری ساسانیان رسانید. در عهد این پادشاه پایتخت ازقزوین باصفهان انتقال یافت و این شهر بر طبق ضرب‌المثل ایرانیان نصف جهان گشت و بر حسب قول

---

(۱) لندن: اسمیت والدر ۱۸۶۶ London: Smilh and Elder, 1866

دون خوان Don Juan مدیومندو نامیده شد Medio mondo از بسیاری عمارات با شکوه و صنعتگران چیره دست و آمد و شد بازرگانان که از دیار بعید بآنجا روی میآوردند و هیئت های سیاسی که نه تنها از هند و ترکستان وعثمانی اعزام میگشتند بلکه تقریباً ازکلیهٔ ممالك اروپا ازروسیه تااسپانیا وپرتقال مأموریت مییافتند، اصفهان شایستهٔ این لقب بود .

فقدان تاریخ کافی و کاملی از سلسلهٔ مذکوره

با وجود اهمیت و کثرت مواد مفیده هنوز تاریخ [1] کامل و صحیحی ازسلسلهٔ صفویه بتحریر نیامده است . شرحهای مجملی که سرجان ملکم و سرکلمانتز مرخام ، در تاریخ ایران خود ، از اینزمان داده اند ، ازحیث وسعت غیرکافی و از لحاظ تفصیل ناصحیح ، و مبنی بر مواد محدودی است که بهیچوجه دارای صحت واصالت نیست . کثرت وتنوع مواد و فقدان وسائل برای بدست آوردن غالب منابع مهمه اطلاعات و مخصوصاً اختلاف وتعداد السنه که کتب مربوطه بآنها نگارش یافته است موانع وعوائق عظیمه درراه شخصی که درصدد نگارش شرح صحیحی ازاین عهد بر آید ایجاد مینمایند.

چهار منبع مهم فارسی که بطبع نرسیده است

چهار سند بسیار مهم فارسی که در قسمت اول این عهد یعنی تا وفات شاه عباس اول ، برشتهٔ تحریردر آمده بقرار ذیل است : **صفوة الصفا** که شامل شرح احوال شیخ صفی‌الدین مرشد معروف قرن سیزدهم و سرسلسله و جد اعلای خاندان صفویه است . **نسب نامه سلسله صفویه** که حاوی ترجمهٔ گرانبهائی از بزرگان قدیم خاندان مذکور است و مندرجات آن در جای دیگر بنظر نمیرسد ، **احسن التواریخ** که در (۱۵۷۷ م) یکسال پس از وفات شاه طهماسب باتمام رسیده وحاکی از وقایع ایام دولت این پادشاه وپدرش شاه اسمعیل مؤسس سلطنت صفویه است ، و **تاریخ عالم آرای عباسی** که تذکرهٔ مفصل و مبسوطی است از دورهٔ جهانداری شاه عباس اول . هیچیك از این چهارکتاب [2] بطبع نرسیده و حتی ترجمه

---

(۱) از تاریخ ذیقیمت کروسینسکی Krusinski و هانوی Hanway که راجع به دورهٔ اخیر سلطنت صفویه است در فصل سوم صحبت خواهیم داشت (۲) پس از تحریر این قسمت یکی از مکاتبین ایرانی نسخهٔ دلپذیری از صفوة الصفا که در بمبئی چاپ سنگی شده است برای من ارسال داشت .

نشده است [۱] و باستثنای عالم آرا مابقی بسیار کمیاب هستند خیلی سعادتمندم که دونسخه از نسب نامه و عالم آرای عباسی که سابقاً بمرحوم سیرالبرت هوتم شیندلر تعلق داشته بدست آورده ام و از لطف بی پایان مستر ا . ج . الیس منت دارم که نسخهٔ خطی دو کتاب دیگر را تحت اختیار ومطالعهٔ اینجانب گذاشته اند .

بی اعتباری تواریخ اخیرهٔ فارسی

هر چند مورخین ازمنهٔ اخیره که تاریخ عمومی ایران را نوشته اند از قبیل رضاقلیخان در متمم روضة‌الصفای میرخواند باسناد اربعهٔ سابق‌الذکر دسترس داشته ومراجعه کرده اند، لیکن نه تنها مندرجات آنها را عیناً خلاصه نموده بلکه مطالب منقوله را بیرحمانه مغشوش وپیچیده ساخته اند .

شرح ذیل نمونهٔ از این تخلیط بوالهوسانه است . شاه عباس اول در جولای (۱۵۹۹ م) هیئتی باروپا اعزام داشت که روسیه ، لهستان ، آلمان ، فرانسه ، اسپانیا انگلستان و اسکاتلند را دیدار کرده بحضور پاپ روم و رؤسای ونیس برسند . اعضای هیئت عبارت بودند از سفیر ایران حسین علی بیك [۲] و چهار نفر از نجبای ایرانی (که دن‌خوان در سفرنامهٔ ایران آنها را کابالرو میخواند) و پانزده نفر نوکر ایرانی و سرانتونی شرلی eir Entfony herley معروف باتفاق پانزده نفرملازم انگلیسی و دو نفر از کشیشان پرتغالی و پنجنفر ترجمان این هیئت ازخط بحر خزر و ولگا گذشته ، اول بمسکورفته پنج الی‌ششماه متوقف گشت ، سپس ازراه آلمان بایطالیا رفت، لیکن محض‌اینکه مبادا ازورود آن هیئت بونیس نمایندگان عثمانی که اتفاقاً درشهرمذکور بودند برنجند اجازهٔ ورود نیافت درعوض درروم خوب‌پذیرائی شدتاریخ ورود هیئت مزبوره آپریل ۱۶۰۱ ومدت توقفش دوماه بود . پس ازآن بکشتی نشسته از راه‌ژن بجنوب فرانسه و ازآنجا باسپانیا ورود نمود اینجا سه تن از چهار نفر نجبای ایرانی

---

(۱) هرسه‌جلد عالم‌آرای عباسی در (۱۳۱٤ ه‍ ق) باهتمام و تصحیح آقا میرزا محمود کتابفروش خوانساری در تهران چاپ سنگی شده‌است و سلسلة‌النسب صفویه هم در برلین در چاپخانه ایرانشهر بسال ۱۳۰۲ شمسی بطبع رسیده است . (مترجم)

(۲) دن‌خوان (d f ۱۲۰) مشارالیه را «اوزن‌عالی بیك» مینامد وآنتونیودی گووآ Antonio di Govea اورا «اسن علیبك» میخواند از این عبارت روشن میشود که قسمت اول اسم «حسین» بوده نه «اوزن» چنانکه من سابقاً گمان میکردم .

دین کانو ایك گرفتند و به‌دن‌فیلیپ Don Flilippe ودن‌دیگو Don Diego ودن‌خوان Doe Juan ایران موسوم گشتند .

دن خوان ایران

سیر آنتونی شرلی که ازروز اول روابطش با همسفران ایرانی خود مصفی نبود در رم از هیئت اعزامیه جدا شد اما تا آن وقت سفرنامه های مستقلی که خود و همراهانش [۱] مینوشتند ما را موفق میسازد که مشروحات دن‌خوان را از روی آنها سنجیده تکمیل وتصحیح نمائیم . دن‌خوان‌که ازدین‌اسلام روی‌برگردانده بود جرئت نمیکرد بایران‌برگشته وبعقوبتی‌که برای هرمرتدی میباست دچارگردد ، ناچار برای فهم خاتمهٔ ایـن واقعهٔ حزن انگیزلازم است بمورخین ایرانی مراجعه نمائیم . در عالـم آرای عباسی ضمن وقایع سنه (۱۰۲۲/٤-۱۶۱۳) [۲] شرح ورود سفیر پادشاه اسپانیا وچندکشیش ویکنفر نمایندهٔ ایرانی‌که ازاروپا [۳] باصفهان بازمیگشت بنظر میرسد . این‌شخص اخیر مورد خشم شاه‌عباس گردید وبدون‌اینکه اجازهٔ توضیحی‌یافته وازخود دفاعی کند بصعبترین وضعی‌کشته شد ، شاه علت این‌اقدام را بقرار ذیل برای اسپانیولیها بیان فـرمـود که مشارالیه درایام مأموریت مرتکب‌چندین عمل قبیح‌شده مثلاپاکتی‌راکه بمهرپادشاهی ممهور بود باز کرده ومضمون آنرا افشاء نموده است درعزای زوجهٔ پادشاه‌اسپانیا سیاه پوش شده بود . ومکتوبیکه مصحوب اوبپاپ ارسال گردید بتاجری فروخته کـه آن تاجر خودرا بجای وی معرفی کرده وتمتع یابد اما اعظم خطایاکه موجب سیاست‌بود اینست‌که با ملازمانی‌که همراه داشت چندان بدسلوکـی مینموده ودر آزار ایشان میکوشیده که چند نفر بـدین ترسائـی راضی شده از استخلاص جـور او ملت نصاری اختیار نموده در فرنگستان مانده بودند غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرده وبجزا رسید [۴] .

---

(۱) مخصوصاً رجوع شود به « شرلی و برادران . . . . تألیف یکی از اعضای همان خانواده» چیسویك (Chisuick ۲۱۸۸) صفحهٔ ۲۲ – ۳۵ . (۲) ورق ۲۳۰ نسخهٔ خطی من که دارای علامت (II ۱٤۰) است . (۳) هرچند اینجا اسم نمایندهٔ ایران دنگیزبك شاملو ملقب بیوزباشی ذکر شده نه حسینعلی‌بیك چنانکه در کتاب دن‌خوان بنظر میرسد (d. ٤۱۲) ولیکن بگمان من در یکی بودن این دو شخص شکی نیست (٤) تفصیل درعالم آرا، چاپ تهران ص ٦٦۰ است. (مترجم)

حال باملاحظهٔ ملحقات روضة‌الصفا که تاریخ عمومی ایران وتألیف رضاقلی‌خان است ودرسنهٔ ۱۸۵۸ م بتحریر آمده واقعهٔ فوق را می‌یابیم که بطور وضوح بـا مختصر تغییری ، از عالم آرای عباسی نقل شده است ، لیکن یـك نکتهٔ مهم را بوالهوسانـه دیگرگون جلوه داده‌اند زیرا که درروضة‌الصفا ازقول شاه عباس منقول است که «اعظم همه جرایم اینکه چندکس مایل بدین اسلام شده قصد آمدن ایران داشتند وی‌چندان بسوء خلق ووخامت سلوك باایشان عمل نموده وبدی بظهور آورده که آنان نادم گشته بملت نصاری عود کرده درهمان بلد بماندند » علت این تغییر وتخلیط عمدی تاریخ را من اینطور فرض میکنم که رضاقلی خان نخواسته است مردم راتشویق کرده ویادآور شود که مسلمان ممکن است روزی عیسوی شود . ونتیجهٔ که از این بیانات میخواهم بگیرم آن است که باید باکمال احتیاط بتواریخ اخیرهٔ ایران مراجعه نمود ودرصورت امکان هرمطلب وواقعهٔ را بایستی باسناد معاصر آنها متکی ساخت .

یك اشتباه سرجان‌ملکم

قبل از آنکه ازاینموضوع بگذریم لازم میدانم باشتباه سرجان ملکم که علت آن مطالعهٔ بی‌احتیاطانهٔ منابع ایرانی است اشاره نمایـم در سنهٔ ۴/۱۰۰۰۲ ـ ۱۵۹۳ م کـه سال هفتم سلطنت شاه‌عباس بود جلال منجم پیش گوئی کرد که آثار کواکب وقرانات علوی وسفلی دلالت برافنای شاغل سریر سلطنت کند وتوصیه نمود کـه شاه بـایستی چندروز از سلطنت کناره گیرد وشخصی راکه واجب القتل است بجای خود برتخت نشاند تاتأثیر قران بر او وارد گردد ، باین ترتیب عمل‌شد ، ویوسف نامی در ظرف سه‌روز پادشاه گشت وشاه عباس دیهیم سلطانی باووا گذاشت . سرجان ملکم[1] میگوید « یوسفی نام که مورخان ایران گویند کافری بود احتمال دارد عیسوی بود »[2] لیکن این خطاست مشارالیه از جملهٔ یکی ازطوائف ضالهٔ اسلام موسوم بنقطویه بود که بتناسخ ودیگر مبانی کفرآمیز اعتقاد داشتند ودرعالم آرای عباسی وبنقل از آن درملحقات روضة‌الصفات شرح مشبعی ازظهور وقلع وقمع رؤسای مذهب مذکورمسطور است . پس ناگزیر اگربایستی تاریخ حقیقی

(۱) تاریخ ایران (لندن ۱۸۱۵) جلد اول ص ۵۲۷ . (۲) ترجمهٔ تاریخ سرجان ملکم جلد اول باب ۱۴ صفحه ۱۹۴ (چاپ هند ۱۲۸۷ هجری قمری) . (مترجم)

صفویه بنگارش در آید لازمست بمنابع اصلیه مراجعه شود و مقدمهٔ واجب است که کتب خطی موجوده طبع گردد .

منابع اطلاعات ترکی

معذالك تواریخ فارسی یك قسمت ازمـوادی است کـه برای چنین کاری مفید ودر خور است ، مراجعهٔ بیادداشتها و تواریخ بیشمار ترکی ، مطبوع وغیر مطبوع ،که از این زمان ، خاصه ایام جنگ عثمانی وایران که تقریباً بلاانقطاع درقرن شانزدهم وهفدهم میلادی ادامه داشته ، سخن میرانند ، واز بعضی جهات ممتاز هستند ، برای اکمال واصلاح تاریخ عهد مذکور لازم وواجب خواهد بود . ازهمه مهمتر مجموعهٔ نامه‌های دولتی عثمانی است که فریدون بیك ، کمی قبل از سنهٔ ۹۹۱/۱۵۸۳ م ، جمع آورده و بمنشآت السلاطین موسوم کرده است مجموعهٔ مذکور دردو مجلد بسال ۱۲۷٤/۱۸۵۸ دراسلامبول چاپ ومنتشر گردیده است ، مکاتبات سیاسیهٔ که دراین مجموعهٔ گـرانبها ومجهول القدر ، برحسب قدمت تاریخی ، تنظیم یافته ، برخی بزبان عربی بعضی بترکی وقسمتی بفارسی است . ازعهد امیرتیمور ببعد ، اغلب مکاتب ازوقایع و گذارشهای سیاسی روزانهٔ ایران سخن رانده وقسمت اخیر جلد اول حاوی نامه‌هائی است که فیمابین سلطان بایزید دوم (۱۴۸۲-۱۵۱۲ م) ، سلیم اول(۱۵۱۲-۱۵۲۰ م) وسلیمان اول(۱۵۲۰-۱۵۶۶م)ازطرفی وشاه اسمعیل (۱۵۰۰-۱۵۲٤ م) وپسر وجانشینش شاه طهماسب (۱۵۲٤-۱۵۷۶ م) از طرف دیگر مبادله شده‌است . همچنین وقایع بعضی لشکر کشی‌ها مانند جنگ چالدران که در ۲۳ ماه اگست ۱۵۱٤ اتفاق افتاد وبضرر ایرانیان خاتمه یافت شرح داده شده وروزبروز اخبار سیرقشون عثمانی بجلو وعقب ، قیدگشته است . بسیاری ازنامه های درباری ایران وعثمانی نیزهنوز بدست میآیدکه بطبع نرسیده واز نظر تفحص مطالعه کنندگان نگذشته است[1]

تحریرات اروپائی معاصر صفویه

نوع سوم از مـواد کـه کاملا نمیتوان از عهدهٔ ذکـر اهمیت آنها بر آمد نوشتجات اروپائیانی است که در این زمان بسمت

(۱) چند مکتوب مفید دولتی که از دستورالانشاء صاری عبدالله افندی (متوفی بسال ۱۰۷۹/۱۶۶۸) ماخوذاست توسط مرحوم شارل شفر ، در کتاب منتخبات آثار فارسی ، (پاریس ۱۸۸۵)) جلد ثانی ، صفحهٔ ۲۱۸ - ۲۵۹ و ۲۳۱ - ۲۹۰ ، با حواشی بسیار بطبع رسیده‌است.

مأمور سیاسی یا نمایندهٔ مذهبی یا بعنوان تجارت آمده اند . بواسطهٔ خوشرفتاری که شاه عباس اول نسبت بعیسویان ابراز مینمود عدهٔ آنها در ایام سلطنت او واخلاف او همواره روی بفزونی داشت . بهترین شرحی ازاحوال و آثار آنهاکه بنظر من رسیده ، شمهٔ ایست که مرحوم شارل شفر Çharles Schefer . M درمقدمهٔ (صفحه 1.CXV) کتاب وضع ایران در ۱۶۶۰[1] تألیف پر رافائل در مانس Père Raphaêl du Mans رئیس مرسلین کاپوسن باصفهان ، نوشته است . این شخص بواسطهٔ اخلاق پسندیده واطلاعات وسیعهٔ که داشته و بسبب پنجاه سال توقف دراصفهان (۱۶۴۴-۱۶۹۶ م) قولش قابل اعتماد واستناد است . کتبی که مسیو شفر[2] ذکر نموده بالسنه هلندی ـ انگلیسی ـ فرانسوی ـ آلمانی ـ ایتالیائی ـ لاتینی ـ پرتغالی و اسپانیولی تحریر یافته و مهمترین آنها دردو یاسه زبان مختلف منتشر گردیده است . معاریف مؤلفین این کتب (باستثنای فرستادگان اول ونیس بدربار اوزون حسن ازقبیل کاترینوزنو Calerinozeno زوزفو باربارو Josepho Barbaro و آمبروزیو کنتارینی Ambrozio Contarini که بیشتر آنها درنصف اخیر قرن پانزدهم مسیحی یعنی قبل از طلوع سلسلهٔ صفویه بایران آمده اند) عبارتند از : آنتونی جنکین سن Anthony Jenkinson برادران شرلی Sherley کارت رایت Cartwriht پاری Parry و سرطوماس هربرت انگلیسی Sir Themas Herbert دیگر آنتونیودی گووآ Antonio di Gouvea دن گارسیا دوسیلوا فیگروزا Dogareiacde Silva Figuerosa اولیاریوس Olearius تیکزیرا Teixeira بیترو ـ دلاوال Piotro della Valle تاورنیه Tavernier تیونو Thevenot آخرین ومهمترین همه شاردن Chardin وبتی دلاکروا Pélis de Croix مسیوشفر احصائیه خودرا پیش ازقرن هفدهم ادامه نمیدهد ، لیکن برای تاریخ اواخر عهد صفویه وقبل ازهجوم افغانها (۱۷۲۲ مسیحی) کروسینسکی Krusinsky که یکی از آباء ژزویت بودمورخ هنرمندی است ومراسلات تجار هلندی مقیم اصفهان که بعضی از آنها را دونلپ K. Dunlop

---

(۱) لرو ، Leroux ، باریس ۱۸۹۰ ، صفحه cxv+۴۶۵ (۲) نبایـد کتاب مرآت الممالک تألیف سیدعلی رئیس ، آمیرال ترک ، را ازجمع این کتب دور داشت . آمیرال مزبور در سال ۶ - ۱۵۵۴ مسیحی ، از راه خشکی ، از هندوستان بترکیه سفر کـرد . در قزوین شاه طهماسب از وی پذیرائی نمود . ترجمهٔ انگلیسی این کتاب ، که توسط وامبری Vamdéry صورت گرفته وبوسیله (کیانی لو زاك لندن ۱۷۹۹) طبع شده ، بسیار ناقص است.

درکتاب پرزیه Perzié هارلم Harlem ۱۹۱۲ صفحات ۷-۲٤۲)، درج نموده است وقایع عهد خونین سلطهٔ افغانها را بطور تفصیل روشن میسازد ازاین عصر تا انتهای قرن هیجدهم، نسبة عدهٔ قلیلی اروپائی بایران آمدند و متوقف گشتند، عات آن هم عدم استقرار امورمملکت وکثرت عوائقی بود که درراه هیئت اعزامیه وتجارایجادشده وتادرجهٔهم تغییررویه سیاست را باید دخیل دانست. مقصود ازاعزام مأمورین سیاسی که در تمام عهد صفویه و کمی قبل از طلوع سلسلهٔ مزبوره از ممالك مختلفهٔ اروپا بایران میآمدند، تقریبا در هر مورد جلب یك دولت متحدی بود که بادشمن خطرناك و نیرومند آنها یعنی عثمانی مقابله نماید. دورهٔ اقتدار این دولت با فتح قسطنطنیه (۱٤٥۳ میلادی) شروع شده ودر عهد سلطان سلیم خان معروف به یاوز وسلیمان خان ملقب به قانونی (۱٥۱۲-۱٥٦٦) بذروه ترقی رسید. نخستین مصروبیت المقدس را تسخیر کرد وخود را خلیفه خواند ودومین کمی مانده بود که شهر وینه را مفتوح سازد.

حملات عثمانیان بطوری سیاسیون اروپائی را مرعوب کرده بود که بوسبك Busbecq سفیر فردینان Ferdinand دردربار سلطان سلیمان مکنونات خاطرخود را در عبارت ذیل ظاهر نمود. «میان ما و ورطهٔ هلاك فقط ایران فاصله است. اگر ایران مانع نبود عثمانیان بسهولت برما دست می‌یافتند. این جنگی که میان آنها در گرفته برای مافقط مهلتی است نه نجات قطعی[1]» در ۱۷۲۲ میلادی، که سلسلهٔ صفویه پس از فساد چندین ساله مضمحل گردید، تامدتی ایران معتنی به تلقی نشد وترکها نیز برای اروپا دیگرخطری نداشتند. اختلاف مذهبی که درمدت دوقرن ریشهٔ جنگ ترك وایران را تقویت میکرد بعد از توسعه سیاست اتفاق آمیز نادرشاه، مقداری از حرارت وقوت خود را از دست داد در نتیجه این تغییرات تعقیب سیاست اولیه برای اروپا دیگرغیرلازم وناممکن جلوه میکرد.

مهمترین مختصات سلسله صفویه

اکنون پس ازاین احصاء اجمالی که مبنای اطلاعات ما راجع بسلسلهٔ صفویه است، باید بشرح مهمترین اوصاف سلسلهٔ مذکوره بپردازیم زیراکه هرچند، بطورکلی، قضیه روشن باشد، تاریخ

(۱) تاریخ عثمانیان تألیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۸) صفحات ۲ - ۱۷۱ و کتاب حیات و مراسلات بوسبك Busbecq تألیف فورستر ودانیل Forster and Daniell (لندن ۱۸۸۱) جلد اول صفحات ۲ - ۲۲۱

زمان مزبور حاوی یك سلسله مسائل جالب توجه است این مباحث تحت عناوین : ملیت ـ صنعت و ادبیات قرار گرفته و ما مطابق همین ترتیب بمطالعه آنها مبادرت میورزیم

ملیت

از چه حیث میتوان عمال سلاطین صفویه را ملی گفت

گفته شد که بهمت سلاطین صفوی ، ایران ، پس از هشت قرن و نیم ، دوباره «ملتی گشت . این راست است ، لیکن ملیتی که باین ترتیب ایجاد شد ، باانواع ملتهائی که اکنون میان ما مصطلح است از بسیاری جهات متفاوت بود . زبان و نژاد که ارکان ملیت است کمتر از مذهب در ملیت مذکور مؤثر واقع شدند . در هیچ زمانی نفرت و خصومت فیمابین عثمانیان و ایرانیان باندازه هشت سالی (۱۵۱۲ـ۱۵۲۰ میلادی)، که سلطان سلیم یاوز و شاه اسمعیل اول ، ازدوطرف « مبارز میدان بودند ، شدت نیافت. مکاتبات دولتی این عهد که فریدون بیك بجمع آنها موفق شده است ، از سبك مکاتبه سیاسی تجاوز کرده ، بهتاکی و زیاده روی عامیانه منجر گردیده است ، وعبارت «او باش قزلباش» لطیف ترین جملاتی است که سلطان عثمانی دشمنان ایرانی خود را بآن مخاطب قرار میدهد .

علت این عداوت شدید ، که با کمال صراحت ، از هر دوطرف ، بیك نسبت ، اظهار میگشت ، تحت عنوان «مذهب» شرح داده خواهد شد ، ولی باید دانست که این تنفر شامل نژاد و زبان ملتین نمیگشت . وقتیکه امریکا وارد جنك بین الملل گردید ، در جراید دیده شد ، که اهالی بعضی بلاد ، برای اینکه کمال تنفر خود را از آلمان ، و آنچه متعلق بآن دولت است ، ابراز نمایند ، کلیهٔ کتب آلمانی را که دردسترس داشتند بآتش افکندند . اما هیچیك ازعثمانیان یاایرانیان قرن شانزدهم ، برای اطفای آتش خشم خود ، بچنین عمل کودکانهٔ مبادرت نورزیده است . بالعکس این نکته قابل توجه است ، که چون سلطان سلیم و شاه اسمعیل هردودارای ذوق وطبع شعر بودند . نخستین همواره بفارسی شعر میگفت ، ودومین نیز کلیهٔ اشعارخود را بترکی[۱] تحت تخلص خطائی منظوم

(۱) رجوع شود به تاریخ شاعری عثمانیان جلد دوم صفحه ۲۶۱ تألیف گیب F.J. W Gebb که شرح مختصری از دیوان فارسی سلطان سلیم داده است دیوان مذکور ، ازروی چندین

میساخت. تنفرعثمانیان نسبت به‌قزلباش ازجهة معتقدات آنها بودنه از این لحاظ که ایرانی هستند وزبان فارسی کمافی‌السابق لفظ قلم ولسان سیاست وادب ترکها بشمار میرفت. اگر چه عداوت ایران وتوران را، که شاهنامهٔ فردوسی بتفصیل آن پرداخته است، هم‌ترکها وهم ایرانیان بخوبی میدانستند، سلطان سلیم، درمقدمهٔ مکتوب عجیب‌آتی‌الذکر، مورخه‌آوریل ۱۵۱٤ (صفر ۹۲۰)[۱]، خودرا بپادشاهان‌افسانهٔ‌قدیم ایران، مانند، فریدون، کیخسرو و دارا تشبیه کرده وحریف ایرانی خود شاه‌اسمعیل را، افراسیاب ترك خوانده است.

.... اما بعد، این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب[۲] ما که قاتل الفکره والمشرکین، قامع‌اعداء الدین، مرغم انوف الفراعین،[۳] مغفرتیجان‌الخواقین[۴]، سلطان الغزاة‌والمجاهدین‌فریدون‌فر، سکندردر، کیخسروعدل‌وداد، دارای‌عالی‌نژاد، سلطان سلیمشاه‌بن، سلطان‌بایزید، بن‌سلطان‌محمدخانیم، بسوی‌توکه‌فرمان ده‌عجم، سپهسالار اعظم، سردار معظم، ضحاك[۵] روزگار، داراب‌گیرودار، افراسیاب عهد، امیر اسمعیل نامداری، سمت صدور یافت....

ازطرفی هم من دراحسن‌التواریخ (درذکر وقایع سال ۹۰۸/۳-۱۵۰۲) فقط‌یك بیت یافته‌ام‌که در آن شاه اسمعیل، بطورقطع، باایرانیان قدیم تشبیه شده است:

فروزندهٔ تاج وتخت‌کیان فرازندهٔ اختر کاویان.

نسخه، توسط مرحوم‌دکتر پول هرن Horn، بطور بسیارعالی ومجلل دربرلن چاپ‌شده و از طرف امپراطورسابق آلمان درسنه ۱۹۰٤ بسلطان عبدالحمید خان تقدیم گردیده است. چند قطعه ازاشعارسلطان سلیم درنسخه خطی سلسلة‌النسب صفویه متعلق باینجانب مندرج است. همچنین رجوع‌شود بمجلهٔ انجمن همایونی‌آسیائی متعلق بسنه ۱۹۲۱، صفحهٔ ٤۱۲، که حاوی مطالب دیگر نیزهست.

(۱) رجوع شود بجلد اول ص۳۸۱ مجموعهٔ فریدون بیك. (۲) این دلیل قاطعی است برخلاف عقیدهٔ پروفسور نالینو Nallino که ازهمین ایام سلطان سلیم مدعی مقام‌خلافت بوده، چنانکه فرزند و جانشینش سلیمانخان بعدها این ادعارا نموده است. (۳) اشاره بفتح مصراست. (٤) خاقان لقبی است‌که بسلاطین توران وترك میداده‌اند وبعقیدهٔ من‌کلمهٔ مغولی و تغییری ازقاآن و خان است. (۵) ضحاك همان آزی ده‌آك پادشاه ماردوش است‌که در آوستا ذکرشده وفردوسی ۱۰۱۰ را غاصبی ازنژاد عرب معرفی میکند.

استعمال مفرط لغت ترکی در عهد صفویه

از نام هفت قبیلهٔ که ارکان قزلباش بشمار میآیند، روملو، شاملو، موسیلو و غیره وازاسامی رؤسای مهم اردوی صفویه واز کلامی که شعار جنگی آنها بوده، بخوبی معلوم میشود که تاچه پایه زبان ترکی در این عهد معمول بوده است. برطبق تاریخ کمیاب شاه اسمعیل شعار جنگی لشکرصفویه بفارسی عبارت «جاوید باد ایران» بوده وجملهٔ ترکی که درمیدان جنگ استعمال میشده ازاین عبارت مفهوم میگردد:

«صدای قربان اولدیغم و صدق الدیغم پیروم مرشدم که شیوه وشعار فرقهٔ ناجیهٔ قزلباش است در میمنه ومیسرهٔ کارزار انداختند.»

یك قرن پس ازوفات شاه اسمعیل که پایتخت، ازشمال ایران باصفهان انتقال یافت، ظاهراً زبان ترکی هنوز مهمترین لسان درباری محسوب میشده است[1] از این امثال که ممکن است چندین نمونه دیگر بآنها افزود بقدر کافی معلوم میگردد که احساسات ومقاصدیکه محرك ومحیی ایرانیان عهد صفویه شده، (هرچند بلاشبهه همین احساسات سبب یکرنگی وتجانس گشته که اساس عقاید ملی است) چقدر بافکر ملتی که امروز در دماغ طرفداران اتحاد ترك و جوانان ایران رسوخ یافته، تفاوت وتباین دارد. این دوحزب اخیراولین اصل مرامخودرا تصفیه زبانملی ازموادخارجی قرار دادهاند ـ امروز ازطرفی ملیون آنقره برخلافسابق که بزبان قدیمالاحترامعربی ازخلفای خود تبلیغ میکردند، جلوس خلیفهٔ خویش رابزبان ترکیمنادی درداده‌اند واز طرفی رضاخان فرماندهکل قوای ایران میکوشدکه درمصطلحات نظام خود، کلمات ایرانی خالص وارد نماید.

مذهب

اصول مذهب شیعه

هرچند مسلمین خودرا به۷۲ یا۷۳ شعبه مختلف منقسم میدانند[2] در ازمنهٔ اخیره، که مباحثات و مناقشات راجعه باختیار وجبروخلق قرآن. دردرجهٔ دوم اهمیت واقع گردید،

(۱) دومین چاپ انگلیسی الباریوس Olearius ملاحظه شود (لندن، ۱۶۶۹) صفحه ۲۱۲

(۲) رجوع شود بکتاب الملل والنحل شهرستانی چاپ کورتون Cureron ص ۲ ـ ۳

میتوان گفت ، که ، اختلاف اساسی اصولی فقط میان اهل‌سنت وفرقهٔ شیعه وجوددارد. اهل‌تشیع در آسیای‌صغیر - سوریه (در آنجا بمتولی که‌جمع آن متاوله است معروفند) هندوستان وسایر ممالك اسلامی ساکنند لیکن فقط درایران مذهب تشیع آئین اکثر ملت ومذهب رسمی مملکت است . قبل از ذکر اینکه چگونه ، درحدود سنهٔ ۱۵۰۰ میلادی ، مذهب مذکور ، باعانت صفویه ، بایـن درجه از تعالـی رسید لازم است ، بطور اختصار ، اصول آنرا بیان نمائیم ودر این باب ، بهتر از قول شهرستانـی مؤلف دانشمندکتاب الملل والنحل که در نیمهٔ قرن دوازدهـم وفات یـافته است نمیتوان مستندی یافت :[۱]

نقل از شهرستانی

« الذین شایعوا علیاً علیه‌السلام علی‌الخصوص وقالوا بامامته و خلافته نصاً ووصیة اما جلیاً اوخفیاًواعتقدوا ان‌الامامة لاتخرج من اولاده وان خرجت فبظلم تکون من غیره اوبتقیة من عنده قالوا ولیست الامامه قضیة مصلحیة تناط باختیارالعامه وینتصب الامام بنصبهم بـل هـی قضیة اصولیة هی رکن‌الدین لایجوز علی‌الرسول اغفاله واهماله ولاتفویضه الی العامة وارساله ویجمعهم‌القول بـوجوب التعیین و التنصیص وثبوت عصمةالائمة وجوبـاً عـن الکبائر والصغمائروالقول‌بالتبری والتولی قولا وفعلا وعقداًالافی‌حال التقیة وتخالفهم بعض‌الزیدیه فی‌ذلك ولهم فی‌تعدیة الامامه کلام وخلاف کثیر وعندکل تعدیة وتـوقف مقالة ومذهب وخبط وهم‌خمس فرق کیسانیة وزیدیة واماعیة وغلاةواسمعیلیة وبعضهم یمیل فی‌الاصول الی الاعتزال وبعضهم الی‌السنة وبعضهم‌الی‌التشبیه»

وجه تناسب مخصوص تشیع با ایرانیان

هرگاه بخواهیم شرح فوقرا مختصرتر و واضحتر ، بیان‌نمائیم باین عبارت میرسیم که کلیهٔ متشیعین منکـر ودشمن سه خلیفهٔ نخستین ابوبکر عمر وعثمان (معروف بخلفای راشدین)هستند ومعتقدندکه علی ، پسرعم پیغمبر وشوهر دختر اوفـاطمه کـه عملا وصریحاً پیغمبراورا جانشین خود معرفی کرد ، بایستی پس‌ازرسول‌خدای ،خلیفه مسلمین میگشت ، ومن‌جانب‌الله خلافت حق اخلاف او بوده ، ودر خاندان او بهیچوجه نبایستی ائمه بطورانتخاب تعیین گردند ، بلکه هریك ازائمه مطابق سنت‌پیغمبر ،که

(۱) ص ۱۰۹ - ۱۰۸

علی را اختیارفرمود، جانشین خودرا بایستی معرفی میکرد. درمیان اشخاصیکه باین اصول کلیة ایمان آوردند، بسیاری بودند، که در جزئیات خلاف نمودند. جماعتی از شیعه اکتفاکردند باینکه امام ازنسل علی باشد وباین سبب، محمدبن‌الحنفیه را، که ازبطن زن غیرازفاطمه بود، بامامت شناختند و گروهی اعم‌ازهفت امامی (اسمعیلیه) یادوازده امامی، که در اینجا اساساً روی سخن با نهاست، امامت را خاص اولاد علی وفاطمه بنت رسول، دانستند، در زمان امام حسین یك‌عامل دیگر برسایر مؤثرات افزوده‌شد. بنابر قول مورخین معتبر قدیم مانند الیعقوبی[1] یکی از دختران آخرین پادشاه ساسانی، یزدگردسوم، بحباله‌نکاح‌امام‌حسین‌درآمدهٔ واز آنها امام‌زین‌العابدین متولد گردیده‌که از طرفی بواسطه فاطمه نسبش به پیغمبرمیرسد واز طرفی بخاندان قدیم خسروان ایران می‌پیوست. پس عجیبی نیست که ایرانیان تا این پایه نسبت باو واولاد او، اظهار اخلاص وپرستش مینمایند!

اختلاف‌شیعه وسنی اساسی است نه‌شخصی

از اینقرار ملاحظه میکنیم که اختلاف شیعه و سنی فقط از لحاظ اسماء واشخاص نیست بلکه‌منوط باختلاف وضدیتی‌است که اصولا میان‌مرام دموکراسی وعقیدهٔ آن اشخاصی موجود است که حق سلطنت را برای پادشاهان ازمواهب وعطایای‌الهیه میدانند. اعراب همیشه صاحب عقیده وافکار دموکراسی بوده وهستند ولی ایرانیان همواره سلاطین خود را دارای مرتبه خدائی یا نیمه‌خدائی میشناخته اند. بنا براین درصورتیکه تصور وجود یکنفرحکمرانی، که ازطرف ملت منتخب شده باشد، باین اندازه تنفرانگیز باشد، معلوم است، که تاچه پایه، تصور امام یاجانشین پیغمبری، که بطریق مذکور منتخب شود، مردود خواهد بود. از اینرو، فرقه اماعیه یا اسمعیلیه اگرچه درعهد سلاطین سنی ترك نژاد، مانند غزنویان و سلجوقیان. در حال انقیاد میزیسته اند، لیکن همواره حصن‌های حصینی در ولایات ایران داشته اند.[2] هرچند

(۱) در اواخر قرن نهم هجری تاریخ خود را برشته تحریر درآورده است. این تصنیف هالیقدردرسال ۱۸۸۳ توسطهوتسما Haursma دردومجلد درمطبعهٔ لیدن بطبع‌رسیده است. رجوع شود بجلد اول تاریخ ادبی‌ایران تألیف من صفحهٔ ۲۲۹ و نمره ۲ Ad Calc

(۲) در کتب عهد سلجوقیان ازقبیل سیاستنامه وراحت‌الصدور شرحهای کافی‌وافی ازاین‌مسئله مسطور است.

درزمان سلطنت آل بویه و بعضی از سلاطین مغول خاصه غازان وخدابنده (الجاتیو)تا حدی روی استراحت میدیده اند لیکن دورهٔ قدرت و فرمانفرمائی آنها برسرتاسر ایران ازعهد صفویه شروع میگردد .

اصل و نسب صفویه

صفویه کـه بودند ؟ ، چه وقت با این حرارت بمذهب شیعه گرویدند وچگونه باستقرارقدرت وتفوق خویش توفیق یافتند؟ صفوی صفتی است مشتق ازکلمهٔ صفی که یکی ازمشایخ معروف صوفیه وتمام اسم اوصفی‌الدین بوده است ، وفاتش درگیلان بسال (۱۳۳٤ میلادی)[۱] ودر سن هشتاد وپنج سالگی اتفاق افتاد .

این شخص مدعی بود که به بیست پشت نسبش بـامام هفتم موسی کاظم میرسد[۲] باتوجه بآنچه مورخ وسیاسی بزرگ **رشیدالدیـن فضل‌الله** در رسائل[۳] خودنسبت باو نوشته وبامطالعهٔ کتاب بزرگی که بنام **صفوة الصفا** ، کمی پس از وفاتش مبتنی بر قول فرزندش **صدرالدین** ، تحریر یافته است ، در اهمیت و معروفیت او شکی باقی نمیماند . مورخینی که بعد ها تاریخ این سلسله را نوشته اندمستقیما یابطور غیرمستقیم بیانات صدرالدین را نقل نموده اند . شاه اسمعیل مؤسس سلسله بشش پشت باومیرسد ولیکن من هیچ مدرکی نیافتم که شیخ صفی نیز مانند اخلاف خود باین شدت پـیرو عقاید شیعه بوده باشد . تنها سند ضعیفی هم که قابل اعتناء است عکس این را ثابت میکند زیرا که رؤسای ازبکیه ، در مکتوبیکه بطهماسب ولد شاه اسمعیل نوشته‌اند (۱۵۲۹ ـ ۱۵۳۰م) میگویند شنیده ایم شیخ صفی‌الدین سنی ثابت‌العقیده بوده‌است واظهار تعجب میکنند ازاینکه شاه طهماسب : «نه ازحضرت مرتضی علی پیروی میکند ونه ازجد اعلای خود متابعت دارد » خواجه علی کـه نوهٔ صفی‌الدین وازاجداد شاه اسمعیل بوده‌اول کسی است که اعتقاد راسخ باصول تشیع ابراز داشته[۴] و در خواب

---

(۱) صبح دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ هـ ق عالم‌آرای عباسی صفحه ۱۰ (مترجم) (۲) برای اطلاع از نسب نامهٔ کامل بمجلهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخهٔ ماه جولای ۱۹۲۱ و نمره ۱ Ad calc رجوع شود . (۳) بهمان جریده صفحه ٤۱۷ و ٤۱۸ مراجعه شود . (٤) جـریده انجمن همایونی آسیائی مورخه ماه جولای ۱۹۲۱ ص ٤۰۸ - ٤۰۷ دیده شود .

با ائمهٔ صحبت نموده است و نوه او جنید و نبیره اش حیدر نخستین اشخاصی بوده‌اند که عقیده خود را اظهار داشته ، و تیغ در کف ، درمیدان جنگ مرگ را استقبال نموده‌اند.

بیان اینکه صفویه در ابتداء طایفهٔ از درویشان بوده اند

پس در اول قرن پانزدهم صفویه . فقط مرشد و پیر طریقت بوده و رئیس روحانی جماعت روزافزونی ازطرف درویشان محسوب میگشتند و در نتیجهٔ تبلیغات قویه[1] نه تنها در ایران بلکه در نواحی ترك نشین آسیای صغیر نیز مریدان بسیار پیدا کرده بودند . از قتل عام دهشت انگیزی که سلطان سلیم خان در آغاز لشگر کشی برضد شاه اسمعیل (۱۵۱٤م)[2] ازشیعیان مملکت خود نمود ، وقریب چهارهزار نفر را ازدم شمشیر گذرانید معلوم میشود که ، تبلیغات صفویه تاچه اندازه مؤثر و برای آینده آنها امیدبخش بوده است رئیس خاندان صفویه ، حتی پس ازعروج بر اریکه سلطنت ، برای این مریدان و درویشان پاکبازی که شعار جنگی آنها را ذکر نمودیم . مرشد و پیر طریقت ، محسوب میگشت .

اصطلاح صوفی اعظم

شاردن Chardin و رافائل دومانس Raphaël du Mans[3] وسایر مورخین معتبر ، سیاسیون و نویسندگان اروپائی معاصر خودرا که معمولا بسلاطین صفویه «صوفی اعظم» میگفته‌اند ، استهزاء کرده و نظر خودرا چنین بیان نموده اند ، که صوفیان عموماً فقیر و تنگدست و سست ایمان ومنفور و مطرود هموطنان بوده اند و بعید مینماید که ، پادشاهان عظیم الشأن ایران ، نام آنها را عاریت کرده باشند . لیکن تواریخ فارسی زمان صفویه ، حتی سلسلة النسب که باکتاب رافائل دومانس دریك وقت نوشته شده است ، بالاخص احسن التواریخ و بعضی کتب مقدم بر آن ، صوفیان را ، مخصوصاً آنان که درروم ، (ترکیه آسیائی) ساکن بوده‌اند ، بمنزلهٔ زبدهٔ لشگر صفویه محسوب کرده‌اند . در کتب مزبور میبینم که «جانسپاری و مردانگی» و دیگر خصال ستوده را «لازمه صوفیگری» دانسته‌اند و «اعمال ناشایست و عصیان آمیز را باشخاص «ناصوفی» منصوب نموده‌اند . پس چه‌جای تعجب است اگر شخصی که نه تنها شاه ایران . بلکه مرشد این قبیل درویشان وصوفیان فداکاری باشد که سیاحان و نیسی را از شجاعت خویش بحیرت افکندند ،

(۱) بتاریخ ادبیات هنانیان تالیف گیب Gibb رجوع شود جلد دوم ص ۲۲۸ - ۲۲۷

(۲) ایضاً ص ۲۵۹ و ص ۷۳-۷۱ niafi (۳) «اوضاع ایران در ۱۶۶۰» چاپ شفر صفحه ۱۷-۱۶

دراروپا « بصوفی اعظم» معروف گـردد ! در هرحال بهتر از ایـن وجه تسمیه بدست نیامده است .

ظاهرا مدتی در اروپا مشهور شد که صوفی از سوفس یونانی مشتق است این نظریه کویا مبنی بر نذکر قصه مغانی است که ولادت عیسی را مژده دادند درهـرحال «دن‌خوان‌ایران Don Juan of persia»[۱] باجدی‌بلیغ این‌وجه‌تسمیه‌را رد کرده‌است، وپس از بیان اینکه چگونه شاه اسمعیل بلافاصله . بعد از فتح تبریز لقب « صوفـی بزرگ ایران » را اختیار کرد میگوید : « صوفی‌نـه بمعنی حکیم و دانشمند است . چنانکه بعضی مورخین گمان کرده و بغلط آن‌را ازکلمه‌سوفس یونانی‌مشتق دانسته‌اند. بلکه صوفی از صوف میآیدکه در فارسی بمعنی پشم یا (پنبه) است »[۲]

سرعت ترقی شاه اسمعیل یکی از وقایع قابل دقت تاریخ ایران است ، خاصه با ملاحظهٔ ایام طفولیت او ،که درنهایت پریشانی و بیمناکی میگذشت شیخ حیدر پدرش در ۱۴۹۰ میلادی بقتل رسید دراینوقت اسمعیل سه‌سال داشت[۳] وخود ودو بـرادرش که یکی از آنها سلطان علی برادر ارشد بود ودرحدود سنه ۱۴۹۵میلادی در میدان جنگ کشته شد همواره ازظلم وتطاول امرای ترکمان سلسلهٔ (آق قوینلو) در خطر جانی بودند . وچند بار بهمت صوفیان وفادار از چنگال مرك رهائی یافته واز تهلکه جان بردند . هنگامیکه شاه اسمعیل در سن سیزده سالـگی ، از لاهیجان ، باردبیل روی آورد که یا صاحب سلطنتی گردد یا در عرصه رزم جان بسپارد ، فقط هفت نفر از صوفیان همراه داشت لیکن درهر مرحله جمعی بمدد او میرسیدنـد ، چنانکه در طـارم ، اردوی او بهزار و پانصد نفر بـالغ شد و چون بقصد حملـه بفـرخ یسار ، شیروانشاه ، بـارزنجان ورود نمود ، لشکر بهشت هزار نفر رسیده بود . در عرض یکسال تبریز را گرفته . تاج ایران را برسرنهـاد و مشاورین خود را که‌میخواستند او را از اعاشهٔ مذهب شعیه وتحمیل آن برعایا و متابعین مانع گردند با تحقیر تمام دور نمود .

---

(۱) چاپ Valladolid ۱۶۰۴ (ورق ، ۵۵) (۲) کروسینسکی نیز بااین نظرموافق است رجوع شود بصفحهٔ ۶۸ ترجمه انگلیسی (لندن ۱۷۲۸) (۳) در پنجم رجب ۸۹۲ هجری (۲۷ جون ۱۴۸۷) متولد شد .

شاه اسمعیل مذهب شیعه را جبراً در تبریز رواج میدهد

وقتی باو گفتند که دو ثلث اهل تبریز سنی هستند واشاعهٔ رسوم وادعیهٔ صریحه و اذان و اقامه اهل تشیع بالاخص لعن خلفای ثلاثـه موجب اغتشاش خواهد شد. شاه گفت: «خدای عالم و حضرات ائمهٔ معصومین همراه منند و من ازهیچکس باك ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یك کس را زنده نمیگذارم». اسمعیل گفتار و کردارش یکی بود بمحض اینکه تهدید مذکور را برزبان راند تمام مردم طوعاً و کرهاً فریاد «بیش باد و کم مباد» برداشتند.

اسمعیل باوجود خشونت وخونخواری که ازخودنشان میداد بطوریکه سیاحان ونیسی احوال او را شرح داده‌اند، دارای بسیاری صفات واخلاق جاذب وجالب بود، حسب‌القول کاترینوزنو Caterinozeno شاه اسمعیل درسن ۱۳ سالگی «سیمائی نجیب، و ظاهری حقیقةشاهانه داشت ... صفات روحیه‌اش نیز با جمال جسمانیش متضادنبود، هوش و فراستی قوی و طبع و همتی چنان بلند داشت، که در این سن عجیب، وباور نکردنی بنظرمیآید». آنژلیو Angellio درحق او گوید که: مردم اورا چه برای صباحت منظر و چه برای عادات پسندیده‌اش عاشقانه دوست میداشتند». و در وصف ایامیکه بدورهٔ رجولیت بالغ شد گوید: «زیبا وخوشرووددلپذیر ومیانه بالااست سبك پیکر و خوش اندام وفربه و میان کتفهایش فراخ و مویش مایل بسرخی است اززیش وسبلت فقط سبلت راگذاشته ودست چپ را بجای راست بکارمیاندازد. مانندخروس جنگی بیباك و بیش ازهریك ازامرای خود نیرومنداست. درمسابقهٔ تیراندازی از ده سیب که هدف شده هفت عدد به تیراو فرود آمد. این تاجر گمنام پس از بیان اعمال شاه اسمعیل درتبریز چنین میگوید: «بعدازنرون[1] گمان ندارم چنین جبار خونریزی هرگز بوجود آمده باشد» اما کمی بعددرقیصریه درهمین باب گوید: «فرمان داداعلان کنند که چون این شهر از بلاد موافقین ماست هرکس آذوقه برای فروش بیاورد بنرخ عادله قیمت خواهد گرفت وهریك ازافرادسپاه، که مشتی کاه بجبر گرفته وقیمت نپردازد، بقتل

۱ - نرون امپراطور رم از (۵۴ - ۲۶۸م) سلطنت نموده وهرچند دراوائل پادشاهی رحیم و مهربان بود. بزودی خود را بیباك تر و خونخوار ترین افراد بشر معرفی کرد. قساوت قلب او ضرب‌المثل است (مترجم)

خواهـد رسید » چند سطر بعد او را چنین وصف میکند : « مانند دوشیزگان دوست داشتنی و چون غزالان جوان ظریف است ، بدست چپ کار میکند : و از تمام امرای خویش قویتر است.» و نیز گوید : « رعایا ومتابعین این صوفی‌را مانندخدا میپرستند و سپاهیان چنان بوی معتقدند که اغلب بی اسلحه بمیدان میروند وعقیده دارندکه پیر آنها اسمعیل درگرمگاه جدال مراقب ومحافظشان خواهد بود» .

مقایسه تبلیغات صفویه و عباسیان

نزدیکترین واقعهٔ متشابهه تاریخی ، که با نهضت صفویه قابل مطابقه باشد ، بنظر من تبلیغاتیست که ابو مسلم خراسانی در نصف اول قرن هشتم میلادی ، برای استقرار خلافت عباسیان مینمود و باآن خوبی قرین کامیابـی و ظفر گردید . هم تبلیغات ابومسلم و هم‌تبلیغات صفویه ظاهراً و بالاراده مذهبی و باطناً و بلا اراده نژادی بود . تنها اختلاف موجوده اینست که دومین بمانعی‌قوی وصعب ، یعنی سلطان سلیم عثمانی مواجه گشت و نخستین باخلیفهٔ‌اموی،مروان، سرو کارداشت. وازاین‌راه دائرهٔ‌ترقی‌وجهانگیری‌صفویه‌محدودتر ازعباسیان‌شد . ودرحالیکه دولت عباسی‌برتمام ممالك‌اسلامی فرمانروائی یافت‌صفویه فقط بر ایران مستولی‌شد . هرچند درمدت‌قلیلی‌عثمانی‌را نیز مرعوب ومرتعش‌ساختند. ترس محرکترین عواملی است که شخص را به بیرحمی میکشاند وهمین ترس‌سلطان سلیم را وا داشت‌که قریب چهل‌هزار نفراز اتباع شیعهٔ خودرا بخون‌آغشته سازد. ولی ترس را نباید علت منحصر بفرد این قساوت محسوب نمود ، خشم ونامرادی‌را نیز باید بشمار آورد . زیرا که سلطان سلیم ازجمله اشخصی است که امروز آنها را پـان اسلامیست (مایل بتوحید سیاسی‌ملل اسلامیه) میخوانند و از شدت جاه‌طلبی نه‌تنها میخواست سلطان بزرگترین و نیرومندترین ممالك اسلامی باشد، بلکه‌آرزوداشت بر تمام عالم اسلام فرمانفرما گردد . فتوحات او در مصر و مکه و مدینه (۱۵۱۷ م) و اخذ عنوان خلافت از آخرین خلیفه عباسی‌که خواه بوعد و خواه بوعید، یا بهر دو جهت، درتفویض آن خودداری نکرد، مقدمه بود برای‌حصول‌آرزوی دیرین ، لیکن وجود شاه‌اسمعیل خارراه او بود زیراکه مذهب شیعه را مانند سدی‌عظیم میان‌سنیان عثمانی ومصرو سایرممالك‌غربی وهم مذهبان آنهاکه درافکار شرقی ، ازقبیل ترکستان وافغانستان و بلوچستان و هند مسکن داشتند بر افراشته بود ایرانیان نه فقط سلطان

سلیم را خلیفه نشناختند بلکه اساساً اصل خلافت را رد کردند. فتحی که درچالدران در (اگست ۱۵۱٤) نصیب ترکها شد به‌نتیجهٔ قطعیه نرسید زیراکه سپاهیان عثمانی از تعقیب فتوحات مضایقه و تهاون ورزیدند و نیز فتح مصررا ، که پس از جنگ چالدران واقعشد ، از نتایج مطلوبه عاری‌ساخته ، جراحتی‌دائمی باقی گذاشتند که علت ضعف قدرت سیاسی اسلام و مانع پیشرفت آرزوی جاه طلبانهٔ ترکها و سبب استفادهٔ اروپا گردید. از سال (۱۵۰۸م) که بغداد بتصرف ایرانیان در آمد تاسنهٔ (۱٦۳۸م) که‌بطور قطع بدست‌ترکها افتاد، این‌پایتخت قدیم اسلام‌درتحت‌تأثیرجزرومد جنگهای‌بیحساب، چندین بار از این دست بآن دست‌گشت وبالاخره بواسطهٔ ضعف وسستی روز افزون آخرین پادشاهان صفویه ، دولت عثمانی صاحب بلا معارض بین‌النهرین شد .

صنایع و ادبیات

فقدان شعرای بزرگ درعهد صفوی

یکی از مسائل عجیب ، و دربادی نظر لاینحل ، زمان صفویه قحط وفقدان شعرای مهم است. معماری و نقاشی و سایرصنایع فوق العاده ترقی نمود ، عمارات عالیه عمومیه کـه شاه عباس سرتاسر کشورخود خاصه اصفهان را بآنها مزین ساخت ، از آن‌عهد تاکنون نظارگان رابحیرت وتعجب انداخته‌است. بهزاد ودیگرصنعتگرانی‌که دردربار تیموریان هرات مشهور آفاق‌شدند ، جانشینهائی مثل رضای عباسی و همکنانش یافتند . اما اگرچه در تحفهٔ سامی او سایر تذکره‌ها و تواریخ زمان نام جماعتی کثیر از شعراء ثبت‌شده‌است ، برای‌ما مشکل‌است‌که یکی از آنها را (باستثنای) جامی وهاتفی وهلالی و سایر شعرای خراسان‌که حقاً بقایای مکتب ادبی‌هرات بودند دردرجهٔ‌اول محسوب بداریم درطول عمر طوفانی هفتاد سالهٔ‌امیر تیمور ، باستثنای حافظ بزرگ ، که همه‌را درتحت‌الشعاع خود داشت ، لااقل هشت الی ده‌نفر شاعر بودندکه هرکس راجع بادبیات ایران‌چیز

---

۱ - این تألیف سام‌میرزا پسرشاه اسمعیل که تذکره شعرای معاصر است یکی از کتبی است که لازم است بزودی طبع و انتشار یابد (مؤلف) (قسمت پنجم این‌کتاب که مخصوص احـوال شعراء است بهمت مـولوی اقبال حسین در سال گذشته طبع و نشر شد (در پتنه هندوستان) (مترجم)

بنویسد ، آنها را نمیتواند از نـظر دور دارد لیکن در دویست و بیست سال سلطنت صفویه ، تا آنجائی که من توانسته‌ام بتحقیق برسانم ، بدشواری یکنفر را میتوان در ایران یافت ، که دارای لیاقت بارزه وقریحهٔ مبتکره باشد . عمداً گفته‌شد: « درایران » زیرا که جمعی از شعرای نامدار ایرانی که عرفی شیرازی (۱۵۹۰م) و صائب اصفهانی (۱۶۷۰ م) شاید مهمترین آنها باشند ، زینت بخش دربار سلاطین مغولی هندوستان بودند . این اشخاص اولادمهاجرین ومجاورین ایرانی ومتولد درهندنبودند بلکه‌خود ازایران بهند رفته و پس ازتوانگرشدن وبشهرت وثروت رسیدن بوطن خودمراجعت نموده‌اند . از اینجا معلوم میشود که علت فقر زمان صفویه ازشاعر نامدار بیشتر نبودن مشوق ومربی بوده تا فقدان قرایح وطبایع هنرمند . این حقیقت را رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحاء تذکر داده و از مستشرقین اروپائی مرحوم دکتر اته D . Ethé که راجع بشعرای ایران تألیفاتی دارد همچنین بذکر این مسئله مبادرت ورزیده است . بـا این تفاوت کـه مستشرقین اروپائی معمولا جامی را آخرین شاعر بزرگ ایران دانسته‌معتقدند که درمدت چهارصدسالیکه ازوفات اومیگذرد ایران شاعر جلیل القدری بوجود نیاورده است ، ولی رضا قلیخان بعضی ازشعرای عهدخودرا نیز ازقبیل قاآنی ـ فروغی ویغمادرطبقهٔ نخستین جای‌میدهد بنظرمن مشارالیه دراین طبقه‌بندی‌محق‌است.

علل این فقر

از اینکه در عهدی بآن با شکوهی و قدرتی بـآن دوام هیچ شاعر بزرگی درایران ظهور نکرده است بقدری متعجب‌شدم که برفیق دانشمند و همکار محترم خود میرزا محمد خان قزوینی که محصلین آثار ایرانی بی‌اندازه رهین مساعی ودقت‌نظر اوهستند مراسله‌نوشته وبطریق ذیل استفسار نمودم . اولا آیا این قضیه را مسلم ولایق بحث میدانند یاخیر ثانیاً ازچه‌راه میتوانند آن را حل نمایند در پاسخ مکتوبی بتاریخ ۲۴ می ۱۹۱۱ نوشته و ارسال داشتند کـه مضمون آن از اینقرار است :

نظر میرزا محمد خان

«علی ای حال شکی نیست کـه در عهد صفویه ادبیات و شعر فارسی بپایه پستی افتاده است و حتی یك شاعر درجه اول هم دراین عصر بظهور نیامده‌است، بزرگترین علت این قضیه چنانکه خودتان‌هم بشرح آن پرداخته‌اید ، ظاهراً اینست که سلاطین صفویه برحسب نظریات

سیاسیه وضدیتی که با دولت عثمانیه داشتند بیشتر قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه وتشویق علمائیکه از اصول وقوانین این‌مذهب اطلاعات کامله‌داشتند مینمودند. اما اگرچه علمای مزبور مساعی‌جمیله درتوحید مذهبی ایران بکار بردند (که نتیجهٔ آن وحدت سیاسی مملکت شد) و اساس ایران فعلی را کـه ساکنینش علی العموم دارای مذهب و لسان ونژاد واحد هستند برپای‌نمودند لیکن ازطرف دیگر ازلحاظ ادبیات و شعر و عرفان و تصوف و بقول خودشان هر چه متعلق بکمالیات بود (در مقابل شرعیات) نه‌تنها درتوسعه وترقی آن جدی اظهار نکردند. بلکه‌بانواع‌وسائل در پی آزار و تخفیف نمایندگان این «کمالیات» برآمدند زیرا که نمایندگان‌مزبور اغلب درقوانین ومراسم‌مذهبی بطور کامل استقرار نداشتند صوفیه‌را مخصوصاً باقسام سختی وخشونت تعقیب‌نمودند وبجلای‌وطن و نفی بلد وقتل ومؤاخذه محکوم کردند بعضی‌راهم علماء شخصاً یابرحسب‌فتاوی‌خود عرضه شمشیریاطعمهٔ آتش کردند. علاقه ورابطهٔ‌شعروادبیات‌باتصوف وعرفان‌خاصه درایران‌واضح‌ومبرهن‌است بطوریکه‌اطفای یکی موجب‌اعدام واضمحلال دیگری خواهدبود. ازاینجهة در عهد سلطنت دودمان صفویه فضل وادب وشعروعرفان‌ایران را وداع گفته‌صوامع وتکایا وخلوتهاوخانقاههای درویشان چنان منهدم گشت که امروز در سرتا سر ایران نـامی از این ابنیهٔ خیریه مسموع نمیشود درصورتیکه مثلا درزمان این بطوطه این‌قسم مؤسسات درهرشهر و قصبه ودهی دیده‌میشد سیاح مزبور مفصلا شرح میدهدکه چگونه در هر منزلی بیکی ازاین عمارات‌رسیده ودرآن بار سفر میگشاده است. اکنون نام و نشانی از آن بناها پیدا نیست. کسیکه ازاحوال‌واوضاع‌دورهٔ‌صفویه مطلع‌نباشد متحیرانه ازخودمیپرسد آیا این‌همان ایران و دین ساکنینش همان اسلام است؟ اگرچنین است پس چـرا در سرتاسر مملکت یك خانقاه بنظر نمیرسد ولی دربعضی ولایات ترکیه که تحت اختیار صفویه نمانده اندمانند بین‌النهرین سلیمانیه و کردستان بسیاری از همان ابنیه که در ایام مسافرت ابن بطوطه موجود بود هنوز دیده‌میشود.

«باری درعهدصفویه بجای‌شعرا وحکمای‌بزرگ فقهائی مثل‌مجلسی-محقق‌ثانی-شیخ‌حرعاملی وشیخ‌بهائی وغیره بظهوررسیدندکه در بزرگی آنهاشکی نیست ولیکن بی‌اندازه سخت وخشك ومتعصب ومتکلف بودند.

شعرای مدیحه سرا در خدمت صفویه منزلتی نداشته‌اند

بیشتر شعرای مشرق زمین که شغلشان شاعریست مدیحه سرا هستند. واگر قول رضاقلی‌خان راصحیح بدانیم که گویدسلاطین بزرگ صفوی خاصه شاه طهماسب وشاه عباس‌اول مایل بودند شعرا را بجای آنکه درمدح آنها قصیده بسازند در منقبت ائمه اطهار شعر بگویند این نیزیك علت‌قوی ودلیل معتبری برای‌تقلیل عدهٔشعرا درمملکت خواهدبود. در دربار سلاطین مغول هند[1] بیش ازدرگاه ائمه منافع‌مادی انتظارمیرفت لهذا چشم وپای شعرای طامع بیشترمتوجه ورهسپاردهلی‌بودتاکربلا. اماشعارمذهبی درذکر مصیبت یابیان کرامات ائمه درایران ترقی فوق‌العاده‌نمود. بهترین‌شاعر مرثیه سرای این عهد محتشم کاشانی (متوفی بسال ۱۵۸۸م) است. علاوه برقصایدیکه بطرز قدما درمرثیه ساخته‌میشد، ابیات‌بسیارساده ومؤثریکه امروز وسیلهٔ اظهارسوگواری است احتمال‌میرود که اغلب یادگار این عصرباشد زیراکه در آن‌ایام تمام وسائل‌ممکنه برای تحریك محبت وفدویت نسبت بآل علی ونفرت وبیزاری از اعدای آنها اتخاذ و اعمال میگشت. ازطرفی‌هم نمایش آن صحنه‌ها و مجالس هیجان انگیزیکه بتعزیه خوانی موسوم‌است، ونویسندگان اروپائی آنهارا تیاترهای سابق اروپا، که مخصوص نمایش معجزات واعمال ومصائب بزرگان دین عیسوی است تشبیه میکنند، ظاهراً در ازمنهٔ بعد معمول گردیده است اولیاریوس Dléarius که نویسندهٔ دقیقی است ماه محرم ۱۰۴۷ هجری‌را (می وجون ۱۶۳۷م) در اردبیل وجوار مرقد شیخ صفی‌الدین واولاد اوبسر برده‌است‌شرح‌مبسوطی ازمشهودات خودداده وترتیب‌عزاداری، شیون‌و نوحه‌گری و تیغ زنی ایام عاشورا یا روز قتل را ذکر نموده است ولی هیچ اشاره بنمایش وتعزیه نمیکند وازاینجا محقق‌میشود که درآنزمان هنوز معمول نبوده است. برای توضیح این قضیه بدونفر از دوستان ایرانی خود، سید حسن تقی‌زاده ومیرزا حسین دانش مراسلهٔ نوشتم. شخص نخستین چنین اظهار عقیده نمودکه روضه خوانی (یاقرائت کتاب‌روضة‌الشهداء وسائر کتب‌متشابهه ازبالای‌منبر) ازعهدصفویه‌شروع شده ولی‌تعزیه‌گردانی (یاشبیه) خیلی بعد از صفویه معمول‌گشته و محتملا بعضی چیزهارا

---

۱ - شرح جوانمردی و بذل و بخشش همایون نسبت بشعراء و ادباء مخصوصاً در احسن‌التواریخ بمناسبت ذکر سال وفاتش (۹۶۲/۱۵۵۵) مذکوراست.

ازاروپا تقلیدو کسب کرده‌است . شخص دوم‌نیز آغازتعزیه گردانی را ، (که ترجمه‌های سرلویس‌پلی Sir Leuvis Pelly قارئین اروپائی راکاملا از آن‌مستحضرمیسازد) ، در اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم ، دانسته و بطور معترضه اشعار ذیل را از شیخ‌رضای کردنوشته و نتیجه میگیرد که بغض وخصومت ایرانیان نسبت بعمر بیشتر بمناسبت منقرض نمودن سلطنت ساسانیان‌است تا غصب حقوق علی وفاطمه (ع)

بشکست عمر پشت هژبران عجم را　　بر باد فناداد رگ وریشهٔ جـم را
این‌عربده‌برغصب‌خلافت زعلی‌نیست　　باآل عمر کینه قـدیم است عجم را

درخاتمه نباید یکی دیگر از اقدامات صفویه راکه باعث استحکام مبانی‌ایران وجلوگیری ازخروج ثروت وجمعیت مملکت گردید فراموش نمود و آن عبارت است ازمحترم داشتن مشهدوقم وسوق‌جمعیت وزوار باماکن‌متبرکهٔ‌ایران . باین‌ترتیب‌جزر ومد مسافرین ومهاجرین درداخلهٔ مملکت محصور گردید . چنانکه گفته شد اعتاب مقدسهٔ کربلا ونجف نیز ، قبل ازآنکه بتصرف ترکها[1] درآید در حکم اماکن داخلی وجزء قلمرو صفویه بوده است .

ذیل

مسیورابینو قنسول‌دولت‌انگلیس Mr. H. L. Rabino یادداشتهای گرانبهائی راجع بعزاداری درمحرم در بغداد برای من فرستاده‌اندکه مربوط بقرن‌چهارم‌هجری (قرن دهم‌میلادی) فقط متن‌دوفقره ازآنهادردسترس من است(یکی بآلمانی‌ودیگری بفارسی) توضیحات لازمه ظاهراً در ضمن مراسلهٔ (مورخهٔ ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲) بوده که یادداشتهای مذکور درلف آنها ارسال گردیده بود و آن مکتوب متأسفانه مفقود شده‌است . گمان‌میکنم اطلاعات مزبور از یکی ازمقالات‌درن Dorn که کتاب ملانژ آزیاتیک‌مندرج و منتشر گردیده مأخوذ است .

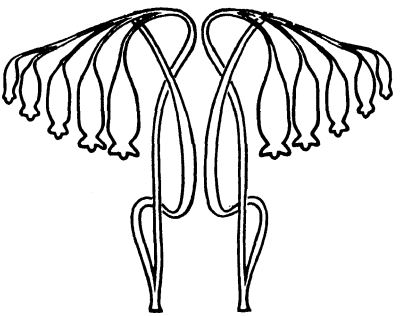
عین یادداشت‌فارسی ذیلا نقل میشود .

---

۱ - بکتاب کروسینسکی Krusinsky ص ۱۵۹ - ۱۶۱ رجوع شود

بنای تعزیه سیدالشهداء در بغداد در سنهٔ ۳۵۲ هجری

درتاریخ ابن کثیر شامی آورده که معزالدوله احمدبن بویه در بغداد در دههٔ اول محرم امر کرد تمامی بـازارهای بغداد را بسته مردم سیاه عزا پوشیدند و بتعزیه سیدالشهدا پرداختند، چون این قاعده دربغداد رسم نبود لهذا علماء اهل سنت آنرا بدعتی بزرگ دانستند وچون برمعزالدوله دستی نداشتند چاره‌جز تسلیم نتوانستند، بعد از آن هرساله تاانقراض دولت دیالمه شیعیان در ده روز اول محرم درجمیع بلاد رسم تعزیه بجا میآورد ودربغداد تااوائل سلطنت طغرل سلجوقی برقرار بود.



فصل دوم

از ظهور دولت صفویه تا سال ۹۳۰ر ۱۵۲۴

شاه اسمعیل و اجداد او

دلائل نفوذ و بزرگی شیخ صفی الدین

تاریخ ثابت میکند که شیخ صفی الدین، عزلت گزین بزرگوار اردبیل که سلاطین صفویه نام و نسب خودرا از او گرفته انـد فی الحقیقه درزمان خودشخصی متنفذ وصاحب قدرت بوده است.

در بعضی سلسله‌ها دیده شده است که خودرا جعلا منسوب بخاندان پادشاهان قـدیم کرده نسب نامه میسازند اما شاه اسمعیل که بشش پشت بشیخ صفی الدین میرسید و سلسلهٔ صفویه را در آغـاز قرن شانزدهم میلادی تأسیس کرده ایـران را بدرجهٔ ازشکوه وجلال بالا برد که پس از انقراض دولت قدیم ودودمان نجیب ساسانیان بدست اعراب درقرن هفتم میلادی، کمتر بآن پایه رسیده بود، موقع وفرصت مناسبی برای تشبث بآن نوع جعلیات واختراعات نداشت، زیرا که درهرحال نسب شیخ صفی الدین مستقیماً بامام هفتم شیعه، موسی کاظم وعلی بن ابیطالب[1] وفاطمه بنت رسول می‌پیوست. و مانند سادات زمان مدعای خودرا بثبوت میرسانید. دو چیز دلیل است که شیخ صفی درعصر خود (قرن سیزدهم میلادی) مرشد وپیر واجب الاحترام بوده است:

ارادت رشیدالدین وزیر به شیخ صفی

اولین و مهمترین آنها تـوجهی است کـه وزیر بـزرگ، رشیدالدین فضل‌الله بـادعیه و شفاعـات او داشته است. در مجموعـهٔ رسائل نـادر الوجود این وزیـر کـه بمنشآت

---

۱ - سلسلهٔ نسب کامل با جزئی اختلافی درصفوة الصفا واحسن التواریخ وسلسلة النسب صفویه و بیشتر تواریخی که ازاین سلسله سخن رانده‌اند بقرار ذیل مذکوراست: ﴿۱﴾ صفی الدین ابوالفتح اسحق بن ﴿۲﴾ امین الدین جبرائیل بن ﴿۳﴾ صالح بن ﴿٤﴾ قطب الدین احمد بن ﴿٥﴾ صلاح الدین رشید بن ﴿٦﴾ محمد الحافظ بن ﴿۷﴾ عوض الغواص بن ﴿۸﴾ فیروز شاه زربن کلاه بن ﴿۹﴾ محمد بن ﴿۱۰﴾ شرفشاه بن ﴿۱۱﴾ محمد بن ﴿۱۲﴾ حسن بن ﴿۱۳﴾ محمد بن ﴿۱٤﴾ ابراهیم بن ﴿۱٥﴾ جعفر بن ﴿۱٦﴾ محمد بن ﴿۱۷﴾ اسمعیل بن ﴿۱۸﴾ محمد بن ﴿۱۹﴾ سید احمد الاعرج بن ﴿۲۰﴾ ابی محمد القاسم بن ﴿۲۱﴾ ابوالقاسم حمزة بن ﴿۲۲﴾ الامام موسی الکاظم

رشیدی[۱] معروف‌است دوسند برای اثبات نظر فوق‌دیده میشود. اول رقعهٔ است خطاب بخود شیخ صفی‌الدین راجع به وظیفهٔ سالیانه از غلات وشراب وروغن ودواب وشکر وعسل‌وانواع دیگر از اغذیه که برای خانقاه اومقرر داشته تا درعیدمیلاد پیغمبر(ص) وجوه واعیان اردبیل‌از آن متنعم گردند، مشروطه براینکه پس‌ازصرف‌غذادرسرسفره بیانی خیرات وکاتب مراسله دعای خیر بشود. دوم که رشیدالدین به پسرش میر احمد حاکم اردبیل‌نوشته وتوصیه نموده‌است که ازرعایت عموم‌اهالی غفلت‌نکنی ومخصوصاً: «نوعی سازی که جناب قطب فلک‌حقیقت، وسباح بحارشریعت، مساح مضمار طریقت، شیخ‌الاسلام والمسلمین، برهان‌الواصلین قدوة صفهٔ صفا، گلبن دوحهٔ وفا، شنج‌صفی‌الملة والدین ادام‌الله تعالی‌برکات انفاسه‌الشریفه ازتوراضی وشاکر باشد». این دومکتوب خاصه رقعهٔ اخیر کـه پراز مدایح مبالغه آمیز و ستایش شیخ صفی الدین است بحد وافی از مقام وشهرت او در نظر معاصرینش حکایت میکنند[۲].

صفوة الصفا

نکتهٔ دوم که منظور ما را ثابت میکند اینست که کمی بعد از وفاتش، یکی از درویشان موسوم به توکل[۳] بن اسمعیل کـه معمولا اورا ابن البزازمینامند کتابی بزرگ دراحوال واخلاق وتعالیم وعقاید وکرامات شیخ تصنیف نموده است. این کتاب ظاهراً بتشویق و تعلیم شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی که بعد از پـدر بمقام ارشاد رسید و پنـجاه و هشت سال رهنمای طـریقت بود (۱۳۳۴ - ۱۳۹۲ م)، تألیف شده‌است. این تصنیف نادر ومهم نخستین مأخذی‌است که مورخین در ذکر احوال‌اجداد سلسلهٔ صفویه بنقل‌مندرجات آن پرداخته اند و آخرین تلخیص معتبر را میتوان از ابوالفتح‌الحسینی‌دانست که در عهد شاه‌طهماسب (۱۵۲۴- ۱۵۷۶ م) بانجام موفق شده‌است. این کتاب مفصل مشتمل بریك‌مقدمه ودوازده باب و

(۱) بمقالهٔ که راجع به نسخ خـطی فارسی سرآلبرت هوتم‌شیندار (K. G. I. E.) نوشته‌ام و در مجلهٔ انجمن‌همایونی‌آسیائی دراکتبر ۱۹۱۷ ص۴- ۶۹۳ درج شده‌است مراجعه شود. همچنین بتاریخی که از ادبیات ایران هنگام سلطه مغول و قبائل تاتار نوشته‌ام صفحه ۸۰ – ۸۷ رجوع گردد. بعد از این بـرای اختصار ازاین‌کتاب طریق ذیل نام برده‌میشود (ادابران III) (۲) شیخ‌صفی در۷۳۵ – ۱۳۳۴ درسن۸۵ سالگی وفات یافت‌رشیدالدین درسال (۱۳۱۸ م) بسن ۷۰ سالگی یا بیشتر بقتل رسید. (۳) یاتوکلی Tukli چنانچه در نسخه مستر الیس با قید اعراب تحریریافته است.

یك خاتمه است که هر یك بفصولی منقسم گشته[1] ومحتویات ومندرجات آنهارا ریو Rieu با دقت وصحتی که مختص خودش است خلاصه نموده دراین تألیف مطالب مهمه بسیار است مخلوط بشرحهائی که، جز برای مریدان معتقد، خسته کننده است ورویهمرفته نمونهٔ ازتذکرهٔ عرفا واولیاء محسوب میشود که طلاب اروپائی نوع کامل آنرا درمناقب العارفین افلاکی (ترجمهٔ[2] ووهوس[3] بانگلیسی وهوارت[4] بفرانسه) می یابند. تلخیصات مستخرجه از این کتاب که درتواریخ اخیرهٔ سلسلهٔ صفویه مانندسلسلة النسب مندرج است برای ارضای حس کنجکاوی خوانندگان کفایت میکند ولی هرگاه تجزیهٔ کامل در اصل کتاب بعمل بیاید وحکایات و وقایعیکه خود شیخ صدرالدین صحت آنها را تصدیق نموده با دقت مطالعه شود نتایج گرانبها بدست خواهد آمد. اما قبل از آنکه بیش ازاین درخصوص شیخ صفی الدین و اخلاف او بحث نمائیم لازم است مختصری از اجداد او گفته شود.

اجداد شیخ صفی الدین

امام هفتم موسی الکاظم

مورخ معروف الیعقوبی[4] تأیید میکند که امام موسی کاظم غیر از علی الرضا که پس از وی بامامت رسید فرزند دیگر موسوم بحمزه داشته است، اما دوازده نفر دیگر که در سلسلهٔ نسب شیخ صفی مذکورشده (و پنجنفر آنها محمد بدون هیچ امتیازی وتعینی بوده اند) مبهم تر و گمنامتر از آنند که بتوان هویت آنها را معلوم نمود.

فیروز شاه زرین کلاه

قدیمترین جد صفویه کـه دارای لقب و سمتی بوده فیروز شاه زرین کلاه است که بنابرقول صاحب سلسلة النسب حسب الاشاره پسر ابراهیم ادهم که میگوید پادشاه ایران بوده است. حکومت ولایت اردبیل وتوابع آن بر وی مقرر گردید و از اینوقت شهرمزبور منشاء بزرگان

(۱) باب هشتم به ۲۷ فصل تقسیم گشته است. (۲) درمقدمهٔ ترجمه منظومی کـه از دفتراول مثنوی جلال الدین رومی نموده ودرسلسلهٔ کتب شرقی تروبنر Trübner در سال (۱۸۸۱ م) انتشار یافته مندرج است وازصفحه ۱۳ الی صفحه ۳۵ آن کتاب را فراگرفته است (۳) بزرگان واولیای دراویش مطالعه در تذکرهٔ علمای اسلام) جلد اول (پاریس لرو Leroux) ۱۹۲۸ جلددوم ۱۹۲۲ (۴) چاپ هوتسما Houtsma جلد دوم ص ۵۰۰

صفویه و مسکن آن دودمان شده‌است . اما ابراهیم ادهم هر چند معروف است که از نژاد پادشاهان بوده و از تاج و تخت گـذشته بجمع درویشان در آمده و از اقطاب و اولیاءالله شده است و وفات او را درشام بسال ۷۸۰ میلادی دانسته اند ، ولی در هیچ تاریخی دیده نمیشود که ازاخلاف او کسی بسلطنت ایران یا جای دیگر رسیده‌باشد . فیروز شاه پس از زندگانی کامرانی دررنگین گیلان بدرود حیات گفت .

صوفی الخواص

از پسر و جانشینش عوض چیزی مذکور نیست جـز اینکه در اسفرنجان‌ازتوابع اردبیل میزیسته وهمانجا رحلت کرده‌است. پسرش محمد که قرآن را از برداشت بحافظ ملقب شد گویند جن[1] او را در هشت سالگی دربوده وهفت سال او را در میانهٔ خود پرورش داده‌اند وقرآن را بمساعدت آنها حفظ نمود .

صلاح‌الدین رشید قطب‌الدین احمد

دو نفر دیگر که پس‌ازحافظ رئیس خانواده‌شدند، صلاح‌الدین رشید وقطب‌الدین‌احمد ظاهراً دردیه گلخوران بزراعت‌مشغول بوده‌اند تا اینکه هجوم وحشیانهٔ گرجیان شخص اخیرالذکر را مجبور کرد باخانواده وپسریکماههٔخود امین‌الدین جبرئیل باردبیل بگریزد . در آن مکان هم از تعرض مصون نماندندگرجیان آنها را تعاقب کردند فراریان در خانه در زیرزمین پنهان گشتند جوانی از خویشان او خود را بدم شمشیر مهاجمین داده و کندوی بزرگی بمدخل خانهٔ زیرزمینی‌افکند وخود درجهٔ شهادت یافت . قطب‌الدین نیز بسختی ازگردن مجروح‌شد و بزحمتی از مرگ خلاصی‌یافت . نوه‌اش[2] شیخ صفی که درزمان حیات او متولد شده بود بعدها نقل میکرد که چون جدش او را بدوش کشید چهارانگشت کوچك‌خودرا درقرجه جراحت فرومینمود. جانشین قطب‌الدین[3]

امین‌الدین جبرائیل

پسرش امین‌الدین جبرائیل مردی بودمتدین ومتشرع ومتورع و از مریدان خواجه کمال‌الـدین عربشاه بود . بزراعت رغبت تمام داشت و زنی دولتی نام تزویج کرد کـه بعدها در سال ۳/٦٥٠ ـ ۱۲٥۲ پسری

(۱) راجع بجن رجوع شود بقرآن مجید LXXII (۲) مقصود نبیره است که پسر پسر باشد مترجم (۳) اینجامؤلف اشتباهاً سیدصالح رااز قلم انداخته وامین‌الدین‌جبرائیل پسرسیدصالح‌را فرزندقطب‌الدین نوشته‌است سیدصالح نیزدر گلخوران مدفون است(مترجم)

آورد اورا شیخ صفی‌الدین نام نهادند . بااین‌شخص دودمان‌صفویه ازتاریکی و گمنامی نسبی خارج شده بشهرت تمام رسید . مؤلف سلسلة‌النسب بتعیین سال ولادت اکتفا نکرد بطریق ذیل تاریخ میلاد او را معین مینماید . «در آنوقت شیخ شمس تبریزی پنجسال‌بود که ازدنیا رحلت کرده بود وهمچنین دوازده سال شیخ محیی‌الدین اعرابی وسی‌ودوسال شیخ نجم‌الدین کبری و دروقت‌رحلت مولای رومی رحمة‌الله‌علیه‌حضرت شیخ بیست و دو ساله بود و درزمان رحلت شیخ سعدی شیرازی چهل یك ساله و در تسلط هلاکوخان برایران پنجساله بود ... با امیر عبدالله شیرازی و شیخ نجیب‌الدین بزغوش و علاءالدوله سمنانی و شیخ محمود شبستری و با شیخ محمد گج چی تبریزی معاصر بودند ... و پیش از حضرت شیخ سه‌پسر بود[1] و یك دختر و بعد ازشیخ دو پسر دیگر شد[2] ... شیخ قدس سره شش ساله بود که پدرش امین‌الدین جبرائیل برحمت حقتعالی رسید .»

شیخ صفی‌الدین (۱۲۵۲ - ۱۳۳٤ م)

بزرگی و مندرجات صفوة‌الصفا

تااینجا از اختصار مورخین در تنگنای بی اطلاعی بودیم و پس ازاین از وفور و تفصیل اخبار درزحمت‌هستیم . راست‌است که صفوة‌الصفا حاوی کلیهٔ معلوماتیست که ما از احوال شیخ صفی‌الدین داریم لیکن این تألیف عظیمی‌است تقریباً مشتمل بر ۲۱٦/۰۰۰ کلمه که عبارت ساده و بی حشو وخالی از صنایع نگارش یافته و هر خلاصهٔ کاملی که از آن بشود کمتر ازیك‌مجلدبزرگ نخواهد گشت. متأسفانه فاقد سنوات‌تاریخی‌است وبیشتر احوال شیخ صفی و مرشد او شیخ زاهد گیلانی را از جنبهٔ روحانی شرح داده است . مختصرترین فهرستی که بتوان از آن کتاب ترتیب داد بقرارذیل است :

مقدمه (دردوقسمت) اخبارظهورشیخ صفی از کلام پیغمبروعرفای قدیم ازقبیل جلال‌الدین رومی .

باب اول (مشتمل بر یازده فصل که دو فصل آن بتقسیمات جزء منقسم گشته) احوال اوایل زندگانی شیخ صفی . نسب ونژاد او، طالع ولادت او، تولد وطفولیتش ،

(۱) محمد ، صلاح‌الدین رشید واسمعیل . (۲) یعقوب فخرالدین و یوسف

طلب مرشد و پیر دستگیر، ملاقات با شیخ زاهد گیلانی، ایامی که در ظل تربیت این بزرگ بسر برد، ارتقاء بمقام ارشاد، سلسلهٔ پیران طریقت او تا عهد رسول، اوصاف و کرامات شیخ زاهد.

باب دوم (حاوی سه‌فصل) شمهٔ از کرامات شیخ‌صفی، رهاکردن مردم ازدریا و آبهای عمیق وجبال شامخ و مه وبرف واعداء وزندان وامراض.

باب سوم (درسه فصل) کراماتیکه شیخ صفی از نظر مساعد و نگاه نامساعد خویش بظهور رسانیده است.

باب چهارم (مشتمل بر چهارفصل که دو از آنها بتقسیمات جزء منقسم‌است) بعضی از اقوال شیخ صفی وتأویلاتی که از آیات قرآنی واحادیث نبوی وکلمات اولیاء و ابیات مهم شعراء نموده است.

باب پنجم (درسه فصل) برخی از کرامات شیخ‌صفی راجع باجنه و مخلوقات ذیروح وغیر ذیروح.

باب ششم (که تقسیماتی ندارد) جذبه وسماع شیخ صفی.

باب هفتم (مشتمل برپنج فصل) کرامات مختلفه شیخ صفی مانند افشای افکار وبیان پیش‌آمدهای آینده ومکالمهٔ با اموات وغیره.

باب هشتم (دربیست وهفت فصل) امثال دیگراز پرهیزکاری و قدرت واعمال متقیانه و استجابت دعا و الهامات و اصابت نظر شیخ صفی بشهادت و تصدیق پسرش شیخ صدرالدین.

باب نهم (در دو فصل) آخرین مرض ووفات شیخ صفی.

باب دهم (مشتمل بر سه فصل) کرامات او بعد ازمرگ.

باب یازدهم (درسه‌فصل) شهرت وعظمت شیخ‌صفی وخلفای اودراقطار عالم.

باب‌دوازدهم (دردوفصل) کراماتیکه‌مریدان‌شیخ‌صفی اظهارداشته‌اند. **(خاتمه)**

صفات تذکرة الاولیاء مورخین اسلامی

خیلی اسباب تأسف است که ازاین تألیف عظیم فقط قسمت کوچکی حاکی از تاریخ زندگانی اواست، ولی جای تعجب نیست زیرا ازاشخاصیکه خودرامتعلق بعالمی میدانند که در آن مکان وزمان وجودندارد نبایدانتظار داشت که خودرا بذکرسنوات تاریخ باامثال اینها مشغول نمایند!

تمام تذکره های احوال عرفا دارای این صفتند وفقط بشرح کلمات طیبه واعمال مقدسه وکرامات باهرهٔ بزرگان می‌پردازند کالدونالد D. B. Macdonald در کتاب وضع و حیات مذهبی دراسلام[1] وکلمان هوار C. I. Huart در کتاب موسوم بعرفا ودرویشان اهل سماع[2] ثابت کرده اند که مطالعهٔ شرح این قبیل کرامات برای اطلاع از احوال روحیه مفید است[3].

کرامات

نویسندهٔ اخیرالذکر حالات و حوادث روحیه را که در کتاب مترجم خود مناقب العارفین[4] مسطور است بقرار ذیل طبقه بندی میکند:

خواب ـ وقوف برحوادث آتیه ـ شهود باطنی ـ کشف اشیاء مختفیه ـ انتقال افکار ـ نورانیت اجسام ذیروح وبیروح ـ گشودن درهای مقفل ـ حضور درهمه‌جا (Ubiquit) مصونیت درمقابل تأثیر سم ـ تأثیر درجماداتیکه در مسافت بعیده واقعند ـ کیمیاگری ـ قوهٔ استثنائی و فوق‌العاده در عضلات آلات هاضمه و رجولیت و توسعه و انبساط بدن ـ تغییر سیماوتلون خطوط چهره ـ شفابخشیدن بوسایل روحیه ـ جوابدادن بمسائل ـ گرویدن بدین اسلام ـ موعظه کردن برای حیوانات ـ انتقام اولیاء ـ جذبه و جنون ـ عزلت وریاضت وصوم طولانی ـ طلسمات ـ غیب شدن.

ازتمام یا اغلب این حالات میتوان نمونهٔ در صفوة الصفا یافت در سلسلة النسب نیز هرچند کمتر از کتاب مزبور آن حالات مذکور است ولی آنچه هست بخوبی منتخب گشته است. در هرحال اگر بخواهیم بتفصیل از آن سخن برانیم این جلد گنجایش نخواهد داشت ولی این نکته را باید گفت که بعضی ازاحوال عرفاء مسلمان که توسط مریدان و دلباختگانشان تحریر یافته است برای اهل مغرب (اروپا) خشن است زیراکه نفرینشان کمتر از دعا تأثیر بخش نیست و تفقداتشان کمتراز ترك صحبت و کناره جوئی قابل ملاحظه نمیباشد در حق اشخاصی که طرف نفرتشان واقع

(۱) مطبوعات شیکاگو دارالعلوم ۱۹۰۹ پاریس (۲) لرو Leroux ۱۹۱۸ – ۱۹۲۲
(۳) جامی در نفحات الانس (چاپ ناسولی صفحهٔ ۲۲ – ۳۱). اعمال صاحبان کرامات را برسه نوع دانسته است: اول معجزات باهرهٔ نبویه ـ دوم ـ کرامات اولیاء که موهبت الهیه است ـ سوم ـ خوارق عادات که از مردمان عادی رخ میدهد در نتیجهٔ سحر و شعبده (٤) این کتاب در حدود سنهٔ ۷۱۸–۱۳۱۸ قریب سی سال پیش از صفوة الصفا تألیف شده است. ظن قوی میرود که صفوة الصفا بتقلید آن کتاب تدوین شده باشد

گشته‌اند غالباً حرکات مدهش و سخت نموده‌اند .(این اخلاق را اروپائیان شایسته یکنفر عارف نمیدانند .)

صفات خشونت آمیز تنفر انگیز عرفاء اسلام

مثلاوقتیکه شاهزاده سیامك پسر شروانشاه ، عازم اردوی مغول بود . ازیکی ازمریدان شیخ زاهد عیب‌جوئی کرد و آنهارا تهدید نمود که پس از مراجعت خانقاهشان را منهدم و طعمهٔ حریق سازد شیخ چون این خبر بشنید نام شاهزاده را تکرار کرد و گفت سیامك سیاه مرگ خواهدبود . پیشگوئی او اصابت کرد سلطان مغول برشاهزاده خشم گرفت وبنابر رسم قوم وحشی مغول اورا درنمد سیاه بپیچیده وامرداد بقدری اورا بامشت ولگد مالیدند که بدرود زندگانی گفت [1] غازان خان [2] پس از آنکه شیخ زاهد در خواندن فکر او کرامت ظاهر کرد بسیار باواحترام نمود وچنان مجذوب اوشده بود کـه باصرار تمام پای اورا بوسه میداد .

طفولیت شیخ صفی

درزندگانی ظاهری شیخ صفی خاصه بعد از آنکه دست ارادت بشیخ زاهدداد ودراردبیل ساکن شدحوادث ووقایعی رخ نداد. درکودکی موقر وعزلت گزین و محترز از بازی بود . در همان روزگار کودکی توجه خاصی بامور مذهبی نشان داد و بمشاهدهٔ ظهورات غیبیه عوالم غیر مرئیه توفیق یافت. چون دراردبیل مرشدی صاحب حال نمیدید. و آوازهٔ شیخ نجیب‌الدین بزغش شیرازی شنیده بود میل بزیارت او کرد وبالاخره مادر را راضی نموده بشیراز رفت ولی شیخ رحلت کرده بود [3] درویشان ومشایخ آن دیار خاصه شیخ سعدی شاعـر معروف را ملاقات کرد ومعاشرت اوپسندخاطرش نیفتاد وظاهراً با شیخ سعدی درست

---

(۱) میگویند آخرین خلیفهٔ عباسی المستعصم نیز بهمین طریق در دست هلاکوخان کشته شد . زیرا که مغول ازریختن خون سلاطین احتراز میکردند کلاویجو Clavigo مینویسد که دردربار تیمور «مرسوم اینست که مردمان بزرگ وصاحب جاه را که محکوم بمرگ میشوند بدار میآویزند ولی اوساط الناس را سر میزنند. رجوع شود بترجمهٔ «سفرنامه» سرکلمانتسن مرخام ص ۱۵۰ که جمیت هاکلوبت درسال ۱۸۵۹ بانتشار آن مبادرت نموده‌است . (۲) ازسنهٔ ۱۲۵۹ تا ۱۳۰۴م-سلطنت کرده‌است رجوع شود بجلدسوم ادبیات ایران تألیف مؤلف این کتاب ص ۴۰ -۴۶ (۳) جامی در نفحات ص ۵۴۸ مینویسد درشعبان ۶۷۸ (دسامبر ۱۲۷۹) وفات کرده‌است .

معامله نکرد و نسخه اشعار او را که بخط خود تقدیمش نمود نپذیرفت. عاقبت پسر وجانشین شیخ بزغش موسوم بظهیرالدین[1] شیخ صفی را گفت

سعدی را ملاقات میکند

امروز کسیکه رفع حجاب نموده ترا بمقصد رهنمون گردد فقط شیخ زاهد گیلانی است که در گیلان قرب ولایت شما بر لب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را به او وصف کرد.

ارادت بشیخ زاهد گیلانی

پس از چهار سال بخدمت شیخ رسید و از او پذیرائی کامل دید در اینوقت شیخ زاهد شصت سال داشت بیست و دو سال بقیه عمر او را شیخ صفی در خدمتش بسر برد.

احوال شیخ زاهد

بام شیخ زاهد بنحویکه در **صفوة الصفا** مسطوراست تاج‌الدین ابراهیم‌بن روشن‌امیر بن بابیل‌بن شیخ پندار(یابندار) الکردی السنجانی است. وگویند مادر جدش بابیل از جن بوده لقب زاهد را پیرش سید-جمال‌الدین بجهاتی که در آن اختلاف است باو عطاکرد. باری شیخ زاهد صبیه خود بی‌بی فاطمه را بشیخ صفی داد و از او سه پسر بوجود آمد که یکی صدرالدین است که بعدها رتبه ارشاد یافت. مؤلف سلسلة‌النسب معروف به پیرزاده ازاولاد شیخ زاهد بوده ودر عهد صفویه ظاهراً احترام ومقام عالی داشته است.

وفات شیخ زاهد وجانشین شدن شیخ صفی

بنا برقول صاحب سلسلة‌النسب که گوید شیخ زاهد ۳۵ سال از شیخ صفی بزرگتر بود وهردو در سن ۸۵ سالگی رحلت یافتند همچنین وفات شیخ صفی را در سنهٔ ۷۳۵ - ۱۳۳۴ مینویسد پس میتوان سال وفات شیخ‌زاهدرا ۷۰۰ / ۱۳۰۰ دانست، و ازاسناد دیگر که تولد شیخ صدرالدین ۷۰۴ / ۱۳۰۵ را چهارسال بعد ازوفات او قید مینماید حدس سابق‌الذکر تأیید می‌یابد. خلاصه شیخ صفی‌الدین در اینوقت بمقام ارشاد رسیده و پس از سی و پنج‌سال جای خود را به پسرش صدرالدین واگذاشت[2].

---

(۱) در سلسلة النسب مسطور است که امیر عبدالله او را بخدمت شیخ زاهد گیلانی رهنمون شد (مترجم). (۲) دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ (۱۲ سپتامبر ۱۳۴۴)

اشعار شیخ صفی

شیخ صفی اشعاری بزبان گیلانی (که بعضی از مذاکراتش با شیخ زاهد بهمان لهجه بوده) و ابیاتی بزبان رایج فارسی سروده است هرچند یکی ازرباعیاتش[1] دلالت بردوستی علی(ع) دارد[2] لیکن معذلك برای من ثابت نیست که او هم مثل اخلاف خود درمذهب شیعه دارای عقیدهٔ راسخه بوده باشد. دراحسن‌التواریخ که نسخهٔمهم وغیرمنتشری است حاکی ازوقایع‌سلطنت اولین و دومین پادشاه صفوی (۹۰۱-۹۸۵ ه) (۱۴۹۵-۱۵۷۷ م) و درعهد شاه طهماسب مدون‌شده‌است دلیلی برخلاف این‌بنظرمیرسد درمکتوب معترضانه که عبید خان‌ازبك درسال ۱۵۲۹/۹۳۶-۱۵۳۰ بشاه‌طهماسب فرستاده‌این عبارت‌دیده میشود[3]:

« و پدرکلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را همچنین شنیده‌ام که مردی عزیز اهل سنت و جماعت بوده و ما را حیرت عظیم دست میدهد که شما نه روش حضرت مرتضی‌علی را تابعید ونه روش پدرکلان را. »

نفوذ شیخ صفی در آسیای صغیر

شیخ صفی‌الدین بی‌اندازه بتوسعهٔ سلسلهٔ تابعهٔ خود کمك نمود ویکی از ادلهٔ ما بر قوت نفوذ اوقول مولانا شمس‌الدین بسرنیقی اردبیلی است که در سلسلةالنسب[4] منقول است مولانا گوید:

« از راه مراغه و تبریز شمار طالبان و مشتاقان نمودم در سه ماه سیزده هزار طالب باین یك راه بحضرت شیخ آمدند وشرف حضور مبارك دریافته و توبه کردند و از باقی اطراف باین قیاس » اگر نگوئیم همهٔ این مریدان ازآسیای صغیر می‌آمده‌اند لااقل باید گفت که بسیاری از ساکنین ولایت مذکوره بوده و هم از این ایام پیروان شیخ صفی درآن ولایت مسکن گزیده و بقسمی استقرار یافتند که بعدها بزرگترین اسباب تشویش خاطر سلاطین عثمانی شدند[5].

---

(۱) بمجلهٔ انجمن‌همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحهٔ ۴۰۳ مراجعه شود.

(۲) صاحب کرمی که صد خطا می بخشد — خوش‌باش صفی که جرم‌ما می‌بخشد
آنرا که جوی‌مهرعلی‌در دل‌اواست — هر چند گنه‌کند خدا می بخشد

(۳) ورق ۱۶۶ - a - (۴) رجوع شود بمجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحهٔ ۴۰۳-۴ (۱) شرحیکه دکتر فرانز بابینگر Babinger در کتاب استادانه موسوم به شیخ بدرالدین پسر قاضی سیماوی «برلن ولایپزیك ۱۹۲۱» خاصه صفحه ۱۵ از رساله که جداگانه طبع شده نوشته است ملاحظه شود «برلن ولیپزیك ۱۹۲۱» خاصه ص ۱۵.

صدرالدین در سال ۱۳۳٤/۷۳۵ جانشین پدر میشود

شیخ صدرالدین بسن ۳۱ سالگی درسال ۱۳۳٤/۷۳۵ جانشین پدر گردید و تـا پنجاه سال بدستگیری و راهنمائی مریدان اشتغال داشت و درسنهٔ ۱۳۹۲/۷۹٤ رحلت کرد . او نیز اشعار فارسی میسروده و کراماتـی ظاهر میساخته از جمله دوازده مسجد اردبیل را که گرجیان در حدود سنهٔ ۱۲۰۳/٦۰۰ [۱] هنگام غارت اردبیل کنده وبرده بودند ببلدهٔ مذکوره بازگردانید یکی از مریدان او شاعرمعروف قاسم‌الانوار است که در استحکام بنای عقیدهٔ او مشکوك شدند و شاهرخ بمناسباتی که ذکر آن درجای دیگررفته است [۲] ویرا ازهرات تبعید کرد . ظاهراً شیخ صدرالدین نیز بواسطهٔ توسعهٔ دائرهٔ نفوذ و ابراز فعالیت سوءظن متنفذین اطراف را بسوی خود جلب کرده است و دلیل ما اینست که ملك اشرف [۳] او را بتبریز برده و قریب سه ماه در آنشهر تحت‌الحفظ نگاهش داشت در آن اوقات خوابی مهیب دید و شیخ را مرخص کـرد لیکن مجدداً خواست او را بچنگ آورد وشیخ مجبور شد بگیلان بگریزد مشایخ و علماء و فضلای دیگر نیز از جور این ظالم رنجها کشیدند ،

قدرت او محرك حسد شد

ازجمله قاضی محیی‌الدین بردعی که چنان اعتدانه ظلم وجور ملك اشرف را بجانی بیك حکمران دشت قپچاق شرح داد که مشارالیه متوجه آذربایجان شد و ملك اشرف را مغلوب کرده بقتل رسانید . بنا برروایت سلسلةالنسب [۴] جانی بیك شیخ صدرالدین را ملاقات کرد و اعزاز واحترام بسیار نمود . و اقطاعی باو ارزانی داشت از جمله سیور غالاتی کـه سابقاً خاص مقبرهٔ اردبیل بود .

---

(۱) به مجله انجمن همایونـی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۷ - ٤۰٦ رجوع نمائید . (۲) ادبیات ایران هنگام سلطنهٔ تاتار صفحهٔ ٤۷۳-٤۷٦ وصفحهٔ ٦-۳٦۵ . در اینجا لازم است باشتباهیکه راجع باشعار قاسم‌الانوار نموده‌ام و درصفحهٔ ٤۷٤ دیده میشود اشاره کنم . معلوم است که مقصود او شیخ صدرالدین بوده نه شیخ صفی زیرا که شیخ صدرالدین درست ۹۰ سال عمر کرده است (۷۰٤-۷۹٤ هـ) کلمه « نقد » که در سطراول است باید بکلمهٔ دیگر تبدیل شود از قبیل « نجل » یعنی پسر و غیرآن . درهرحال اینجا مقصود همین‌است (۳) بتاریخ مغول تألیف دهسون D,Ohsson جلد ٤ صفحه ۲-۷٤۰ رجوع کنید . (٤) مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحهٔ ٦-٤۰۵

صدرالدین در سال ۱۳۹۲/۷۹٤ جای خود را به پسرش خواجه علی میسپارد

شیخ صدرالدین مثل پدرش در اواخر عمر سفری به حج رفت و معروف است که علم رسول خدای را با خود باردبیل آورد. کمی پس از مراجعت وفات‌یافت (۱۳۹۲/۷۹٤) ومسند ارشاد بفرزندش خواجه علی رسید او نیز ۳٦ سال بسرپرستی مریدان مشغول بود ودر۱۸ رجب۸۳۰ (۱۵ می ۱٤۲۷ م) در فلسطین بدرود زندگانی گفت قبراودر آنولایت بمدفن شیخ‌علی عجمی معروف است [۱] اونیز مثل پدر وجد خود صاحب کرامات وشاعردرزبان فارسی بود بیش از دویست بیت از او درسلسلةالنسب منقول است. تعصب وتمایل قوی‌نسبت بمذهب شیعه از او بروز مینمود حسب‌الامر امام‌نهم محمد تقی (ع) که درخواب او را مأمور کرد اهالی دزفول را براه راست دلالت کند خواجـه علی از روی کرامت آب رودخانه‌را ازجریان بازداشت وتاایمان بولایت ووصایت وخلافت‌علی‌بن‌ابیطالب (ع) نیاوردند آب را بازنکردوچون درروح امیرتیمورتصرفاتی کرده بود از اوتقاضا نمود که کردهای یزیدی راگوشمالی بسزابدهد زیراکه « ازاعوان معاویه هستند وازجور آنها این لباس سیاه درعزای امام معصوم ما را دربر است » [۲] از این معروفتر شفاعتی است که از اسرای ترك نموده وآنها را ازدست امیر تیمور رهـائی بخشید. اخلاف

(۱) بمجلهٔ همایونی‌آسیائی‌مورخه جولای ۱۹۲۱ ص۳۰۷ رجوع کنید. دکتر فرانز بابینگر بان نوشت: قدس خلیل درحقیقت القدس‌والخلیل‌است یعنی بیت‌القدس وحبرون تعبیری است که غالبا از فلسطین جنوبی میکنند. ربوکاتن ج. ا. هانور Hanauer این نکته را تأیید مینماید مشارالیه برحسب خواهش دکتر بابینگرقبول‌زحمت کرده وقبرمذکور رامعاینه نموده چنین مینویسد « مجدالدین مورخ عرب که کتابی درحدوده ۱٤۹۰ م (هفتاد سال‌بعداز وفات خواجه علی) تألیف کرده عده‌ای ازمشایخ مدفون درحبرون‌را نام میبرد وازعلی‌عجمی چیزی نمیگوید. پس ازاینقرار باید مدفن اورادر نقطهٔ دیگرجستجونمائیم. چهارجای مختلف بنظر میرسد: اول حرم علی‌بن‌علوی که بفاصله دوساعت‌ونیم مسافت درشمال یافاواقع است دوم والی‌العجمی درست‌درجستجوی یافا سوم‌درخت بلوط‌مقدسیکه درپای‌آن‌قبر«امام علی» واقع‌است قریب باب‌الواد چهارم مقبره بسیار محترم دیگر معروف « بالعجمی» که در میان جنگل روف تلی مشرف برقریه بیت محصیراست. کاتن‌هانور گمان میکند که این قبر اخیر مدفن مطلوب است.

(۲) مجلهٔ همایونی‌آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۸۰.

این اسیران که « بصوفیان روملو » مشهورند از مریدان جان نثار وحامیان پایدار دودمان صفویه شدند.[۱]

شیخ شاه
۸۳۰-۸۵۱

شیخ ابراهیم معروف بشیخ‌شاه در سال ۱۴۲۷/۸۳۰ بجای پدر نشست ودرسنهٔ ۸/۸۵۱-۱۴۴۷ بدرود حیات گفت. غیراز اسم شش فرزندش چیزدیگری از او مسطور نیست وحتی در عالم آرای عباسی نیز نام وی مذکور نشده وازسلسلهٔ اجداد صفویه حذف گردیده است[۲] جانشین او پسر کوچکش سلطان جنید بود که با ظهور اوصفات جنگجویانه اعضاء این دودمان بروز نموده است. بدیار بکررفت واوزون حسن رئیس معروف طایفهٔ آق قوینلو دست‌ارادت باوداده وخواهرخود خدیجه بیگم را بحبالهٔ نکاح اودر آورد بواسطهٔ این یگانگی واتحاد تا موازی ده‌هزار نفر غزاة صفویه براوگرد آمدند. از این جمعیت که بقول صاحب عالم آرای عباسی « جان باختن را درراه مرشدکامل‌ادنی مراتب اخلاص میدانستند » جهانشاه ترکمان حاکم آذربایجان وعراقین و سایر حکام همجوار مضطرب وبدگمان شدندوجنگ را مهیاکشتند. شیخ‌جنید درحرب شروان شاه مقتول شد[۳] بنابروایتی جسداورا باردبیل آوردند وبنابراقوال‌دیگر درکنارمیدان جنگ نزدیك مزرعه که باختلاف آنرا قوریال یا قرویال یا قوربان می‌نامند به خاك سپرده شد.

شیخ حیدر
۱۴۵۶-۸۸/۹۱۴

شیخ حیدر که آنزللو اورا « سچیدر » میخواند، مثل پدر خود جنیدکه مقامش باورسید، درنظر خالویش اوزون‌حسن که در این زمان مردی کهن سال بود، مورد توجه شد و علامت بزرگی درناصیهٔ اومشاهده نموده دختر خود مارتا، حلیمه، بگی آغا یا علم شاه‌بیگم‌را بعقداودر آورد. این‌دختر ازبطن‌دسپیناخواتون (دسپیناکاتن)معروف‌دختر کالویونس آخرین‌امپراطور مسیحی طرابوزان وازدودمان نحیب‌یونانیان Comneni

(۱) بتاریخ ایران سرجان ملکم چاپ۱۸۱۵ جلد اول صفحه ۷ -۴۹۶ و یادداشتهای پاورقی آن مراجعه شود. نسبت دادن این دخالت بشیخ‌صدرالدین و مخصوصاً بپدرش شیخ صفی‌الدین اشتباه دورزمان است. (۲) درعالم آرای عباسی چاپ طهران مذکوراست‌ظاهراً در نسخهٔ خطی که در دست مؤلف بوده حذف شده است «مترجم» (۳) بنابر قول بابینگر «رسالهٔ سابق‌الذکر ص۸۳» تاریخ این واقعه ۱۴۵۶/۸۶۰ است.

کمننی[1] بود . تاجر مجهول ونیسی که سفر نامهٔ او در کتاب **اسفار ایطالیائیان در ایران در قرن پانزدهم و شانزدهم**[2] مندرج است راجع بشیخ‌حیدر چنین گوید : «شخصی است برتبهٔ یکنفر کنت موسوم به «سکیدر» دارای مذهب و طریه موسومه «بصوفی» که هم‌مذهبانش اورا مانندامامی میپرستیدند وچون رئیسی اطاعت میکنند.» ونیز گوید: «عدهٔ کثیری از متابعان این مذهب در ولایات مختلفه ایران هستند مثلا درناطولیا (آناطولی) وکارامانیا (قرامان) که همه از «سکیدر» مزبوراحترام میکنند مشارالیه از اهالی شهر اردویل (اردبیل) است که در آنجا جمعی بعقیدهٔ صوفاوین (صفوی) درآورده است . درحقیقت شخص مذکور مثل استفی‌است درمیانه ملتی که عموماً راهبوزاهد هستند . مشارالیه‌را ازدختر اسام‌بی (حسن‌بیگ‌یعنی‌اوزون‌حسن) شش طفل بود سه پسر[3] وسه دختر.

مبداء اصطلاح قزلباش

این‌شیخ تنفرشدیدی نسبت‌بعیسویان اظهار میدارد این‌شخصی است که شبی در خواب دید که او را منهیان عالم غیب مأمور گردانیدند بجای کلاه ترکی (طاقیهٔ ترکمانی)، تاجی دوازده ترك از سقرلاط سرخ بسرسر اتباع خود نهد وباین سبب بقزلباش (سرخ سر) مشهور گشتند. تاجر گمنام ونیسی سابق‌الذکر (در صفحهٔ ٢٠٦ از اسفار ایطالیائیها) گوید : «کلاه سرخ وبالای آن عمامهٔ دوازده ترکی بشکل‌مخروف برسر میگذارند که علامت مراسم مقدسه دوازده‌گانه مذهبی یا دوازده فرزند علی (ع) است».

قتل‌شیخ حیدر در میدان‌جنگ ١٤٨٨/٨٩٣

شیخ حیدر مثل پدرش در جنگی که با هواخواهان شروانشاه وترکمانان معاهد اودر طبرسران نزدیك دربند نمود بقتل رسید . در این وقت شاه اسمعیل پسرشیخ حیدر (٢٠ رجب ٨٩٣/٣٠ چون ١٤٨٨)[6] بیش از یکسال نداشت ولی پس از

---

(١) رجوع شود بجلد سوم ادبیات‌ایران صفحه ٤٠٧ (٢) چارلس گری آن‌راترجمه وطبع نموده وجمعیت‌هاکلویت در ١٨٧٣ آن‌را منتشر ساخته است رجوع شود بصفحات ١٣٩ -٢٠٧ کتاب مزبور . (٣) مطابق مندرجات عالم‌آرای عباسی این سه پسر را نام سلطانعلی میرزا «یابادشاه» واسمعیل وابراهیم بود . لیکن دراحسن‌التواریخ طور دیگر مذکوراست (٤) رجوع شود به یادداشتهای مرحوم سرآلبرت هوتم شیندلر که در این موضوع در مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه ١٨٧٢ «صفحه ١١٤ - ١١٥» درج شده است . و مراجعه شود به یادداشت مفصلی در باب قزلباش که بابینگر Babinger دراحوال شیخ بدرالدین نوشته ودر صفحه ٨٤ و٨٥ رساله جداگانه مندرج است . (٥) بدیهی است که فرزندان علی یازده‌نفر بوده انه (٦) بنابرتاریخ خطی شاه اسمعیل شیخ حیدر درسنه ٨٩٥/١٤٩٠ کشته شده است .

۲۲ سال انتقام پدر را گرفته ونعش او را باردبیل نقل نمود .

شاه اسمعیل

(تولد ۱۴۸۷/۸۹۲ - جلوس ۱۴۹۹/۹۰۵ -۱۵۰۰ - وفات ۱۵۲۳-۴/۹۳۰)

حالت سه پسرشیخ حیدرکه پس از وفات پدر درچنك دشمن گرفتار بودند بهیچوجه روزنهٔامیدی نشان‌نمیداد . سلطان یعقوب‌پسراوزون حسن بنابخاطرخواهر خودکه مادرآن اطفال بود از قتل‌آنها صرفنظرنموده آنها را باسطخر فارس فرستاد که تحت نظرمنصور بیك پرناك حاکم‌آنولایت محبوس باشند . بنا برقول آنژیوللو[1] هرسه طفل را درجزیرهٔ‌که در « دریاچه استومار» واقع‌است و مسکن ارامنهٔ عیسوی است سه‌سال حبس کـردند (مترجم کتاب انژیوللوگوید استومار دریاچهٔ وان است). « این اطفال خاصه پسر دوم هوسوم باسمعیل کـه صاحب جمال و رفتار پسندیده بود خیلی طرف توجه ومحبت اهالی واقع شدند » بقسمی‌که چون رستم نوهٔ اوزون حسن بعد از وفات عمویش یعقوب کس فرستاد و تسلیم‌آنها را خواستارگشت باین قصد که آنان را بقتل‌آورد . ارامنه نه تنهاعذرآوردند واز تسلیم آنها خودداری‌کردند بلکه زورقی تهیه‌دیده و وسائل فرارآنهارا بولایت « کاراباس» (قراباغ) فراهم آوردند . در تواریخ فارسی مسطور است‌که رستم‌آنها را خلاصی بخشید باین‌قصدکه چون‌باپسرعم خود بایسنقرجنگ دارد ازاتحاد باآنها ومتابعان بیشمارشان استفاده نموده مقام‌خود را مستحکم سازد . پس برادر ارشد آنها سلطان علی را به تبریز دعوت کرد باکمال احترام پذیرائی نمود و لوای شوکت سلطانعلی را بترتیب پادشاهانه بلندگرداند » و اورا پادشاه خوانده بجهت دفع فتنه بایسنقرفرستاد و در نزدیکی اهر لشکر بایسنقر را درهم شکست و او را بقتل رسانید .

قتل سلطان علی برادر اسمعیل

چون رستم بابن ترتیب از دست دشمن خلاص شد عزم‌کـرد که دوست و معاهد خود را نیز از میان بردارد لیکن یکی از مریدان ترکمان سلطان علی را آگاه کرد و او بطرف اردبیل گریخت اما دشمنان او را درنواحی قریه شماسی دریافتند و درگیرو دار مغلوبه بقتل

(۱) ص ۱۰۱ و ۱۰۲ ازترجمهٔ چارلس‌گری درنشرات جمعیت هاکلیت

آمد. این واقعه در سال ۹۰۰ه‍/ ۱۴۹۴ اتفاق افتاد[1] برادران او در امان سلامت باردبیل رسیدند ودرمدتی که ترکمانان یکان یکان خانه های اردبیل رادرپی فراریان تفتیش مینمودند مریدان جان نثاردر حفظ واخفای آن دوطفل میکوشیدند. تااینکه وسیله فراهم شد وآنان رابگیلان فرستادند اول برشت رفته ویکهفته یا بقولی یکماه در آن شهر ماندند بعد بلاهیجان رفتند حاکم اینشهر کارکیا میرزا علی مهمان نوازی کامل کرد وچند سال آنها را در حفظ حراست خود نگاهداشت.

اسمعیل هنگام اختفای در لاهیجان

گویند وقتی که ترکمانان بجستجوی آن دو طفل بگیلان آمدند کارکیا امر داد آنها را در قفسی کرده در جنگل آویختند تا قسم او راست باشد که اکنون پای آنها در روی خاك قلمرو او نیست.

جان نثاری پیروان شاه اسمعیل

نویسندگان اروپائی آنزمان نیز در ذکر جانسپاری وفداکاری مریدان اسمعیل «صوفیان لاهیجانی» مثل مورخین ایرانی هم آواز هستند. تاجرمجهول‌الاسم‌ایتالیائی[2] گوید: «متابعان این صوفی خاصه لشگریانش او را مانند خدائی میپرستند بعضی از آنها بی سلاح بمیدان جنك میروند و معتقدند که مرشد درگرمگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود ..... در سر تا سر ایران اسم‌خدا فراموش شده و هر لحظه اسم اسمعیل مذکورمیگردد» عبارت ذیل دربیشترسفرنامهٔ سیاحان ونیسی دیده میشود: «صوفیان مثل شیر نبرد میکنند». لیکن با وجود تمام اینها و هر چند مصنف تازیخ کمیاب شاه اسمعیل در ذکر ایام حیات سلطان جنید جد اسمعیل گوید: «پیروان این طریقت و شعب عظیمهٔ آن از اقصای عرب تا حدود بلخ وبخارا مسکن دارند.» بنظر مشکل میآید که در اوائل امر کارآنها باین خوبی پیشرفت میکرد اگر اختلافات داخلی

---

(۱) شرح ذیل قسمتی ازتاریخ کمیاب شاه اسمعیل است که آنراسرد نیسن‌واس در مجله آسیائی مورخه ۱۸۹۶ جلد بیست وهشتم صفحه ۲۶۴ – ۲۸۳ عیناً درج وترجمه کرده‌است.

(۲) صفحه ۲۰۶ از کتاب اسفار سیاحان ونیسی درایران که جمعیت هاکلیت درسنه ۱۸۷۳ درلندن منتشرساخته‌اند همچنین بصفحه ۲۲۳ کتاب مزبور مراجعه شود که وین‌سنتیو و السانذری درعبارتی شبیه بجملات مذکوره درفوق جان‌نثاری اتباع خودرا بمرش شاه‌طهماسب میرسانند. قسمت اعظم این عبارات دراین کتاب قبلا مندرج گردید

امرای آق قوینلو بتوسعهٔ نفوذ آنها کمك نمینمود . بعد از وفـات اوزون حسن که سلطانی بـزرك و خردمند بود (سنه ۱۴۷۸ م) تاریخ سلسلهٔ آق قوینلو یك صفحهٔ خون آلودی بیش نیست کـه شرح برادرکشی اعضاء این خانواده را در هر سطر نشان میدهد .

فتوحات اسمعیل در سیزده سالگی

هنگامی که شاه اسمعیل گوشهٔ عزلت خود را درلاهیجان ترك گفت و بعزم جهانگیری قدم در میدان گذاشت بیش از سیزده سال نداشت . در ابتداء فقط هفت نفرصوفی همراه‌اوبود .ولی هرقدر که درراه طارم وخلخال بسوی اردبیل پیش رفت « درعوض راه ازباب جلادت وصوفیـان پاك طینت ازروی عقیدت درهر منزلی ازمنازل ازطوائف‌روم وشام بمو لب عالی می‌پیوستند[1] » چون سلطانعلی بیك چاکارلوی ترکمان امرداده بود که اردبیل را تخلیه کنند شاه اسمعیل همراهان خودرا برای مدت قلیلی‌به ارجوان‌نزدیك آستارا (کنار بحرخزر) برد . درایام‌توقف در اینمحل‌اسمعیل اوقات خودرا صرف صیدهاهی نموده و میل مفرطی بآن شکار ابراز میکرد . اما در بهار سال (۱۵۰۰م) هفت قبیله[2] ازایلات ترك راکه ارکان لشکر صفویه محسوب میگردند پیرو خود ساخته با سپاهی معتدبه وارد اردبیل شد .

شکست وقتل فرخ یسار بدست شاه اسمعیل

دراینوقت قوای خود را قابل جهاد دیده بجنگ گرجیان کافر شتافت و فرخ یسار شروانشاه را بانتقام جد خود مغلوب و در نزدیکی گلستان مقتول نمود . سر اورا بریده وتنش را طعمهٔ آتش‌ساخت ومناری ازرؤس دشمنان برپای کرد مقابر پادشاهان شروان راخراب نموده وجسد سلطان خلیل آخرین شروانشاه‌راکه قاتل‌جد اوشیخ جنید بود از قبر بیرون‌کشید و آتس زد . آن سلسلهٔ نجیبی که بترتیب مذکـور چراغ دودمانشان خاموش گشت ، مدعی بودند که نسبشان بانـوشیروان عادل می‌پیوندد و شروانشاه ممدوح خاقانی یکی از اجداد این خانواده است .

---

(۱) تاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ۴۱۷ . همچنین رجوع شود بتاریخ شاه اسمعیل

(۲) اسامی این طوایف بقرار ذیل است شاملو، روملو ، استاجلو، تکلو ، ذوالقدر افشار و قاجار .

جنك شرور و تاج گذاری شاه اسمعیل ۱۵۰۱-۲/۹۰۷

پس ازفتح باکو(بادکوبه یا بادکوبه)شاه اسمعیل ائمهٔ طاهرین را درخواب دیدکه اورا از محاصرهٔ قلعهٔ گلستان منصرف وبه حملهٔ بر آذربایجان مأمورفرمودند ، میرزاالوندوسپاه ترکمانان آق‌قوینلو خواستند وی را از پیشرفت مانع‌شوند اما در جنك شرور بطور قطع باتلفات بسیار شکست خوردند. الوند بارزنجان گریخت واسمعیل به‌تبریز آمده تاج سلطنت‌ایران را برسرنهاد . پس ازاین مااورا شاه اسمعیل میخوانیم ولی مورخین ایران اورا خاقان سکندرشان وپسر و جانشینش طهماسب را شاه‌دین پناه لقب دادند .

دراین‌قلیل مدت شاه اسمعیل ومریدانش ازثبوت ورسوخ اعتقادخود بحقانیت مذهب شیعه امتحانات کاملی‌داده بودند . شعار جنگی آنان در روزشکست شروانشاه «الله . الله . وعلی ولی‌الله» بود ومیرزا الوند را دعوت کردندکه هرگاه مذهب شیعه را بپذیرد وعبارت مذکور را برزبان جاری کند بااو عقد مصالحت خواهند بست .

کوشش نیرومندانه شاه اسمعیل در ترویج تشیع

در اینوقت شاه اسمعیل عزم کردکه پس از عروج بر اریکهٔ سلطنت تشیع را نه فقط مذهب رسمی مملکت قرار دهد بلکه تنها مذهب آزاد ورایج ایران سازد . این عزم تمام مردم‌حتی بعضی از علمای‌شیعهٔ تبریز را بتشویش انداخت علمای‌مزبور یکشب قبل از تاجگذاری بحضور اسمعیل رفته معروض داشتند که : «قربانت‌شویم دویست سیصد هزار خلق‌که در تبریز است چهاردانگ آن همه سنی‌اند واز زمان حضرات تاحال این خطبه راکسی برملا نخوانده ومی‌ترسیم که مردم بگویندکه‌پادشاه شیعه نمیخواهیم ونعوذبالله اگر رعیت برگردندچه تدارك دراین باب توان کرد ، پادشاه فرمودندکه «مرا باین‌کار بازداشته اند و خدای عالم وحضرات ائمهٔ معصومین همراه‌منند ومن از هیچکس باك ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم ویك‌کس را زنده نمیگذارم .[۱] » شاه اسمعیل بترویج مناقب علی (ع) وصب خلفای ثلاثه ابوبکروعمر وعثمان اکتفا نکرده امرداد هرکس راکه لعن خلفا بشنود و« بیش باد وکم مباد» نگوید بقتل برسانند .

(۱) عبارت مهمه مذکور مأخوذ است ازورق (۲٤٤) تاریخ شاه اسمعیل

بلافاصله پس از تاج‌گذاری مطابق مسطورات احسن التواریخ شاه اسمعیل خطبای مملکت را مأمورساخت که شهادت مخصوص شیعه یعنی اشهدان علیاً ولی الله وحی علی خیرالعمل را در اذان واقامه وارد نمایند. عبارات مذکوره از زمانیکه طغرل بیك سلجوقی بساسیری رامنهزم ومقتول ساخت یعنی پانصدو بیست وهشت‌سال قبل[۱] درطاق نسیان مانده‌بود. لعن‌علنی خلفای ثلاثه‌را درکوچه وبازار معمول‌ساخت وچنانکه گفته شد مضایقه کنندگانرا بکندن سر تهدید نمود. نظر بقلت وکمیابی کتب مذهبی شیعه مردم دراین موقع که عقیدهٔ جدید رواج گرفت بمشکلات عظیمه دچارگشتند، لیکن بالاخره قاضی نصرالله زیتونی جلد اول قواعد الاسلام تألیف شیخ جمال‌الدین... بن‌علی بن‌المطهرالحلی[۲] را ازکتابخانهٔ خود بیرون آورد کتاب‌مزبور اساس تعلیمات دینیه شمرده شد تااینکه روزبروز آفتاب حقیقت مذهب امامیه اثنی عشریه باوج کمال‌رسیده واقطار واکناف عالم رابنور خود روشن‌ساخته وطریق‌حقایق را نمودار گردانید[۳].

مخالفین و رقبای اسمعیل در سال ۱۵۰۱ - ۲/۹۰۷

اینجالازم بود بذکر هیجانات و اظهارات خشم آمیزی که از این اقدامات دراهالی ممالك همسایه خاصه مملکت عثمانی تولید شد ذکری بنمائیم. لیکن بنظر مفیدتر میآید که قبلاً برطبق مندرجات احسن‌التواریخ صورت اسامی امراء وگردن کشان خود ایران را که همه داعیه سلطنت داشتند درج کنیم[۱] شاه اسمعیل در

(۱) بجلدسوم۹۲-۲-۱ از کتاب Geschichte der Chalifen تألیف‌ویل‌رجوع شود. البساسیری سپهسالار لشکر الملك الرحیم‌آل بویه بود. طرفدار المستضر خلیفه فاطمی شده وقصدکردالقائم خلیفه عباسی‌رامعزول نماید در۶ ذوالقعده۴۵۱ه‌ق ۱۴ دسامبر ۱۰۵۹م کشته شد. چون‌اسمعیل در۹۰۷ جلوس کرده‌کلمه «قبل» بدیهی است که راجع بزمان‌جلوس او نیشود بلکه مربوط است بتاریخ تألیف احسن‌التواریخ یاقسمتی ازاحسن‌التواریخ که در این‌حدود تحریر یافته‌است زیرا که کتاب مزبور تاسنه ۱۵۷۷/۹۸۵ پیش میرود و تاریخی که‌منظوراست‌درسال۹۷۹ /۲- ۱۵۷۱ واقع‌میگردد ۹۷۹ = ۴۵۱ + ۵۲۸ (۲)این‌اسم در تاریخ خطی مغلوط‌است ولی ظاهراً خیلی شبیه باین شکل باید باشد - شخصیکه اسمش‌شبیه باین مؤلف است درپایان مجلس پنجم ازمجالس‌المومنین مذکور شده اما صاحب تألیفی باین اسم نیست. ممکن است مقصود کتاب‌معروف شرایع الاسلام که تألیف‌شخص دیگرازاهل‌حله است باشد. بمنمم فهرست عربی ربوصفحه۲۱۲ رجوع کنید

آذربایجان [۲] سلطان‌مراد درقسمت اعظم عراق [۳] مراد بیك باینـدری در یزد [٤] رئیس‌محمد کره ؟ در ابرقو [٥] حسین کیای چلاوی درسمنان وخوارو فیروزکوه [٦] باریك پرنـاك درعراق عرب [۷] قاسم بیك‌بن جهانگیربیك بن علی بیك دردیار بکر [۸] قـاضی محمد ومولانـا مسعود درکاشان [۹] سلطان حسین میرزای تیمـوری در خراسان [۱۰] امیرذوالنون درقندهار [۱۱] بدیع‌الزمان میرزای تیموری دربلخ[۱۲] ابوالفتح بیك باینـدری در کرمان .

غلبهٔ اسمعیل بر رقبای کوچك خود

بیشتر این ملوك‌الطوائف بی‌اهمیت بودند و بعضی از آنها راهم حتی من‌نمیتوانم درست بشناسم ، هیچیك‌از آنها درراه‌فتوحات شاه اسمعیل مقاومتی ابراز نکرددشمن‌قدیم اوالوندآق‌قوینلو درتابستان (۱۵۰۳م)شکست قطعی یافته وتقریباً یکسال‌بعد دردیاربکر یابغدادبدرود زندگانی گفت .[۱] برادرش مراد درهمین اوقات مغلوب گشت و شیراز بتصرف اسمعیل درآمد وعلمای اهل سنت مقیم کازرون بسختی سیاست شدند عدهٔ کثری از آنها عرضه تیغ هلاك گشت ومقابر اجدادشان خراب شد[۲] عبارت رحمةللعالمین که‌چندان‌ازروی بیطرفی ترکیب‌نشده ماده تاریخ این واقعه (۹۰۹ هـ . ق .)است درمقابل ظرفا وشعرای شیراز بمناسبت انتصاب الیاس بیك‌ذوالقدر که ازطرف‌شاه اسمعیل حاکم فارس گردید ماده تاریخ (شلتاق سپاهی) را درست کردند .

کاشان که همیشه حصن حصین شیعیان بوده [۳] شاه اسمعیل را باوجد و سرور بی پایان پذیرائی کرد و شاه درقصبهٔ ریبای فین بارعام داد از آنجا بقم رفت باین خیال که زمستان را در آنجا بسر ببرد لیکن چون شنید که الیاس بیك « آن صوفی صافی نهاد پاك اعتقاد » بدست حسین‌کیای جلاوی‌کشته شده است در ۲۵ فوریه ۱۵۰٤بقصد انتقام او از شهرخارج گشت . سه هفته بعد باستراباد رسید و محمد محسن میرزا پسر سلطان حسین مـیرزای تیموری را ملاقات نمود . پس از انهدام قلاع گل خندان و فیروزکوه آب را بر حصاریان قلعهٔ استا بسته و آن قلعه راگشوده وحصاریان را (که

---

(۱) بنابر قول سیاحان اروپائی آنزمان اسمعیل بدست خوداورا کشت بچند صفحهٔ بعد رجوع‌شود . (۲) علامت Add ۳۰۰ از کتابخانه دارالفنون کیمبریج ورقه ٥٥ (۳) رجوع شود . براحة‌الصدور طبع محمد اقبال (موقوفات گیب سلسله جدیده جلد دوم۱۹۲۱) صفحه ۳۰ .

بنا بر قول احسن‌التواریخ ده هزار نفر بودند) عرضهٔ تیغ هلاك کرد وحسین کیا را در حال خواری وزاری در قفسی آهنین محبوس ساخت اما مشارالیه موفق شد که زخمی مهلك بخود زده باینطریق خود را خلاص نماید.[1]

رفتار بیرحمانه با اسراء

ازاین بدبخت تر رئیس محمدکر محاکم ابرقو بود که شورش کرد و شهرقدیم یزد را بتصرف درآورد. شاه‌اسمعیل اورا هم در قفسی کرد و تنش را عسل مالید تا زنبوران او را شب و روز آزار دهند عاقبت مشارالیه را در میدان اصفهان زنده آتش زد.

سفرای بایزید دوم

درهمین‌ایام هیئتی‌ازجانب سلطان بایزیددوم (۱۴۸۱-۱۵۱۲م) بسفارت‌آمد وهدایا وتحف شایسته تقدیم نمود وفتوحات شاه اسمعیل را درعراق و فارس تهنیت گفت شاه خلعتهای ثمین عطاکرد و مراتب وداد و یگانگی را ابراز داشت قبل از مراجعت آنها را درمورد چند سیاست ازجمله ظاهراً درقتل حکیم وقاضی معروف میرحسین میبدی[2] که اعظم خطایای او متعصب بودن در مذهب سنت وجماعت بود حاضر کرد پادشاهان ایران میخواستند با این قبیل‌نمایشها درجهٔ عدالت خود را بهمسایگان نشان بدهند. کلاویجو Clavijo نیز اقدامی شبیه باین از امیرتیمور حکایت میتماید[3] وشاه طهماسب برای متأثرکردن ومرعوب نمودن بیرام نیك سفیر همایون امر داد جماعتی ازکفار را در حضور او بقتل برسانند[4] طبعاً نمایندگان عثمانی از تماشای سیاست یکی از علمای سنی بدست اشخاصی که در نظرشان رافضی ومرتد بودند رنجیده خاطر و متنفرگشتند.

راجع بروابط شاه اسمعیل وعثمانی که روز بروز گسیخته ترمیگشت تا بجنك معروف چالدران منجرگردید (آگست ۱۵۱٤ م) بعدها بطور اختصار سخن خواهیم

---

(۱) مطابق مندرجات تاریخ شاه اسمعیل ورق ۹٦ جسد مشارالیه باصفهان‌فرستاده‌شد ودرمیدان آن شهر بضرب آتش توپ قطعه‌قطعه گشت (۲) شرحی که برکتاب هدایه نوشته هنوزهم مرغوب‌ترین کتبی است که برای شروع بفلسفه بکارمیروند. رجوع‌شودبه Arabitt Gesch d. تألیف بروکلمان Brockelmann جلددوم صفحه ۲۱۰ و. B . M . P . C تألیف ریو ص ۱۰۷۷ (۳) «سفارت بدرباره تیمور در (٦ - ۱٤۰۳ م)» طبع جمعیت هاکلویت ۱۸۵۹ صفحات ۱٤۹ - ۱۵۰ (٤) بتاریخ هند وغیره‌تالیف ارسکین Frskine رجوع شود (لندن ۱۸۵٤ جلددوم ص ۲۸۱)

راند ولی قبلا لازم است شرح مجملی را که از فتوحات شاه اسمعیل شروع کرده‌ایم ختم نمائیم . تفصیل اعمال نظامی و جنگهای پی در پی او در کتابی باین حجم و باین سبك وطرز گنجایش ندارد و ناچار باید به بیانی مختصر وموجز اکتفاکنیم .

فتوحات اسمعیل در غرب ١٥٠٦ - ١٥١٠

درسنوات (٩١١ - ٩١٥ هـ.ق) (١٥٠٦ - ١٥١٠ م .) شاه اسمعیل اغلب درولایات غربی ایران سرگرم بود اول بهمدان وارد شد و بزیارت امامزاده سهل علی شتافت اما شورش کرد های یزیدی [1] بار دیگر او را متوجه ساخت . رئیس آنها شیر صارم [2] درمعرکهٔ که جمعی از امراء معروف شاه اسمعیل در آن بقتل رسید مغلوب واسیر گشت : اسرای کردرا بورثهٔ امرای مقتول تسلیم نمودند که محض انتقام بعقوبت هر چه تمامتر بسیاست رسانند» سلطان مراد سیزدهمین [3] و آخرین پادشاه سلسلهٔ آق قوینلو و علاءالدوله ذوالقدر (که سیاحان ایطالیائی اورا عالی دولی می‌نامند) بایکدیگر اتحاد کردند این شخص اخیر دعوت اسمعیل را رد کرده و زبان را بکلمهٔ طیبه علیٌ ولی‌الله ولعن اعدای دین (یعنی خلفای سه گانه) نگردانید و بمخالفت برخاسته ازسلطان عثمانی استمداد نمود .

فتح بغداد ١٥٠٨ م

اما شاه اسمعیل از عزم خود باز نمیگشت یکی پس از دیگری بلاد دیار بکر اخلاط بتلیس ارجیش و بالاخره در سال ١٥٠٨/٩١٤ بغداد را مسخر کرد و در نتیجه اماکن متبرکهٔ

---

(١) تاجر گینام ایطالیائی درصفحه ١٥٧ سفرنامهٔ خود گوید : « کردها کلیه از تمام اهالی ایران در دین محمدی راسخ ترند زیرا که هرچند عموم ایرانیان بمذهب جدید (صوفاوین) صوفیه در آمده‌اند کردها بآن عقیده نگرویده‌اند . واگر کلاه سرخ برسر نهاده‌اند در قلبشان تنفر و کینهٔ آنها پنهان است » . (٢) درعالم آرای عباسی چاپ طهران این شخص را صارم کرده نه شیر صارم نوشته‌اند وعبارت چنین است « ودفع شرصارم کرد که آغاز فتنه کرده بولایت اورمی آمده الخ ص ٢٣ جلد اول » مترجم (٣) دراحسن التواریخ اسامی سلاطین ابن سلسله چنین است : « ١ » قره عثمان ، « ٢ » علی بیك « ٣ » سلطان حمزه ، « ٤ » جهانگیر میرزا ، (این چهار نفر فقط بردیار بکرحکمرانی داشتند) « ٥ » اوزون حسن ، « ٦ » خلیل ، « ٧ » یعقوب . « ٨ » بایسنقر ، « ٩ » رستم ، « ١٠ » احمد بیك « ١١ » محمدی میرزا ، « ١٢ » الوند میرزا ، « ١٣ » سلطان مراد

کربلا و نجف را بتصرف در آورد ، درهویزه بمردم نشانداد که هرچند در مذهب تشیع تعصب و حرارتش باعلی درجه است اما نمیتواند اجازه بدهد که غلات تا این درجه درحق علی (ع) مبالغه کنند .

تنبیه غلات ساکن هویزه

« اعراب مشعشع که در آنولایت میباشند و بالوهیت شاه ولایت پناه قائل بودند » پس ازذکر اسم علی (ع) نـوك شمشیر رابـر شکم خود مینهادند وبروی آن میافتادند آسیبی بآنها نمیرسید مثل طایفه عیسویهٔ شمال افریقا که امروزهم باین قسم اعمال مبادرت میورزند حاکم آنها میرسلطان محسن ، درهمین اوقات بدرود زندگانی گفت وپسرش سلطان فیاض بجـای اونشسته دعـوت الـوهیت نمود[1] شاه اسمعیل بخشونت هـرچه تمامتر آنـان را قلع وقمع کرد .

انقیاد لرستان

اسمعیل بطرف دزفول و شوشتر عطف عنان نموده ملك رستم راکه بامان آمده بود و « بزبان لری شیرین زبانی ها درخدمت کرد » عفو فرمود ، سپس شاه اسمعیل بجانب فارس راند چندی در دارابگرد ماند وبشکار بزکوهی که پاد زهر حیوانی[2] از آن بدست آید مشغول شد ، قاضی محمد کاشی راکه صدر قضات و دارای مـرتبه عالی بود مقتول ساخت و جای او را بسید شریف استرابـادی کـه از طرف مـادر نسب او بجرجـانی معروف متصل میشد تفویض فرمود .

وقایع فارس

در قصر زر بقعهٔ بیادگار برادرش سلطان احمد میرزا که دراین مکان وفات کـرده بود بنا نمود و چون امیر نجم‌الدین مسعود رشتی معروف بنجم اول بتلزگی رحـلت نموده و در نجف مـدفـون گشته بـود امیر یاراحمد خوزانی اصفهان راملقب بنجم ثانی کرد و جانشین اوقرارداد . امیدی شاعر بمناسبت این انتصاب قصیدهٔ غرائی منظوم کرده که مطلعش اینست .

---

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ دارالفنون کمبریج علامت (Add۲۰۰) ورق (۸۳a) این عبارت دیده میشود : « و آن کافر مردود دعوی الوهیت کرده قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض .. قائل اند . »

(۲) گویند در این شکار ۷۰۰ و ۶ ۵ صید کشته شد

زهی جوهرت گوهر آسمانی　　توئی عقل اول توئی نجم ثانی
رواق حرم را تو رکن عراقی　　عراق عجم را سهیل یمانی

حمله بشروان

از فارس شاه اسمعیل بشروان عزیمت کرد که شیخ شاه پسر فرخ یسار در آنجا رایت سروری افراخته بود ، در این سفر جسد پدرش شیخ حیدر را یافته و چنانکه گفته شد باردبیل فرستاد که دفن کنند ، هم در این سفر دربند را متصرف شد .

دو دشمن قوی خارجی : ازبکها و عثمانیها

تا اینوقت شاه اسمعیل بمطیع کردن ملوك‌الطوائف و مدعیان تاج و تخت و تحکیم بنای سلطنت خود در ایران مشغول بود و حدود مملکت را ازطرف مغرب و شمال غربی توسعه کامل داده بثغور دولت ساسانیان برسانید ، و تا این زمان بادودشمن قوی خود ازبکهای آسیای مرکزی و ترکهای عثمانی که بعد ها او و جانشینانش را مشغول ومضطرب ساختند مواجه نگشته بود ، اکنون مابه بیان روابط او با این رقبای خطرناك می‌پردازیم لیکن قبلا لازم است شمهٔ ازسیرت وصورت شاه اسمعیل سخن برانیم .

سیرت و صورت شاه اسمعیل بنا بروایت سیاحان اروپائی

معمولا شرحی که سیاحان اروپائی آن زمان از جمال و اخلاق او داده‌اند از اقوال مورخین ایرانی دقیق تر و روشن تر است . هر چند از مسطورات تواریخ فارسی هم شجاعت و قوت و اراده و بیرحمی و اعمال خستگی ناپذیر او بحد کافی استنباط میشود . بنابر قول کاترینوزنو [1] در سیزده سالگی که بجهانگیری شروع کرد « سیمائی نجیب وظاهری شاهانه داشت . درچشمانش نمیدانم چه چیز عظیم و آمرانه مخفی بود که در کمال وضوح میگفت این شخص روزی پادشاه بزرگی خواهد گشت . صفات روحی او با جمال جسمانیش متباین نبود زیرا که هوشی سرشار و نظری چنان بلند داشت که دراین سن قلیل باور کردنی نیست ... قوت حافظه و سرعت انتقال و لیاقت ذاتی او را هیچیك از معاصرین نداشتند . » آنژیوللو AngioIello [2] گوید در ایام طفولیت « صاحب جمال و اخلاق و اطوار

(۱) سفرنامهٔ سیاحان ایطالیائی درایران (جمعیت هاکلویت لندن ۱۸۷۳) ص۸-۴۶
(۲) سفرنامهٔ ایطالیائیان ص۱۰۲

دلپسند» بود و «در جنك با علاءالدوله[1] (عـالی دولی) ذخیره لشکررا قیمت داده مهیا ساخت وفرمان داد اعلام کردند که هر کس آذوقه دارد ومیخواهد بفروشدبدون ترس باردو بیاورد وقدغن کرد هرکس چیزی بگیرد و قیمت نپردازد سیاست خواهد یافت» درچند سطر بعد[2] نیز گوید «این صوفیَ زیبا وخوشروی و بسیاردلپذیراست. خیلی بلند نیست ولی اندامی خوش ترکیب دارد سبك پیکـر خوش اندام و فربـه و میان کتفهایش فـراخ و مویش مایل بسرخـی است. ازریش و سبلت فقط سبلت را گذاشته و دست چپ را بجای راست بکارمیاندازد. مانند خروس جنگی بی‌باك و بیش از هریك از امرای خود نیرومند است. درمسابقه تیراندازی ازده سیب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرودآمد. هنگامیکه بمشق مشغول است آلات طـرب می‌نوازند و ستایش اورا میسرایند.» در جای دیگر مینویسد: «اسمعیل معبود خاص سپاهیان خود است که اغلب بی اسلحه بجنك میروند باین آرزو که در راه پیرخود شهید شوند وقتی که من درتبریز (توریز) بودم شنیدم که شاه‌ازاین‌پرستش متغیراست ومائل‌نیست اورا خدا خطاب کنند.[3] تاجرگمنام سابق‌الذکر سی ویك سالگی اورا چنین وصف میکند[4]: «بسیار زیبا وصاحب وقار ومیانه بالاست. صورتی دلپسند و پیکری محکم شانه‌هائی کم‌پهنا دارد ریشش رامیتراشد وسبلت میگذارد. ظاهراً سنگین و ثقیل‌بنظر نمیآید. مانند دوشیزگان دوست داشتنی وچون غـزالان جوان ظریف است بدست چپ‌کار میکند واز تمام امرای خود قویتر است. در تیراندازی چنان مهارت دارد که ازده سیب شش‌عدد را فرومیافکند. همین نویسنده شرح مفصلی ازقتل‌عام‌لشکرالوند میرزا وزن ومرد و آل وتبارسلطان یعقوب وسیصد نفراز درباریان تبریز و هشتصد نفر بلاسی[5] طماع» که درزمان الموت (یعنی الوند میرزا) تربیت یافته اند وکشتار «تمام سگهای شهرتبریز» وقتل مادر یازن پدر خود مینویسد: «گمان ندارم که ازعهد نرو تاکنون چنین ظالم بوجود آمده باشد» خلاصه شاه‌اسمعیل مجموعهٔ صفات متضادبوده است. گاهی شخص مجذوب جمال ظاهـری ولیاقت جبلی وجـوانمردی و تـا درجهٔ

(۱) ایضاً ص ۲۰۹ و ۱۹۶ (۲) ایضاً ۱۱۱ (۳) سفر نامهٔ ایطالیائیان در ایران ص ۱۱۰ (٤) ایضاً ص ۲۰۲ (٥) من از بیان معنی این کلمه عجز دارم

عدالتخواهی اومیشود وگاهی ازاعمال‌ورفتار اوکه‌نمونهٔ از آن سبق ذکر یافت متنفر وگریزان میگردد چه حتی نسبت بآن عهد خونخواری و خونریزی‌هم اینقسم رفتار ممتاز وبی‌نظیر بوده است . شجاعت اونه تنها درمیدان رزم بلکه درپهنه شکار هم ظاهر میگشت ، بعد ازفتح بغداد باوگفتند که چندین شیر درنده در بیشه کنام‌گرفته واسباب وحشت ساکنین نواحی مجاور شده اند ، شاه عزم‌کرد منفرداً بشکار آنهارفته وباتیروکمان که درانداختن آن مهارت‌کامل داشت[1] شیران راصید نماید هرقدراورا منع کردند مفید نیفتاد ، درسن سیزده سالگی نزدیك ارزنجان[2] بهمین ترتیب خرسی قوی پیکر وحشی را ازپای درآورده بود ، گنج وذخیره بسیاری راکه از غارت یکی از بنادر بحر خزر نصیب اوشد « میان لشکریان تقسیم‌کرد وخود هیچ برنگرفت »[3] سیاح مزبور بعدازشرح این سخاوت‌گوید بخشش مذکور سیاست وتدبیر بزرگی‌بود زیراکه درنتیجهٔ آن «جماعتی‌که صوفی‌هم نبودند درزیرلوای اوگرد آمدند تاباخذ این قبیل انعامات از طرف اسمعیل نائل گردند» سپس بیان میکند که چگونه شاه سر شاهزاده بدبخت موسوم بالموت را[4] که بخیانت‌گرفتارشده بود بدست‌خود ازتن جدانمود و میگوید خودم الموت را در چادری محبوس دیدم و بمناسبت شرح ورود اسمعیل دفعه دوم به‌تبریز ، اعمالی ازاو ذکر میکند که بدرجات سیاه‌تر و تباه‌تر از رفتار سابق الذکر است .

خشونت‌نسبت باهل‌تسنن

نسبت بسنیان خشونت بی‌اندازهٔ ابراز نمود نه بر علمای معتبر مانند فریدالدین احمد نوهٔ عالم معروف سعدالدین تفتازانی‌که سی سال در هرات[5] مقام شیخ اسلامی داشت ابقا نمود و نه برشاعر زیرکی مثل بنائی‌که درقتل‌عام قرش ۹۱۷/۱۵۱۲ کشته شد رحمت آورد اماظاهراً صعب ترین خشونتهای او نسبت بدشمنان حتی بعداز مرك ؛ درواقعهٔ محمد خان شیبانی یا شیبك خان بمنصهٔ بروز وظهوررسیدچنانکه بعدها بشرح آن خواهیم پرداخت .

---

(۱) احسن‌التواریخ نسخهٔ خطی(الیس) ورق ۷٤ b (۲)ایضاً ورق ۲٦ (۳) سفرنامهٔ یکنفر تاجر صفحه ۱۸۸ (٤) ایضاً ص ۸ - ۱٦۷ . لکن حبیب‌السیروسایرتواریخ‌فارسی مرگ الوند را طبیعی دانسته‌اند . (٥) دررمضان ۹۱٦ دسامبر ۱۵۱۰ بقتل رسید

گفته شد که پس ازتصفیه خاك ایران از وجود حکمرانان آق قوینلووسایر مدعیان تاج و تخت شاه‌اسمعیل بیشتر با سه‌همسایه سروکارداشت ازاینقرار :

روابط‌خارجی ایران دراین عصر

تیموریان که در نهایت ضعف هنوز برهرات و قسمتی از خراسان و آسیای وسطی استیلا داشتند، ازبکهای دهشتناك ماوراءالنهر ؛ و ترکهای عثمانی. بااین‌دودشمن اخیرکه‌سنی وبسیار متعصب بودند روابط ایران همیشه خصمانه بود ولی باتیموریان که خود از بیم ازبکها آسایش نداشتند صلح و صفا استقرار داشت وگاهی هم روابط دوستانه مستحکم میگشت ، سلطان حسین بایقرا آن پادشاه سالخوردی که دربار مزین و درخشانش درهرات‌مرکزمعروف‌ادبیات‌وصنایع[1] بشمار میرفت ازجمله‌سلاطینی‌است که سعی‌کرد درحوزه‌سلطنت[2] خود مذهب شیعه‌را جانشین تسنن سازد امابدرجهٔشاه اسمعیل بمقصود نائل نگردید و بابرخواه از روی‌عقیده یا از لحاظ سیاست بقدری نسبت بتشیع تمایل نشان داد که رعایای سنی آسیای مرکزی از او روگردان شدند وبمخالفتش برخاستند[3] پس بنابراین میان این دو دودمان علتی برای اختلاف‌موجود نبود خاصه پس ازآنکه شیبانی خان با هردو خانواده خصومت اظهارداشته‌وازبکهای دهشت‌انگیزش طبعاً موجب اتحاد بابر و شاه‌اسمعیل گردیدند .

ازگنجایش این‌کتاب خارج‌است‌که مفصلا ازانحطاط تیموریان وظهورسلطنت ازبکیه سخن براند شرح مفصل این وقایع درتألیفات ارسکین و غیره[4] مسطوراست .

شیبانی یا شیبك خان ازبك‌ها

کفایت میکند که گفته شود شیبانی یا شیبك خان که مستقیماً نسبش بچنگیز خان[5] می‌پیوست در سنهٔ ۱۵۰۰ سمرقند و بخارا را متصرف شد و کمی بعد تاشکند و فرغانه را مسخر

---

(۱) رجوع‌شود بکتاب نقاشی و نقاشان‌ایران وغیره‌تألیف‌دکتر ف. رمارتین‌صفحهٔ ٦-۳۵

(۲) رجوع کنید بتاریخ ادبی‌ایران جلدسوم صفحهٔ ٤٥٦ و نسخه کتابخانه دارالفنون کمبریج که تاریخ این اقدام را درسال ۹/۸۷۳-۱٤٦۸ قرارمیدهد (۳) تاریخ هندوستان تألیف و . ارسکین W. Erskine جلد اول ص ۳۱۹ - ۳۲۰ (لندن ۱۸۵٤) دیده شود (٤) مثلا تاریخ مغولان آسیای‌مرکزی وغیرهم تألیف ن. الیاس N.Elias وسراد. دنیسن‌راس Denison Rass (لندن۱۸۹۸) ومخصوصاً تاریخ بی بدیل بابر چاپ جدید و با سلیقه‌ارسکین وترجمه که با یادداشتهای چند درلندن‌شده و ازطرف سرلوکاس‌کینگ Sir Lucas King مـراجعه شده است (اکسفرد ۱۹۲۱) (۵) احسن‌التواریخ (ورق ۸۸ b) سلسله نسب او را چنین‌ذکر میکند: شیبك خان بن بوداق‌سلطان بن ابوالخیرخان بن‌دولت شیخ بن ایلتی اغلان بن فولاد اغلان بن ایبوخواجه بن ... بن بولغای بن شیبان بن جوچی بن چنگیزخان

کـرد و از این تاریخ دوره اقتدارش شروع گردید ، در سـال وفات سلطان حسین ۶/۹۱۱-۱۵۰۵ بخراسان حمله آورد و درعرض یك یا دوسال بعد ازاین سنه اعضای خاندان تیموری را باستثنای بابرو بدیع‌الزمان قتل عام نمود . این شخص اخیر به‌در بارشاه اسمعیل آمد و پناهنده گشت . تا سال ۱۱/۹۱۶ - ۱۵۱۰ شیبانی خـان باشاه اسمعیل مواجه نشد ولی چون یکسال قبل ازاین‌تاریخ ازبکهاحملهٔ سختی به‌خراسان کرده بودند وشیبانی درجواب اعتراض مؤدبانه اسمعیل [۲] نامهٔ مستهجن وپراز دشنام فرستاده بود . شاه اسمعیل کمر بجنگ او بست ودرجواب حمله‌های اوتهاون بخرج نداد و چون موقتاً بقیه مملکت دارای سکونت بود بخراسان لشگر کشید و در راه مرقد علی‌بن موسی‌الرضا [ع] را زیارت نمود .

قتل شیبانی در جنك دسامبر ۱۵۱۰

جنگ قطعی دراول یا دوم دسامبر ۱۵۱۰ درطاهر آبادنزدیك مرو واقع‌شد ازبکیه‌پس‌ازیك مصاف طولانی و لجاجت‌آمیزی کاملا شکسته شدند وشیبانی بقتل‌آمد ،وقتی‌که بدن او را از زیر تودهٔ اجساد مقتولین بیرون‌کشیدند شاه امرداد دست وپایش را بریدند و با کتاف مملکت گسیل‌داشت وپوست‌سرش‌راازکاه‌انباشته بعنوان‌یادگاروهدیه‌نزدسلطان‌بایزید دوم بقسطنطنیه‌فرستاد[۲] واستخوان‌کاسه‌سررافرمودبطلاگرفته‌وقدحی‌ساخته‌ودرمجلس بزم بگردش آورند یکدست او را بریده توسط درویش محمد یساول نزد آقا رستم روزافزون حاکم‌مازندران فرستاد درموقعی که‌مشارالیه‌درساری میان ندما ودرباریان خود نشسته بود درویش محمد دست را بدامان اوانداخته و بانگ برآورد : «گفته بودی دست من است و دامن شیبك خان حالا دست او در دامن تست ! » حضار را از این جسارت چنان خوف و هراس مستولی شدکه هیچیك برای قتل آن فرستاده دستی بیرون نیاورد و رستم چنان صدمه خورد که بزودی پس از آنروز مریض شده وفات یـافت . راجع بجامی کـه از استخوان سر شیبك خان ساخته شد قصهٔ عجیب ذیل منقول است یکـی از مشاورین معتمد شیبانـی خان معروف بخواجه کمال‌الدین

(۱) رجوع‌شود بتاریخ هندوستان جلداول‌صفحه ۲۹۷ تألیف ارسکین . متن این مراسلهٔ مفصل در احسن‌التواریخ مندرج است . (۲) برطبق تاریخ شاه اسمعیل (ورق ۱٤۱) شاهزادهٔ سلیم که بعدها بسلطنت رسیدخیلی ازاین اقدام رنجیده خاطرشد و باپدر خود سلطان‌بایزید در این باب درشتی و خشونت نمود

ساغرچی بوسیله اظهار تشیع از خطر مرگ جسته و بخدمت شاه اسمعیل رسید روزی شاه در مجلس بزم بجام مزبور اشاره کرد و باو خطاب نموده فرمود این کاسه سر را میشناسی سرپادشاه تست گفت : « سبحان‌الله چه صاحب دولتی بوده که هنوز دولت در او باقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب اقبالی است که دمبدم باده نشاط می‌نوشد» .

شیبانی خان وقتی بقتل رسید شصت ویکسال داشت ویازده سال سلطنت کرده بود چنانکه ذکرشد درتسنن بسیار تعصب داشت و شیعیان را در قلـرو حکم خـود بسیار آزاروشکنجه‌مینمود - :دراین‌وقت پس‌ازغلبه شاه‌اسمعیل‌نوبت مصیبت و بدبختی بسنیان رسید . معذلك طایفهٔ ازبك بعد از این شکست بـازهم پـراکنده ومضمحل نگردید واگر صورة باایرانیان صلح کردند چندماه بعددرجنگ نخجوان انتقام خود را گرفتند ، در این جنگ بابر وایرانیان معاهد ومساعد اوشکستی سخت خوردند و در نوامبر ۱۵۱۲ جمعی از سران سپاه که یکی‌از آنها نجم ثانی بود بقتل رسید . در تمام قرن شانزدهم ازبکهـا خطر دائمی برای ایران شمرده میشدند و شرح حملات و مهاجمـات آنها بخراسان درتمام تواریخ‌فارسی بی‌تغییر وبطور مکررمسطوراست

اکنون‌لازم است بشرح روابط ایران باترکان عثمانی بپردازیم که بسیار مهمتر از قضیه ازبکیه است . این‌روابط را مجموعهٔ رسائل سیاسیه که فریدون بیك با کمال استادی جمع‌آورده ودرسنهٔ ۱۵۷٤/۹۸۲ باسم منشآت السلاطین تدوین کرده است بهتر ازهر تاریخ فارسی یاترکی روشن ومعلوم میسازد .

مجموعه‌مکاتیب دولتی که‌فریدون بیك‌گرد آورده‌است

مکتوبهائی که‌فیمابین سلاطین عثمانی و حکام وپادشاهـان همسایه مبـادله میشد یا از طرف سلطان بـه پسر یـا وزیـر و ولات خـود صادر میگشت بـرخی بزبان ترکـی و بعضی بعربی وفـارسی تحریر یافته است متأسفانه بسیاری از آنها تاریخ ندارد ، چون مراسلات مزبور تاکنون خیلی‌کم طرف استفاده واقع شده است کسی که بتلخیص مندرجات یا تعیین مقصود وغرض آنها مبادرت ورزد در کار خـود محتـاج‌تمهید عذری نخواهد بود آنچه راجع بزمان صفویه است تاوفات شاه‌اسمعیل ۱۵۲۲-٤/۹۳۰ یعنی‌تمام مدت‌سلطنت سلطان‌بایزید دوم (۱۵۲۱/۱٤۸۱-۹۱۸/۸۸٦)

و سلیم اول ۹۲۶/۹۱۸ - ۱۵۲۰/۱۵۲۱)و چهارسال اول سلطنت سلیمان قانونی(۹۲۶ /۹۳۰- ۱۵۲۰/۱۵۲۴) بطریق ذیل خلاصه میشود .

(۱) از طرف یعقوب پادشاه آق قوینلو بسلطان بایزید راجع بخبر شکست ووفات شیخ حیدر (پدر شاه اسمعیل) (صفحه ۳۰۹) . این مکتوب کـه بزبـان فارسی است تاریخ ندارد ولی ظاهراً کمی بعد از شیخ حیدر کـه اورا سرحلقه ارباب ضلال مینامد و درتاریخ ۳۰ جون ۱۴۸۸ بقتل رسیده تحریر یافته است نویسنده خبر میدهد که قلع وقمع این عاصیان که دشمنان پیغمبر واعدای دین ودولتند باید باعث مسرت وانشراح عمومی مسلمین گردد .

(۲) مکتوب سلطان بایزید که بزبان فارسی وبدون تاریخ ودرجواب مراسلهٔ فوق است (صفحه ۳۱۱) یعقوب را ازغلبه بر بایند ریه وگروه ضلال حیدریه تهنیت میگوید[۱]

(۳) از طرف شاه اسمعیل بسلطان بایزیـد دوم در تقاضای اینکه کسی مریدانش راکه از آسیای صغیر باردبیل برای زیارت ارمیآیند مانع نشود (ص ۳۴۵) این مراسله بی‌تاریخ وفارسی است واز این جهت که نشان میدهد صوفیه ایرانی در مملکت عثمانی چقدر زیاد بوده اند دارای اهمیت است .

(۴) جواب سلطان بایزید بمکتوب فوق همچنین بفارسی و بی تاریخ (ص ۳۴۵-۶) سلطـان عثمانی میگوید که پس از تحقیق بروی معلوم شده است کـه قصد اغلب این زوار بجاآوردن تکلیف مذهبی نبوده بلکه باین وسیله میخواهند ازخدمت نظام بگریزند .

(۵) ازطرف شاه اسمعیل بسلطان بایزید همچنین در این موضوع بفـارسی و بدون تاریخ (ص ۳۴۶/۷) . در این مراسله توضیح میدهد که مجبوراً بـرای تنبیه دشمنان قدم درخـاك عثمانی نهاده است واز این اقدام ابداً قصد مخالفت یا بی احترامی نسبت بسلطان نداشته وبسپاهیـان خود امرداده است که ذرهٔ خسارت برجان ومـال اهالی وارد نیاورند .

(۶) جواب سلطان بایزید برقعهٔ فوق همچنین بفارسی وبدون تاریخ (ص۳۴۷) دراین مکتوب سلطان ازشاه اسمعیل اظهار اطمینان کرده و سرداران خود را مأمور

(۱) بایندری اسم دیگر آق قوینلو است

فرموده که اورا درمقصودش کمك ومساعدت نمایند.

(۷)ازجانب الوند آق‌قوینلو پادشاه ایران بسلطان بایزید . تمام این مراسله باستثناء مقدمهٔ عربی که دارد فارسی است و تاریخ ندارد (۲ - ۳۵۱) الوند ورود محمود آقاچاووش باشی حامل نامهٔ سلطان را اطلاع داده ووعده میدهد که بر حسب دعوت سلطان ، طایفهٔ آق قوینلو یادودمان بایندری را برای دفع دشمن‌مشترك وغلبه براوباش قزلباش حاضر ومهیا خواهد ساخت واگر خویشانش هم باوی موافقت نکردند خود بتنهائی باستظهار کمك‌های مادی و معنوی سلطان سعی و جد بلیغ خواهد نمود .

(۸) جواب با یزید بمکتوب فوق بفارسی‌و بی‌تاریخ (ص۳-۳۵۲)درتحریص وتشویق الوندمیرزا و وعدهٔ مساعدت برای مقابله «طایفه یاغیه قزلباش»

(۹) مراسلهٔ مورخه ربیع‌الاول ۹۰۸ [سپتامبر ۱۵۰۲] ص ۳۵۳ که ازجانب بایزید بحاج رستم‌بیك‌کرد توسط کیوان چاووش فرستاده شده در این مکتوب که بزبان فارسی است سلطان اطلاعات صحیحه راجع باعمال قزلباشیه ونتیجهٔ محاربات آنها با امرای بایندریه یاآق‌قوینلو استفسار کرده است .

(۱۰) جواب حاج‌رستم بمراسلهٔ فوق بدون تاریخ و بفارسی (ص٤ - ۳۵۳) راجع باینکه «قزلباش مذهب خراش» پس از شکست دادن الوند و مراد آق‌قوینلو اکنون درصدد عقد اتحاد با مصر و مخالفت با ترکان عثمانی‌هستند و ازطریق مرعش ودیار بکر پیش میروند .

(۱۱) از جانب سلطان با یزید بسلطان غوری مصری بعربی مورخه ۹۱۰/ د - ۱۵۰٤ (ص٥-۳٥٤) . دراین مراسله اشاره بشخصی شده‌است که «درممالك‌مشرق ظهور کرده حکام آنجا را برانداخته و برسکنه غالب آمده است» از روی جوابی که داده شده معلوم میگردد که مقصود شاه اسماعیل یاشاه قلی‌است .

(۱۲) جواب نامه فوق بعربی و بدون‌تاریخ (ص٦ - ۳٥٥). در این‌مکتوب اشاره بغلبهٔ گمراهان قزلباشیه بر ممالك مشرق دیده میشود . و این غلبه را آفت و مصیبت آن نواحی معرفی کرده‌اند ،

ظهور و ازدیاد خصومت ایرانیان وعثمانیان

اینها فقط مراسلاتی بود که از میان رسائل سلطان بـا یزید مستقیماً باصفویه ارتباط داشت هرچندمراسلات دیگرنیزهست که برای محصلین زبان فارسی مفیداست از جمله مراسلاتیکه بسلطان ابوالغازی حسین (۱۵۰۶/۹۱۱) و جامـی[1] و حکیم جلال‌الدین دوانی وفریدالدین احمد تفتازانی شیخ‌الاسلام‌هرات (۱۵۰۷/۹۱۳) که سه سال بعد بمناسبت خودداری از قبول مذهب شیعه بفرمان شاه‌اسمعیل کشته گشت نوشته شده است . قبل از اینکه بشرح رسائل سیاسیه زمان‌سلطنت سلطان سلیم‌خان بپردازیم شمهٔ ازمنازعه ایرانیان وعثمانیان که یکی از مختصات مهمه تمام عهدصفویه است و آنقدر باعث تباهی وحدت‌اسلام وضعف قوای مسلمین گشت باید ذکر بنمائیم و در این بـاب بهتر از نقل عبارت اولین صفحه شرحی کـه ریچاردنولس[2] از شورش شیعیان آناطولی داده است نمی‌یابیم این نویسنده علت شورش مـزبور را تحریکات شاه قلی معروف که ترکها اورا شیطان‌قلی مینامند و پسرحسن خلیفه یکی ازمریدان شیخ حیدر پدراسمعیل بود میداند .

نهضت شیعیان آسیای صغیر

نولسKnolles میگوید : «بایزید بعد از طی یك‌عمرمضطرب و متشنجی طریقهٔ مسالمت در زندگانی خود اختیار کرد . و بیشتر اوقات را بمطالعه‌کتب فلسفی و معاشرت با دانشمندان بسرمیبرد.هرچند مصالح‌دولت‌ومیل وتقاضای‌سران‌سپاه‌غالباً بایزیدرا برخلاف‌ارادهاش بمیدان جنگ‌میکشاند لیکن فطرة بحیات‌آرام و ملایم بیش ازجنگ تمایل داشت . ادارهٔ امور کشوری را بسه نفر از پـاشایان بزرگ علی ، احمد و یحیی سپرد کـه بمیل و هوس خود رفتار میکردند چون پنج سال درعیش و سکون بسر رفت از یك تغافل کوچك ناگهان آتشی در آسیا افروخته شد که بعدها بزحمت زیاد با ریختن خون جمع کثیری از ملت وبخطر افتادن سرحدات شرقی خاموشی‌پذیرفت . آثـار مقدسهٔ امروز هم باعث اضطراب خاطـر سکنهٔ خرافات پرست آنجا میباشد . مسبب این واقعه دو نفر ایـرانی مزور بودند موسوم به چاسان چلیف و پسرش شاخ کولی

---

(۱) رجوع شود بتاریخ ادبی‌ایران جلدسوم ص ۳ - ۴۲۲ (۲) بنقل ازچاپ‌ششم تاریخ عثمانی که سرپول ریکوت آنرا کامل نموده و در لندن بسال ۱۶۸۷ طبع شده است عبارت منقوله از صفحه ۳۱۵ جلد اول مأخوذ است .

(که بعضی‌ها او را نکل اسکاچو کولو و جمعی تچلی)[۱] مینامند این دو نفر فراراً به آن نـواحی آمدند و اظهار زهد و ورع نموده در میان سکنه خشن و وحشی آن ولایت شهرتی بکمال یافتند و گـروهی مریدان سر مست پیدا کـردند (کـه از اصول مذهب جدید دماغشان اشباع یافته بود) بدواً راجع بحقانیت جانشینان پیغمبر خلاف کردند و بعدها چنان شورش درمردم تولید نمودند که قسمتی هنوز در غلیان است و قسمتی با خونریزی بسیار بزحمت فرو نشست.» پس از این عبارات شرح مفصلی دیده میشود در ذکر شورشی خطرناك کـه ترکها چندین بار در آن مغلوب شدند و جمعی از سران سپاه ازجمله وزیر اعظم خادم علی پاشا بقتل رسید و بتفرقه شورشیان وراندن آنهابداخلهٔ ایرانمنتهی گردید. شاه‌اسمعیل بجای اینکه پناهندگان را احترام کند وپاداش بدهد جماعتی از آنهارا درتبریز بقتل رسانید زیراکه بنابرقول نولس[۲] کاروانی پر ثروت را در راه غارت کـرده بودند ولی اغلب مورخین جدید عثمانی[۳] علت این اقدام را چنین بیان میکنند که اسمعیل میخواست خود را در نظر با یزید بیطرف و مبری از تحریك و همدستی شورشیان معرفی نماید. نولس گوید «شاه قلی رانیز برای ترسانیدن دیگـران زنده آتش زدند» اما مـورخان عثمانی گویند شاه قلی و علی پاشا با هم در جنگ گویك چای میان سیواس و قیصریه کشته شدند روایت احسن التواریخ نیز با این موافقت دارد نولس گوید «چون شاه قلی فرار کرد یونس پاشا[۴] فرمان داد که دربلاد آسیای صغیر بجستجوی متابعان مذهب ایران شتافتند و اشخاصی راکه درشورش اخیراسلحه برداشته بودند امرداد ببدترین سیاستی مقتول ساختند و بقیةالسیف را با آهن سرخی در پیشانی نشان کنند تا بعد ها شناخته شوند و آنها را با اقوام فراریان وهمراهان شاه قلی و ورثهٔ مقتولین باروپا کوچ داد و در بلاد مقدونیه و اپیروس و پلوپونز متفرق ساختند تا اگر شاه قلی که بایران پناهنده شده است بازگردد و لشگری جدید بیاورد اینها دوباره بوی نپیوسته

(۱) یعنی حسن خلیفه شاه‌قلی و تکلو و یا تکلو یعنی منسوب به تکه ایلی (۲) فصل مذکور ص ۲۲٤ (۳) رجوع شود بتاریخ امپراطوری عثمانی تألیف عبدالرحمن شرف جلد اول صفحه ۷-۱۹٦ چاپ دوم اسلامبول ۱۳۱۵/۸-۱۸۹۷ Von Hammer's Gesch.d. Osmanisch Reich جلد دوم صفحهٔ ۳٦۰-۳۵۹ وصفحهٔ ٤ - ۳۹۳ (٤) یونس پاشا صدراعظم سلطان سلیم که در ۹۲۳-۱۵۱۷ سیاست شد

و شورش ازنو بر پا نکنند . این بود شرح آغاز و انجام شورش عظیمی که مملکت عثمانی را بهم زد اگر شاه ایران کاملا از موقع استفاده میکرد بسهولت قسمت اعظم ولایت آسیائی عثمانی را متصرف میشد » نولس تاریخ این وقایع را ۱۵۰۸ م می‌گوید . اما احسن‌التواریخ سنه ۱۲/۹۱۷ ـ ۱۵۱۱ یکسال قبل از وفات بایزید را معین کرده است .

جای تعجب است که مورخین ایرانی از این قتل عام شیعیان مقیم خاك‌عثمانی سخنی نمیرانند اما بقول فون‌هامر قتل عام مزبور یکی ازدهشتناکترین اعمالی است که بنام مذهب صورت گرفته است‌حتی نسبت بسبعیت‌هائی که درهیئت تفتیش مذهبی در اسپانیا وکشتار سن‌بار تولومی ظهور یافت .

ولی اگر بعضی از مورخین عثمانی از آن ذکری نکرده اند متعجب نباید شد زیرا که برای آنها افتخار آور نیست . ظاهراً نولس اشتباه کرده که این سانحه را از وقایع سلطنت بایزید دوم شمرده چه نمیتوان قبول کرد که در این مدت بیش از دو قتل عام مهم واقع شده باشد یکی از آنها در سال ۱۵۱۱ بعد از جلوس سلطان سلیم واقع گردیده و نیکو لو گیوستی نیانی Nicolo Giustiniani در ۷ اکتبر همین سال[1] شاهد قضیه بوده است بنا بحساب سعدالدین سلاك زاده و علی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی شماره کشتگان به ٤۰۰۰۰ نفر بالغ‌میگردید . تفصیلات دقیقه که علی ابوالفضل شرح داده و فون هامر اصل اشعار فارسی او را بخط لاتینی درآورده از این قرار است :

فرستاد سلطان دانا رسوم	دبیران دانا بهر مرز و بوم
که اتباع این قوم راقسم‌قسم	در آرد بنوك قلم اسم اسم
زهفت‌وزهفناد ساله بنام	بیارد بدیوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل‌حساب	عددچل‌هزار آمدازشیخ‌وشاب
پس آنگه بحکام هر کشوری	رساندند فرمانبران دفتری
بهر جا که رفته قدم از قلم	نهد تیغ بران قدم بر قدم
شد اعداد این کشته‌های دیار	فزون ازحساب قلم چل هزار

(۱) رجوع شود بفصل مذکوراز جلد دوم کتاب فون‌هامر صفحه ٤۰۳

اکنون با مراجعهٔ بمنشآت فریدون بیك مکتوب های ذیل را می یابیم که مربوط بعهد سلطنت سلطان سلیم وراجع بروابط او و ایرانیان است .

مراسلات فارسی سلطان سلیم

(۱۳) ازطرف سلطان سلیم بعبیدخان ازبك بفارسی مورخهٔ سلخ محرم ۹۲۰ ه ق (۲۷ مارچ ۱۵۱٤) پنج ماه قبل‌ازجنك چالدران (ص ۷ ـ ۳۷٤) در این مکتوب مفصل که بقلم محمد بیك نامی نوشته شده سلطان سلیم افکار خود را چنین ابراز میدارد « که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچهٔ لئیم ناپاك اثیم افاك ذمیم سفاك بجان آمده‌اند » وعبیدخان رادعوت میکند که بانتقام خون پدرش شیبك‌خان با وی توحید مساعی کند

(۱٤) جواب مکتوب فوق بفارسی مورخهٔ سلخ جمادی‌الثانیه ۹۲۰ ه ق (۲۱ اگست ۱۵۱٤) در این مراسله عبیدخان شرح میدهد که چگونه انتقام پدر را گرفته « و سگ کوچکی را که نایب وسردار سگ بزرك بود (یعنی شاه اسمعیل) و ازفرط جنون او را بنجم ثانی[1] ملقب ساخته‌بودند کشته است » و وعده میدهد که سلطان عثمانی را در قلع و قمع « شر ذمهٔ قلیله » « زنادقهٔ اوباش و ملاحدهٔ قزلباش » یاری کنند .

(۱۵) از جانب سلطان سلیم بشاه‌اسمعیل مورخهٔ صفر ۹۲۰ (آپریل ۱۵۱٤) از صفحه ۳۷۹ تا صفحهٔ ۳۸۱ ؛ سلطان در این مکتوب که فارسی است و در آن رجز خوانی و توهین بسیار بکار رفته است شاه اسمعیل را دعوت میکند که از زندقه و اعمال گناهکارانهٔ خود خاصه لعن شیخین ابوبکر وعمر نادم شود والا برسراو لشکر کشیده و ممالکی را که بجبر وعنف غصب کرده است آزاد و مستخلص خواهدکرد .

(۱٦) از جانب سلطان سلیم بمحمد بیك آق‌قوینلو بفارسی مورخهٔ سلخ صفر ۲۰ [۲۵ آپریل ۱۵۱٤ صفحهٔ ۲ ـ ۳۸۱ مشتمل بر تهنیت وتمجید او وخانواده واتباعش که در اساس تسنن آنها خللی راه نیافته و دعوت بجنگ زنادقهٔ قزلباشیه .

(۱۷) جواب مکتوب فوق بفارسی مورخه سلخ ربیع‌الثانی ۹۲۰ (۲۳ جون

---

(۱) غلبهٔ ازبکیه برجنود متحده شاه اسمعیل وبابر در ۱۷ رمضان ۹۱۸ (۲٦) نوامبر ۱۵۱۲) اتفاق افتاد . امیر نجم‌الدین مسعود ملقب بنجم اول در تاریخ ۹۱۵ (۱۵۰۹ ـ ۱۵۱۰)وفات یافته ومقام ولقب او بامیریاراحمداصفهانی ملقب بنجم‌ثانی تفویض گردید .

۱۵۱٤) صفحهٔ ۳۸۲ . ازاین مراسله معلوم میشود که حامل‌نامهٔ سلطان سلیم و جواب آن شخصی موسوم باحمد خـان بوده است و نیز استنباط میگردد که نویسنده کمال بیم را داشته که مبادا مراسلهٔ او بدست بیفتد .

(۱۸) **نامهٔ دوم سلطان سلیم بشاه‌اسمعیل** بفارسی و بی تاریخ صفحه ۳۸۲ در این مراسله سلیم ادعای خلافت کرده وشاه اسمعیل وخانوادهٔ او را بکفرو ارتداد نسبت داده و او را دعوت میکند که توبه نموده و راضی شود ایران جـزء ممالك عثمانی باشد .

(۱۹) **نامهٔ سوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل** از ارزنجان بترکی مورخهٔ سلخ جمادی الاولی ۹۲۰ (۲۳ جولای ۱۵۱٤) سلطان با اظهار بی میلی با طعنه و سخریه حریف را بمبارزت می‌طلبد .

(۲۰) **جواب شاه‌اسمعیل** بسه مراسلهٔ سلطان سلیم بفارسی و بدون تاریخ (ص ٥ - ۳۸٤) ظاهراً این همان مکتوبی است که کریزی Creasy در تاریخ ترکان عثمانی‌خود (چاپ ۱۸۷۷ صفحهٔ ۷ - ۱۳٦) اشاره میکند . زیراکه نویسنده مکتوب میگوید گویا منشیان سلطانی دراثر نشأهٔ تریاك و بنگ بنوشتن این نامه ها مبادرت ورزیده اند و حقهٔ پر از معجونی خاص کـه ترکیبی ازمخدرات مزبوره بوده ممهور بمهر پادشاهی کرده توسط فرستاده سلطان موسوم بشاه قلی آقا گسیل داشته‌اند .

(۲۱) **نامهٔ چهارم سلطان سلیم بشاه‌اسمعیل** مورخ سلخ جمادی الثانیه ۹۲۰ (۲۱ اگست ۱۵۱٤) بازراجع بدعوت وطلب او بجنگ .

جنك چالدران اگست ۱۵۱٤

کـمی بعد از ارسال این مکتوب مفصل یعنی اوایل رجب ۹۲۰[۱] (اگست وسپتمبر ۱۵۱٤) میان عثمانیان و ایرانیان در چالدران حربی عظیم واقع گشت دراین محل که قریب بیست فرسخ از تبریز مسافت دارد سه هـزار عثمانی و دو هزار ایرانی کشته شدند لیکن توبخانه عثمانیان جنك را بنفع ترکها ختم کرد شاه اسمعیل باوجود شجاعتی که‌خود و همراهان فداکارش ابراز داشتند مجبور شد از میدان رو برگردانده و عقب نشسته حتی تبریز را هم بجا گـذارد . این شهر را عثمانیان در ۱٦ رجب ۹۲۰ (٦ سپتامبر

(۱) بنابر قول فریدون بیك (ص ٤۰۲)دراول ماه رجب (۲۲ اگست ۱۵۱٤)

۱۵۱٤) گرفتند گروهی مردان نامدار از طـرفین کشته شد از جانب عثمانیان حسن پاشا بیگلربیکی روملیا که فرمانده جناح چپ لشکر ترك بود و حسن بیك حـاکم مورا Morea و اویس بیگ از اهالی قیصریه و قیاس بیگ از اهل لتاکیه وعدهٔ کثیری از وجوه و رؤسای کشوری و لشکری بقتل رسید. از جانب ایرانیان میرسید شریف شیرازی از مروجین و مبلغین مذهب شیعه و امیر عبدالباقی یـکی از اخلاف عارف معروف شاه نعمةالله کـرمانی وسید محمد کمونه نجفی و خان محمد خان و چندین شخص دیگر.

اقدامات سلطان سلیم پس از فتح چالدران

سلطان سلیم کـه از فتح خود بسیار مغرور شده بود فوراً فتح نامه های مبالغه آمیز به پسرش سلیمان و خان کـریمه و رؤسای کرد و سلطان مراد آخرین شخص سلسله آق‌قوینلو و شاه رستم لرستانی و حاکم ادرنه و غیره فرستاد. متن این مکاتیب در منشآت فریدون بیگ (ص ۹٦- ۳۸٦) ثبت است. اما در (ص ٤۰۷ ـ ۳۹٦) شرحی کـه اهمیت تاریخیش خیلی بیشتر است دیده میشود و آن روزنامه مفصل حرکات قشون عثمانی است از روز ۳ محرم ۹۲۰ = ۲۰ مارچ ۱۵۱٤ که از ادرنه بیرون آمدند تا وقتیـکه درآخر همین سال = نوامبر ودسامبر ۱۵۱٤ = برای قشلاق کردن با ماسیه Amàsiya برگشتند این لشکر از ادرنه تا تبریز را از راه اسلامبول قیصریه سیواس از زنجـان چالدران و خوی و مرند به یکصد و پنجاه منزل آمد. و به پنجاه وهشت منزل از راه نخجوان جسرچوبان و بیبورت باماسیه مراجعت کرد. مناری ازکله دشمنان در میدان جنك برپاساختند ودرقریه ساهیلان Sàhilàn یکروز قبل ازورود به‌تبریز خالد بیگ و ۱۵۰ نفر از قزلباشان همراه او را از دم شمشیر گـذرانیدند و بنا برآنچه مورخین ایرانی عهد شاه اسمعیل مینویسند در تبریز ظاهراً قدری بمسالمت و ملایمت رفتار کردند[۳] سلطان سلیم فقط یك هفته = از ششم تا چـهاردهم سپتامبر ۱۵۱٤ = درآنجـا توقف کرد و بدیع‌الزمان میرزای تیموری فرزند سلطان ابوالغازی حسین بایقرا[۴] را که فراری بود باجمعیتی ازصنعتگران چیره دست بتوطن درممالك خویش دعوت کرده همراه خود بعثمانی برد. دو یا سه هفته پس از رفتن او شاه اسمعیل بـه تبریز برگشت

(۱) نسخهٔ کیمبریج ورق ۱۵۱ علامت (۲۰۰ add)(۲) چهار ماه بعد درا سلامبول بمرض طاعون وفات یافت.

بنا بـر قول سرجان ملکم [۱] « این شکست بزرك در طبع خونخوار شاه اسمعیل اثـری عمیق و پایدار کرد و هـر چند سابقاً خلقی خوش داشت پس از آن کسی او را خندان ندید . » اما اگرچه این شکست قطعی بود عملا آثار جاودانی از خود نگذاشت زیرا که ینگی چریان بیاد وطن افتاده ناخشنودی اظهار کردند وسلطان عثمانی رامجبور نمودند لشگررا ازخاك ایران رجعت دهد وباستثنای قلع وقمع سلسله صفیره‌ذوالقدر « بهار ۱۵۱۵ م » [۲] که در کرماخ Kermakh نزدیك ارزنجان‌ساکن‌بودند تا روزمرگ (۱۵۲۰ م) طبع سلحشوری وخشم بهرام آسای او جز به تسخیر مصروشام و عربستان درسایر سرحدات اشتغالی نداشت .

شاه اسمعیل بعد ازورود به تبریز باکمال ادب نامه از در عذر خواهی [۳] بتوسط نورالدین عبدالوهاب بسلطان سلیم‌فرستاد سلطان ظاهرا جوابی نداد اما چند ماه بعد (آخر رجب ۹۲۱ - ۹ سپتامبر ۱۵۱۵) کاغذی بعبیدخان ازبك نوشته اورابقلع وقمع شیعیان تحریض نمود . [۴]

اسناد مربوطهٔ بسلطنت سلطان سلیم خان قریب ۸٤ صفحه ازمجموعهٔ فریدون بیك را فرا میگیرد [۵] اما باستثنای یك مورد مهم راجع بشاه اسمعیل چیزی جزاشارات وجمل معترضه ملاحظه نمیشود . مورد مذکور عبارت است از دو قطعه شعر ترکی وفارسی که یکنفر شاعر غیر وطنخواه خواجه اصفهانی نام خطاب بسلطان سلیم‌ساخته است . این شاعر گویا همان خواجه اصفهانی باشد که‌سنی متعصبی بود و بخدمت‌شیبك خان ازبك شتافت‌ودر احسن‌التواریخ وفاتش درضمن وقایع سال ۱۵۲۱/۹۲۷ [۶] مذکور شده است.

---

(۱) تاریخ ایران جلد اول ص ٥۰٤ اما در کتب تاریخ فارسی که من مراجعه کردم دلیلی برای‌اثبات این نکته نیافتم. (۲) بنابرروایت احسن‌التواریخ سلاطین‌ابن خانواده چهار نفر بودند ملك‌اصلان ــ سلیمان ناصرالدین وعلاء الدوله این شخص اخیر باچهار پسروسی نفراز اتباعش بدست سربازان سلطان سلیم سر بریده شدند (۱۳ جون ۱۵۱۵ م) (۳) فریدون بیك جلد اول (ص ٤۱٤ - ٤۱۳ (٤) ایضا (ص ٤۱٦-٤۱٥) . (٥) آخرین مکتوب بصفحهٔ ٥۰۰ مجموعهٔ مزبوره منتهی میشود . (٦) از یکـی از ابیات قطعه ترکـی او معلوم میشود کـه خانهٔ او در خراسان و خوارزم (خیوه) بوده و مجبور بترك آن شده است‌زیرا کـه گوید « کفرخانهٔ ایمان راکاملا خراب کرده و برمسند دین قرار گرفت » .

ابیات ذیل ازقصیدهٔ فارسی او برای نمونه انتخاب میشود :

قصیدهٔ فارسی که در تهنیت سلطان سلیم سروده شده

الا ای قاصد فرخنده منظر — نیازم بـر سوی شاه مظفر
بگو ای پادشاه جمله عالم — توئی امروز درمردی مسلم
اساس دین تودردنیا نهادی — توشرع مصطفی برجا نهادی
مجدد گشت دین ازهمت تو — جهان در زیر بـار منت تو
اگر ملك شریعت مستقیم است — همه ازدولت سلطان سلیم است
زبیمت در تزلزل فارس و ترك — چوافکندی زسر تاج قزل برك
فکندی تاجش ازسرای مظفر — فکن اکنون بمردی ازتنش سر
قزلبر کست همچون مار افعی — سرش را تانکوبی نیست نفعی
توئی امروز اوصاف شریفه — خـدارا و محمد را خلیفه
روا داری که گبر وملحدد — دهـد دشنام اصحاب محمد
تواورانشکنی اززورمردی — سرش را نا بریده بازگردی
اگر گیرد امانی درسلامت — بگیرم دامنت را در قیامت
چنین دیـدم زاخبار پیمبر — که ذوالقرنین بددرروم قیصر
بذوالقرنین از آن خود را علم کرد — که ملك فارس را باروم ضم کرد
دوقرن اوشهی اندرجهان شد — بشرق وغرب حکم اورواشد
بیا ازنصردین کسر صنم کن — بتخت روم ملك فارس ضم کن

وفـات سلطـان سلیم در ۹۲۶ / ۱۵۲۰ و جلوس سلیمان‌خان

سلطان سلیم در ۹۲۶/۱۵۲۰ وفات یافت بنابر قـول صاحب احسن التواریـخ مـدت سلطنتش ۸ سال و ۸ مـاه و ۸ روز بود جانشین او پسرش سلیمان‌خـان است که عثمانیان اورا قانونی واروئیان اورا Magnificient لقب داده اند امینی شاعر ایرانی قصیدهٔ در جلوس او ساخته کـه از هر مصراعش عدد ۹۲۶ بدست‌میآید شعر ذیل در احسن‌التواریخ بعنوان نمونه مسطور است :

بدادزمان ملکت کامرانی — بکاوس عهد وسلیمان ثانی

چندسال بعد که سلطان سلیمان جزیرهٔ رودس را فتح کرد یکنفر شاعر ایرانی دیگرموسوم به نیازی بیادگارفتح مزبور قصیدهٔ استادانهٔ منظوم کرد که مطلعش این است:

دراول جلوسی بوی سرفرازی دوم فتح اردوس الا ای نیازی

مصراع اول تاریخ جلوس سلیمان خان است (۹۲۶/۱۵۲۰) و دوم تاریخ فتح رودس[۱]

وفات شاه اسمعیل ۹۳۰/ ۱۵۲۴

شاه اسمعیل روز دوشنبهٔ ۱۹ رجب ۹۳۰ ه مطابق با ۲۳ ماه می ۱۵۲۴ م وفات یافت ودرکنار اجدادش در اردبیل مدفون شد در این تاریخ ۳۸ سال داشت که بیست و چهار سالش را سلطنت کرده بود . چهار پسر از اوباقی ماند طهماسب که بجای پدر بر تخت نشست و تاریخ تولدش ۲۶ذوالحجه ۹۱۹ ه (۲۲فوریه۱۵۱۴)است : القاس که در۹۲۲/۱۵۱۶ متولد گشت وسام وبهرام که هردویکسال بعدازالقاس بدنیا آمدند علاوه بر پسر پنج دختر نیز داشت[۲]

وسعت مملکتش

در ایام سلطنت شاه اسمعیل شمشیر بیشتر از قلم بکار می‌افتاد بقسمی که نه‌تنها رقبای ایرانی خود را ازمیان برداشت بلکه سرحدات را نیز از هر طرف بقدر معتنابهی توسعه داد . بنابر قول احسن‌التواریخ مملکتش شامل آذربایجان عراق عجم خراسان فارس کرمان و خوزستان بود و بلاد دیار بکر و بلخ‌ومرو و گاهی درقلمروحکرانی او درمیآمد . درمیدان‌رزم شیری خنجر گذارد ودر مجلس بزم ابری لؤلؤ بار بود .

لیاقت‌و کرمش

احساس وجودش بدرجهٔ بود که‌زر ناب وریگ بیمقدار درچشمش یکسان مینمود . پیش همت بلندش ذخیره کان و دفینهٔ دریا برای عطای یکروز کفایت نمیکرد واز این جهت خزینه اش غالباً خالی بود .

میل مفرط بشکار

میلی مفرط بشکار داشت واغلب به تنهائی شیر نـررا از پـای در مـی‌آورد . منادی در داده بود کـه هرکس نشانـی ازشیر بدهد صاحبمنصبان لشکر اسبی بازین بوی انعام خواهند داد وهرکس پلنگـی نشان بدهد اسبی بی‌زین بوی عطا خواهد گشت . شاه خود یکه‌سوار بجلو رفته شیر یاپلنگ را شکار میکرد .

---

(۱) دراحسن‌التواریخ مصراع‌اول درست ۹۲۶است ولی‌مصراع بعد ۹۴۰میشود زیرا که درنسخهٔ مسترالیس کلمهٔ دوم دویم نوشته شده است . من دویم‌را دوم کرده وسنهٔ ۹۳۰ بدست آوردم که باز یک‌عدد زیاد است (مؤلف) برای تحصیل عدد ۹۲۹ کافی است که الف اردوس‌را که بکلی زایداست ازاین لفظ دور کنیم(مترجم) (۲) خانیش‌خانم ، پری‌خان‌خانم، مهین بانو سلطانوم ، فرنگیس‌خانم ، وزینب‌خانم

پنج جنگ بزرگ شاه اسمعیل

درایام سلطنت پنج جنگ عظیم کرد اول با فرخ یسار درمحلی که موسوم است بجابانی دوم با الوند درشرور سوم با سلطان مراد در آلمه کولاغی نزدیك همدان چهارم با شیبك خان در حوالی مرو پنجم با سلطان سلیم در چالدران[1] تاریخ وفاتش ازکلمه «ظل» وکلمهٔ «خسرودین» برمیآید چنانکه در دو ماده تاریخ ذیل مذکور گشته است :

شاه گردون پناه اسمعیل — آنکه چون مهر در نقاب شده
ازجهان رفت و «ظل» شدش تاریخ — سایه تاریخ آفتاب شده

رباعی

شاهی که چوخورشید جهان گشت مبین — بزدود غبار ظلم از روی زمین
تاریخ وفات آن شه شیر کمین — ازخسرودین طلب که شد «خسرودین»

ادبای معتبر معاصر شاه اسمعیل

چنانکه مذکور شد از حیث ادبیات و وجود شاعران بزرگ قحط عجیبی درعهد صفویه حکمفرما بود . اما علمای روحانی و فقهای بزرگ قدری بعد از شاه اسمعیل ظهور نمودند یعنی هنگامیکه مذهب شیعه که پادشاه مزبور آن را مذهب ملی ایران ساخت باوج کمال رسیده ریشهٔ خود را استوار کرد بیشتر ادباء وشعرای مشهوری کـه مورخین از قبیل صاحب احسن‌التواریخ وغیره وفاتشان را دراین عهد ذکر کرده‌اند ، درحقیقت جـزء انجمن فضلائی باید شمرده شوند که دردربارسلطان ابوالغازی حسین تیموری ووزیر هنرمندش امیرعلی‌شیرنوائی گرد آمده بودند . مثلا هاتفی‌شاعر برادرزادهٔ جامی بزرگ متوفی بسال ۹۲۷/ ۱۵۲۱ و امیرحسنی معمائی (متوفی بسال ۹۰۴/ ۹ - ۱۴۹۸ وبنائی که در قارشی در واقعهٔ قتل عامی کـه یکی از امرای شاه اسمعیل موسوم بنجم ثانی مسبب آن بود بقتل رسید (سنه ۹۱۸ - ۱۵۱۲) و هلالی که ازبکیه او را بجرم تمایل به تشیع در هرات در سنهٔ ۹۳۵ - ۱۵۲۸ کشتند و حکیم معروف جلال‌الدین دوانی (متوفی بسال ۹۰۸/ ۳ - ۱۵۰۲) ومیرخواند مورخ که درسال ۹۰۳/ ۸ - ۱۴۹۷ در سن ٦٦ سالگی بدرود زندگانی گفت ، و حسین واعظی کاشفی متلون و بی ثبات

(۱) تاریخ این جنگها بترتیب چنین است ۹۰٦/ ۱۵۰۰، ۹۰۷/ ۱۵۰۱، ۹۰۸/ ۱۵۰۳، ۹۱٦/ ۱۵۱۰، ۹۲۰/ ۱۵۱٤ غیراز جنگ اخیر در همه غلبه با شاه اسمعیل بود

صاحب تفسیر و اخلاق و روایات که بیشتر بعنوان مؤلف انوار سهیلی شهرت دارد ،[۱] قاسمی شاعر که فتوحات شاه اسمعیل را در کتابی موسوم بشاهنامه بنظم آورده است کتاب مزبور چاپ نشده و نسخهٔ خطی آن نیز بندرت دیده میشود ،[۲] این منظومه ده سال بعد از فوت شاه اسمعیل باتمام رسید و معلوم میشود که آن پادشاه از اغلب سلاطین سابق ایران کمتر تحت نفوذ تملق گوئی ندماء و شعرای نظم فروش واقع میگردیده است .

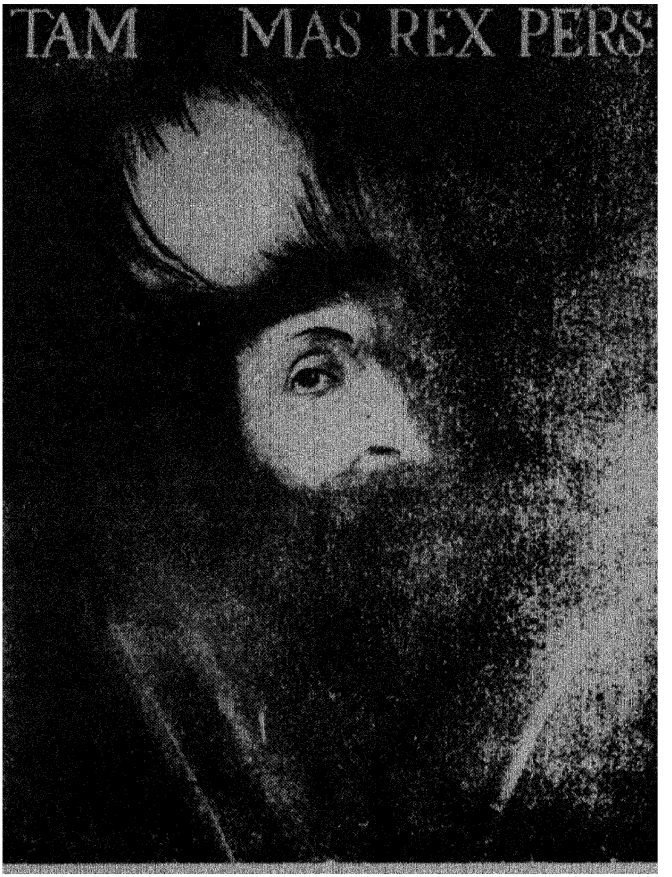
(۱) شرح حال مهمترین این فضلا درمجلد سابق این کتاب موسوم بتاریخ ادبی ایران درزمان سلطهٔ قبایل تاتارمندرج است . (۲) بفهرست فارسی ربو صفحه ۶۶۰ — ۶۶۱ رجوع شود





شاه اسمعیل اول

رو بروی صفحه ۸۲



شاه طهماسب صفوی

رو بروی صفحه ۸۳

فصل سوم

اوج وحضیض دولت صفویه . اززمان شاه‌طهاسب (۱۵۲٤ - ۱۵۷٦م) تا عهد شاه‌سلطان‌حسین(۱٦۹٤-۱۷۲۲ م)

جلوس شاه طهماسب ۲۳ می ۱۵۲٤

طهماسب ارشد اولاد شاه اسمعیل روزی کـه جانشین پدرشد بیش از ده سال نـداشت مدت پنجاه و دو سال و شش ماه بر ایران حکمرانی کـرد و در ۱٤ می ۱۵۷٦ جهان را بدرود گفت . مورخین آن زمـان او را شاه دین پناه میخوانند تاریخ جلوسش در این قطعه ثبت است .

طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی — جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی
جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر — تاریخ سلطنت شد «جای‌پدر گرفتی»

از تواریخ دورهٔ او فقط دو کتاب قابل اعتناء است که اطلاعات ذیل از آن‌ها استخراج میگردد . یکی شرح حالی که از خود نوشته[۱] و از روز جلوسش کـه مقارن دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ (۲۳ می۱۵۲٤) بوده تا واقعهٔ تسلیم شرم‌انگیز شاهزادهٔ عثمانی بایزید کـه بدربار او پناهنده شده بود (۹٦۹/ـ ۱۵٦۱م) در آن مسطور است دیـگر احسن‌التواریخ حسن بیك روملو که تاریخی بسیار خوب است و در (۸/۹۸۵ـ ۱۵۷۷م) یکسال بعد از فوت شاه طهماسب خاتمه یافته است . تذکـرهٔ شاه طهماسب که ظاهراً بتقلید بابر نامه نوشته شده خیلی کمتر از سرمشق خودمشغول کننده و مفید است و حتی بر سفرنامهٔ ناصرالدین شاه نیز که بیش از اندازه طـرف اعتناء واقع گردیده خیلی رجحان ندارد لیکن تا حدی اخلاق شاه طهماسب را روشن میسازد این تذکره بهتر ازصفحات خشك تواریخ رسمی که منحصر بذکر وقایع جنگها

---

(۱) توسط مرحوم دکتر پول هرن در L. D. M. g xliv (سنه ۱۸۹۰) از صفحهٔ ۵٦۹-٦٤۹ چاپ شده است . ایضاً در جلددوم مطلع‌الشمس اعتمادالسلطنه محمدحسن خان از صفحه ۱٦۵ - ۲۱۳ چاپ سنگی شده است .

و قتل عام‌های اتمام ناپذیر است و خواننده را از دیـدن احوال اجتماعی و روحی دولت و ملت بی نصیب میگذارند شخص را اجازه میدهد که حالات داخلی و اخلاق پنهانی نویسنده را بشناسد . سرجان ملـکم [۱] وارسکین [۲] بتعصب و زهد خشك شاه طهماسب اشاره کرده اند .

اخلاق طهماسب

ملکم نظرخوبی نسبت باخلاق او ابراز داشته گوید . «مهربان و جوانمرد بود » و درجای دیگر مینویسد « بنظر میرسد کـه صاحب حزم و هوش بوده و اگر چه در خصال حسنه و همت عالی خیلی امتیاز نداشته در عوض از رذائل و ذمائم بـزرگ مبری و منزه بوده است » آنتونی جنکین سن Anthony Jenkinson که حامل سفارشنامه از طرف ملـکه الیزابت [۳] بود در ماه نوامبر ۱۵٦۲ [٤] درقزوین بخدمت رسید ولی خیلی خوب پذیرائی نشد . سفیر ونیس موسوم به وین سن تیودالساندری Vincentio d'Alessandri کـه در ۱۵۷۱ مقیم دربار بود شاه [۵] را : « در سال شصت وچهارم عمرو پنجاه و یکم سلطنت » چنین وصف میکند ، « قدش میانه و خوش ترکیب است چهره‌اش پسندیده . وقدری مایل به‌تیرگی است لبانی ضخیم و ریشی خاکستری رنك دارد . » و نیز گوید : « بیش از هر چیز از اخلاق او حزن و مالیخولیا قـابل ملاحظه است علامات این حالت بسیار است مثلا یازده سال از قصر سلطنتی بیرون نیامد و بر خـلاف انتظار مردم بشکار و سایر اعمال خود را سرگرم نکـرد » درجای دیگر مینویسد : « متکبر ومتنفر از جنك و بسیار کم دل است » توجه او بیشتر بنگاهداشت خاطر زنان و نگاهداری زرو سیم است تا وضع و اجرای قوانین وبسط ونشرعدالت » لئیم وخسیس است « و دربیع وشری مثل تاجری حقیر زیرکی دارد » و در خاتمه گوید « با وجود مطالبی که فوقاً نوشته شد و در حقیقت هم بایستی اسباب تنفر میشد احترام ملت نسبت بپادشاه بحدی است کـه

(۱) جلد اول صفحه ۵۱۱–۵۱۳ تاریخ ایران . (۲) تاریخ هند درزمان سلطنت بابر و همایـون (لندن ۱۸۵٤) جلد دوم ص ۲۸۵ و غیره . (۳) بـرای مـلاحظهٔ اصل این مکتوب عجیب رجوع شود بشرح اولین سیاحت ها ومسافرتهائی که در روسیه و ایران شده است و توسط انجمن‌ها کلویت Hakluyt منتشر گردیده‌است (نمره lxxii لندن ۱۸۸٦) ۱۱۲-۱۱٤ (٤) ایضاً صفحه ۱٤٤ – ۱٤۷ (۵) مسافرت و نیسی ها در ایران (انجمن هاکلویت ۱۸۷۳) صفحه ۲۱۵

باور نمیتوان کـرد . بمناسبت نسب او کـه بعلی [ع] معبود خاص ایرانیان منتهی میشود مردم او را نه مثل شاه بلکه مانند خدا پرستش میکنند : » ومثلی چند ازاقسام این تعظیم و تبجیل یا عبادت وپرستش‌را که بعوام‌الناس‌انحصار نداشته ودرمیان‌اعضای خانوادهٔ سلطنتی و درباریان وسکنهٔ دورترین نقطهٔ مملکت نیز متداول ومرسوم بوده است ذکر مینماید . یکی ازکارهای زمان سلطنت این پادشاه تخفیف مالیات سنگینی است که بر رعایا تحمیل گشته و سفیر ونیس‌سبب‌آنرا اعتقاد بخواب‌میداند ومیگوید :

اعتقاد شاه طهماسب بخواب

« شبی ملائکه حلقوم او را فشرده و بوی خطاب کردند آیا از پادشاهی کـه عادل لقب دارد و از دودمان علی [ع] است سزاوار است که خانه ملت را خراب کند تا خزانـهٔ خود را آباد سازد ؟ بعد بشاه امر دادند که مردم را از این‌مالیات ها معاف نماید . » این‌قضیه برای معرفی شاه‌طهماسب کافی است زیرا کـه خودش نیز در تذکرهٔ احوال خویش چندین رؤیا را ذکر میکند بطوریکه معلوم است بآنها بسیار اهمیت میداده است . مثلا در یك خواب (در حدود سال ۱۵۲۸) [۱] علی (ع) او را بغلبه برازبکیه امیدوار میسازد و یکسال یا دو سال بعد درهرات باو امر میدهد که بار دیگر بجنك برود [۲] و در این باب خود گوید . » اعتقاد این بندهٔ ضعیف طهماسب‌الصفوی‌الموسوی‌الحسینی این است که هر کس که حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه را درخواب ببیند آنچه ایشان فرمایند همان میشود » دفعهٔ دیگر در بیست سالـکی دو خواب پی در پی دید در رؤیای دوم ازامام‌علی‌الرضا [ع] تصدیق وتأیید رؤیای اول را طلب کرد و بمقصود رسید و از شراب و دیگر مناهی تائب شد و شرابخانه ها و بوزخانها و بیت‌اللطف ها را در تمام قلمرو خود بست و این رباعی را بمناسبت آن واقعه انشاء کرد [۳]

یك‌چند پی زمرد سوده شدیم [۴] یك‌چند بیاقوت تر آلوده شدیم [۵]
آلودگئی بود بهر رنك که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم

توبهٔ شاه طهماسب

این توبـه و استغفار شاه طهماسب در احسن‌التواریخ ضمن وقایع سال ۹۳۹/۳ ـ ۱۵۳۲ مذکور است .

---

(۱) صفحه ۸٤ Denkwürdigkeiten تالیف‌هورن که پیشتر ذکرشد (۲) ایضا صفحه ۹۲ ٥ (۳) رجوع شود بکتاب سابق‌الذکر تألیف هورن صفحهٔ ٦۰۰ و آتشکده چاپ بمبئی (۱۲۷۷/۱ـ۱۸٦۰) (٤) مراد بنگ‌است مطابق مندرجات‌آتشکده (٥) شراب

تباهی لشگر عثمانی از برف بی هنگام

در همین ایام لشگر سلطان سلیمان عثمانی که حسب‌المعمول سرگرمی ایران را بجنك ازبکیه و دفع حملات مکررهٔ آنها ازولایات شمال شرقی مفتنم شمرده بود بآذربایجان وارد ودر این ایالت گرفتار برفی سخت و بی موقع شد و جمعی کثیر از سپاه عثمانی تلف گردید (این واقعه در ماه اکتبر اتفاق افتاد.) شاه طهماسب این تباهی لشگر خصم قدیم خود را[1] از «مرحمت الهی وشفقت حضرات ائمهٔ معصومین صلوات‌الله‌علیهم» میداند. این واقعه در رباعی متکلفانه ذیل ثبت‌شده ودر احسن‌التواریخ وعالم آرای عباسی مسطور است.

رفتم سوی سلطانیه آن طـرفه چمن — دیدم دو هـزار مرده بی‌گور و کفن
گفتم که بکشت این همه عثمانی را — باد سحر از میانه برخاست کـه من

مشاهدات دیگر

چند رؤیای دیگر را هم شاه طهماسب بدقت تمام درتـذکرهٔ خود ثبت نموده است در اردبیل شیخ صفی‌الدین جدش بروی ظاهر شده و با وی صحبت داشته است[2] درموقع دیگر روح شیخ شهاب‌الدین او را نوید داده تقویت میکند[3] چندین خواب دیـگر بطریق ابهام در ذیل وقایع سنهٔ ۹۵۷/۱۵۵۰ وسنهٔ ۹۶۱/۱۵۵۴ ذکرشده است[4]

روابط ناگوار خانوادگی

شاه طهماسب ازحیث روابط‌خانوادگی چندان خوشبخت‌نبود هرچند پادشاهان آسیائی آن عصر خاصه سلاطین عثمانی را از او خوش اقبالتر نمیتوان دانست. طهماسب سه برادر کوچکتر از خود داشت: سام (کـه در شعر مهارتی داشته و تذکرةالشعرائی نوشته است).* بهرام و القاس. از این سه برادر اولی و سومی بـروی شوریدند. سام میرزا در سنهٔ ۹۶۹/۲ - ۱۵۶۱ بـزندان افکنده شد و درسنهٔ ۹۸۴/۷ - ۱۵۷۶ بدست[5] جانشین شاه طهماسب بقتل رسید. قضیه القاس میرزا خیلی بـدتر از این شد زیرا که مشارالیه هم یاغی بود و هم خائن و نه تنها بسلطان سلیمان پناه برد و بقسطنطنیه رفت بلکه

(۱) رجوع شود بکتاب مذکور تألیف هورن ص۶۰۲. ایضاً شرحی که فریدون بیك بترکی راجع باین سرمای سخت نوشته است (جلد اول صفحهٔ ۹ - ۵۸۸) درپنجم ربیع‌الثانی ۹۴۱ مطابق ۱۴ اکتبر ۱۵۳۴ لشگر عثمانی بسلطانیه رسید. (۲) کتاب مذکور صفحه ۶۰۷ (۳) ایضا صفحه ۶۲۳ (٤) ایضا صفحه ۶ - ۶۳۵ (۵) مؤلف تذکرة الشعراء گرابیهائی‌است موسوم بتحفهٔ سامی درشرح احوال معاصرین خود که هنوز بطبع نرسیده است.

اورا واداشت که بایران حمله کند وخود باجد وسعی تمام درجنگ باملکت خویش شرکت نمود . درهمدان خانهٔ زن برادر خـود بهرام میرزا را درسال ۱۵۴۸/۹۵۵ غارت کرد . بعد بطرف یـزد خواست رهسپار شده سکنهٔ آنجارا قتل عام نمود امـا در سال بعد برادرش بهرام او را شکست داده گـرفتار نمود وبشاه طهماسب تسلیم کرد شاه او را درقلعهٔ الموت محبوس ساخت . این بنا برروایت تذکرهٔ شاه طهماسب است[1] اما صاحب احسن‌التواریخ محبس اورا قـلعهٔ قهقهه دانسته است و گـوید پس از یکهفته در آنجا هلاك شد . شاه طهماسب در ذکر این واقعه گوید : « بعد از چند روز دیدم که ازمن‌ایمن نیست ودائم بتفکراست اورا همراه ابراهیم خان و حسن‌بیك یوزباشی کرده بقلعه فرستادم ایشان اورا بقلعهٔ الموت برده حبس کرده آمدنـد بعد ازشش روز جمعی که درقلعه اورا نگاه میداشتند غافل گردیـده دوسه‌نفردر آنجـا بودند کـه القاس پـدر ایشان را کشته بـود ایشان هـم بقصاص پدر خود او را از قلعه بزیر انداختند بعد از مردن او عالم امن شد » اگر فرض کنیم که شاه طهماسب خودش مقدمه وقوع این امـر را فراهم نکرده بـزحمت میتوان تصور کرد کـه بی رضای او انجام گـرفته بـاشد . در همین سال بـهـرام میرزا در سن ۳۳ سالـگـی وفات یافت

بی‌وفائی نسبت به بایزید پسر شاه‌عثمانی ۱۵۶۰-۱۵۶۲

ازاین بدتر قضیه شاهزاده بایزید بدبخت پسر سلطان سلیمان عثمانی‌است این جوان ازحکومت ولایت کوتاهیه‌معزول شد وبواسطه سعایت زن پدرش که زنی روسی موسوم بخرم[2] بود بود و مقصودش فقط ولیعهد ساختن پسر خود سلیم بود (که بعدها به احمق ملقب گشت) ازوطن رانده شد . ودرسال ۹۶۷ / ۶۰-۱۵۵۹ بدرگاه شاه طهماسب پناه برد . هیئتی ازجانب سلطان عثمانـی بقزوین رفت و تقاضای تسلیم بایزید واطفال اورا نمود . بنابر قول آنتونی جن‌کین سن[3] ایـن هیئت چهار روز قبل

---

(۱) کتاب سابق‌الذکـر تالیف هورن صفحهٔ ۶۳۱ (۲) رجوع شود بتاریخ شاهری عثمانیان تالیف گیب gibb جلد سوم صفحهٔ ۱۰ - ۱۱ (۳) سیاحت های نخستین (طبع انجمن هاکلویت ۱۸۸۶ جلداول)صفحهٔ ۱۴۱ و یادداشت پای‌صفحه که خلاصهٔ شرحی که نولس Knolles درهمان زمان نوشته درآن نقل شده است مراجعه‌شود همچنین رجوع نمائید بتاریخ ترکان‌عثمانی تالیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۷) صفحهٔ ۷ - ۱۸۶

از ورود او یعنی ٤ اکتبر ١٥٦٢ وارد شد . طهماسب قدری از ترس دولت عثمانی وقدری بواسطهٔ رشوه عهدی راکه بسته بود شکسته وامردادیا راضی شدکه شاهزاده بدبخت ترك با چهار پسر کوچکش کشته شوند وبنابر قول آنتونی جنکین سن « سراو را مانند ارمغان بسیار مطلوبی به پدر قسی‌القلب بد طینتش ارسال داشت» شاه طهماسب دغدغه خاطر واحساس ندامتی راکه ازقصد خیانت بمهمان وتسلیم او بدشمن در قلبش ظهوریافته بود خفه کرد وعهدوپیمان را شکسته وشاهزاده راحتی مستقیماً به پدرش نسپرد بلکه بفرستادگان برادرش سلیم تسلیم نمود . ازروی تذکرهٔ خودشاه طهماسب هم معلوم میشود که این رفتارچقدر بد بوده است شرح کامل این واقعه[1] درپایان تذکره مزبور بقرار ذیل دیده میشود :

شرحی که خود شاه طهماسب از این بدرفتاری نوشته است

« دراین تاریخ علی آقا از نزد حضرت خواندگار[2] آمد و امرا و جماعت هرکس ارمغانی که فرستاده بودند در برابر تحفهٔ هرکس (تحفه آمد) غیر ازپیش کشی و ارمغان ما که در این مرتبه نیز درجه قبول نیافته بود و کتابتی سراسر کنایه وگله آمیز نوشته بودند، من گفتم این است که سلطان بایزید را باچهارپسر گرفته و جهت خاطر حضرت خواندگار وسلیم‌خان نگاه داشتم وچون گفته بودم که سلطان بایزیدرا بخواندگار ندهم موقوف همین که چون اشارت خواندگار برسد وفرستادگان حضرت سلیم برسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلطان سلیم نمایم که نقض عهد نکرده باشم . بعدکه فرستادگان خواندگار آمدند فرمودم پاشا حضرتلری وحسن آقا شما خوش آمدید وصفا آوردید آنچه فرمودهٔ حضرت خواندگار است چنان میکنم واز اشارت ایشان تجاوز نمینمایم وبهرخدمت که‌می‌فرمایند ایستادگی دارم اما دربرابراین نوع خدمت کلی ازحضرت خواندگار وسلیم خان جائزه و جلدوئی که لایق ایشان باشد میخواهم ودرعالم دوستی ازخواندگار توقع دارم که اذیت بسلطان بایزید و فرزندان او نرسد . »

حاجت بذکر نیست که این نیت نیکو ابداً مجاری این واقعهٔ خونین را

---

(۱) متن هورن فصل مذکور صفحه ۹ – ٦٤٢ (۲) در اینجا هم مثل همه جا سلطان را خواندگار نامیده است ولی گویا شکل غلط کلمه خداوندگار است ترکها آنرا خرابتر کرده وخونگار تلفظ میکنند (که معنی‌خونریز می دهد)

تغییری نداد لیکن موافقت وتسلیم پادشاه شیعه باتقاضای آمرانهٔ سلطان سبب شد که بطور موقت روابط ایران وعثمانی استحکام یافته دوستانه شود . انعکاس این صلح وسلام هم در نوشته های جن کین سن وهم در مراسلات سیاسیه که جلد اول منشئات فریدون بیك را خاتمه میدهد بنظر میرسد . در این مکاتیب سلطان برای اولین بار با ادب واحترام بشاه طهماسب چیز نوشته است ولی اشاره صریحه به واقعه مزبور دیده نمی شود .

همایون امپراطور هند در ایران

واقعهٔ که بیشتر معلوم و قابل اعتماد است ورود همایون پسر بابر امپراطور دهلی است که ازمملکت خود رانده شد و در سال ۱۵٤٤ بدربار شاه طهماسب پناه آورد ، سرجان ملکم[۱] شرح پذیرائی او را با وجد وشعف تمام نقل میکند اما ارسکین Erskine[۲] مدارك و اسناد رسمی را بقدر « افسانه ساده و بی‌زینت » جوهر ملازم همایون[۳] اهمیت نداده وباذکر امثال چند اینطور اظهار عقیده میکند که «همایون دراین سفر خیلی اهانت دید ومشقت کشید . » وحقیقة خیلی فشار براووارد شدکه بقبول مذهب شیعه مجبور گشت و اگر بواسطهٔ شفاعت سلطانوم خانم خواهر پادشاه وقاضی جهان وزیر و نورالدین طبیب نبود خیلی بیشتر زحمت می‌دید . امروزیکی از تصاویر قصر معروف به چهل ستون[۴] اصفهان مجلس ملاقات طهماسب وهمایون را نشان میدهد .

روابط خارجی ایران درعهدشاه طهماسب

شاه طهماسب نیز مثل پدرش باسه کشورخارجی رابطه داشت: عثمانی و ازبکیه ماوراءالنهر وخاندان سلاطین دهلی معروف بمغول کبیر درقسمت بزرگی ازدوره سلطنت او (یعنی تاسال ۷/۹۷٤ - ۱۵٦٦) سلطان سلیمان بزرگ بر تخت عثمانی قرار داشت از این تاریخ

---

(۱) تاریخ ایران (لندن ۱۸۱۵) جلد اول صفحه ۹ – ۵۰۸ (۲) تاریخ هندوستان در عصر بابر و همایون «لندن ۱۸۵٤» جلد دوم صفحه ۲۸۰ و ما بعد . (۳) ترجمه مأذور چارلیس استوارت که در لندن در ۱۸۳۲ با سرمایه ترجمه های شرقی بطبع رسید . (٤) بکتاب « ایران » تالیف لرد کرزن جلد دوم صفحه ۳۵ رجوع شود . نسخهٔ از تصویر مذکور توسط تکسیر Texier تهیه شده و در « تاریخ ایران » تالیف سر پرسی سایکس (چاپ دوم لندن ۱۹۲۱) جلد ثانی ص ۱٦٤ طبع گردیده است

سلیم خان ثانی تادوسال قبل ازوفات طهماسب برعثمانی حکمرانی نمود. و در دو سال اخیرزندگانی او (٤ - ٩٨٢/٦-١٥٧٤) سلطان مراد سوم فرمانفرمای عثمانی بود. اما حکمرانان ازبکیه عبیدخان تاسنه ٩٤٦/٤٠-١٥٣٠ که سال وفات اواست ازدشمنی شاه طهماسب کوتاهی نکرد وپس از آن تاریخ دین محمد خان خودرا ازبزرگترین دشمنان اومعرفی نمود. این شخص ازمغشوش کردن ولایات شرقی وترکان عثمانی از غارت حدود غربی ایران هیچ فروگذار نکردند.

از سلاطین «مغول کبیر» بابر (متوفی در ٩٣٧/١-١٥٣٠) و همیون (متوفی در ٩٦٢/١٥٥٥) واکبر معاصر شاه طهماسب بوده اند. چنانکه دیدیم آنتونی جنکین سن در سال ١٥٦١ م باورقهٔ اعتبار ازطرف الیزابت ملکهٔ انگلستان بدربار او آمد و سیزده سال تقریبا بعد از جنکین سن یعنی در اواخر ایام سلطنت شاه طهماسب بنابر قول صاحب احسن التواریخ که در ضمن وقایع سال ٩٨٢/٥-١٥٧٤ قید کرده است هیئتی ازجانب دن سباستیان Don Sebastian بایران واردشد. اما بدپذیرائی گشت.

جنك باعثمانی

دراین عهد ایران که میان دو دشمن واقع بود یعنی ترکان از جانب غرب وازبکیه ازسوی شرق چندان روی صلح و آسایش ندید وجنگهائی درسرحدات شمال شرق وشمال غرب پی درپی بپیش میآمد که هرچند ازحیث نتیجه بایکدیگر مختلف بودند اما ازلحاظ وضع وترتیب بهیچوجه تغییری در آنها ملاحظه نمیشد. مهمترین جنگهای سلطان سلیمان در سنوات ذیل اتفاق افتاد در ٩٤٠-٩٤٢ (٦-١٥٣٤) محض گرفتن بغداد از دست ایرانیان وفتح آذربایجان[1] در (٤/٩٥٠-١٥٤٣) و٩٥٣ - ٩٥٥ (٨ - ١٥٤٦ م) هنگام پناه بردن القاس برادر شاه طهماسب بعثمانیان. در (١٥٥٢/٩٥٩) وقتی که ایرانیان ارجیش را دوباره تصرف کردند، ودر ١٥٥٤/٩٦١ درموقعیکه سلیمان نخجوان را آتش زد ودرچهارمین کرت بآذربایجان هجوم آورد، قوای نظامی عثمانیان در این وقت در دورهٔ ترقی قرار داشت ونه تنها برای ایران بلکه برای دول معظمهٔ اروپا نیز خطرناك بود. ودول اروپا

(١) شرح کاملی ازاین جنگ و حملهٔ بر «طهماسب پادشاه زنادقهٔ قزلباش» درجلد اول منشئات فریدون بیك (ص ٥٨٤ - ٥٩٨) دیده میشود. لشکرعثمانی در ١٠ جون ١٥٣٤ از اسلامبول بیرون آمد ودرماه دسامبر همین سال بغداد رافتح کردودر ٧ جون ١٥٣٦ بپایتخت عثمانی بازگشت

از ایران متشکر بودند که گاه گاه قوای دولت عثمانی را تجزیه کرده و پراکنده و مشغول میسازد. بوسبك Bosbecq سفیر فردیناند در دربار سلیمان اظهار میکرد که «میان ما و ورطهٔ هلاك فقط ایرانیان فاصله انـد»[۱] کریـزی Creasy شرحی از «کثرت عدهٔ لشکر و کمال و مهیائی توپخانه عثمانیان در این زمان» وصف میکند و میگوید: «همین ملاحظات و اوصاف راجع میشود به مهارت وچابکی آنها درسنگر سازی وسایر شعب هندسی و نظامی» بااینکه ایرانیان ازحیث نظم قشون و آراستگی سلاح خیلی ازعثمانیها پست تر بودند باید بر آنها تحسین کرد که باین خوبی درمقابل قوای ترك مقاومت ورزیدند خاصه پس ازملاحظهٔ این نکته که سیاست عثمانی در آن زمان چنان بود که همواره ازبکیه وترکمانان و سایر طوائف سنی را دعوت میکرد که درموقع حرکت قشون ترك برقزلباش او باش حمله ورشوند. ازمکاتب سیاسیه که درعهد سلیمان وپدرش سلطان سلیم مانده است بخوبی روش مزبور معلوم واستنباط میگردد. مثلانامهٔ که در اواخر سال ۱۵۵۳/۹۶۰ بیکی ازرؤسای ترکمان خطاب شده و درصفحه ۶۱۲ ـ ۶۱۳ منشآت فریدون بیك مندرج است چهار نفرایلچی موسوم بمحمد ـ میرابوتراب ـ میرطوطی ـ وسندوك حامل این مکتوب بودند ودرمراجعت پس ازطواف کعبه بدربارسلطان رفته او را از اقداماتی که برضد ایران کرده بودند مسرور ساختند.

جنك با ازبکیه

جنگهائی که با ازبکیه میشد همچنین تسلسل داشت خاصه تا وفات عبیدخان که قائدی خطرناك و هـراس انگیز و پسر شیبك خان وبکی از اعقاب چنگیز بود. این شخص درسال ۹۴۶/ ۴۰ ـ ۱۵۳۹ بسن پنجاه وسه سالگی پس ازسی سال حکمرانی وفات یافت. بنابرقول صاحب احسن التواریخ در هفت جنگی که با ایرانیان کرد فقط دریکی از آنها شکست خورد.

کشتاردرراه مذهب

ملوس ومشهد خاصه هرات دراین لشکرکشی‌ها بسیارخسارت دیدند زیرا که تقریباً در هر مورد قتل عام مذهبی نیز با آنها همراه بود. هلالی شاعر درسال ۹۳۵/ ۹ ـ ۱۵۲۸ در هرات قتیل تعصب ازبکان سنی شد چنانکه بنائی شاعر درقرش در سال ۹۱۸/ ۱۳ ـ ۱۵۱۲ فدای سختگیری و تعصب

(۱) تاریخ ترکـان عثمانی «لندن ۱۸۷۷» صفحهٔ ۲۰۲

شیعیان گردید . در احسن التواریخ ضمن وقایع سال ۹۴۲/ ٦ - ۱۵۳۵ بشرح وصورت ذیل ازقتل عام شیعیان که در ۲۰ رجب ۹۴۲ مطابق ۱٤ جانوری ۱۵۳٦ هنگام غلبهٔ عبیدخان بر هرات اتفاق افتاد ، مسطور است : « هرروز بحکم آن خان بی ایمان پنج شش کس بواسطهٔ تشیع باقوال جهال در چهار سوق [۱] هرات کشته میشدند وروستائیان بیدیانت و شهریان با خیانت با هر کس که عداوتی داشتند او را گرفته نزد قاضی می بردند که این مرد در زمان قزلباش لعن ابوبکر وعثمان کرده است [۲] بسخن آن دو گواه جاهل قاضی بقتل آن مظلوم حکم میکرد واو را کشان کشان بچهارسوق هرات می بردند و بقتلش می آوردند و ازشومی اینشان امواج محن و افواج فتن بدرجهٔ اعلی رسید و سلب ونهب در اطراف خراسان واقع گردید . »

حرب باگرجیان ایرانیان دراین عهد لاینقطع باگرجیان نیزجنگ داشتندخاصه در سنوات (۹۴۷/ ۱ - ۱۵٤۰) (۹۵۰/ ٤ - ۱۵٤۳) (۹۵۸/ ۱۵۵۱) (۹٦۱/ ۱۵۵٤) (۹٦۳/ ۱۵۵٦) (۹٦۸/ ۱ - ۱۵٦۰) و (۹۷٦/ ۹ - ۱۵٦۸) . این جنگها هم در کمال خشونت و قساوت انجام میگرفت . و این نکته قابل نوشتن است که نویسندگان ایران آن عصر گرجیان عیسوی را گبر (که نام پیروان زردشت است) میخواندند چنانکه در بیت ذیل که در شرح نخستین جنك ازحربهای سابق الذکر سروده شده مذکور است .

در آن سنگلاخ آن ددان کرده جای وطنگاه گبران مردم ربای

بنا بر قول صاحب احسن التواریخ در این سفر گرجیانی کـه قبول دین اسلام کردند عفوشدند و آنانکه خودداری نمودند عرضهٔ شمشیر کشتند و همچنین در ذکر جنگ ۹۵۸/ ۱۵۵۱ مورخ مزبور میگوید :

« غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار فجار را احاطه فرمودند و هر کوه و کمر که گریزگاه آن گمراه بود از لـگدکوب دلاوران با هامون یکسان شد و یك

---

(۱) چهارسوق که امروز عثمانیان (چارشی) میگویند نقطهٔ تلاقی دو بازار معتبر است مثل اکسفردسیرکوس ولی اکسفرد سیرکوسی که در مشرق زمین باشد . در این مکـان جماعت بسیار مجتمع میگردد و وسائل انتشار اخبار بیش ازهرجا فراهم است . (۲) اگر حذف کلمهٔ عمردراین جـا از اشتباهات نساخ نباشد خیلی قابل توجه است

متنفس از آن مشرکین از دائرهٔ قهر و کین والله محیط بالکافرین جان بسلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال بارث شرعی ازمقتولان بقاتلان انتقال نمود. »

جنگهای کوچك و اغتشاشات داخلی

از این جنگهای بزرگ گذشته جدالهای دیگر نیز دولت ایران را مشغول میداشت از قبیل لشکرکشی که برای قلع و قمع حکام مستقل گیلان و آخرین شخص خاندان قدیم شروانشاهیان که مدعی بودند نسبشان با نوشیروان میرسد ولی در این عهد رو بانحطاط و زوال گذارده بود. هر چند آخرین عضو این دودمان موسوم بشاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه بن فرخ یسار درسال ۹۴۶/ ۴۰ - ۱۵۳۹ بفرمان شاه طهماسب بقتل رسید. نه سال بعد برهان نام شخصی از بازماندگان این سلسله با اسمعیل میرزا بنای ضدیت گذاشت. در گیلان خان احمد نام که یازدهمین شخص خاندانی بود که دویست و پنجاه سال سمت حکمرانی داشت شکست خورد و درسال (۸/۹۷۵ - ۱۵۶۷) در قلعهٔ قهقهه محبوس گردید درسال ۹۸۱/ ٤ - ۱۵۷۳ جماعتی ازاوباش بر تبریزدست یافتند و تا صد و پنجاه نفر از آنان بقتل نرسید سر باطاعت فرود نیاوردند سیاستها و تنبیه های وحشیانه بسیاردیده میشد.

سیاستهای وحشیانه

مظفر سلطان حاکم رشت متهم بخیانت شد شهر تبریز را آئین بستند ومشارالیه رادرمیان خنده واستهزاء عوام‌الناس درکوچه و بازار گردش دادند وبالاخره درقفس آهنین او را آتش زدند وامیرسعدالدین عنایت‌الله خوزانی نیز در زیر قفس آهنی آویخته شد و بطرزی خاص و وحشیانه طعمهٔ حریق گردید. خواجه کلان غوریانی که در تسنن بسیار متعصب بود و از عبیدخان ازبك استقبال کرده ومتهم شده بودکه شاه را بخفت و اهانت نام برده است درمیدان هرات پوست کنده و برداری آویخته شد. رکن‌الدین مسعود کازرونی که از اجلهٔ علماء و اطباء بود مورد سخط سلطان شده و بآتش افکنده گشت. محمد صالح که ممدوح شعراء و حافظ ادباء بود و حیرتی قصیدهٔ در مدح او ساخته است بجرم توهین بپادشاه متهم گردید. دهان او را دوخته و درخمی جای داده ازهناری عظیم فروافکندند.

ضعف وعیب شاه طهماسب

بنا بر قول صاحب احسن‌التواریخ شاه طهماسب در ایام جوانی خیلی بخط ونقاشی وسواری خزان مصری میل داشت درنتیجه خرسواری مرسوم شد وهر کس درتزئین مرکوب وتهیه افسار

و پالان زرین بـر دیگران سبقت میجست . راجع باین مـزاج مخصوص یکی از شعرای پست و گمنام که تخلصی عجیب داشت « بوق‌العشق » او را در شعر ذیل هجو کرده است :

بی تکلف خوش ترقی کرده اند کاتب و نقاش و قزوینی و خر

شاه خیلی اظهار تقدس میکرد « بیشتر چیزها را نجس میدانست و غالباً لقمهٔ نیمخورده را از دهان بیرون کرده در آب یا در آتش میافکند » و بهمین ملاحظه جای خرسندی است که « میل نداشت در میان مردم صرف غذا نماید » در گرفتن ناخون ویکروز استراحت پس از حمام.اهتمام ودقت کامل مبذول میداشت .

اغتشاشاتیکه بعدازفوت شاه‌طهماسب رخ‌داد

طهماسب در سه‌شنبهٔ ۱۵ صفر ۹۸٤ (۱٤ می ۱۵۷٦) بسن ٦٤ سالگی بعد از پنجاه و سه سال و شش ماه سلطنت وفات یافت.بنابرقول صاحب‌احسن‌التواریخ مدت پادشاهی‌او ازتمام سلاطین اسلام درازتر بوده است باستثنای المستنصر بالله‌خلیفهٔ عباسی[1] درتاریخ‌مذکور اسم ۱۱ نفر از اولاد او مذکور است که لااقل نه نفراز آنها بعد از پدر درحیات بودند بزرگترین آنها موسوم بمحمد خدابنده ٤۵ سال داشت و هرچند یکسال بعد بتخت نشست اما درموقع وفات پدر بواسطه ضعفی‌که در باصره داشت ازپادشاهی استعفاداد زیرا که این نقص خواه طبیعی و خواه عارضی در مشرق زمین خاصه ایران بـرای پادشاه مناسب نیست و شخص اعمی را لایق سلطنت نمی‌شمارند .[2] برادر کوچك او حیدرغیبت اخوان را از پایتخت غنیمت شمرده درموقعیکه یکی ازبرادرانش اسمعیل درقلعهٔ قهقهه محبوس بود ودیگران درولایات بعیده مسکن داشتند عزم کرد که تخت سلطنت‌را بدست آرد . اما نه‌روز بعد ازوفات پدر هواخواهان اسمعیل‌بن شاه‌طهماسب درقزوین جمع‌شده‌ودرمسجدبزرگ آن‌شهر بنام‌وی‌خطبهٔ‌پادشاهی‌خوانده‌بودندحیدراز ترس بحرم‌سرای‌خوانین پناهنده گشت ودرهمانجا بدست‌طرفداران‌اسمعیل‌مقتول‌شد .

سلطنت‌کوتاه وخون آلودشاه‌اسمعیل ثانی

دورهٔ سلطنت اسمعیل کوتاه و خونین بود با اشخاصی کـه بادعای تاج وتخت متهم بودندچنان رفتارمیکرد که سخت‌ترین و سبعترین سلاطین عثمانی با اعدای خود نمیکردند . بدواً

(۱) شصت سال قمری‌فرمانفرمائی کرد ٤۲۷-٤۸۷ ﻫ ۱۰۳۵ - ۱۰۹۵ م رجوع شود بسفرنامهٔ شاردن «پاریس ۱۸۱۱» جلد پنجم صفحه ۲٤۱-۲٤٤

دو برادرخود سلیمان ومصطفی را بقتل رسانید . سپس بعد ازانجام تشییع باشکوهی از جنازه پدر و دفن او درمشهد جشنی بسیار عالی برای تاجگذاری خود در قـزوین برپای کرد . برادرانی که برایش باقی مانده بود در این جشن هریك درمقام مخصوص خود حضور داشتند و اسمعیل نقشهٔ بـرادرکشی راکاملا اجراء نمود . دریکشنبه ٦ ذوالحجه ۹۸٤ (٢٤ فبروری ۱۵۷۷ م) شش نفر شاهـزاده ذیل را بقتل رسانید . سلطان ابراهیم میرزا که شاعروصنعتگروموسیقی دان وخوشنویس بود . برادرزاده‌اش محمد حسین میرزا جوانی ۱۸ ساله کـه تازه ازحلیه بصر عاری شده بود ، سلطان محمود میرزا ، وپسرش محمد باقر میرزاکه بیش از دو سال نداشت ، امامقلی میرزا و سلطان احمد میرزا . پس بشاهزادگانی که درولایات بعیده مسکن داشتند متوجه شد وهمه را ازمیان برداشت مثلا بدیع‌الزمان میرزا و پسرکوچکش بهرام میرزاکـه در خراسان بودند وسلطان علی میرزاکه درگنجه توقف داشت و سلطان حسن میرزا که درطهران بود . برحسب اتفاق یا بنا بر قول اسکندر منشی [1] از توجهات کاملهٔ حضرت باری فقط عباس میرزا که طفلی خردسال بود از آتش کید و شرر خبث عموی خود بر کنارومحفوظ ماند . عباس میرزا هرچند بیش از شش سال نداشت ولی اسماً درهرات حکمران بود [2] اسمعیل خونخوار علیقلی خان شاملورا مأموریت دادکه بهرات رفته عباس را درخون بکشد . اما فرستادهٔ مزبورخواه از راه ترحم وخواه بواسطهٔ اعتقاد مذهبی انجام مأموریت را بتأخیر انداخت تـا ماه مبارك رمضان بگذرد . ولی چون وقت شد چاپاری دررسید و مژدهٔ فوت اسمعیل را منتشرساخت .

مرگ فضیح شاه اسمعیل ثانی

طرز فوت این پادشاه مثل وقایع ایام زندگانیش شرم‌آور بود درشب یکشنبه ۱۳ رمضان ۹۸۵ (٢٤ نوامبر ۱۵۷۷) که ابداً مناسب برای شراب خوردن نبود باتفاق حسن بیگ حلواچی اغلی که با او کمال تعلق داشت و چند نفر از ملازمان بد افعال بعزم سیر بیرون آمد تا چهار دانگ شب درکوچـه ها ومحلات سیاربود و هنگام سحر درخانهای حسن بیك مذکور که بدولتخانه اتصال داشت رفت و استراحت کـرد . صبح چون مدت خواب

(۱) مؤلف تاریخ معروف عالم‌آرای عباسی . (۲) دراول رمضان ۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۱) درهرات متولدشد .

از حد اعتدال گذشت نزدیك خوابگاه او رفتند و وی را در خواب ابدی دیدند. جمعی گفتند مسموم شده است و بعضی گفتند اول دوا باو داده و بعد وی را خفه کرده اند اما گروهی معتقد بودند که چون شاه برای جلوگیری از قولنج معجون افیون دار میخورده این بار بیش از اندازه تریاك میل کرده است. اما ازمرگ اومردم چنان خوشوقت شدند که ظاهراً کسی زحمت بسیار درکشف حقیقت امروطریق قتل او نکشید، و علی‌الظاهر حسن بیگ را هم که نیمه مفلوج در اطاق شاه یافتند تنبیهی نکردند [۱]

سلطنت محمد خدا بنده ۸۷ - ۱۵۷۷ م

سلطان محمد خدا بنده هرچند کور بود و سابقاً هم در وفات پدرش شاه طهماسب از سلطنت استعفا نمود بر تخت نشانده شد. دراینوقت ٤٦ سال از عمرش میگذشت [۲] وبرایالت فارس حکمرانی داشت زیرا که پسر کوچکش عباس میرزا که شرح رهائی ازمرگش رابیان نمودیم بجای او در هرات حکومت مینمود. سلطان بدواً بجانب قزوین راند و از اشخاصیکه او را در شهرقم استقبال نمودند حسن بیك روملو مؤلف احسن‌التواریخ بود که تاریخی مهم وچاپ نشده است ومندرجات آن دروقایع سابق‌الذکر بیش ازهر کتابی قابل اعتماد و استناد است این کتاب درهمین سال خاتمه پذیرفته است علت اینکه بعضی مطالبش ناقص است وباید بکمك تواریخ دیگر ازقبیل خلد برین وعالم آرای عباسی درتکمیل وتصحیح آنها کوشید این‌است که مؤلف احسن‌التواریخ مجبور بوده است برای حفظ جان خود با احتیاط کامل از میان اوضاع متغیرو احوال متلون آن روزگار خطرناك بگذرد.

در قزوین سلمان پاشا نوهٔ سلطان ابو سعید تیموری بخدمت سلطان محمد خدا بنده آمد و این اشعار را عرضه داشت.

شاها درتو قبلهٔ شاهان عالم است — گردون ترا مسخروگیتی مسلم است
یکتا [۳] شدست رشتهٔ شاهی بعهد تو — الحمدلله‌ارچه که یکتاست محکم ست

(۱) رجوع شود بصفحه ۵۱٦-۵۱۷ جلد اول تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم (لندن ۱۸۱۵)
(۲) بنا بمندرجات احسن‌التواریخ درسنه ۹۳۸ (۱۵۳۱-۲) متولد شده است.
(۳) گمان میکنم این اشاره باشد بقتل‌عام بقایای خاندان سلطنتی. دردست اسمعیل ثانی

قتل پریخان خانم

پریخان خانم دختر شاه طهماسب[1] که خیلی طرف توجه بود وخود جمال وجاه طلبی و لیاقت بی‌نظیر داشت . از یك زن چرکسی بدنیا آمد ودر مدتی که پس ازمَرگ پدرش ایران مغشوش بود بازیهای سیاسی بسیار نمود . وقصد داشت اگر اسماً نمیتواند سلطنت کند در معنی حکمران ایران باشدخلیل‌خان افشار بفرمان سلطان محمد خدابنده اوراوخالویش شمخال‌خان و شاه شجاع طفل شاه اسمعیل ثانی را بقتل رسانید . در نتیجهٔ این کشتار بیرحمانه شاهزادگان خاندان صفویه منحصرشدند بخود سلطان‌خدابنده وچهار پسرش‌حمزه‌میرزا ـ ابوطالب وطهماسب . پسر اول که گاهی اورا جزءپادشاهان صفویه محسوب میدارند (زیرا که علی‌الظاهر مدت قلیلی درایام سلطنت پدر نیم کورخود فرمانروائی داشته است) بدست دلاك جوانی موسوم بخداویردی[2] در ۲۲ ذوالحجه ۹۹٤ (٤دسامبر ۱۵۸۵) کشته‌شد . پس ازاو بجای‌اینکه عباس میرزا که‌پسردوم بود ولیعهد شود ابوطالب پسرسوم باینمقام رسید.عباس میرزا این هنگام هنوزدر خراسان بودولی بلافاصله باتفاق‌مربی ومحافظ خود مرشد قلی‌خان‌استاجلو درصحنهٔ تنازع ظاهر گشت و آنهائی راکه باعث قتل برادرش حمزه شده بودند بکیفر رسانید ودو برادرکوچك خودرا از حلیه بصرعاری کرد که خطری تولید ننمایند . سپس آنهارا درقلعهٔ الموت[3] بزندان افکند پدرش پس از ده سال سلطنت تاج و تخت را در ذوالحجه ۹۹۸ (اکتبر ۱۵۸۷) باوواگذاشت وشاه‌عباس برتختی بالارفت که بعدهاآنرا غرق افتخارات نمود او وسه‌برادرش ازبطن یکی ازسیدات مرعشی مازندرانی بودند .

---

(۱) - علی‌الظاهر سرجان‌ملکم (جلداول‌صفحهٔ ٤۱٤ و ۵۱۷)اورا بامادرش اشتباه‌میکند. زیرا که اورا ملکهٔ شاه مرحوم (طهماسب) وخواهر شمخال‌خان میخواند . صاحب‌عالم‌آرای عباسی اورا هشتمین دختر شاه طهماسب مینویسد . اما بنا برقول سایر مورخان ایرانی او یکی ازپنج دختر شاه اسمعیل اول وخواهر شاه طهماسب بوده است دن‌خوان ایران او را اینفنتا the Infanta میخواند که‌عنوان شاهزاده خانمهای‌اسپانی‌و پرتقالی‌است .(۲)-دن‌خوان ایران (ورق ۱۰٤ a) او را کودی دلاك « یعنی دلاك » مینویسد (۳) - دن‌خوان ایران ورق ۱۰۷ b

جلوس شاه عباس اول ۱۵۸۷-۱۶۲۹م

این زن نیز چه در اخلاق مردانه وچه از حیث عاقبت خونین شبیه بخواهر شوهر خود پری‌خان خانم بود زیرا که اوومادرش وجمعی ازخویشاوندان واهل قبیله‌اش بدست چندنفر ازنجبای قزلباش کشته شدندعلت قتل اوهم این بود که قزلباشیه ازنفوذ وتسلطی که‌او دراخلاق شوهر بی‌اراده صلح طلب خود داشت وطریقهٔ آمرانه که نسبت بآنها پیش گرفته بود رنجیده وعقیدهٔ خودرا چنین اظهار داشتند .

فروغی نماند در آن خاندان که‌بانگ خروس آیدازماکیان

اخلاق سلطان محمد خدابنده

محمد خدابنده در ۹۳۸/۲-۱۵۳۱ متولد شد در وفات پدرش شاه طهماسب سنه ۹۸٤ / ۷ - ۱۵۷٦ چهل وشش‌سال داشت . ده‌سال بعد ازبرادرش اسمعیل سلطنت کرد وبعد ازاستعفا مدت هشت یانه‌سال درحیات بود ودرسال ۱۰۰٤/٦ - ۱۵۹۵ بدرود زندگانی گفت . رضاقلی خان هدایت درملحقات روضة‌الصفا اخلاق او را چنین شرح میدهد «از جمیع علوم متداوله باخبر بود ، درعقل وکیاست‌وفضل وفراست‌و جود وسماحت وتقریروفصاحت نظیر نداشته چون خدابنده بود درسیاست وقتال وسخط ونکال حلمی‌زیاده بکارمیبرد وبقدرامکان بقتل کسی‌راضی‌نمیشد ونخست‌زخمی که برخداویردی‌دلاك[1] خود زده آن نیز بحکم‌شرع‌بود وبدین‌ملاحظه که‌اورا ضعف‌بصر بود کمتر ببارگاه‌می‌نشست وهنگام توقف در حرم احکام او را سیده جاری میکرد و بجهة انضباط‌امر ارقام‌را خود نیزمیر میزد ... مجملاشاه سلطان محمد پادشاهی درویش خصال یادرویشی‌پادشاه‌جلال‌بوده»

ایام سلطنتش نه فقط بعلت سوانح خانوادگی بلکه بسبب مهاجمات خارجی مضطرب و آشفته بود . عثمانیان وازبکیه وقبایل تاتار کریمه و گرجیان وسایراعدای خارجی ازمشاهدهٔ اختلال داخلی واغتشاشی که بعد ازشاه طهماسب درخاندان‌صفویه ظهور نمود تشجیع شدند وبخیال استفاده افتادند .

شاه عباس (۱۵۸۸-۱۶۲۹)

شاه عباس اول روزی که در سال ۱۵۸۸/۹۹٦[2] بتخت نشست شانزده یاهفده سال بیش نداشت . پس ازشصت سال‌زندگانی در جمادی الاولی ۱۰۳۸ جانوری ۱۶۲۹ بدرود زندگانی

(۱) بمناسبت قتل‌پسرش حمزه (۲) بنا بقول صاحب عالم‌آرای عباس دراول رمضان ۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۱) یا ۹۷۹ (۱۷ جانوری ۱۵۷۲) تولد یافته است کلمهٔ ظل‌الله ماده تاریخ جلوس اواست .

گفت درمدت سلطنتش که ۴۳ سال قمری است باتفاق جمیع مورخین مملکت ایران بدرجهٔ ازقدرت و آبادی وشوکت رسید که در اعصار اسلامی بآن نائل نشده بود .

خطرهای آغاز پادشاهی شاه عباس

دربدوامر درمعرض مخاطرات ودر تنگنای مشکلات افتاد . نه فقط حسب المعمول مملکتش از جانب مغرب مورد حمله عثمانیان وازسمت مشرق معروض هجوم ازبکیه بود بلکه در داخلهٔ مملکت نیز چندین ایالت وولایت رایت انقلاب بر افراشته و رشتهٔ امنیت در سرتاسر مملکت بسبب رقابت وحرص بزرگان قزلباشیه از هم گسیخته بود خود شاه جوان نیز ابتداء دردست دونفر ازامرای قزلباش مرشد قلیخان وعلیقلیخان ببازیچهٔ اطفال شباهت داشت . مرشدقلی خان شاه را بقزوین آورد وبرتخت نشاند و علیقلی خان درخراسان ماند تا ازهجوم ازبکیه جلوگیری کند و عاقبت پس از ۹ ماه دفاع بدست آنها بقتل رسید . شاه‌عباس مظنون شد که مرشد قلی‌ازارسال مدد برقیب خود علیقلی‌خان‌مضایقه‌میکند . شبی‌دراردوگاه شاهرود فرمان‌داد تااورا کشتند.وباین‌ترتیب خودرا ازفشارقیمومیت خلاص کرد و پس از آن اسماً وعملا پادشاه بالاستقلال گردید . چون بروی محقق شدکه در آن واحد نمیتواند بادشمنان شرق وغرب مملکت‌جنگ کند ازروی‌کمال احتیاط وبیش بینی باعثمانیان طرح صلح افکند وبشرایط نامساعد تن درداد تا بتواند ازپیشرفت وحملهٔ‌ازبکان جلوگیری نموده درافعال‌واحوال امرای مخالف و سرکشی قزلباش نظارت کند زیرا که همین رقابت و اختلاف سبب ضعف مملکت وشکست لشکریان میگشت .

صلح با عثمانی

ازجملهٔ شرایط صلح باترکان عثمانی این‌بود که بلاد و نواحی آذربایجان و گرجستان از قبیل تبریز گنجه قارس نخجوان شکی شماخی وتفلیس وقسمتی از لرستان راکه عثمانیان در جنگی که بیش از ۱۲ سال طول کشید (۹۸۵-۹۹۸/۱۵۷۷-۱۵۹۰) تصرف کرده بودندبآنها تفویض‌نماید و لعن سه خلیفهٔ نخستین ابوبکر و عمر و عثمان را ممنوع داشته و برادر زاده خود موسوم بحیدر میرزا را بعنوان گروی بقسطنطنیه گسیل دارد این شاه‌زاده باتفاق فرهاد پاشاسردار عثمانی باسلامبول رفت وبعد ازدوسال درآنجا وفات یافت .

سپس شاه عباس بمطیع کردن شیراز وکرمان و گیلان وخرم آباد لرستان

پرداخت و یعقوبخان ذوالقدر و سایر یاغیان را گوشمالی بسزا داد . در این وقت عبدالمؤمن خان وازبکها باز بغارت خراسان آمدند و شاه که بقصد جلوگیری آنها پیش میرفت درطهران به تب مبتلا شد واز کار بازماند . در ایامی که شاه بستری بود وحشیان اوزبك مشهد را غارت کردند وجمعی از اهل شهر را عرضهٔ تیغ نمودند در ۴/۱۰۰۲ - ۱۵۹۳ سبزوار [۱] نیز باین بلیه گرفتار گشت اما سه یاچهار سال بعد [۲] رئیس ازبکان عبدالمؤمن خان بدست رعایای خود کشته شد . مقارن این احوال بود که شاه عباس در (آپریل ۱۵۹۸) توانست بر ازبکیه حمله آورده وبا آنان مقابله کرده وآنها را ازخراسان بیرون رانده این ولایت را بالاخره قرین امن و آسایش سازد .

درپائیز همین سال که بقزوین بازگشت سربازان ماجراجوی انگلیسی موسوم به سر رابرت شرلی Sir Robert Sherley منتظر مقدم او بودند سرگذشت افسانه مانند آنها در چندین کتاب گرانبها دیده میشود [۳] این اشخاص دوازده نفر انگلیسی همراه داشتند که لااقل یکی از آنها توپ ریز بوده است ودرتنظیم وتشکیل لشگر شاه‌عباس بسیار مفید واقع گشتند لشگر ایران توپخانه نداشت و از توپخانه عثمانیان بسیار صدمه میدید این انگلیسان توپخانه صحیحی‌ترتیب دادند. در کتاب‌پرچاس‌پیلگریمز مسطور است که : « دولت علیه عثمانیه که موجب وحشت عالم عیسویت است از یك [توپ شرلی] برخود میلرزد وحدوث وقایع نزدیکی راخبر میدهد ، ایرانیان‌فاتح علم وصنعت جنگ را از شرلی آموخته اند . کسی که سابقاً نمیدانست توپخانه را چگونه بکار می‌بندند . امروز صاحب پانصد توپ (برنجی) و شصت هزار تفنگدار است ایرانیان که پیش از این با شمشیر برای ترکان خطر عظیمی بودند اکنون از

(۱) - مؤلف عالم آرای عباسی گوید (راقم حروف که در موکب شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر درآورد که اطفال شیرخوار را بروی سینه مادر نهاده بشمشیر دوپاره کرده بودند) (۲) در ۸/۱۰۰۶ - ۱۵۹۷ مطابق مندرجات عالم آرای عباسی

(۳) مثلا کتاب « برادران شرلی : یك یادداشت تاریخی درشرح زندگانی سرطوماس شرلی سرآنتونی شرلی وسر رابرت شرلی تالیف یکی از اعضای‌همان‌خانه‌دان» (ایولین فیلیپ‌شرلی واکس بورك کلب : چیس ویك ۱۸۴۸) ؛ دیگر کتاب (سه برادران یا اسفار و وقایع حیات سرآ . سرآروسرتی شرلی در ایران وروسیه و عثمانی و اسپانیا و غیره با تصویر (مجهول لندن ۱۸۲۵)

ضربتهائیکه از مسافت بعیده وارد می کنند وترکیبات گوگردی که استعمال مینمایند خطرناك‌تر ازسابق شده‌اند» .

تشکیل طوایف شاهسون

بواسطهٔ کوتاه شدن دست امرای حریص و نا مطیع قزلباشیه وایجاد یك‌قوهٔ مرکبه ازعشایر موسوم بشاهسون (دوستداران شاه)که نه بواسطهٔ قرابت طایفگی بلکه بسبب محبت وعلاقهٔ شخصی بشاه مربوط میشدند وتشکیل پیاده نظامی که تادرجهٔ به ینکی چری ترکیه شباهت داشت ، نظم ونسق کامل در لشگر ایران پیدا شد .

غلبه بر عثمانیان

یك یا دوسال‌بعد مقتضیات موجود شد که شاه نیت دیرین‌خود راظاهر کند ودرصدداسترداد شهرهائی که عثمانیان درسنوات مابین وفات شاه طهماسب وجلوس اواز ایران گرفته بودند بر آید .

عهد سلطنت سلطان محمد ثالث که طبعی ضعیف داشت قریب بانجام بود و عثمانی بواسطهٔ جنگهای پی‌درپی که بااطریش کرد وبعلت طغیان جلال در آسیای‌صغیر که معروف است بشورش جلالی [۱] روی بضعف گذاشته بود در این وقت شاه عباس شروع بکشور ستانی نمود (۲/۱۰۱۰ - ۱۶۰۱)تبریز بقوه توپ پس گرفته شد«همین آلت جنگ راسابقاً ایرانیان تمسخر کرده میگفتند سزاوار و شایسته شجعان نیست» در ۴/۱۰۱۲ - ۱۶۰۳ ودوسال بعد ازاین تاریخ سردار معروف عثمانی چغاله‌زاده سنان پاشا «سیگالا» در نزدیکی سلماس شکست خورد و مجبور شد تا شهر وان ودیاربکر عقب نشینی کند . در این شهر از شدت اندوه وفات یافت . در همین اوقات بغداد و شروان نیز بدست‌ایران افتاداما بغداددرعهد شاه عباس چندین دفعه دست بدست گشت بمناسبت فتح‌ایران واسترداداین شهرازعثمانیان درسنهٔ ۱۶۲۵ میان‌حافظ‌پاشاوسلطان مراد چهارم اشعاری مبادله شده است که درادبیات ترکی تا اندازهٔ معروفیت دارد . [۲]

---

(۱) شرحی از احوال جلال بیدین در صحایف الاخبار منجم باشی دیده میشود (متن ترکی چاپ اسلامبول ۱۲۸۵ جلد سوم صفحه ۴۷۱) درسال ۱۵۱۹/۹۲۵ خودش وجمعی از پیروانش در نزدیکی سیواس مقتول شدند اما طریقه که ایجاد کرده بود تا قسمت بیشتر قرن بعد ازخودش موجود وقوی ماند . (۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات عثمانیان تألیف ا . ج و . گیب جلد سوم صفحه ۲۴۸ - ۲۵۱ وبرای عین اشعار بجلد ششم صفحه ۱۹۰- ۱۹۱

شرحهای خستگی آوری که مورخین ایرانی از جنگهای این زمان داده‌اند

تا آنجائی که من اطلاع دارم هنوز هیچ تاریخ مسلسل و انتقادی راجع بجنگهای ایران باعثمانی و گرجستان و ازبکیه وغیره نوشته نشده است اما برای مورخینی که زبان فارسی و ترکی بدانند مواد بسیار مهیاست . وقایع جنگی بسیاری که درتواریخ این عهد ازقبیل عالم آرای عباسی مثلا موجود است قرائت کتب مزبوره را برای هرکس مشکل و خسته کننده میسازد مگر آنهائی که مخصوصاً بموضوعات جنگی علاقمند باشند حتی از مد نظر تاریخ جنگی هم کتب مذکوره ضایع وفاسد هستند زیرا که در هرصفحه تفاصیل بیهوده دیده میشود و اساساً طرح و حدود فصول معلوم نیست . مطالب بسیاری که بدانستن تفصیل آنها مایلیم بکلی مسکوت مانده و فقط برحسب اتفاق بطور مختصری تصادف میکنیم که در آن شمهٔ ازاوضاع دینی واجتماعی زمان بیان شده است . راجع بانتزاع جزیرهٔ هرمز واقع در خلیج فارس ازچنگ پرتغالیها که درمارس ۱۶۲۲ مغلوب قوای متحدهٔ ایران وانگلیس گردیدند طبعاً شروح مفصله در کتب انگلیسی آن عصر می‌بینیم .

صفات شاه عباس و تشکیلات او

راجع بآبادی و شکوه اصفهان درعهد شاه عباس و کثرت عدهٔ سیاسیون وتجار هیئت های اعزائی خارجی که آزادی و جوانمردی شاه نسبت بملل غیر مسلم آنها را بپایتخت ایران جلب میکرد درمقدمه اشاره شده این قسمت وعطف شبیه بآن بتفصیل تمام درجلد اول تاریخ عالم آرای عباسی مسطور است . نصف این کتاب رامقدمه مفصلی مشتمل بردوازده مقاله فراگرفته است مقالهٔ اولی که از همه مفصل‌تر است درذکر پادشاهان کامکار واجداد نامدار . درنسخه خطی من قریب (۲۰۰ صفحه را فرا میگیرد) مقالات دیگر هرچند مختصرتر است وغالباً متجاوزازیکی دوصفحه نیست امابیش ازنخستین حاوی مطالب بدیعه ومبتکره میباشد . مثلا : درذکر توجه واستغراق آنحضرت بدرگاه الهی و کیفیتی که ازاجداد کرام میراث یافته ـ در اصابت رای ودانش خداداد وحسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیراست ـ در شایستگی رتبهٔ صاحبقرانی و ذکر مخاطرات ایام سعادت فرجام ـ درعدل پیرائی و ترفیه حال عباد وامنیت طرق که موجب آرایش

بلاد است ـ در نفاذ امر وقهاری و آتش مزاجی که‌حکمتهای نامتناهای الهی است ـ در قواعدی که درامورجهانداری وصلح نموده ـ دربی‌تعینی ودرویش نهادی و بی‌تکلفی‌ها و جمعیت ضدین ـ در ذکر احقاق حقوق خدمتگذاران و دوری جستن از متملکات ذوی‌الحقوق که شیوهٔ حقیقت گزینان عالم فتوت و مروت است ـ در تعارف احوال سلاطین عالم وطبقات بنی آدم وخصوصیات ممالك و مسالك و اقالیم سبعه ـ در ذکر آثار خیر وانشاء واحداث عمارات عالیه ممالك ـ دربیان معارك ومحاربات وفتوحات ایام دولت همایون ـ درتولد وایام طفولیت وشمهٔ از احوال اعیان و علماء و وزراء و اطباء وخوشنویسان ونقاشان وشعراء ونواب درگاه .

سختگیری و قهاری

درمقاله ششم راجع بنفاذ امر وقهاری او اسنکدر منشی‌مؤلف کتاب گوید هیچ آفریده‌را قدرت آن نبود که لمحهٔ ازاجرای احکام اوغفلت کند مثلا اگر پدری را مأمور بقتل فرزند میکرد علی‌الفور باید فرمان مطاع را چون فرمان قضا گردن مینهاد ـ واگر در اجرای امـرتهاون مینمود فرمان معکوس میشد واین بار پسربکشتن پدر مأموریت می‌یافت واگرپسرنیز تعلل میکرد دیگری بقتل‌هردو معین می گشت . باچنین‌سیاستی جریان امرش باعلی درجهٔ سرعت رسید وکس را در اجرای فرمان قضا جریان زهرهٔ تردید نبود .

حضوراجباری‌در امر سیاست

امرای‌لشکررا امرداده بود که درهنگام هرسیاستی‌حاضر و ناظر باشند هرحاکم وامیررا مسئول نظم طرق وشوارع ولایت خود ساخته بود . دروغ را بسختی مجازات میداد و عموماً گمان میرفت‌هرکس باوراست نگوید من جانب‌الله آگاهی خواهدیافت . اما ازطرف‌دیگردر معاشرت با درباریان باکمال سادگی ومحبت رفتارمیکرد مطالب ودعاوی حقه‌آنها را مورد توجه قرار میداد واز زلات وخطایای سهوی و اتفاقی آنان غمض عین می‌فرمود .

شاه‌عباس‌مهربانی‌را با سختگیری آمیخته داشت

هرچند از مجالس بزم و باده گساری محترز و کناره‌گیر نبود لیکن میل وافر داشت که همیشه از وقایع ممالك و سلاطین همجوار اطلاعات دقیقه باو بدهند وتوجه کامل نسبت بتوسعهٔ ادارهٔ وقایع نگـاران و جاسوسان مبذول میداشت . در لغت صاحب مهارت بود وشعررا نه‌تنها قدر وقیمت مینهاد بلکه گاهی خود نیز بگفتن آن

مبادرت میورزید .

از جمله بلادی که از توجهات او آبادی یافت یکی اصفهان پایتخت او بود دیگر مشهد که چنانکه گفتیم از چنگ وحشیان از بکیه رهائی داده و باعلی درجه احترام واعتبار رسانید. وهمچنین شهر اردبیل که خوابگاه نیاکانش بودو کاشان که در نزدیکی آن سدی موسوم ببند قهرود[1] تاسیس نمود و استرآباد و تبریز و همدان و ولایت مازندران که در نظر او بسیار مطبوع آمده ودر آن عمارات باشکوه بنانهاد وراه شوسه از استرآباد باشرف ایجاد کرد . شرح این راه در تألیف بزرگ لرد کرزن راجع بایران دیده میشود[2] اما در باب فتوحات او لشکرش از جانب شمال شرقی بمرو و نسا وابیورد واندخود حتی بلخ رسید واز سوی شمال غربی از نخجوان وایروان و گنجه وتفلیس ودربند وباکو گذشت .

فتوحات او

بهیچوجه نمیتوان دراینجا ازاحوال بزرگانی که اسکندر بیك ناهشان راذکر کرده است شرح جامعی نوشت، مشارالیه بقسمی که درچندجای کتاب خود ذکر میکند درسنه ۱۰۲۵/۱٦۱٦ بنگارش مشغول بوده و مفصلا احوال معاصرین خود را نوشته است اما مهمترین آنها ازاینقرارند :

خوشنویسان

ازطبقهٔ روحانیون وعلماء میرمحمد باقر داماد وشیخ بهاءالدین عاملی ازخوشنویسان مولانا اسحق سیادوشانی ـ محمد حسین تبریزی ومیرمعزی کاشی ـ میرصدرالدین محمد وغیره ازصنعتگران ونقاشان ـ مظفرعلی زین العابدین ـ صادق بیك ـ عبدالجبار وغیره .

شعراء

از طبقه شعراء ضمیری ـ محتشم ـ ولی ـ وحشی ـ خواجه حسین میر حیدر معمائی ـ برادران طیفورو داعی ـ والهی و ملك قمی ـ حاتم کاشانی ـ صبری روزبهانی ـ حسابی ـ قاضی نوراصفهانی ـ حالتی ـ هلاکی مظهری کشمیری فروغی ـ طبخی ـ سلطان الفقراء ـ کاکا ـ شرمی ـ این سه نفر از اهل قزوین بوده اند .

مطربان واهل نغمه وغیره

ازجملهٔ مطربان حافظ احمد قزوینی ـ حافظ جلاجل باخرزی حافظ مظفر قمی ـ حافظ هاشم قزوینی ـ میرزا محمد کمانچهٔ استاد محمد مؤمن ـ استاد شهسوار چهار تاری ـ استاد شمس

(۱) بصفحه ٦ ـ ۱۸۵ کتاب اینجانب موسوم به (سالی درمیان ایرانیان) رجوع شود
(۲) جلد اول صفحه ۸-۳۷٦ وغیره



شاه عباس بزرگ

شیبورغوئی [۱] وراهینی - استاد معصوم کمانچهٔ - استاد سلطان محمد طنبورهٔ - میرزا حسین طنبورهٔ - استاد سلطان محمد چنگی - دیگر ازجمله قصه خوانان و شهنامه سرایان حیدرومحمد خرسند وفتحی دو نفراخیرالذکر برادر وازاهل اصفهان بوده‌اند چون آوازهٔ این طبقه که عبارت بود از مطربان و اهل نغمه خیلی بی دوام است من در اینجا به تفصیل اسمشان را نقل نمودم تا معلوم باشد که در آن عهد چه قسمی از صنعت موسیقی طرف توجه عامه بوده است .

از اینکه شاه عباس سزاوارلقب « بزرگ » بوده حرفی نیست مورخین اروپائی مانند سرجان ملکم [۲] هرچند خشونت ها وسختگیریهای اورا عذری موجه نیاورده‌اند ولی اغماض کرده و از انظار پوشیده اند .

لکه‌هائی که بر دامن سلطنت او افتاده است

اما کشتن پسرارشد خود صفی میرزا و کورنمودن برادردیگر موسوم بخدا بنده میرزا و سوانح دلخراشی کـه متعاقب آن قضیه پیش آمد . [۳] صفحهٔ سیاهی درجریدهٔ پر افتخار پادشاهی او قرارمیدهد . وفات شاه عباس در اوائل سنه ۱۶۲۹ واقع شد پس از وی نوه‌اش سام میرزا بر تخت ایران نشست و نام پدر ناکام را عاریه کرده خویشتن را شاه صفی اول نامید .

روایتی است معروف در میان مسلمانان [۴] که سلیمان وفات یافت در حالتیکه برعصای خود تکیه کرده بود . طایفه جن که بحکم او دربنای معبد کار میـکردند از رحلتش اطلاع حاصل نکردند مگر پس از یکسال که کرم عصا را خورد و جسد سلیمان برزمین افتاد . این افسانه درست بر سلطنت صفویه در قرن بعد از شاه عباس منطبق میشود . عباس اول به نیروی عقل و قوت عزم ایران را قـرین امن و امان و آبادی کرد بطوریکه تا قریب یکصد سال بعد اخلاف خود را با وجود هر بی لیاقتی و ضعفی که داشتند از اضمحلال نگاهداشت .

جانشینان شاه عباس اول

از این تاریخ تا زمانیـکه هجوم افغان‌ها در سنه ۱۷۲۲ آن خاندان را برانداخت چهار نفر از اخلاف شاه عباس بـر تخت نشستند اسامی آنها بقرارذیل : است نوه‌اش شاه صفی کـه در

---

(۱) درعالم آرای عباسی صفحه ۱۳۵ جلداول چاپ طهران شمسی شترغوهی قید شده است (مترجم) (۲) تاریخ ایران (چاپ ۱۸۱۵) جلد اول صفحه ۶۰۵-۵۵۵ (۳) رجوع بتفسیر قرآن مجید ۳۴ - «۱۳» . (٤) ایضاً صفحه ۵ - ۵۶۰



شاه عباس ثانی

فوق گفته شد « ۱۶۲۹ - ۱۶۴۲ » نبیره‌اش شاه‌عباس ثانی « ۱۶۴۲ - ۱۶۶۶ » و نتیجه‌اش صفی که بعدها بنام شاه سلیمان دوباره تاجگذاری کرد « ۱۶۶۶ - ۱۶۹۴ » دیگر شاه حسین « ۱۶۹۴ - ۱۷۲۲ »

شاه‌صفی «۱۶۲۹-۱۶۴۲» که ظالمی خون‌آشام بوده‌است

کروسینسکی [1] راجع بشاه صفی میگوید : « بطور تحقیق در ایـران دورهٔ باین خون آلودی و بی شفقتی هرگز نبوده است » و در وصف آن گوید : « که یك سلسله انقطاع ناپذیر از بی رحمی و خونریزی بود » . اما هانوی [2] مینویسد : « شاه بقدری کم در امور دولتی مداخله میکرد که ایرانیان بزحمت میتوانستند بفهمند شاهی دارند ، اگر نه این بود که غالب اوقات احـکام وحشیانه از جانب او صادر میگشت و دامن سلطنت را بخون بیگناهان آلودهٔ میساخت . » و نیز مینویسد : « از روی کمال دیوانگی قندهار و بابل (بغداد) را کـه دو شهر معظم سرحدی او بودند از دست داد »

شاه‌عباس «ثانی ۱۶۴۲-۱۶۶۶» خوب پادشاهی بود اگر در شراب افراط نمیکرد

اما راجع بشاه عباس ثانی بنابرقول (کروسینسکی [3] « پس ازشاه اسمعیل اول و عباس کبیر ایران چنین پادشاهی ازخاندان صفویه بخود ندیده است » هر چند مثل پدرو اجدادش « خیلی درشراب افراط میکرد . وچند رفتار بیرحمانه نمود وشبگردیهائی کرد که حقاً قابل ملامت وسرزنش بود اما فی‌الحقیقة خود را لایق تاجی که بر سرداشت معرفی کرد . » ژزویت مذکور گوید : « هرقدر درکار سلطنت پیش میرفت رعایا وملازمان بیشتر اورا میخواستند و همسایگان بیشتر از او میترسیدند . عدالت را دوست داشت و برحکام وعمالی که از قدرت خود استفاده نامشروع کرده بمردم ستم وارد میآوردند بهیچوجه ابقا نمینمود چندین فقره از این اعمال در سفرنامهٔ تا ورنیه دیدهٔ میشود . شاه عباس ثانی روحی نجیب و بزرك داشت نسبت بخارجیان مهربان بودوعیسویان راآشکاراحمایت میکرد و ابداً اجازه نمیداد که از نظر مذهبی بآنان صدمه وارد آید و میگفت « هیچکس

(۱) صفحه ٤٤ از ترجمه انگلیسی (لندن ۱۷۲۸) (۲) انقلاب ایران(لندن۱۷۵۳) جلد اول صفحه ۲۰ (۳) صفحه ۸-۵۷ از کتاب مذکور (٤) صفحه ٤۹ از کتاب مذکور

جز خدا صاحب وجدان و عقیدهٔ آنان نیست من فقط بر جسم و ظاهر آنان حاکم هستم و تمام رعایا بطور تساوی اهل مملکتند پیرو هر مذهبی میخواهند باشند شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت از عدل و داد خود بهره مند سازد » بالجمله این سلطنت آخرین برق عظمت سلسلهٔ صفویه بود زیرا که شاه سلیمان بنا بر قول کروسینسکی [۱] صفات حمیدهٔ پدرش عباس ثانی را بمیراث نبرد واخلاقی پست داشت اهمیت عهد او فقط در سیاستهای بیرحمانه ووحشیگری هائی است که بیان یکی از هزار آنها بر شخص گران میآید وقتی که در حال مستی یا غضب بود هیچکس از مجاورینش بر جان و مال خود ایمنی نداشت . دست ها پاها بینی ها و گوشها برید چشمها بیرون آورد و زندگانیها فدای کوچکترین هوس خویش ساخت . شخصی که در ابتدای مجلس طرب بیش ازهمهٔ حضار طرف توجه او بود در انجام مجلس بزم بقربانگاه میرفت . این حالتی است که سرجان شاردن نقل میکند ومشارالیه در بعضی ازمحافل مزبوره خود برأی‌العین آن وقایع را دیده است . اشخاصی که بحضورمیرفتند چنان خود را در خطر میدیدندکه یکی از بزرگان درگاه میگفت وقتی از حضور او مراجعت نمودم چند دفعه توجه کردم آیا سرم روی شانهایم قرار دارد یا نه . از زمان پادشاهی این شخص ایران روی بضعف و انحطاط نهاد خیالات او بقدری از افکار پادشاهان دور بود که چون از خطرعثمانیان او را مطلع ساختند وگفتند اگر از حالا در تدارك لشگر نیفتاده و خود را برای مقابله حاضر نکنید عثمانیان چون ازکار مصالحه با عیسویان فارغ شدند بر بهترین ولایات ایران حمله خواهند آورد . شاه در جواب گفت : «اگر اصفهان را برای ما بگذارند ما را باکی نیست . »

شاه سلطان حسین متعصب بی حال (جلوس ۱۶۹۴ خلع ۱۷۲۲ - قتل ۱۷۲۹)

شاه حسین آخرین پادشاه صفویه بود (زیرا که دو شاهزاده که پس از او نام پادشاهی داشتند یعنی طهماسب ثانی و عباس ثالث بازیچه و دست نشانده نادرشاه بودند) این سلطان اخلاقاً خیلی با اسلاف خود تفاوت داشت زیرا که ازکثرت ترحم حتی درحین لزوم هم ملایمترین سطوت و سیاستی را نشان نمیداد » [۲] روزی که بر حسب اتفاق با طپانچه مرغابی را مجروح

(۱) صفحه ۸ - ۵۷ از کتاب مذکور (۲) کروسینکی ص ۱۰۵ - ۱۰۸

کرده خودش بقدری متوحش شد که گوئی فی‌الحقیقه مرتکب جنایتی گردیده و عبارتی را که معمولا در ایران هنگام ریختن خون انسان میگویند بر زبان رانده و گفت « قانلواولدم » یعنی آلوده بخون شدم و غالباً فرمان میداد که دویست تومان بعنوان کفارهٔ عملی که بنظرش گناه عظیم می‌آمد بفقراء بدهند. این پادشاه حالت طلبگی داشت و از فقه بی اطلاع نبود بی اندازه در تحت نفوذ ملاها واقع میگشت و در انجام مراسم دینی و تلاوت قرآن جدی بلیغ داشت بحدی که برای خود لقب [ملا] یا « پارسن حسین »[1] تحصیل کرده بود. هر چند بدواً در نهی منکرات سعی کامل مبذول میداشت اما بعدها باصرار مادر بزرك و ابرام ندمای شرابخوار و خواجه سرایان جاه‌طلب لب بآن مایع ممنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان دروی تأثیر نمود که : « بهیچوجه مقتضیات کاررا رعایت نکرده تمام مشاغل را باختیار ندما و خواجگان خود وا میگذاشت که هرطور میل دارند امور مملکت را حل وعقدنمایند آنان نیز با کمال خودسری رفتار میکردند زیرا که بخوبی می دانستند شاهی که ضعیفانه رشتهٔ امور را بالتمام از دست داده وحتی عرایض‌داد خواهان‌را هم بلزنکرده برای رسیدگی بدرباریان‌خود تسلیم کند بهیچوجه بیمی از جانب او نباید داشت. »[2]

در این تألیف که قبل از هرچیز باید از ادبیات فارسی سخن راند و بعد از آن بتاریخ ایران پرداخت آنهم خیلی باختصار مگر درمواردیکه مربوط بتغییرات‌اساسیه قطعیه در روحیات ملیه باشد طبعاً دخول در تفصیل اوضاع دورهٔ اخیر سلطنت صفویه لزومی نخواهد داشت خاصه در صورتیکه چندین تألیف مهم وعالی راجع بانحطاط وزوال این سلسلهٔ جلیله ودرموضوع احوال ایران در آن عصردردسترس خوانندگان انگلیسی هست ازتألیف مزبوره کتب ذیل را نام می بریم :

بهترین شرحی که معاصرین راجع باین‌دوره نوشته‌اند

ادام الیاریوس منشی سفیری که ازجانب فردریك دوك هلستین بروسیه وایران آمد از تاریخ نوامبر ۱۶۳۶ تا فوریه ۱۶۳۸ در ایران بود. سفرنامه و سیاحتنامهٔ او که بزبان لاتینی‌نوشته شده اول بفرانسه سپس توسط جان دیویس بانگلیسی ترجمه گردید. نسخهٔ انگلیسی که درسنهٔ ۱۶۶۹ منتشر شده در دست اینجانب است.

(۱) ایضاً ص ۷۱ «Porson Hossein» (۲) کروسینسکی صفحه ۷۶

(۱) الیاریوس (۱٦۳٦ - ۱٦۳۸)

الیاریوس یا به تلفظ اصلی اسم او الشلاگـر شخصی بصیر و دقیق بوده و ظاهراً اطلاع کامل از ترکی وفارسی داشته است وکتابش یکی از بهترین مدارکی است برای تاریخ ایران در قرن هیفدهم میلادی .

(۲) پررافائل دومانس (۱٦٤٤ ۱٦۹٦)

پررافائل دومانس رئیس مرسلین کاپوشن مقیم اصفهان در سنهٔ ۱٦۱۳ متولد شده و در ۱٦٤٤ بایران آمده در ۱٦۹٦ بدرود زندگانی گفت کتاب او که موسوم است به (حالت ایران در ۱٦٦۰) که مسیو شفر آنرا دانشمندانه طبع و نشر نموده است (۱۸۸۰ پاریس) شرح گرانبهائی از تشکیلات ایران در دورهٔ که کمی بعد از اولیاریوس‌است میدهداماایبانات اومثل عبارات اولیاریوس زندموباآب ورنگ‌نیست .

(۳) شاردن (۱٦٦٤ - ۱٦۷۷)

شوالیه شاردن در ۱٦٤۳ متولد شده دومرتبه بایران مسافرت کرده هر بار شش سال توقف نمود (۷۰ - ۱٦٦٤ و ۱٦۷۷) و در سنه ۱٦۸۱ در لندن اقامت گـزیده بتاریخ ۱۷۱۳ درآن شهر وداع زندگانی گفت . از سیاحتنامهٔ ایران شاردن من یك نسخه را که لان‌گلس استاد دانشمند در (۱۸۱۱ پاریس) در ۱۰ مجلد منتشرساخته است دردست داشته‌ام در صفحات ۲٤٤ - ۱۵۱ جلد دهم تحت عنوان ملاحظات تاریخی ایران از قدیمترین ازمنه تا زمان حاضر شرح حیرت انگیزی دیده میشود کـه ناشرکتاب اضافه نموده و تاریخ ایران را تا عهد فتحعلیشاه خلاصه نموده است .

(٤)شیخ علی حزین (۱٦۹۲ - ۱۷۷۹)

شیخ علی[۱] حزین که نسب خود را بشیخ زاهدگیلانی‌معروف مرشد شیخ صفی‌الـدین جد سلاطین صفویه میرساند در سال ۱٦۹۲ در اصفهان متولد شد و پس از صرف قسمت اعظم عمر دراینشهر در سال ۱۷۳٤ بهندوستان رفت و دیگر برنگشت . کتاب خود را در۱۷٤۱ تألیف نمود در سنه ۱۷۷۹ پس از عمری دراز در بنارس وفـات یافت . متن فارسی و ترجمه انگلیسی کتاب او در سنه ۱ - ۱۸۳۰ توسط ف . ث بلفور Belfour منتشر گردید . هرچند شیخ مشارالیه خود نیز در واقعه هائلهٔ که در سال ۱۷۲۲ بر اصفهان وارد شد حضورداشته است اما شرحی که از محاصرهٔ این شهر بدست افغانها و رنج و

(۱) شیخ محمدعلی حزین (مترجم)

محنت اهالی میدهد خیلی ازتحریرات کروسینسکی و سایرمشاهده کنندگان اروپائی کمرنگ تر و بی‌تأثیرتر است . اما ازطرف دیگر ترجمهٔ احوال امراء و اعیان و علماء و شعراء معاصرین قیمت خاصی بر کتاب اومیگذارد .

(٥) کروسینسکی (۱۷۰۰ - ۱۷۲۷)

فاطر کروسینسکی که هیجده الی بیست سال قبل ازسنه۱۷۲۲ رئیس ژزویت های اصفهان بوده کتاب بسیارخوبی بنام « تاریخ انقلاب ایران » در باب سلسلهٔ صفویه از آغاز تـا سنهٔ ۱۷۲۷ تألیف و وقایع حمله افغانها را بتفصیل تمام ذکر کرده است .

(٦) هانوی ۱۷٤۳ - ۱۷٥۰

جونانس هانوی که درسالهای ٤ - ۱۷٤۳ درایران بود دوجلد کتاب باسم : **شرح تـاریخی تجارت انگلیسها از روی بحرخزر بانضمام یك سفرنامه** درسنهٔ ۱۷٥۳ تألیف ومنتشر نمود بعدها دوجلد دیگر ضمیمهٔ آن کرد بعنوان **انقلاب ایران** جلد اول مشتمل بر **ذکر وقایع عهد شاه سلطان حسین وحملهٔ افغانها وسلطنت سلطان میر محمود وجانشین او اشرف** جلد دوم در تاریخ **غاصب معروف نادر قلی از سال تولـد** ۱٦۸۷ **تاروزوفات**۱۷٤۷ **بانضمام بعضی وقایع ایام قائم‌مقام بدبخت‌اوعادلشاه** در قسمت اول تاریخش هانوی مطالب بسیار از کروسینسکی اخـذ نموده اما راجع بدورهٔ اخیر از سنه ۱۷۲۷ - ۱۷٥۰ و در تمام تاریخ نادرشاه کتاب اومأخذ مستقل و معتبری است مضافاً باینکه سبك تحریرش درسرتاسر کتاب زنده و برای مطالعه مطبوع است.

دورهٔ اخیر سلطنت صفویه‌مورخین ایرانی را بنگارش تشویق نمیکرد

فقط معدودی از سیاحان و نویسندگان هستند که تألیفاتشان قسمتی از عهد مزبور را روشن میکند . آنها را بتفصیل ذکر کردم از آنروکه منحصراً طرق رجوع من بوده‌اند اما اگـر کسی بخواهد صورتی از کلیهٔ آنها ببیند و استفاده کامل ببرد لازم میآید که بمقدمهٔ مسیو شفر بر کتاب پررافائل دومانس رجوع نماید که شرح آن درفوق گذشت تواریخ اروپائی در این باب بنا برقول وادله سرجان ملکم [۱] خیلی از کتب مورخان فارسی زبان مفیدتر و روشنی بخش تـرند و چنانکه «مشارالیه گوید برای آنها «بزحمت میتوان عهدی باین نامساعدی ونامناسبی فرض کرد . مدتی قریب یکقرن گذشت بدون اینکه واقعهٔ سیاسی عظیمی واقع شود

(۱) تاریخ ایران «لندن ۱۸۱۵» جلداول صفحه ٥٦۸-٥۷۰

وحتی امن و آسایش فوق العاده که حکمفرما بود برای ایران فائده حاصل نمی نمود. راست است که شاهزادگان ـ نجبا ـ و امرای بزرك این سلطنت ازخطر جنك داخلی و جدال خارجی فارغ بودند، اما جان و مالشان بازیچهٔ عدهٔ سلاطین ضعیف و بیرحم و فاسق بود. طبقات دانیه کمتر از درجات عالیه بخطر دچار میشدند امـا روز بروز خوی جنگجویانه وطبع سلحشورانه را ازدست میدادند و آنچه درپرتو صلح وامنیت مملکت جمع آوردند روزی که دیگر نتوانستند از مملکت دفاع نمایند قدر وقیمت خود را بکلی از دست داد. می توان گفت ملت روی اساس شهرتی که سابقاً تحصیل کرده بود وجود خود را حفظ میکرد تا روزیـکه آنچه حاصل نموده بود از دستش رفت و در اثر توسعهٔ ملایم امـا محقق یك انحطاط فساد آلودی، نتوانست مختصر جنبشی بخود داده و فقر وفلاکت و خرابی را که در نتیجه حمله معدودی افغان بر او نزول کرده بود، دفع و رفع نماید. فتح افغانها چنان ایران را در انظار خوار ساخت که نباید تعجب کنیم ازاینکه مورخین این مملکت از بیان وقایع پستی آورو حوادث دردناك آن عهد خودداری کرده باشند.»

شیخ علی حزین[1] نیز کاملا همین نظر را اظهار میکند. «قرنها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمتهای دنیویه در ممالك بهشت نشان ایران نصاب کمال یافته مستعد آسیب عین الکمال[2] بود پادشاه و امرای غافل وسپاه آسایش طلب را که قریب بیکصد سال شمشیر ایشان از نیام بر نیامده بود دغدغه علاج آن فتنه بخاطـر نمیگذشت[3] تااینکه محمود[4] مذکور بالشکر موفور بممالك کرمان ویزد رسید وغارت وخرابی بسیار کرده عازم اصفهان شد واین در اوائل سال اربع و ثلاثین ومائة بعدالالف بود»

جنانس هانوی[5] نیز بهمین طریق قضیه را نقل می نماید «ایران هیچوقت بیش از ابتدای این قرن (قرن هیجدهم) از آسایش کامل بهره مند نبود. معاهداتی که بـا همسایگان بسته بود بخوبی رعایت میشد وازهرحملهٔ خارجی اورا محفوظ میداشت و با وجود سست حالی و توانگری اهالی که نتیجهٔ طبیعیهٔ امنیت ممتد است، بازهم

---

(۱) صفحهٔ ۱۰۶ ازچاپ بلفور وصفحهٔ ۱۱۶ ازترجمه مشارالیه (۲) چشم بد را عربها عین الکمال میگویند زیرا که هرچه در نوع خود بکمال رسید آماج تیرآن خواهد گشت. (۳) مقصود فتح قندهار وطغیان افغانها در تحت ریاست میرویس است. (٤) پسر وجانشین میرویس (٥) انقلاب ایران جلد اول صفحه ۲۲

بیم خطری از طرف اهالی خود مملکت نمیرفت . این مملکتی کـه در عهود سالفه بآنهمه انقلابات دچارشده بود دراین عصر برحسب ظاهر چنان اساس امنیت وصلحش استقرار و استحکام داشت کـه خبرشکست یافتنش تمام عالم را متحیرساخت مسبب و فاعل اینواقعه عظیمه قومی بود که حتی امرای خودش هم از حالش اطلاع نداشتند وامروز فقط بواسطهٔ شهرت ملتی که تحت انقیاد خود درآورده‌اند معروفیت حاصل کرده اند این قوم را .... باسم وعنوان عمومی افاغنه میشناسند [۱] »

عیوب سیاست شاه عباس

سابقاً گفتیم که سیاست شاه عباس کبیر عاقلانه و دور اندیشانه بود اما در این جا لازم است گفتار سابق را تفسیر نمائیم . هر چند شاه عباس بر قدرت سلطنت بسیار افزود لیکن بالاخـره این امر بضعف ملت و پستی اخلاق حکام آن منجر گردید . پادشاهان سابق از قوم و خویشان جاه طلب خود و رؤسای طوایف مقتدر و شهرنشینان گـردنکش جمعی در رکاب داشتند و شاه عباس بجای تمام این ها شخص خود را تنها معالج معرفی کرد . در عوض اینکه اولاد خود را بمقامات عالیه اداری رسانیده ودرجنگ شرکت بدهد شاه عباس یا آنها را ازحلیه بصر محروم ساخت و کشت یا در چهار دیوار حرم محصور کرد دراین مکان هم چنانکه کرونسکی [۲] می نویسد روزگار را بزحمت و ریاضت و جوع میگذرانیدند واز لذائذ وتجملات پادشاهی بی بهره مانده وتربیتی بسیارناقص یافته ـ تحت نفوذ خواجه سرایان درمی آمدند و بالاخره همین خواجگان درمملکت صاحب اولین درجهٔ اقتدار گردیدند . پیش از این اشاره کردیم که چگونه نجبا و بزرگان ورؤسای طوایف را ازمیان بر داشت و به تشکیل شاهسون پرداخت تا برای هفت قبیله که سابقاً حامی اجداد او بودند معارضی تهیه شود . نکتهٔ عجیب دیگر که دلالت دارد براینکه شاه عباس کاملا اصل «تجزیه کن تا حکمفرما شوی» را مراعات میکرده این است که عمداً درتمام شهرهای بزرگ دو دسته ترتیب داد که علی‌الظاهر و بطور مصنوعی با یکدیگر بنای ضدیت گذارند .

---

(۱) اما مورخین عرب ازجمله ابن‌الاثیر درچند جا اسم افغانها را می برد که نخستین آن درذکر وقایع سال ۷/۳٦٦ -۹۷٦ است . دراواسط قرن چهاردهم میلادی خیلی درجنوب شرقی ایران خود سرانه رفتار میکردند ورجوع شود بترجمهٔ اختصاری من ازتاریخ گزیده (سلسله انتشارات گیب ۲ XIV) صفحه ۱٦۱ و ما بعد . (۲) صفحه ۷۰ – ٦۵

کروسینسکی[۱] هم آنها را پلنگ و فلنگ می نویسد. این دو حرب هر چند وقت یکبار با یکدیگر مشغول جدال میشدند تا اینکه بنا برقول کروسینسکی « چنان با هم مخالف و بخون هم تشنه باشند که اهالی ولایات مختلفه همواره سلاح در کف با یکدیگر مشغول شوند و تنفر و خصومت را دورتر از ولایت خود نبرند » باز مشارالیه می نویسد(ص ۹۲) « هرچند سلاحی نداشتند زیرا که تصور نمیشد جزچوب وسنگ اسلحه بکار ببرند ، اماگاهی بقدری آتش قتال بالا میگرفت و خونریزی بپایهٔ میرسید که شاه مجبورمیشد لشگریان را با تیغ کشیده بمیانه بیاندازد و آنها را ازهم دور سازد ولی گاهی با وجود این طرز مداخله بازهم جدا کردن مقاتلین مشکل می‌نمود چنانکه در اصفهان بسال ۱۷۱٤ لازم شد سیصد نفر در عرصهٔ جدال عرضهٔ شمشیر آبدار کنند تا آتش جنگ فرونشیند و مبارزان از هم جدا شوند »

غلبهٔ ملاها که فرداکمل آنها ملا محمد باقر مجلسی بوده است

در عهد « ملا حسین » آخرین پادشاه صفویه که مردی خوش نیت و بدبخت بود علاوه برخواجه سرایان یك طبقهٔ دیگر نیز نشوونما یافت و قوی شد اقتدار و نفوذ این طبقه چندان برای عالم روحانی یا مصالح ملی نافع نبود این طبقه عبارت بود از علمای روحانی بزرگ که ملا محمد باقر مجلسی قاتل صوفیه و کفار که شخص مهیب وهول‌انگیز بود بر آنها ریاست و برتری داشت. بعدها بتفصیل از احوال او خواهیم نگاشت. مریدان و معتقدان[۲] او گویند پس از فوتش (سنه ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ - ۱٦۹۹)[۳] بقلیل مدتی حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که درسال ۱۷۲۲ بآن درجه از سختی وتیرگی رسید و اظهار میدارند که فقدان چنان شخص بزرگواری ایران را درمعرض مخاطرات گذاشت ولی اشخاصی که بیشتردماغ تحقیق و قوهٔ انتقاد دارند آن پیش آمدها را تا درجهٔ مربوط بسختگیری ها و آزادی کشی‌های او وهمکارانش خواهند دانست.

---

(۱) صفحه ۹۱ ها وی «جلد سوم صفحهٔ ۳۲ وصفحهٔ ۳۳» آنها را پلوك وفلوك می نامد ومدتی بعد آنها را حیدری و نعمتی می خوانند. (۲) مثلاقصص‌العلماء صفحهٔ ۴۱٦ از چاپ سنگی ۹/۱۲۰٦- ۱۸۸۸. (۳) کلمات «غم‌وحزن» ماده تاریخ وفات‌اوست.

فصل چهارم

خلاصه تاریخ ایران دردوقرن اخیر (۱۷۲۲ - ۱۹۲۲ م)

پس از تردید بسیارو امتحانات بیشمار بالاخره مصمم شدم که گزارش دوقرن از تاریخ ایران را در یك فصل جای بدهم . اگراین تألیف یك تاریخ سیاسی از ایران بود البته این اقدام بی تناسب می شد . زیرا که این مدت طولانی شاهد سوانح ذیل بوده است : حملهٔ افغان و خرابی های آنها ـ ظهور برق وارواقول ناگهانی آن فاتح حیرت انگیزی کـه نادرشاه نام داشته ـ طلوع کریمخان زند کـه در میانه یك عالم اغتشاش و بدبختی و فقر قد بر افراشت و او را عموماً از بهترین حکمرانان ایـران میدانند ـ پیدایش جانشین اولطف علیخان که جوانی ظریف وزیبا وناکام بود ـ استقرار دولت قاجاریه درخلال این احوال ـ ازجملهٔ حوادث مهمهٔ دیگردووقعهٔ قابل ملاحظه را نباید فراموش نمود : ظهورونشو ونمای مذهب بابیه تا سال ۱۸٤٤ وانقلاب سیاسی ۱۹۰٦ . این دو واقعه درحیات عقلانی و توسعهٔ ادبیات ایـران عمقاً تغییری حادث نموده وهریك از آنها شایسته است که موضوع کتابی مستقل و بزرگ بشود و در یك فصل گنجایش نخواهد یافت . این کتاب نه ازلحاظ سیاست بلکه ازنظرادبیات نگارش یافته است و تـاریخ قسمت فرعی آن محسوب میشود و اگر قارئین اروپائی حتی دانشمند ترین آنان در جزء ذخایر اطلاعات خود شمهٔ از تاریخ مشرق را نیز محفوظ میداشتند شایسته آن بود که این مختصر تاریخ هم حذف گردد . از این جهت لازم است راجع بادوار انتقال یا اعصاری که علم وفضل درذروه ترقی بود بیشترشرح وبسط داد تا نسبت باوقاتیکه میان عقاید یا افکار متضاد یا طبایع جاه طلب جدال ورقابت بیفایده بر پای بوده است این دو قرنی که اکنون تحت مطالعهٔ ماست از جنس قسمت دوم محسوب میشود . در این عصرزبان ادبی (که بطور تحقیق در قرن ۱٤ میلادی صورت ثابتی یافت بطوریکه غزلیات حافظ اگرنه بواسطهٔ حسن عدیم النظیراو بودمیتوانستیم بگوئیم دیروز ساخته شده است) تغییر مهمی نکرد . تا اواسط قرن نوزدهم معدودی از اشکال جدیده شعری و شیوه های ادبی ایجاد گردید و کمتر فکر تازه پیدا شد که

جنون تشیع عهد صفویه را تغییری بدهد تاهنگام ظهور مذهب بابیه در ۱۸٤٤ . امـا تأثیر واهمیت آن مذهب بازاز لحاظ ادبی کمتر از انقلاب ۱۹۰٦ بود. بعلاوه تفصیل هجوم افغانها وطلوع نادرشاه و سلطنت قاجاریه بزبان انگلیسی موجود است . و اسم بعضی ازکتب مربوطه در پایان فصل سابق مذکور شد محاسن آنها بقدری است که امروز بزحمت میتوان بخوبی آنها تحریر کرد وهرگاه بخواهیم مختصر بیان کرده و بقالب این تألیف درآوریم ضایع وناقص خواهندگردید . از این رو بهتر دانستم که دراین فصل بذکر اجمالی برجسته ترین وقایع دوقرن اخیر اکتفا نمایم .

هجوم افغانها ۱۷۲۲ — ۱۷۳۰ م

اخلاق افغانها

برخلاف اعراب ومغولها وتاتارها و ترکها که ایـران را مقهور بیگـانگان میساختند ، افغانها هرچند ازجنبهٔ مادی باایرانیان اختلاف دارند ولی ظاهراً نژادی ایرانی واز خویشاوندان ایرانیان محسوب میشوند در سرتاسر ولایت وحشی و کوهستانی آنها زبان فارسی متداول است جیمس دار ـ مستتر ملاحظه کردکه در لهجهٔ معمولی آنها موسوم بـه پشتو اصول وبقایای زبـان اوستائی کتاب مقدس زردشتیان موجود است . از ایرانیان جسورتر و جنگجوتـر و خشن‌ترند وکمتر از ایرانیان هنرمندی و تربیت دارنـد . سنی متعصب هستند وهمین صفت کافی است که علت نزاع آن دوره را بیان نماید وبواسطهٔ همین تعصب بودکـه افغانها توانستند بهجوم خود لباس جنگ مذهبی بپوشانند .

شرح اغتشاش قندهار

قندهار که درمیان سلاطین‌صفویه و پادشاهان مغول هندوستان همواره علت نزاع بود در سنهٔ ۱۷۰۷ دولت ایـران در آن تصرف داشت و حکـومت آنجا را بیکنفر گرجـی موسوم بگرگین‌خان محول نموده بـود کـه‌بطرزی بسیارمستبدانـه حکمفرمائـی میکرد . میرویس یکی از رؤسای افغانی‌که در روح هموطنان خود نفوذی کامل داشت طرف سوء ظن حاکم شده بعنوان محبوس دولتی باصفهان تبعید گردید . مشارالیه در این شهر علی‌الظاهر آزادی تام داشته ودر دربار شاه حسین بیمانم پذیرفته میشده است.

وچون فراست ودقت نظر کامل وقوهٔ دسیسه کاری بسیار داشت بزودی دسته های مختلف امرای درباری راکه رقابتشان بالاخره موجب اضمحلال دولت گردید در کمال وضوح شناخته وتشخیص داد وبا مهارت وزرنگی کامل آتش بدگمانی راکه هر امیر وحاکم ایرانی درمعرض خطر آن واقع بود ، دامن زدن گرفت این سوءظن البته نسبت بیك نفر عیسوی واز نجبای گرجستان زودتر وآسان تر از هر کس ممکن بود شعله ور گردد هرچندهم ظاهراً وعملاهیچ دلیلی برای عصیان وخیانت اودر دست نباشد خاصه اگر در حق او بگویند که فلان بیشترمایل بتجدید حیات ملت خوداست تاسعادت وقوت ایران !

میرویس درمکه

بعد از آنکه میرویس این تخم بدگمانی را کاشت و کاملا مورد توجه دربار ایران شد . رخصت یافت که بحج برود در ایام توقف مکه برای پیشرفت مقصود خود باقدام مهم دیگری مبادرت ورزید و از علمای بزرگ استفتا کرد که آیا رعایای سنی مذهبی که تحت سلطهٔ پادشاه رافضی (شیعه) باشند مجبور باطاعت اوهستند یادرهنگام فرصت مختارند باوی مقاومت کرده اگر لازم باشد بزور شمشیر ازخود دفاع نمایند فتوای علماء مطابق شق ثانی و موافق منظور او بود میرویس آن را با خود باصفهان واز آنجا بقندهار برد زیرا که درسال ۱۷۰۹ دولت باواجازه داد که بمحل خود برگردد ودرحق او بگرگین خان توصیهٔ کامل نمود اما بزودی برضد حاکم مزبور تولید فسادی کرد وهنگامیکه عدهٔ کثیری ازقشون ساخلو ایران در یکی از نواحی مجاور مشغول بود میرویس و همراهانش وقت را غنیمت دانسته ودرموقعیکه بقیه لشکر از قلعه خارج بود حمله آورد وخود گرگین خان و بسیاری از لشکریان را مقتول نمود وشهر را متصرف گردید در این وقت فتوای علماء برای میرویس خیلی مفید واقع شد وبواسطهٔ آن تردید وندامت وجدانی پیروان ضعیف القلب خود راکه بدواً درتمرد وعصیان نسبت بحکومت ایران تعلل کرده بودند بر طرف ساخته بلکه آنهارا با هموطنان پرهیجان دیگر خود متحد کرد تا او را بشاهی قندهار وسرداری لشکر ملی انتخاب نمودند.[۱]

ظفر یافتن عاصیان

دولت ایران بعد از آنکه چند بار باکمال کمدلی اقداماتی برای غلبهٔ بر شهر و یاغیان حصاری نمود، خسرو خان

(۱) کرونسکی صفحهٔ ۱۸۷

برادر زادهٔ گرگین خان مقتول را با ۳۰٫۰۰۰ نفر بتسخیر قندهـار فرستاد هرچند در بدو امر غلبه نصیب شد و افغـانها شرایطی برای تسلیم شدن خود پیشنهاد کردند اما خسروخان بهیچوجه قبول ننمود وعاصیان مجبور شدند بانـومیدی تمام مجدداً جـد وجهدی کنند نتیجه این شدکه سردار اردوبدرود زندگانی گفت ولشکر ایران بطور قطع شکست خورد وازتمام قشون فقط قریب ۷۰۰ نفررهائی یافت . دوسال بعد یك لشکر دیگر بسرداری رستم خان از ایران آمد وهمچنین مغلوب یاغیان گردید وتمام ولایت قندهار بتصرف عاصیان در آمد .

میر محمود پسر میرویس جانشین پدر میشود

میرویس که بطریق مذکور درظرف پنج شش سال اساس دولت افغان را ممهد ساخت در ۱۷۱۵ وداع زندگانی گفت پس از وی برادرش میر عبدالله ریاست یـافت وچـون بنابـرشرایطی سلطنت ایرانیان را پذیرفته بود برادرزاده اش میر محمود بن میرویس اوراکشته بلافاصله خود را پادشاه خواند .

شورشهای دیگر بر ضد دولت ایران

چون باین ترتیب ضعف دولت ایران از پرده بیرون افتاد دیگران نیز بافغانهای قندهار تأسی نمودند . از جمله افغانهای ابدالی هرات وازبکهای ماوراءالنهر و کردها ولگزیها واعراب بحرین شوریدند هرچند صفی قلیخان با ۳۰٫۰۰۰ نفرموفق شدکه ۱۲٫۰۰۰ ازیك را درهم شکند لیکن بلا فاصله بدست افغانهای ابدالی مغلوب گردید .

تصرف افغان هـا کرمان را

در ۱۷۲۰ میر محمود شروع بحمله نمود از صحرای سیستان گذشته کرمان را تصرف کرد اما چهار ماه بعد لطفعلی خـان سردار ایرانی او را از آنجا بیرون رانـد وخـود بشیراز رفته به تنظیم «لشگری که سالهامانند آن درایران دیده نشده بود» همت گماشت. میخواست افغانها را درهم شکسته مجدداً قندهاررا مسخر کند بدبختانه پیش از نیل بمقصود بعلت یکی از دسایس درباری که باشتابی تمام وسائل تخریب سلطنت ایـران را فـراهم میساخت مقامش متزلزل گردید وچون محبوسان باصفهانش بردند. وسپاهی که مشارالیه باین زودی وبااین دقت جمع ومنظم کرده بود پراکنده شد وبهمان نسبت افغانها جانی تازه گرفتند . فتح وغارت شماخی بتوسط لگزیها وظهور علائم عجیب وغریب در آسمان

بیش ازپیش موجب رعب ایرانیان گردید وحکم عمومی شاه حسین برای توبه واستغفار وانابه، نتیجه اش فقط این شدکه برضعف قلب وترس عامه افزود.

اتحاد زردشتیان وافغان‌ها

سنهٔمشئومهٔ۱۷۲۲ بامحاصرهٔ ثانویه وفتح کرمان بدست میرمحمود شروع شد. واقعهٔ معتنابهی که مربوط باین قضیه می‌شود این است که عدهٔ از زردشتیان بامیر محمود همراه و متحد شدند این‌ها[۱] بقایای معدودهٔ ایرانیان قدیم هستندکه هنوز هم در دین زردشت پایدارند و بیشتر دریزد و کرمان خاصه نواحی رفسنجان که کرسی آن بهرام آباد است مسکن دارند. چرا این قوم غیر مسلم بامسلمانان خارجی متحد شده وباهموطنان مسلم خود مخالفت ورزیدند؟ مشکل است جزاین جوابی مقنع پیداکرد که تعصب و سختگیری ملاهای شیعه موجب گردیدکه قوم مزبور باین اقدام فوق‌العاده مبادرت بنمایند. اگر حقیقت داشته باشد عجیتر اینست که بنابر قول هانوی ازبهترین سرداران میرمحمود یکنفر زردشتی بودکه هرچند نصرالله نام داشت واین از اسامی مسلمانان است لیکن برحسب بیانات مؤلف مذکور: [۲] «از پرستندگان آتش بود زیراکه سلطان دونفرهیربد استخدام کرده بود تا در جوار مرقدش شعلهٔ مقدس را افروخته نگاهدارند.»

پیشرفت افغانها بجانب اصفهان

میرمحمود ازکرمان راه یزد راپیش گرفت ولی شهر مزبور را نتوانست بحمله مسخر سازد از آنجا بجانب اصفهان راند و مستهزآنه[۳] ۱۵/۰۰۰ تومانی را که بعنوان پیشکش و بشرط مراجعت بوی تقدیم نمودند ردکرد وعاقبت گلون آباد را که در سه فرسخی پایتخت صفویه واقع است لشکر گاه ساخت پس ازمباحثات وعرض عقاید مختلفهٔ بالاخره سپاه ایران ازاصفهان بیرون آمد در ۷ مارچ وروز بعد بالشکر افغان مقابل شد و بیشتر بعلت خیانت والی عربستان شکست فاحشی براو واردگردید.

جنگ گلون آباد ۸ مارچ ۱۷۲۲

جنگ گلون آباد که دریکشنبه۸ مارچ ۱۷۲۲ درمیان ایرانیان وافغانان واقع شد چنان کار سلسله صفویه را ازروی قطع خاتمه دادکه حرب قادسیه در ۶۳۵ میلادی کار ساسانیان را

(۱) انقلاب ایران تألیف هانوی جلد اول صفحه ۹۹ (۲) ایضا صفحه ۱۸۶ (۳) بنابر حساب هانوی درآنوقت معادل مبلغ ۳۵٫۵۰۰ لیره بوده است (صفحه ۱۰۰ کتاب مذکور)

وجدال لشکر خلیفه باسپاه مغول درخارج بغداد بسال۱۲۵۸ مسیحی کاردولت‌عباسی را بانجام رسانید. درمیان این سه جنگ یك نقطهٔ شباهت بسیار عجیبی دیده میشود و آن عظمت وجلال مدافعین وحقارت وضعف ظاهری مهاجمین است.

یك مقایسه عجیب

مشابهت میان جنگ قادسیه و حرب بغداد دریك صفحه از کتاب‌الفخری مذکوراست[1] وشرح ذیل که ازقلم هانوی‌تراوش یافته[2] هرگاه باآن مطابقه شود بسیار جالب توجه خواهد بود.

« آفتاب تازه در افق ظاهر شده بودکه دولشکر بادقتی‌که ازخواص این موقع دهشت انگیز است بنظارهٔ یکدیگر ایستادند. سپاه ایران‌بادرخشان ترین زیورهای دربلری خودرا مزین ساخته از شهر بیرون آمد چنانکه گوئی بنمایشی یا بجشنی میرود نه بمیدان قتال. گرانبهائی ورنگارنگی سلاح ولباس و زیبائی اسبان وطلا و جواهریکه بعضی اززین‌ها را مستور کرده بود وجلال وشکوه خیام لشکر تمام اینها اردوگاه ایران‌را بسیار مجلل وآراسته جلوه میداد.

« ازطرف دیگر عدهٔ خیلی کمتری‌مبارز که خستگی‌وحرارت آفتاب رنگشان‌را دیگرگون وپوستشان‌راخراشیده‌بود انتظار می‌کشیدند. لباسشان‌بقدری کهنه ودراین سفر دراز چنان پاره‌پاره شده بودکه بزحمت آنها را ازسرما محفوظ میداشت. زینت اسبانشان فقط ازچرم وبرنج بود وهیچ چیز براق و درخشانی نداشتند مگر سنان وشمشیر.»

مشابهت‌ومبانیت هجوم عرب ومغول وافغان

این سه جنگ بزرگ و قطعی از چند جهة بیکدیگر شباهت‌داشتند. درهرسه مورد یك سلسلهٔ‌جلیله تاریخیه که درجهٔ انحطاط معنویش در زیر پردهٔ جلال ظاهری مستور مانده و چون تا آنوقت بلا معارض بوده صورة قوت وشکوهش جلوهٔ داشت از حملهٔ قومی سلحشور وجسور که تاآنزمان بزحمت نامشان بگوش میرسید یاکمی از وحشی بهترشان میدانستند مضمحل وناپدیدگردیده

---

(۱) برای ترجمهٔ این قسمت رجوع کنید بصفحه ٤٦٢ جلد دوم‌تاریخ ادبی ایران‌تألیف من ــ و برای متن مراجعه نمائید بصفحهٔ ۸ ــ ۹۷ خود کتاب چاپ‌اهلوارد Ahlwardt

(۲) انقلاب ایران (چاپ‌لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحهٔ ٥ ــ ۱۰٤

ودر هرسه مورد فساد وانحطاط دریك مدت کم وبیش طولانی ریشهٔ مملکت راخورده آخرین واقعه را نه‌فقط ممکن بلکه حتمی میساخت . فساد و انحطاط مزبور اگرچه درجه شدت وضعف ودائرهٔ وسعتش تاروزی که آخرین تیر مهلك بنشانه نخورد کاملا معلوم نیست لیکن در نظر مورخ مجرب واضح و روشن است و بر حسب اخلاق و چابکی مهاجمین نتیجه بسیار مختلف میگشت . عرب در قرن هفتم میلادی دولتی عظیم تشکیل‌داد که شش قرن برپا مانده و در آب وخاك وسکنهٔ ممالکی که تحت‌اختیارشان آمد تغییرات عمیقه حادث کردند . دائرهٔ فتوحات مغول حتی از عرب هم وسیعتر بود زیراکه ازچین وتبت تاآلمان و روسیه را مسخرساختند اما درجهٔ ارتباط والصاق آن دولت بزرگ خیلی کمتر ازسلطنت‌عرب‌بود . غلبهٔ افغانهاکه اکنون‌موضوع‌بحث‌ماست کمی با ایلغار ونهب وغارت تفاوت داشت و نتیجه‌اش قریب ۷۵ سال اغتشاش وهرج و مرج شد (۱۷۲۲– ۱۷۹۵ م) این مدت را دورهٔ سلطنت برق آسای نادرشاه در مدت کمی روشن ساخت ایام سلطهٔ افغان ها برایران عملافقط هشت یانه‌سال دوام داشت[۱]

پس از هفت ماه که از جنگ گلون‌آباد گذشت سلطان حسین برگشته‌بخت بانهایت خفت بطور ترحم انگیزی تسلیم شد . گویند ایرانی ها در این جنگ تمام توپخانه وبار وبنه وخزاین خودرا از دست داده و ۱۵۰۰۰ از ۵۰۰۰۰ نفرلشکر خود را درصحنهٔ‌مصاف کشته گذاشتند . در۱۹مارچ میرمحمود قصرمحبوب‌پادشاه وتفرج‌گاه فرح‌آباد راکه فقط سه‌میل از اصفهان دور بود متصرف شد واین مکان‌را اردوگاه‌خود ساخت . دوروز بعد افغانها محلهٔ ارمنی نشین جلفا راگرفتند ومالیاتی عبارت از مبلغی وجه نقد وعدهٔ از دوشیزگان مأخوذ داشتند واز آنجا قصدکردند که بحمله اصفهان را صاحب شوند اما پس از آن‌که در ۱۹ و۲۱ مارچ دو مرتبه عاجز گشتند بمحاصرهٔ شهر همت گماشتند .

فرار شاهزاده طهماسب میرزا از اصفهان بقزوین

سه ماه بعد شاهزاده طهماسب میرزا که برای جانشینی پدرش منتخب شده بود از شهر محصور گریخته بجانب‌قزوین‌رهسپار گردیدوهرچندتوفیق

(۱) محمود افغان کرمان را در جانوری ۱۷۲۲ محاصره نمود ودر اکتبر همان سال اصفهان را مسخرساخت پسر عمویش اشرف که جانشین او گردید در ۱۷۳۰ بدست بلوچها مقتول شد

کامل نیافت لیکن در آنجا بجمع آوری لشگر و تهیه وسائل کمك باصفهانیان مشغول شد.

قحط در اصفهان

کمی بعد قحط شروع شد و مردم اصفهان را بتنگ آورد همه تقاضا نمودند که بیرون رفته برمحاصرین حمله کنند اما خروج بومیدانه آنها بواسطهٔ خیانت مجدد والی عربستان بجائی نرسید. این شخص در تمام آن ایام تاریك فی‌المثل دیوی بود که شاه بدبخت را تعاقب مینمود. درباریان ایران را نیز گوئی فی‌الحقیقه نوعی از جنون عارض شده بود که بخیانتکاران اطمینان بسته و بر صاحبمنصبان شجاع ووطن پرستی چون لطفعلی خان سوءظن برده و آنان را تنزل رتبه داده ومنفصل مینمودند. درعرض سه یاچهار ماه قبل از تسلیم‌شدن اهل شهر بقحطی فوق‌العاده دچار بودند چنانکه کار بخوردن سگ و گربه وحتی جسد مردگان منجر شد وخلقی کثیر تلف گردید. تفصیل‌رقت‌انگیز این وقایع در کتب کروسینسکی هانوی‌ودرشرحی که‌همان‌اوقات‌مأمورین کمپانی هلندی‌موسوم‌به Dutch East India که‌آنوقت مقیم اصفهان بوده‌اند نوشته‌اند بدست میآید متن اصلی این نوشتهٔ اخیررا دنلپ Dunlop . H در کتاب زیبای خود موسوم بایران Persie نقل نموده است (هارلم ۱۹۱۳ صفحه ۲۴۲ـ۲۵۷)

تسلیم‌شدن اصفهان ۱۲۱ اکتبر ۱۷۲۲

در آخر ستامبر ۱۷۲۲ شاه حسین حاضر شد که خودپایتخت را بمهاجمین تسلیم نماید اما میرمحمود برای اینکه بوسیلهٔ محاصره و قحطی عدهٔ محصورین را تقلیل داده وقوای فکری آنهارا ضعیف کند سه چهار هفته دیگر گفتگورا بدرازا کشید بقسمی که در ۱۲۱ اکتبر بالاخره اجازه دادند شاه پیاده به فرح آباد که پیش از این تفرجگاه مطلوب ودلپسند او بود ودراین موقع دشمنان سنگدل وجفاکارش در آنجا اردوگاه داشتندرفته تاجی راکه میرمحمود شش روز بعد بر سرنهاد تقدیم نماید.

چون طهماسب میرزا در قزوین خبر استعفای پدر را استماع کرد. تاج شاهی بر سر گذاشت اما در ۲۰ دسامبر سردار افغانی موسوم بامان‌الله‌خان که درعرض راه قم و کاشان را نیز مسخر کرده بود وی را از شهر قزوین بیرون راند.

استمداد طهماسب از روس و عثمانی

دراین موقع طهماسب بیك وسیله بی‌اثر و نکبت آمیزی که عبارت بود از استمداد از روس و

عثمانی دست‌زد. این دو دولت در آن اوان چشم حرص بر مملکت محتضر ایران دوخته ویکی گیلان ودیگری تفلیس را فروگرفته بودند. در ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳ معاهدهٔ بسته شد که بموجب آن شاه طهماسب درمقابل بیرون کردن افغانها ازایران و تجدید استقرار سلطنت ولایات گیلان ومازندران و گرگان وشهرهای باکو و دربند ومضافات رابروسیه واگذار مینمود. چیزی نگذشت که ترکها ایروان نخجوان وخوی وهمدان راتصرف کردند اما ازتبریز رانده شدند. درجولای ۱۷۲٤ دراسلامبول قراردادی میان روسیه وعثمانی برای تقسیم ایران منعقد گردید.[۱]

قساوت و سفاکی افغانها

مقارن این احوال میرمحمود در اصفهان مشغول سفاکی بود. در ۱۷۲۳ قریب سیصد نفر از نجبا وروسای شهر را در خون کشید وقساوت را بجائی رسانید که دویست طفل از خانوادهٔ مقتولین را نیز کشت. همچنین نزدیك سه هزار نفر ازقراولان خاص شاهی را با جمعی ازاشخاصیکه نسبت بآنها سوءظن داشت یاازنفوذ وقدرتشان میترسید هلاك کرد. در سال بعد (۱۷۲٤ م) یکی ازسرداران افغانی موسوم بهزبردست خان بگرفتن شیراز که همکارسابقش نصرالله[۲] ازعهدهٔ تسخیر آن برنیامده بود موفق گردید در اواخر سال میرمحمود خودرا مهیاساخت که بیزد حمله ببرد زیرا که تاآنوقت هنوز تسلیم نشده بود. مسلمانان این شهر ازترس اینکه مبادا زردشتیان یزد نیز بهم مذهبان کرمان خود تأسی نموده و بافغانها ملحق شوند عدهٔ کثیری ازآنها را عرضهٔ هلاك ساختند.

کشتن محمود بازماندگان خانواده سلطنتی راوقتل خود او بدست اشرف

در این اوقات میرمحمود از عصیان و نافرمانی روز افزون پسرعم خود اشرف مشوش شده و علی‌المشهور از قساوتهائی که کرده بود وجدانش نادم و مضطرب و ناراحت گردیده خود را بریاضت وا داشت؛ اما این اعمال بر سوء خلق و مالیخولیائی او افزود بطوری که در ۷ فبرایر ۱۷۲۵ تمام بازماندگان خاندان شاهی را باستثنای شاه حسین و دو کودك بسیار خردسال او بقتل رسانید. پس ازاینوقت اختلال امورش دائماً روی بافزایش نهاد تااینکه در ۲۲ آپریل

(۱) برای اطلاع یافتن بر مفاد ۸ ماده قرارداد مذکور رجوع شود بجلد اول صفحه ۲۰۰ از انقلاب ایران تألیف هانوی. (۲) بصفحات قبل همین کتاب رجوع شود.

۱۷۲۵ پسرعمش اشرف او راکشته و برتخت شاهی جلوس کرد ، میر محمود درموقع مرگ بیست و هفت سال داشت ودرحق او می‌نویسند که مردی میانه بالا وسفاك بود گردنش بقدری کوتاه بودکـه تصور میرفت سرش از روی دوش رسته است صورتی باریك وبینی پهن و ریشی نازك وسرخ رنگ داشت نظرومنظرش وحشیانه وسیمایش خشك و نامطبوع بود ، دیدگان احول و آبی رنگ خود را مثل اشخاصی کـه در دریای فکر غوطه ورند معمولا بزمین میافکند .

وفات پطر کبیرو هجوم عثمانیان بایران

در این موقع روسیه بسبب فوت پطر کبیر همسایهٔ کم‌خطری شده بود اماعثمانیان دائماًجلومی آمدند وعاقبت در۳ اگست ۱۷۲۵ بفتح تبریز موفق گشتند و حتی به سه منزلی اصفهان رسیدند ، ولی قبل از وصول بشهر مزبور مراجعت کردند و بترتیب قزوین و مراغـه را درسنهٔ ۱۷۲۶ تصرف نمودند لیکن در نزدیکی کرمانشاه از اشرف شکست یافتند مقارن این احوال عبدالعزیزخان فرستادهٔ اشرف باسلامبول رفته بود و با غرور تمام ادعا میکرد که خداوندگارش خلیفهٔ شرق وسلطان عثمانی باید خلیفهٔ غرب باشد این اظهارات او موجب تکدر درباریان عثمانی گردید ولـی مشارالیه مذاکره صلح را رفته رفته پیشرفت داد .

گفتگوی عثمانیها و افغانها

سپاهیان و ملت عثمانی خیلی از این جنگ تنفر داشتند زیـرا نمیدانستند بچه مناسبت بـاید با سنیان همکیش خود مصاف داده ودرنتیجه یك سلسله رافضی شیعه را مجدداً برتخت خود مستقر سازند . از طرفی هم علماء جنگ را واجب شمرده فتوی داده بودند که تجزیهٔ خلافت بـرای حفظ اسلام مضر است . معذلك عاقبت در سپتامبر ۱۷۲۷ [۱] صلحنامه تهیه شد و در همدان بامضاء رسید .

قیام نادرشاه

این خطر هنوز رفع نشده بود که سانحهٔ بزرگتری رخ داد و در قلیل زمانی برای افغانها مشئوم و وخیم گشت خطر مزبور عبارت بود از ظهور نـادرقلی کـه کمی بعد به نادرشاه معروف شد و یکی از نوابغ فوق‌العاده و بیباك و سفاکی است که نظیرش درایران دیده نشده است . تا اینوقت که

(۱) برای ملاحظه مفاد آن که در ۹ مـاده مندرج است رجوع شود بجلد اول صفحه ۵ـ۲۵٤ کتاب سابق‌الذکر تألیف هانوی

قریب چهل سال از عمر او میگذشت بهیچوجه چیزی از وی شنیده نشده بود . اما در این سال ازمکمن خود که حصاری طبیعی است و بعد از آن تاریخ بکلات نادر[۱] معروف گردیده بیرون آمد و در نیشابور سپاهی از افغان را شکست داد و بنام شاه طهماسب نیشابور را بتصرف درآورد طهماسب در این اثناء بطورموقت در فرح آباد مقام داشت ورئیس ایل قاجار موسوم بفتحعلی خان با محبت مخلوط بغرور وتکبر ازوی پذیرائی و حمایت میکرد .

قتل فتحعلی خان قاجار

بعد از این فتح نادر از سلطان فراری دیدنی نمود و مراحم اورا بخود جلب کرد و در قلیل مدتی شاه را از فتحعلی خان قاجار بدگمان ساخت و اسباب قتل وی را فراهم نمود در ۱۵ می سال بعد [۱۷۲۸] شاه طهماسب ونادر با جلال تمام وارد نیشابور شدند .

فتح نیشابور

در این اوقات نادر را طهماسبقلی خطاب میکردند که بمعنی غلام طهماسب است و اهالی نیشابور اظهار کمال شادمانی نمودند دیری نگذشت که از نیشابور بمشهد واز آنجا بهرات رفتند . همچنین سفیری باسلامبول فرستاد و درمقابل شخصی موسوم بسلیمان افندی از آنجا بایران آمد .

شکست اشرف در دامغان

مقارن این احوال اشرف که یزد وکرمان را مسخر کرده بود سپاهی بالغ بر سی هزار نفرجمع آورده روی بخراسان نهاد تابا شاه طهماسب مقابله کنند اما در دوم اکتبر در دامغان از نادر شکستی قطعی یافت جنگ سخت دیگر نیز سال بعد در مورچه خوار نزدیك اصفهان واقع شد مجدداً افغانها مغلوب گشتند و یك عدهٔ دوازده هزار نفری مجبور به ترك اصفهان شد .

تخلیهٔ اصفهان وقتل شاه حسین بدست افغانها

اما اشرف قبل از تخلیه شهری که بدست او روبخرابی نهاده بودشاه سلطانحسین بدبخت راکشته واغلب زنان حرم شاهی وخزینهٔ سلطنتی را با خود برد . وقتی که شاه طهماسب ثانی در ۹ دسامبروارد اصفهان شد فقط مادر پیر خود را یافت که

---

(۱) این قلعه را که درنگاهداریش کمال مراقبت روا میدارند . لردکرزن دیدهو و بانهایت میلی که بدخول آن داشته ازورود درآن محروم ماند رجوع کنید بکتاب «ایران مشارالیه جلد اول صفحه ۱۲۵ – ۱۴۰ خاصه نظر اجمالی که در ۱۳۴ مندرج است .

بلباس کنیزان فرار کرده وپنهان شده بود و از مشاهدهٔ خرابیها وغارتهائی که آثار آنها بنظرش میرسید شاه را درهر قدم آب درردیدگان میگشت .

شکست افغانها در نزدیکی پرسپلیس ومرگ اشرف ۱۷۳۰ م

نادر بعد از آنکه از شاه طهماسب رخصت یافت که بامضای خود مالیات بگیرد ازپی افغانها بجانب جنوب راند و در نزدیکی پرسپلیس بآنها رسید . ومجددا مغلوبشان نمود اشرف از شیراز بولایت خود گریخت اما سرما وگرسنگی و خصومت تسکین ناپذیرسکنهٔ ولایاتیکه در معبراو واقع بود قوای او را بتحلیل برده ومجبورش ساخت که اسراء و خزاین را بجای گذارد . عاقبت بدست یکی از قبایل بلوچ کشته شد ودورهٔ شوم سلطهٔ افغانها در ایران که هشت‌سال طول کشید باین‌ترتیب در ۱۷۳۰ خاتمه پذیرفت .

دورهٔ نادر

تازمان قتل اودرسال ۱۷۴۷ م

هرچند نادرشاه تاسال ۱۷۳۶ مسیحی موقع رابرای قبول عنوان سلطنت‌مقتضی ندید ولی ازهمان سنه ۱۷۳۰ حکمران حقیقی ایران بشمارمیرفت . اینجا لازم نیست که از مبداء حقیر و جداالهای ابتدائی او سخن برانیم . شرح آن در تألیفات هانوی و ملکم و سایرمورخین ایران ملاحظه خواهدگشت .

بی لیاقتی طهماسب

از روز اول معلوم شد که شاه طهماسب پادشاه نالایقی است و تنها اقدام مستقلی که برای ابراز لیاقت شخصاً مبادرت کرد حملهٔ بودکه برلشگرعثمانی نمود وآن نیزمنجر بشکستی فاحش شد وتبریزوهمدان از دست رفت و در جانوری ۱۷۳۲ معاهدهٔ بسیار ناشایستهٔ با ترکها منعقد ساخت بموجب آن گرجستان وارمنستان رابعثمانیان واگذاشت مشروط بآنکه دولت‌مزبور اورا دراخراج روسها ازگیلان وشروان و دربندیاری بدهند .

پادشاهی عباس ثالث

نادر با خشم تمام در اگست ۱۷۳۲ باصفهان بازگشت و حیلهٔ اندیشیده طهماسب را گرفتار و محبوس نمود و طفل او را که در اینوقت بیش از شش ماه نداشت باسم عباس ثالث پادشاه خواند و قبل ازهرکار نامهٔ تهدیدآمیزی باحمد پاشای بغداد فرستاد و در ماه اکتبراعلان جنگ داد .

در آپریل سال بعد(۱۷۳۳) نادر بعد ازفتح کرمانشاه با هشتاد هزار نفر نزدیك شهر بغداد آمد اما در۱۸ جولای شکستی باو رسید و برای استراحت و تقویت سپاه مجبورشد تا همدان عقب بنشیند . در پائیزشروع بحمله کرد و در جنگی عظیم که در ۲۶ اکتبر وقوع یافت سپاه عثمانی را درهم شکست وتوپال عثمان راکه جوانی ظریف وبا کرای بود بقتل رسانید . شورشی راکه برای تجدید سلطنت طهماسب مخلوع در فارس مشتعل شده بود خاموش کرده در ۱۷۳٤ به گـرجستان لشگر کشید تفلیس و گنجه و شماخی را مسخر نمود و گیلان وشروان و دربند و باکو ورشت را از روسها پس گرفت در سال بعد (۱۷۳۵) مجدداً ترکها را در نزدیکی ایروان شکست داد و شهرمزبور و بلده ارزنةالروم را تصرف نمود

انتخاب شدن نادر بپادشاهی

درنوروز سال بعد مطابق ۲۱ مارچ ۱۷۳٦ نادرشاه وفـات شاه عباس ثالث را باعیان لشگر ونمایندگان ملت که انجمن کرده بودند اعلام داشت و آنها را دعوت کرد که درظرف سه روز پاشاه طهماسب مخلوع را مجدداً بسلطنت بردارند یا سلطان دیگراختیار کنندمقصود شخص او که با منظور اغلب سربازان و سران‌سپاهش مطابقه داشت معلوم بود . و اقلیت انجمن که میل نداشتند مجبور و روگیر شدند و بالاتفاق تـاج ایران را بـاو تقدیم داشتند . نادربسه شرط قبول نمود (۱) سلطنت درخانواده‌اش موروثی باشد(۲) بهیچوجه از تجدید سلطنت صفویه سخنی بمیان نیاید و هیچکس عضوی از اعـضای دودمان مذکور را که مدعی سلطنت باشد یاری و پناه ندهد (۳) صب خلفای سه‌گانه و تعزیه داری امام حسین وسایر اعمال مختصهٔ بشیعیان موقوف و متروك گردد . شرط اخیر از همه بیشتر بر ایرانیان ناگوار آمد وچون نادر از رئیس علمای روحانی فتوی طلب کرد مشارالیه درکمال بی باکی آنرا « مخالف مصالح مؤمنین حقیقی » معرفی کرد . این جسارت بقیمت زندگانی او تمام شد زیراکه نادر فوراً امر داد او را خفه نمودند . نادربااین هم اکتفا نکرد وچون بقزوین وارد شد اوقاف را ضبط وعوایدآن را بمصرف قشون رسانید و گفت ایران سپاه را بیشتر از اوقاف لازم دارد . در پـایان همان سال با عثمانیان عهدی بست و برحسب آن تمام ولایات ازدست رفته را مجدداً صاحب شد . در دسامبرهمان سال با صد هزار نفر بافغانستان وهندوستان روی آورد و پسر خود رضاقلی را نایب‌السلطنه ایران کرد .

دو سالی کـه بعد از این تاریخ پیش آمد (۹ ـ ۱۷۳۷ م) شاهد بزرگترین فتوحات نظامی نادرشاه بود . فتح هندوستان تسخیرلاهور و دهلی مراجعت بایران با غنیمتی جنسی و نقدی کـه از اموال هندیان واژگون بخت بدست آمده و هانوی[۱] مقدار آن را ۸۷ ر ۵۰۰ ر ۰۰۰ لیره تخمین میزند دَراین دوسال اتفاق افتاد .

فتح نادردر هندوستان ۱۷۳۷ ـ ۱۷۳۹ م

در سنهٔ ۱۷۳۸ قندهار و کابل و پیشاور را بتصرف درآورد و دراوائل سال بعد ، از رود سندگذشته لاهوررا مسخرنمود و درفبرایری۱۷۳۹ سپاه محمد شاه راکه تقریباًمرکب ازدویست هزارنفرمرد جنگی بود دردشت کرنال درهم شکست ، دهلی بدون جنگ بچنگ آمد امـا چند روز بعد شورشی اتفاق افتاد وجمعی از سپاهیان ایران تلف شد نادر بانتقام آنها فرمان قتل عام داد و از ساعت هشت قبل از ظـهر تا ساعت سه بعد ازظهر که مدت کشتار بود ۰۰۰ ر ۱۱۰ بقتل رسید . نادر هرگز توقع نداشت که هند را درتصرف خود نگاهدارد پس ازبرداشتن غنیمت عظیمی که میزان آن فوقاً مذکور شد تاج و تخت را بمحمد شاه برگشته بخت واگذاشت و او را بیم دادکه درصورت لزوم مراجعت خواهدکرد . درماه می بایران بازگشت ودرراه برای تنبیه ازبکیه خیوه و بخارا ازخط سیرخود منحرف شد ودر ۲۸ نوامبر ۱۷۳۹ بخارا را بتصرف آورد .

در غیاب نادرشاه رضـاقلی طهماسب بدبخت را با بیشتر اعضاء خانوادهاش در سبزوارکشته وشروع باظهار این آرزو کرده بودکه پس ازمراجعت پدرهم مقام خود را از دست نداده سلطنت را علی‌الدوام برای خود نگاه خواهد داشت .

طغیان رضاقلی و کور شدنش

چون نادررا خبردادندکه پسرقصد جان تورا دارد فرمان داد اورا از حلیه بصرعاری کردند اما بعد ازاین ابرازشقاوت بخت واقبال حیرت انگیزی که همراه نادرشاه بود او را ترك گفت ، بی‌رحمی روز افزون و ظلم و جور وحرص و از همه مهمترقصد برقرارکردن مذهب تسنن درایران رفته رفته او را منفورساخت . ازجمله تجدد او ترجمهٔ قرآن وتورات

(۱) انقلاب ایران جلد دوم ص ۱۸۸ خسارت هندوستان را دریکصد وبیست میلیون پوند تخمین زده وعدهٔ تلفات را دویست هزار نفر مینویسد (ایضاً صفحه ۱۹۷)

و انجیل بزبان فارسی بود توراة و انجیل را کـه جمعی از عیسویان به ترجمهٔ آن مأموریت داشتند امر داد در طهران برایش قرائت کردند و در حین استماع از روی استهزاء آن را تأویل و تفسیر نمود و گفت در موقع فرصت و مجال (شاید بتقلید اکبر) دین جدیدی تشریع خواهد کـرد کـه جانشین دین یهودی و مسیحی و اسلام باشد،[۱] نقشه های نظامیش هم بی تأثیر گردید. جنگی که بالگزی ها در سنهٔ ۲ ـ ۱۷٤۱ کـرد نتیجه نبخشید و در حرب عثمانیان کـه درسنهٔ ۱۷٤۳ بآن سرگرم شد نتوانست موصل را بگیرد و از اینجهت او را مغلوب باید شمرد، انقلاباتی که در فارس و شروان بظهور رسید با اشکال تمام و خونریزی بسیار تسکین یافت. معذلك شورش طایفهٔ قاجار را در استراباد در سنهٔ ۱۷٤٤ فرو نشاند و در آگست ۱۷٤٥ ترکها را در حدود ایروان شکست داد و در ۱۷٤٦ صلحی کامیابانه نمود. سال بعد نادرشاه بکرمان رفت و خسارات وخـرابی بسیار باین ولایت رسانید و از آنجا بجانب مشهد راند در آخری ۱۷٤۷ بآنجا وارد گشت، در اینشهر خیالی فاسد برای او پیدا شدکه تمام سرداران و سربازان ایرانی خود را بقتل رساند (زیراکه اکثرقشون او از ترکمان و ازبك یعنی سنیها بودند)

قتل نادر ۲۰ جون ۱۷٤۷

اما یکنفرغلام گرجی این راز را نزد بعضی از سرداران ایران فاش کرد و آنها هم عزم کردند که برطبق مثل دلپذیر فارسی «پیش از آنکه بر آنها چاشت کنند بروی شام خورند» یکنفر صالـح بیك[۲] نام با چهار نفر همدست خود شبا هنگام وارد خیمهٔ نادر شده مملکت خود را از شخصی که هرچند دربدو امرو برحسب ظاهر ایران را ازیوغ افغان خلاص کرد اما در آنموقع رفتاری دهشتناك وبد عاقبت پیش گرفته بودرهائی بخشید دروقت مرگ نادرشاه شصت ویکسال داشت ویازده سال وسه ماه سلطنت کرده بود (٤۷ ـ ۱۷۳٦)

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران سرجان ملکم چاپ ۱۸۱٥ جلد دوم ص ۱۰٤

(۲) مطابق تاریخ بعد نادریه (چاپ اسکارمان درلندن ۱۸۹۱ صفحه ۱٥ ومابعد) که بتفصیل تمام ازاین مسئله سخن میراند چهار نفر سردارموسوم به محمد خان قاجار ـ موسی بیگ افشار ـ خواجه بیگ گندزلو ومحمد صالح خان باهفتاد نفرجوان داوطلب وارد دسیسه بودند اما فقط چهار نفر جرأت ورود بچادر نادرشاه راداشته اند قتل نادردر یکشنبه ۱۱ جمادی الثانی ۱۱٦۰ (مطابق ۲۰ جون ۱۷٤۷) واقع گردید.

هرج و مرج بعد از وفات نادر

نوه اش علی قلی خان ملقب بعادل شاه جانشین او گشت اما سال بعد برادرش ابراهیم اورا مغلوب ومقتول ساخت یك سال پس از آن اونیز بنوبهٔ خود دردست یکی از هواخواهان شاهرخ نوهٔ نادر شاه کشته شد شاهرخ پسر رضا قلی خان بدبخت وازبطن یکی از شاهزاده خانمهای صفوی یعنی دخترشاه سلطان حسین بود دراینموقع برتخت جلوس کرد، جوانی وجمال ورحم طبیعی[1] وخلق خوش هیچکدام اورا ازبخت بدحفظ ننمود و قلیل زمانی بعد از جلوس سید محمد نامی که از جانب مادر بشاه سلیمان ثانی از سلاطین صفویه می‌پیوست اورا کور ومعزول کرد. سید نیز بنوبت خود مقتول شدائد وبی‌قانونی عمومی شد که‌در این دوره برایران حکمفرمائی داشت. شاهرخ دوباره تاج برسر نهاد اما دیگر بار معزول وباز منصوب گردید ودر مشهد اسماً پادشاه خراسان شد. این ولایت را احمد خان ابدالی بانی دولت حالیهٔ افغانستان (که بعد ها باحمد شاه درانی معروف گردید) قبل از بیرون‌رفتن از ایران استقلال اسمی بخشید تامیان ایران ومملکت او یکقسم مانع وحائلی باشد. بقیه ایام سلطنت شاهرخ اعمی که قریب پنجاه سال طول کشید وتا ۱۷۹۶ ادامه یافت بدون هیچ واقعه وسانحه طی شد.

سلسله زندیه (۱۷۵۰ — ۱۷۹۴)

اخلاق حسنهٔ کریمخان زند

سرجان ملکم گوید[2] «تاریخ ایران از وفات نادر شاه تازمان آغا محمد خان هیچ نکتهٔ برجسته در نظر ما عرض نمیدهد مگر حالات زندگانی کریمخان زند مورخی که عهد فرخندهٔ این پادشاه را بادورهٔ سلطنت سابقین ولاحقین او مقابله نماید همان حالت را احساس خواهد کرد که یکنفر پس از سفری پر مشقت بولایتی آباد و مأمون از حوادث و پر عیش وعشرت برسد، شرح اعمال شخصیکه درطبقهٔ پست تولد یافته وبدون هیچ جنایتی ببالاترین مقام رسیده و قدرت خود را با عدل و نصفتی کامل بکار برده باشد در چنان عهدی بقدری عجیب است که همان انسانیت وعدالت خواهی کریمخان مگردرغرابت با او برابری کند.»

(۱) تاریخ ملکم جلد دوم صفحهٔ ۱۱۱ (جلد دوم صفحه ۵۸ از ترجمهٔ فارسی، مترجم) (۲) جلد دوم ۱۱۵

حکمران زند شیراز را مقر سلطنت خود ساخت ودر آبادی وتزئین آن کوشش بسیار نمود چنانکه امروز هم نام وی در آن شهر باحترام برده میشود ، کریمخان هیچوقت بر سرتاسر ایران حکمفرمائی نکرد وابداً عنوان پادشاهی برخود ننهاد وبنام وکیل یانایب السلطنه قناعت نمود . دربدو امر وی و یکی از رؤسای بختیاری موسوم بعلی مردانخان مشترکا نایب‌السلطنه شخصی شدندکه «راست یادروغ اورا نوهٔ شاه سلطانحسین میگفتند» [۱] وبنام اواصفهان را گرفتند ودر آنجا برتختش نشاندند ، بعد از قلیل مدتی علی مردان خان کشته شد و کریمخان حکمران حقیقی ایران جنوبی گردید . رقبای او یکی آزاد افغان بود که درشمال غربی و آذربایجان مستقر داشت دیگر محمد حسن خان پدر آغا محمدخان قاجار پسر فتحعلی خان که نادر درابتدای ظهور خود اورا بقتل رسانید محمد حسن خان دراینوقت برولایات ساحل بحر خزر مسلط بود .

دو رقیب کریمخان

حذف شدن آزاد افغان از جمع رقیبان

آزاد نخستین رقیبی بود که ازرأس مثلث رقابت برداشته شد این شخص بدواً کریمخان را مغلوب ومجبور نمود نه تنها اصفهان بلکه شیراز را هم تخلیه کند . اما هنگامیکه بی‌محابا درتنگه کماریج یا کمارج ازدشمن تعاقب میکرد بدام افتادو گروهی ازپیروان خود را از دست داد وخود فرار کرد وپس از پناه بردن بپاشای بغداد و هراکلیوس پادشاه گرجستان عاقبت « خود را بدامن فتوت کریمخان انداخت شاه زند ویرا نوازش بسیار نمود و درمیان درباریان خویش نخستین مرتبه را بوی ارزانی داشت وچنان ابراز اطمینان و اعتماد کرد که رقیب منافق را محب موافق ساخت » [۲]

غلبه کریمخان بر رقیب قاجار خویش

در ۱۷۵۷ تقریباً چهار سال بعد از جنگ کماریج کریمخان مورد حملهٔ سختی از طرف رقیب دیگر خود محمد حسنخان قاجار شد ولی مشارالیه بعد ازکامیابی بدوی بداخله‌مازندران رانده گشت وبعدها بدست سردار کریمخان موسوم بشیخعلی‌خان در ۱۷۶۰ مغلوب ومقتول گردید . از اینوقت تاسال ۱۷۷۹ که پیك اجلش دررسید کریمخان رسماً بر

---

(۱) ر . چ . واتسن تاریخ ایران ص ٤٤ (۲) رجوع شود بجلد دوم ص ۱۲۵ تاریخ سرجان ملکم . دوصفحه قبل از صفحهٔ مذکور حاوی شرح دقیقی است از جنك کماریج که دو نفر ازاشخاص حاضر واقعه برای مؤلف نقل نموده‌اند .


کریم خان زند

تمام ایران حکمروائی داشت باستثنای خراسان که شاهرخ اعمی بـدون هیچ خطری برای همسایگان خوداسماً در آنجا سلطنت میکرد . مهمترین لشگر کشی‌های عهداین پادشاه انتزاع بصره بود از دست عثمانیان درسال ۱۷۷۶ .

فتح بصره بـدست ایرانیـان

صادق‌خان برادر کریمخان که فاتح بصره بود تا وفات برادر بر آنجا حکمرانی داشت ولـی در اینموقـع بصره را بعثمانیان گذاشته خود بایران آمد ودرنزاع‌خانوادگی و برادر کشیهای آن ایام شرکت‌نمود .[۱]

وفات کریمخان و فرار آغا محمد خان ۲مارچ۱۷۷۹

«اگر مأخذ مقایسه را نتیجه بعدیه قرار بـدهیم مهمترین واقعه ای کـه پس از وفات کریمخان اتفاق افتاد همانا فرار آغا محمد خان قاجار است که چندیـن سال محبوس و تحت نظر در شیراز میزیست »[۲] در ایام طفولیت بفرمان عادل شاه[۳] نوهٔ نادر او را مقطوع‌النسل کرده بودنـد واز اینجهت مشارالیه را آغا مینامندکه مخصوص خواجگان است . بعداز شکست ووفات پدرش محمد حسن خان درسنه ۱۸۵۷ مشارالیه بدست کریمخان افتاد که وی را بشیراز آورد .

اما درکمال رأفت وعطوفت بااو رفتار مینمود وتاحدی که باحالت محبوسیت او مناقضت نداشت نسبت باو اظهار فتوت ومروت میکرد . حتی باواجازه داده شده بود که دراطراف شیراز آزادانـه شکار کند بشرط آنکـه شبها قبل از بسته شدن دروازه بشهر بازگردد . چون درعصر ۱۲ صفر ۱۱۹۳(۱ مارچ ۱۷۷۹)بشهر مراجعت‌مینمود خواهرش که از ساکنین عمارات سلطنتی بود اوراآگاهی داد که کریمخان درحال‌نزع است ، آغا محمد خان‌یکی ازمرغان شکاری محبوب‌خودرا رهاکرد وفرار آن رابهانه قرار داد که شب در خارج شهر بسر برد بامدادان دوساعت بعد از سحر[۴] چون شنید که کریمخان نفس آخـرین را کشیده است اختلال اوضاع را غنیمت دانسته بجانب شمال راهسپر شد وچنان‌بسرعت طی مراحل کرد که روزسوم خودرا باصفهان‌رسانید[۵]

(۱) تاریخ زندیه تألیف علیرضا دیده شود (چاپ ارنست بیرلیدن ۱۸۸۸) صفحه ۸
(۲) سرجان ملکم جلد دوم صفحه ۱۵۷ (۳) ایضاً ص ۲۶۳ (٤) تاریخ زندیه صفحه ٦
i . 1 . (۵) تاریخ سرجان ملکم جلد ثانی صفحه ۱۵۸

سپس بداخله مازندران راند و آن ولایت را مرکز اقداماتی کرد که بعد از پانزده سال منجر بانهدام دودمان زندیه و تصرف سلطنت وقدرت شد .

در اینجا لازم نیست که برادر کشی‌های خوانین زندیه را شرح بدهیم که چگونه در ظرف ده سال (۸۹ - ۱۷۷۹) ریشه قدرت سلسلهٔ زندیه بیرون آمد و چگونه در طی این مدت آغا محمد خان باخویشتن داری باور نکردنی ودقت نظر سیاسی خود قوای قاجاریه را متحد ومرتبط میکرد .

جانشینان کریمخان

درهمان سال وفات کریمخان چهار نفراز خوانوادهٔ اویکی‌پس دیگری برتخت سلطنت بالا رفتند از اینقرار : پسرش ابوالفتح - نوه اش علیمراد - پسرش‌محمد علی - وبرادرش‌صادق ، علیمراد که‌مجدداً بسلطنت رسید در مارچ ۱۷۸۲ صادقخان را باتمام اولاد او غیراز جعفرخان بقتل‌رساند ، خود علی مراد هم درجانوری ۱۷۸۵ در مورچه خوار اصفهان وفات یافت وجعفر بجای او نشست تاریخ جلوس جعفر را حاجی سلیمان کاشانی متخلص بصباحی [۱] دراین ماده تاریخ بدیع ذکر نموده است .

بضبط سال جلوس مبارك میمون — که هست مبداء تاریخ عشرت‌دوران

نوشت کلك صباحی زقصرسلطانی — علی مرادبرون شد نشست‌جعفرخان

حروف قصر سلطانی (۵۵۰) است چون (۳۵۵) راکه عدد علیمراد است از آن تفریق نمائیم ۱۹۵میماند وپس از آن عد جعفرخان راکه (۱۰۰۲)است بر آن‌بیفزائیم ۱۱۹۹ میشود که تاریخ واقعه است وبا ۱۷۸۵ میلادی مطابقه میکند .

لطفعلی خان آخرین سلطان سلسله زندیه

جعفرخان در ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲۰۳ (۲۳ جانوری ۱۷۸۹) کشته شد وپسرش که همان لطفعلی‌خان زیبا و بدبخت باشد بجای او نشست سرهارفورد جانس بریج از شخص وجمال او شرح دلپذیری میدهد [۲] که ذیلا نقل میشود : « اگر وقایع عهد سلطنت‌ومصائب وارده وبدبختی های‌لطفعلی خان را بیش از اندازه‌معمول شرح میدهم امیداست که‌خواننده مرا عفو کند . وقتیکه برتخت نشست نسبت بمن محبت وتوجه بسیار ابراز داشت‌و چون متواری‌وفراری‌بوداین افتخار نصیب‌من‌شد که درزیرچادر محقری باوی‌بریك‌نمد

(۱) تاریخ زندیه صفحه ۲۴-۲۵ (۲) صفحه (Cxxl) از کتاب سلسله قاجار وغیره .
م . ج . بریج Sir H. g. Bridges «شیراز را نخستین بار در ۱۷۸۶ دیدار کرد »

زین بنشینم ! خصال پسندیده‌اش اورا درچشم رعایا عزیزتر میساخت . شجاعت و ثبات و جرئت و چالاکی کـه در ایام بدبختی از خود بروزمیداد مضمون قصاید وغزلیاتی است که تا زبان فارسی باقی باشد ممکن است بماند . درروزگارعزت و نعمت‌مردانه ودوست داشتنی ودلربا و دراوان بدبختی و مصیبت بقدری بزرگوار و جدی بودکه طبیعت بشری کمتر بآن پایه تواند رسید . جوانی با ابهت و خونسرد و ثابت قدم بود این واقعه که وجودی بآن شریفی که امید و افتخار مملکت خود بود بدست شخصی که باو اعتماد و اطمینان داشت بیفتد و با تحقیر و اهانتی که هر انسانی را میلرزاند روزگارش بپایان برسد - وپسر کوچکش از آلت رجولیت محروم گردد - ودخترانش بحجلهٔ خاك سپرده شوند - و ناموس و شرافت زنش بسر باد رود تمام اینها تقدیر خداوندی است که اگرچه ما نمیتوانیم در مقابل محکمهٔ پروردگار از آن شکایت و با آن معارضه کنیم ولی رخصت داریم که بنظرعبرت بآن بنگریم.»

شجاعت و مردانگی ومصائب لطفلی خان

اسباب خوشوقتی است کـه چنین مدح بیغرضانه از لطفعلیخان بیچاره که درمیان سلاطین ایران آخرین پهلوان ناکام محسوب میشود برای ما مانده است زیرا مورخینی که احوال او را نوشته اند طبعاً پس ازکامیابی رقیب سخت‌گیر وعدوی خون‌آشام او آغا محمد خان بنوشتن مبادرت ورزیده اندبنابراین احساسات وعقاید حقیقی آنها هرچه بوده جرئت نداشته اندکه کلمهٔ مساعدی درمدح پادشاه مقتول برقلم برانندچه دراینصورت گرفتار غضب آن قجر بیرحم میگشتند هرچند سلسلهٔ زندیه دوامی نداشت‌اما باشرافت شروع شد وباشرافت بپایان رسید شخص اول این سلسله یکی از بهترین و آخرین مردان آن طایفه یکی از شجاعترین طبقات عریض وطویل سلاطین ایران بوده اند .

سلسله قاجاریه ۱۷۹۶ ببعد

چون بتفصیل تمام تاریخ قاجاریه دردسترس خوانندگان انگلیسی هست اگر

(۱) درصفحه ۱۱۳ سطر اول وصفحهٔ ۱۱۵ سطر ۱۱ وصفحه ۱۱۶ سطر ۹ بجای لفظ نوه برادرزاده صحیح است ودرصفحهٔ ۱۲۵ سطر ۲۲ تبریز صحیح است (مصحح)

ما بخواهیم آنرا خلاصه کنیم در این کتاب بی تناسب و غیرلازم خـواهد بود .[۱] آغـا محمد خان تا سال ۱۷۹۶ رسماً تـاج بر سر ننهاد و در سال بعد بقتل رسید از اینقرار فقط پانزده ماه دیهیم پادشاهی ایران را برسرداشت[۲] اما عملا ابتدای سلطنت اورا باید از روزوفات کریمخان یعنی سال۱۷۷۹ دانست ولی « خودهمیشه‌میگفت تا تمام ایرانیانی که در داخلهٔ سرحدات‌قدیمه‌مملکت مسکن‌دارند باطاعت‌من سرفرود نیاورند نام پادشاهی بر خود نخواهم نهاد »[۳] باین لحاظ فقط بعد از تسخیر گرجستان راضی شد عنوان شاهی را بپذیرد سرجان ملکم صورت و سیرت او را با کمال قدرت قلم در این عبارت بیان کرده است :[۴] آغا محمد خان در شصت و سه سالگی کشته شد زیاده بر بیست سال در اغلب بلاد ایران فرمانروا بود اما مدت قلیلی بلا معارض در تمام خطهٔ ایران حکمرانی کـرد . اندامش چنان لاغر و بـاریك بود که از دور پسری چهارده یا پانزده ساله می‌نمود . چهرهٔ بی‌موی ضعیفش به صورت چین خوردهٔ پیرزنی شباهت داشت و صورتش اگر چه هیچوقت مطبوع نبود هنگامیکه ابر غضب بر آن سایه مـی‌افکند (و این حالتی بود که غـالباً او را دست میداد) کیفیتی مهیب می یافت . خود نیز این نکته را میدانست و از اینجهت نمی‌خواست هیچکس باو نگاه کند . در عنفوان شباب در حق او عداوتی سخت کـردند چنانکه گوئی رفتار و کردار بقیه زندگانیش مبتنی بر تذکر آن ایام فلاکت و روزگار بدبختی و

---

(۱) کتاب سلسله قاجاریه ترجمه از متن خطی فارسی(لندن ۱۸۳۳) تألیف سرهارفورد جانس بریج بایك مقدمهٔ بسیار نفیسی که از صفحه XIII تاصفحه CXCI فرا میگیرد متن کتاب اصلی موسوم بمآثرالسلطانیه در رجب ۱۲٤۱ (مارچ ۱۸۲٦) درتبریز چاپ گشته و بوقایع این سال ختم میشود اما ترجمه بریج Brydges تاسنه ۲/۱۲۲٦ - ۱۸۱۱ میرسد و مخصوصاً درقسمت اخیر بامتن چاپی مزبور خیلی تفاوت دارد تاریخ سرجان ملکم بوقایع سال۱۲۳۰ /۱۸۱٤ منتهی میگردد . کتاب عالیقدر ر . ج . واتسن Watson بسال ۸ - ۱۸۵۷ خـاتمه می‌یابد تاریخ ایران سرپرسی‌مولسورت سایکس که ازهمه موخراست(چاپ دوم لندن۱۹۲۱) تا سالی‌که بچاپ رسیده است کشیده میشود . (۲) او نیز مثل نادر در دشت مغان در بهار ۱۷۹٦ تاجگذاری کرد ودر۱۷ جون ۱۷۹۷ مرگش فرارسید (۳) تاریخ ملکم جلد دوم صفحه ۲۸۷ انگلیسی (٤) ایضاً صفحه ۳۰۰-۳۰۲

خطاکاری بود . نخستین هـوس او میل بقدرت و دوم هـوس خست و لئامت و سوم انتقام بود . دراین سه‌هوس افراط میکرد وهریك از آنها متمم دیگری محسوب‌میشد اما دو هوس اخیر وقتیکه با شهوت اقتدار مصادف میشدند خود را کنار کشیده و راه را برایش بازمیگذاشتند ودرشناسائی اخلاق واحساسات دیگران قدرتی بکمال ودر اخفای سرایر خود مهارتی بینهایت داشت و بهمین دو سبب بردشمنان خویش مظفر و بر آرزوهای خود کامیاب شد درمناسبات خود با خصم‌تا کار بحیلت از پیش میرفت بزور توسل نمی‌جست و درمیدان جنگ تدبیرش بیش ازشمشیر تأثیر می‌بخشید وقتی که‌ازمعتمدترین ولایقترین وزرایش[1] سؤال شدکه آغامحمد خان‌خود بنفسه شجاعتی داشت یا نه جواب داد : « در دلیری او شکی نیست . امـا بخاطر ندارم که مجال و فرصتی برای ابراز شجاعت پیدا کرده باشد سرش هرگز بـرای دستش کاری باقی نمی‌گذاشت » .

فتحعلی‌شاه
۱۷۹۷ - ۱۸۳۴

بعد از آغا محمد خان برادر زاده او فتحعلیشاه کـه مردی مطیع زنـان و طـالب کثرت اولاد بـود[2] بسلطنت رسید مشارالیه شخصی مهمل ولئیم و خارج ازاندازه مفتون‌زیبائی صورت وریش بلند خود بوداماطبعی خونخوار نداشت(یعنی نسبت بعموی‌مرحومش) و میگویند که هر چند علی الرسم مجبور بود در موقع سیاست بدکاران حاضر شود ولی همیشه صورت‌را برمیگرداند تاحالت احتضارمحکوم بدبخت رانبیند . قدری در شاعری دست داشت و غزلیات بسیار بتخلص خاقان از وی باقی است . ازنظرسیاست

---

(۱) اشاره بحاجی ابراهیم خان است که عقیدهٔ مذکور را سرجان ملکم از خود او شنیده است . (۲) مطابق مندرجات ناسخ‌التواریخ عدهٔ اولاد فتحعلیشاه در ٤٧ سالگی که پس‌از بلوغ اومیگذشت از پسر و نوه بدوهزار بالغ میگردید و مؤلف‌تاریخ مزبور گوید اگر در بیست ویکسالگی که ازرحلتش تاحال تحریر میگذرد زنده میماند اولادواحفادش بده هزار میرسید بنابرحساب مورخ‌مذکور ٥٧ پسر و٤٦دختر بعدازخودش درقیدحیات بودندو۲۹٦ نوهٔ ذکور و۲۹۲ نوه اناث و۱٥۸زن داشت که ازبطن‌آنها طفل‌بوجود آمده بود ر ج واتسن در تاریخ ایران خود (صفحه ۲٦۹) بعلیرز ندان اورا۱٥۹ مینویسد . علی‌ای حال عدهٔ آنها بقدری زیاد بود که‌عبارت فارسی معروف‌را «شتروشپش وشاهزاده همه جا پیداست تائید میشود .

مهمترین وقایع ایام سلطنت او رقابت انگلیس و فرانسه بود . ازجانب انگلیس هیئت هائی بریاست ملکم و هار فرد جانس بریج و از طرف فرانسه ژوبر و ژنرال گاردان (۱۸۰۰ ـ ۱۸۰۸) بایران آمدند خطرروزافزون روسیه بمعاهدات مصیبت بارگلستان (۱۸۱۳م) و ترکمان چای (۱۸۲٦م) منجر شد و جنگ با عثمانی (۱۸۲۱) درسنهٔ ۱۸۲۳ بمعاهده ارزنةالروم خاتمه یافت . سایر سوانح مهمه این سلطنت بقرار ذیل : خواری و مرگ حاجی ابراهیم خان و ریشه کـن شدن خـانواده او در حدود سنهٔ ۱۸۰۰ [۱] و قتل گـریبایدوف و روسهای مقیم طهران در ۱۱ فبراری ۱۸۲۹ [۲] و وفات نابهنگام عباس میرزا فرزند شاه درسن ٤٦سالگی ۱۸۳۳ . پدرش فقط قریب یکسال بعد از او زنده ماند و بسن ٦۸ سالگی در ۲۳ اکتبر ۱۸۳٤ بدرود زندگانی گفت و۵۷ پسر و ٤٦ دختر بعد از خود بجای گذاشت که برمرگ او سوگواری کنند .

محمد شاه
۱۸۳۵ ـ ۱۸۴۸

جانشین فتعلیشاه نوه اش محمد شاه پسر عباس میرزا شد کـه در ۳۱ جانوری ۱۸۳۵تاجگذاری نمودمحمد شاه رادورقیب ومدعی بودیکی عمویش ظل‌السلطان دیگر برادرش فرمانفرما این رقبارالشکرایران بسرداری سرهانری لیندسی بتون Sir Henry Lindsay Bethune بدون مشکلات بسیاری مقهور کرد و هر چند شاه جوان حق داشت کـه از انگلیس وروس متشکر وممنون باشد که اسباب عروج او را برتخت سلطنت فـراهم ساختند اما اینکه همسایگان توانای مزبور بطریق فوق درکار ایران شروع بمداخله نمودند علامت مشئوم و سابقهٔ خـطرناکی برای ایران شد . در همین سال عزل وقتل مـیرزا ابوالقاسم معروف بقائم مقام [۳] که قویترین وزیرپادشاه بود وهنوزهم هموطنانش اورا ابلغ مترسلین میدانند اتفاق افتاد بعد ازاوحاجی میرزا آقاسی معروف صدراعظم شدکه

---

(۱) رجوع شود به رابرت واتسن (تاریخ ایران صفحه ۱۲۸-۱۲۹)

(۲) ایضا صفحه (۲٤۷-۲۵٦) (۳) پدرش میرزا عیسی فراهانی هم همین لقب را داشت راجع بهردوشخص مذکوردرجلد دوم مجمع‌الفصحاء صفحه۸۷و٤۲۵ شرحی مستور است . درضمن ذکر نثر نویسان عهدقاجاریه نسبت بمقام ادبی اوشمهٔ مذکور خواهدشد رجوع شود بقسمت سوم این مجلد


حاج میرزا آقاسی


حکیم سنائی

هنوز هم حکایات مضحك نسبت باو درایـران شایع است[۱] راجع بمحاصرهٔ طولانی و بی نتیجه که ایرانیان ازهرات نمودند و رقابت روس و انگلیس کـه بآن سبب ظهور یافت چیزی لازم نیست گفته شود ، همچنین در باب سر . ج . ماك نیل که از۱۸۳۸ تا ۱۸۴۱ وزیرمختار انگلیس در ایران بود و دراین سال احضار شد و منازعات عثمانی و ایران در خصوص تعیین حدود در ۱۸۴۲ و قتل عامیـکه عثمانیان درسال ۱۸۴۳ از ایرانیان مقیم کربلا کردند سخنی نمیرانیم . این وقایع را ر ، ج ، واتسن وسایرمورخین ایران بتفصیل نگاشته‌اند و از نقطهٔ نظرما هیچیك باندازهٔ شورش اسمعیلیه در ۱۸۴۰ وظهور مذهب بابیه در۱۸۴۴ جالب توجه نیست .

اسمعیلیه در قرون جدیده

راجع باصل طایفهٔ اسمعیلیه یا سبعیه وعقاید آنها نکاتی درجلد اول[۲] این کتاب مندرج است و اضمحلال آن سلسله بـدست هلاکوخان در وسط قرن سیزدهم میلادی مجملا در جلد دوم سمت تحریر پذیرفته است[۳] اما هر چند در ایـران قوت آنها روی بضعف نهاد بکلی مضمحل نشدند وگاه‌گاه در صفحات تاریخ ایـران ظهوری داشته‌اند در جلد قاجاریه ناسخ‌التواریخ اشارات بسیار بآنها داده‌میشود ، اول درضمن وقایع سال ۱۲۳۲-۱۸۱۷ که مربوط است بمرگ شاه خلیل‌الله پسرسید ابوالحسنخان که درآن اوان دریـزد ریاست طایفه راداشته است . درعهد زندیه ابوالحسنخان حکمران کرمان بوده وپس از انفصال درمحلات قم عزلت گزید ؛ پیروان بسیار او ازهند و آسیای وسطی مالیات و نذر و نیاز میفرستادند میگویند اشخاصیکه نمیتوانستند شخصاً ارمغان و نذر خود را بخدمتش بیاورند آنهارا بدریا می‌افکندند باین اعتقاد کـه بدست امامشان خواهد رسید . اما در صورت امکان بحضور امام شتافته و ثواب و افتخار میدانستندکه شخصاً او را خدمت نمایند . حتی بنوکری وغلامی او تن دردهند .

---

(۱) رجوع شود بکتاب گوبینو موسوم به ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای وسطی (جلد دوم پاریس ۱۸۶۶ صفحه ۱۶۰ -۱۶۶) و کتابی که من بعنوان «یکسال درمیان ایرانیان» نوشته‌ام (صفحه ۱۱۶ - ۱۱۷) شمهٔ از اخلاق او را ر. ج. واتسن در تاریخ ایران خود صفحه ۲۸۸ - ۲۸۹ ذکر کرده‌است . (۲) تاریخ ادبی ایران جلد اول صفحه ۳۹۱-۴۱۵ وفیه(۳) ایضا جلد دوم صفحه ۱۹۰ - ۲۱۱ و۵۵۳ - ۴۶۰

قتل شاه خلیل‌الله ۱۸۴۳ - ۱۸۱۷

پسرش شاه خلیل‌الله محل اقامت خود را در یزد قرار داد اما پس از دو سال توقف درنزاعی کـه میان اتباع او وشیعیان آن شهر بتحریك ملا حسین نامی واقع شد بقتل رسید شاه محرك این واقعهٔ موهنه را سیاست کرد و یکی ازدخترانش را به آقاخان فـرزند و جانشین امام مقتول اسمعیلیه دادواوراحکمران قم وبلوکات نواحی آن ازجمله محلات گردانید

طغیان آقاخان در سنه ۱۸۴۹ یا ۱۸۴۰

جای دیگر در ضمن وقایع سال ۱۲۵۵/۱۸۳۹ یا ۱۲۵۶/۱۸۴۰ از این آقاخان ذکری رفته است[۱] گویا براثراخلاق متکبرانه و بی اعتنائی حاجی عبدالمحمد محلاتی که حاج میرزا آقاسی او را تحریك کرده بود آقاخان شورشی کرد و قلعهٔ بم را متصرف شد اما مجبوراً به فیروز میرزا حاکم کرمان تسلیم گشت فیروز میرزا او را عفو و بطهران گسیل نمود. حاج میرزا آقاسی اورا درمرکز خوب پذیرائی کرد و مجدداً بحکومت قم و مضافات برقرار نمود آقاخان محض اینکه آزاد وفارغ‌البال باشد عیال واموال را از راه بغداد بـکربلا فرستاده بود سپس شروع کرد بخریدن اسبان قوی و چـالاك و استخدام سواران شجاع و فداکار وچون تدارکاتش بانجام رسید از راه صحرا بجانب کـرمان رهسپارشد باین عنوان که ازخط بندرعباس خیال دارد بمکه عازم گردد ووالی کرمان باین امررضایت داده است.

شکست او بدست بهمن میرزا وفرارش به هندوستان ازراه‌لار

شاهـزاده بهمن میرزا بهاءالدوله که از قصد او اطلاع داشت ویرا تعاقب کرددرحالتیکه بجانب شهربابك وسیرجان رهسپار بود بوی رسید جـدالی میان دو دسته بوقوع پیوست وهشت سوار از طرف شاهزاده و شانزده نفر ازجـانب آقاخان کشته شد. بعد از یك جنگ خونین دیگر آقاخان مغلوباً بسوی لارگریخت و بعد از آنجا بهند رفت. در این مملکت یکی از اخلاف او موسوم بآقاخان[۲] امـروزه درکمال وسعت و باکثرت ثروت زندگانی نموده ومحل اقامتش بمبئی است مگراوقاتی که در

---

(۱) ر. ج. واتسن درتاریخ ایران خـود ازشورش فوق شرح نسبة کاملی میدهـد (صفحه ۴۳۱ - ۳۳۴) (۲) سلطان محمد شاه G.C.IE.etc در ۱۸۷۵ متولد شد. رجـوع شود بکتاب «Whoe'swho» مقاله آقاخان. خاتمه مقاله استانیسلاس گویارد موسوم به «یکی ازرؤسای بزرگ ملاحده درزمان صلاح‌الدین» در مجله آسیائی ۱۸۷۷



آغا محمد خان قاجار و میرزا ابراهیم خان وزیر

روبروی صفحه ۱۴۴



مظفر الدین میرزا ولیعهد بالله باشی (رضاقلی‌خان هدایت)

رو بروی صفحه ۱۴۵

اسفار پی درپی و دور ودراز خود باشد

جنبش بابیه

نهضت طایفهٔ بابیه یا مذهب بابی که درسالهای آخرعمر محمد شاه شروع شد یکی از وقـایع بسیار مهم وجالب توجه بود و موضوع یکرشته ادبیات حجیم ومفصل است[۱] نه فقط درفارسی وعربی بلکه بفرانسه وانگلیسی و آلمانی وروسی وسایرالسنهٔ اروپـائی . چون نمیتوان دراین مجلد شرح کاملی ازتاریخ پرسانحه وتوسعهٔ محیرالعقول آن درج کرد و چون در زبان انگلیسی امروزه مواد بسیار برای کسب اطلاع ومطالعه موجود است (و مبلغین آن دراماـریکا بوسیله زبان انگلیسی پیشرفت یافته‌اند) دراین کتاب تاریخ آنها را تـکرار نخواهم کرد . سیدعلی محمد باب درکتاب بیان خودکه بفارسی است تاریخ ظهورخویش را ۲۳ می ۱۸٤٤ (٥ جمادی‌الثانیه ۱۲٦۰) یعنی درست هـزار سال بعد از غیبت امام دوازدهم مهدی ع معین میکند و مدعی است که نسبت بآن امام بمنزلهٔ « باب » است در این اظهار نه فکرو نه طـرزبیان تازگی نداشت امام مهدی ع چهار « باب » داشته است کـه هنگام غیبت صغری یکی بعد از دیگری واسطهٔ مابین او و امت بوده‌اند و شیخیه که باب نزد آنها تحصیلات دینی خودرا تعقیب نمود معتقد بیکنفر «شیعهٔ کامل» بودندکه واسطه یا جدول رحمت میان امام غایب ومؤمنین است و باب ازاین عقیده شیخیه تقلید نمود ، بعدها باب باصطلاع پیروانش « بالاتررفت » و ادعاکردکه «نقطهٔ اعلی » یا « نقطهٔ بیان » است سپس مدعی شد کـه خود قائم آل محمد است بعدگفت مؤسس شریعت جدیدی است و بالاخره گفت من مظهرخدا و مهبط روح پروردگارم بعضی از پیروانش بالاتر رفتند وخودشان را خدا و او را خداآفرین خواند ویکی از آنها درحق بهاءالله گفت[۲]

---

(۱) برای اطلاع برادبیات این طایفه تاسنهٔ ۱۸۸۹ بجلد دوم‌از کتاب « بیانات یکنفر سیاح درکشف واقعهٔ باب» که اینجـانب نوشته‌ام و درکمبریج بسال ۱۹۸۱ طبع گردیده است رجوع شود بصفحهٔ ۱۷۳ – ۲۱۱ و بـرای ادبیات بعد از سنهٔ ۱۸۸۹ بکتابی که بنام «مواد لازمه برای مطالعه مذهب بابی» تالیف کرده‌ام مراجعه شود (کمبریج ۱۰۱۸)صفحه ۱۷٥ – ۲۳۳

(۲) این شعردرورق (a ۲٤٤) نسخهٔ خطی هشت بهشت ثبت و منسوب است به نبیل زرنه‌ی که درروز وفات بهاءالله ۲۸ می ۱۸۹۲ درعکاخود را کشت :

« خلق گویند خدائی و من اندرغضب آیم پر برداشته میسند بخود ننگ خدائی »

هرچند نهضت بابیه باعث خونریزی بسیار شد اما تقریباً تمام آن خونریزی‌ها بعد از وفات محمد شاه (٥ سپتامبر ۱۸٤۸) صورت وقوع یافت . بـاب این هنگام در یکی از قلاع ماکو محبوس بود و درخراسان و مازندران وسایر نقاط دستجات مسلح از پیروان او حرکت کرده ظهور مهدی منتظر و رجعت ائمه را خبر داده وباین ترتیب حملات دشمنان خود را کـه بواسطه وفات شاه و اغتشاشات و هرج و مرج مملکت رو بازدیاد گذارده بود دفع میکردند و دشمنان را مرعوب میساختند .

ناصر الدین شاه ۱۸۴۸ - ۱۸۹٦

هنگام وفات محمد شاه افق تاریك بود . ناصرالـدین میرزا ولیعهد درتبریز مقام داشت درغیاب او مادرش مهد علیا از روز وفات شاه تا ورود ناصرالدین میرزا درطهران برتق وفتق امور پرداخت حاج میرزا آقاسی که کاملا منفورعامه بود نه تنها ازصدارت افتاد بلکه مجبور شد بـزاویهٔ شاه عبدالعظیم رفته پناهنده شود [۱] در پایتخت اغتشاش شروع گشت و انقلابات سخت دربروجرد، کرمانشاهان، کردستان، شیراز، کرمان، بزدوخراسان رویداد

میرزا تقیخان امیر نظام

شاه کـه در این موقع ۱۷ سال بیش نداشت [۲] عاقبت در ۲۰ اکتبر ۱۸٤۸ بمرکزوارد شد وهمانشب تاج برسرنهاد ومیرزا تقیخان معروف بامیرنظام را صدر اعظم نمود . این شخص علی رغم پستی نسب (پدرش سابقاً آشپز قائم مقام بوده) [۳] یکی از بزرگترین رجال و باشرفترین ولایقترین وهوشیارترین وزرائی است که ایران درعهود جدیده داشته است ، واتسن [٤] با شوق تمام فریاد میزندکه : « نمیتوان نسل جدید ایران را سست وفاسدگفت زیرا که لایق بوده است مردی مثل امیر نظام بظهور برساند » و ربرت - کرزن Hon. Robert Gurzon در کتاب موسوم بارمنستان و ارزنةالروم در حق او میگوید : « این شخص از تمام مأمورین عثمانی و ایران وروسیه و بریتانیای کبیر که اینوقت درارزنةالروم حضورداشتند جالب توجه تر بودو باهیچیك از آنها قابل مقایسه نبود

(۱) رجوع شود به تاریخ ایران ر. ج واتسن صفحهٔ ۸ - ۳۵۷ (۲) در ۱۷ جولای ۱۸۳۱ تولد یافت . (۳) شرحی ازاین پدرو پسرمعروف که هردو لقب قائم مقام داشته‌اند درضمن احوال نثرنویسان مشهور جدید درقسمت سوم این مجلد دیده خواهد شد (٤) تاریخ ایران صفحه ۲٦٤

درسه سالی که شاغل مقام صدارت بود کارهای بزرگ و نمایان برای ایران کرداما ستاره درخشانیکه درافق زندگانی اوطالع شده بوددرابرحسدوتزویررقبایش پنهان گشت

قتل حزن انگیز میرزا تقیخان ۹ جانوری ۱۸۵۲

واقعهٔ غم انگیز قتل اوکه باکمال بیرحمی وقساوت در موقعی که درعمارت قشنگ فین نزدیك کاشان تبعید بودبوقوع پیوست بیش از آن مشهور است که حاجت بتکرار داشته باشد [۱] اما وفاداری زنش را کـه خواهر منحصر بفرد شاه بود نمیتوان مسکوت گذاشت واتسن [۲] میگوید : «هیچیك از بانوانی که دردربار پادشاهان اروپا تربیت یافته و تاریخ عالم احوال آنها را ضبط کرده باشد با وجود ملاحظه درخشان ترین نمونهٔ زناشوئی و تقوی وبزرگواری شوهـرهای خود بیش از این محبت وایثار نشان نداده اند که زن امیرکبیر نسبت بشوهر بدبختش نشان داده معذلك بـرخلاف مواظبت خستگی ناپذیری که داشت ازحاجی علی خان حاجب‌الدوله فریب خوردواین شخص با آنکه زائدالوصف مرهون توجهات وزیر بود بالاخره در ۹ جانوری ۱۸۵۲ زندگانی او را خاتمه داد .

نهضت بابیه در ۱۸۴۹ ـ ۱۸۵۰

بابی‌ها بهیچوجه میرزا تقیخان را دوست نداشتند و در قتل او هم نهایت کوشش را کرده بودند و مرگ ناگهانی اورامعجز وانتقام خدائی میدانستند زیرا علاوه بر اقداماتیکه برضدآنها کرده بود مشارالیه مسئول قتل باب محسوب میشد که در تبریز در ۹ جولای ۱۸۵۰ کشته شد اما باب که محبوسی بیچاره بیش نبود شعله ای روشن کرد کـه تا کنون خاموشی نپذیـرفته است و مخصوصاً شعاع تیره و مدهش آن چهار سال اول سلطنت ناصرالدین را روشن گردانید .

گوبینو

تاریخ کارهای بابیه را درشیخ طبرسی مازندران وزنجان ویزد و تبریز و سایر نقاط درسنوات ۱۸۴۹ ـ ۱۸۵۰ بهترو دقیقتراز آنچه کنت گوبینو درکتاب بی‌نظیر خود موسوم به **ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای مرکزی** شرح داده و با تحقیق فوق‌العاده بیان کرده است نمیتوان برشتهٔ تحریر در آورد . من شخصاً راجع بایران بیش از هر مأخذی از آن کتاب استفاده کرده‌ام زیرا

(۱) واتسن صفحه ۳۹۸ ـ ۴۰۶ (۲) ایضاصفحه ۴۰۳

که هم از این کتاب و هم از یك ملاقاتیکه بر حسب اتفاق و از بخت نیك در اصفهان نموده ام بـر چگونگی مذهب بابیه و سرگذشت تاریخی آنها آگاهی یافته و باین واسطه درجمع مستشرقین اولین باب شهرت برروی گشاده شد گوبینومدتهادرفرانسه مثل پیغمبریکه در ولایت خود باشد بیقدر بود اما بعد از آنکه فرانسه مدتها او را فراموش کرد آلمان یك مجمع اتحاد گوبینو تشکیل داد [1] وچند کتاب درشرح احوال و تألیفات او [2] منتشرشد.

سوء قصد

دورهٔ جنگجوئی و خونریزی بابی ها اروقتی شروع شدکه سه نـفر از آنها در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ قصد کشتن ناصرالدین شاه نمودندو در نتیجه قتل عامی شروع گردید که در آن ۲۸ نفر ازرؤسای بابیه کـه کم و بیش دارای اهمیت بودند کشته شدند ازجمله قرةالعین شاعرهٔ معروف وصاحب‌حسن منظر وطبع سرشار در شکنجه سخت بدرود زندگانی گفت [3] بیشتر رؤسای بابی کـه باقی ماندند یا جلای وطن کردند یا ببغداد تبعید شدند و از آن پس هر چند مذهب مذکور رو بترقی گذاشت لیکن مرکز تبلیغات درخارج سرحدایران یعنی بغداد، ادرنه و قبرس وعکا بود.

جنگ ایران و انگلیس ۱۸۵۶ - ۷

دراینجا لازم نیست که ازعلل وچگونگی جنگ کوتاه ایران وانگلیس (۷ - ۱۸۵۶) که علتش تصرف هرات بتوسط ایرانیان بود ذکری برود.

این جنگ از تسخیر جزیرهٔ خارك خلیج فـارس در ٤ دسامبر ۱۸۵٦ بتوسط انگلیسها شروع شد و با معاهدهٔ پاریس مورخه ٤ مارچ ۱۸۵۷ که میان لرد کاولی و فرخ خان منعقد شد خاتمه پذیرفت هرچند بواسطهٔ نواقص وسائل استخبار یکماه بعد

---

(۱) تاریخ تاسیس ۱۸۹٤ است (۲) من دوجلد ازآنها را دردست دارم که تالیف لودویك شمان است یکی Eine Biographie و دیگری Quellen und unterchungen (استراسبورغ ۱۹۱۳ و ۱۹۱٤) مجله ماهیانه اروپا شماره ۷ مورخه اکتبر ۱۹۲۳ یك شماره مهمی مخصوص احوال کنت گوبینو انتشار داده که درصفحه ۱۱٦ الی صفحه ۱۲٦ آن مقاله بسیار خوبی بقلم ولادیمیر مینیورسکی تحت‌عنوان گوبینو وایران مندرج‌است بعدازآن‌مقاله صفحه (۱۲۷ - ۱٤۱) صورتی از تالیفات منتشره وغیر منتشره او نوشته شده و تاریخ زندگانی او تحریر یافته و شمهٔ از نهضت طرفداران گوبینو درآلمان وفرانسه مسطوراست. (۳) رجوع شود بدو کتاب ذیل تالیف اینجانب «بیانات یکنفرسیاح» جلد دوم صفحه ۳۲٦ - ۳۳٤ و «مواد لازمه برای مطالعه مذهب بابی» صفحه ۲٦۵ - ۲۷۱

از معاهده هم خصومت ادامه داشت . ختم این جنگ برای انگلیس خیلی بموقع بود زیرا که مقارن وقت مبادلهٔ عهد نامه ها شورش هندوستان شروع شد .

تأسیس تلگراف

از تجربه این جنگ معلوم گردید که لازم است میان انگلستان وهند روابـط استخباریهٔ بهتری موجود باشد و بهمین واسطه در ۱۸٦٤ در ایران تلگراف دائر گشت و درسنوات ۱۸۷۰ و ۱۸۷۲ توسعهٔ کامل یافت بنا برقول سرپرسی مولسورث سایکس (که تاریخ ایرانش [۱] کتاب منحصر بفردی است که اوضاع این مملکت را ازسال ۱۸۵۷ تاسنه ۱۹۲۱ دربردارد) ایجاد این مؤسسات مهمترین عامل انقلاب [۲] ایران محسوب میشود .

عوامل تجدید آوردیگر

از جمله عواملی که در تجدد اوضاع ایران تأثیر کرد توسعه چاپخانه بود (که نخستین دفعه عباس میرزا در حـدود سال ۱۸۱٦ یکدستگاه آن را درتبریز دائر نمود) و از نتایج آن تعمیم و تـرویج ادبیات و روزنامه نگاری است که از سنه ۱۸۵۱ [۳] بآهستگی شروع شد و درایام انقلاب ۱۹۰٦ تا ۱۹۱۱ و بعد از انقلاب روسیه توسعهٔ کامل گرفت دیگر تأسیس دارالفنون و ترویج علوم و تعلیمات اروپائی و دیگر سفر سه گانهٔ شاه باروپا در سنوات ۱۸۷۳ و۱۸۷۸ و ۱۸۸۹ . اما در این تردید هست که آیا خود سلطان یا همراهانش از مشاهداتی کـه هنگام گردش در اروپا کردند اینقدر استفاده نمودندکه ادبیات ایران ازشرح سفر نامه او انتفاع ادبی برد ؟

قتل ناصرالدین شاه ۵ می ۱۸۹٦

ناصرالدین شاه هنگام جلوس ۲٤ ذوالقعده ۱۲٦٤ (۲۰ اکتبر ۱۸٤۸) کمی بیش از ۱۷ سال داشت و در ۵ می۱۸۰٦که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری واقع میشد سال پنجاهم سلطنت او بود چهار روز قبل ازاین تاریخ هنگامیکه تدارکات لازمه بـرای جشن سال پنجاهم پادشاهی اومهیا شده بود به تیر میرزا رضای کرمانی یکی ازشاگردان سیدجمال‌الدین افغانی درحرم شاه عبدالعظیم مقتول گردید . وقایعیکه منجر باین حـادثه شد وعلل

---

(۱) مخصوصاً مراجعه کنید بجلد دوم که اضافاتی دارد ودر سال ۱۹۲۱ نوشته شده است درجلد دوم صفحه ۵۲٦ مؤلف ماه مارچ را تاریخ تحریر کتاب نوشته است . (۲) کتاب مذکور جلد دوم صفحه ۳٦۹ (۳) رجوع شود بصفحه ۱۰ از کتاب اینجانب موسوم بـه « شعر ومطبوعات درایران جدید » که دراین موضوع کاملا بحث شده است

واهمیت آنها را در کتاب : تاریخ انقلاب ایران ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹ بتفصیل ذکر کرده‌ام .

نطفهٔ انقلاب

بذر انقلاب از تاریخ آخرین سفرشاه بفرنگستان پاشیده شده وحتی روئیده بود زیراکه درسفر مزبورامتیازات مضره‌تفویض گـردید واین امتیازات خاصه امتیاز تنباکو (۱۸۹۰) وسیلهٔ تحریك ناخشنودی های سیاسی گردید ونخستین نمایش این عدم رضایت درشورش تنباکو (۱۸۹۱) شروع شد و درانقلاب ۱۹۰۵ بدرجهٔ اعلی رسید . روابط سیاسی ایران با دول خارجه مخصوصاً روس وانگلیس‌ماده ومرکز تاریخهای پلتیکی ازقبیل تاریخ سرپرسی مولورس‌سایکس است اما ما اگر از آن صرف‌نظر نمائیم عهد ناصرالدین شاه را بـطریق ذیل میتوانیم خلاصه کنیم . چهارسال اول سلطنت او (۱۸۴۸ - ۱۸۵۲)

سالهای پر حادثه ابتداء وانتهای عهد ناصرالدین شاه

بواسطهٔ جوشش مذهب بابیه اهمیت داشت و شش سال آخر دورهٔ پادشاهی او از ۱۸۹۰ تـا ۱۸۹۶ بسبب غلیان پلتیکی دارای اهمیت بود و درعهد جانشین او بانقلاب عمومی منجر گردید اما سالهای وسط عهد ناصرالدین شاه علی‌الظاهردورهٔ امن و آسایش نسبی بود . از خوشبختی من در اواخر این عهد بایران سفر کـردم (۸ ـ ۱۸۸۷) و موفق شدم که بقایای اعصار متوسطهٔ تاریخ ایران را تماشاکنم . هیچ واقعهٔ نا مطبوعی اتفاق نیفتاد میگویند این امنیت در بدو امر بواسطهٔ تنبیه وسیاست سخت و دهشت انگیز بدکاران ودزدان باین پایه رسید ولی موقع مسافرت من دیگر از آن قسم تنبیهات مشاه نمی‌گشت و درتمام مدت توقفم درایران هیچ واقعهٔ خاصی از این قبیل نشنیدم . اما در خـارج شهرشیراز ستونهای عفریت آسائی از صاروج بنظرم رسید که استخوان انسانی ازخلال آن نمایان بود و ازدورهٔ حکمرانی سخت وخشن فرهاد میرزای معتمدالدوله عموی شاه شهادت میداد . لیکن خود شاهـزاده را من مردی مؤدب وظریف ودانشمندی فریفتهٔ کتاب یافتم . چنانکه گفتم محیط محیط‌قرون وسطی بود : بزحمت سخنی ازسیاست‌وترقی مسموع می‌افتاد ومذاکرات غالباً بعرفان والهیات وادیان متوجه‌میشد . با حرارت ترین گفتگوهای پلتیکی‌راجع بود بجانشینان محمد رسول‌اللّه‌ص ٤ یعنی‌سیاست قرن هفتم میلادی فقط‌بواسطهٔ خواندن روزنامه‌های ایران و اطلاع و جریدهٔ اختر منطبعهٔ اسلامبول‌که بیشترمحرك ومهیج بود میل‌ضعیفی برای فهمیدن حوادث خارجه تولید یافته بود . اما درکرمان فقط هفتهٔ یك چاپار ما

را بادنیای خارج مربوط میساخت .

سالهای طوفانی از ۱۸۹۱ ببعد

چقدر این اوضاع با اغتشاش ۱۸۹۱ و طوفان خشمناك ۱۹۰۵ الی ۱۹۱۱ وخطر روسیه که درعید فصح همین سال شروع شد وعموم اوضاع را بفلج مرگ دچار کرد وجنگ بین‌المللی که ایران را عرصهٔ تـاخت وتاز سه سپاه خـارجی و میدان دسائس بی‌انتها کرد متفاوت ومتغایر بود ! سقوط امپراطوری روسیه ایران را از کابوسی که یکقرن بروی فشار میآورد رهائی داد وبنظرها چنین آمد که انتقام بی احترامی است که روسها در آپریل ۱۹۱۲ نسبت بمرقد مطهر رضوی نمودند ازطرفی‌هم‌بهم خوردن قراردادایران وانگلیس که در نتیجه آن قشون و مستشاران انگلیس خارج شدند ایران را بخود واگذاشت تـا چنانکه میتواند ومیخواهد آتیه خودرا تمشیت وترتیب دهد .

جانشینان ناصر الدین شاه

پس از آنکه ناصرالدینشاه بضرب ششلول از پـای در آمد پسرش مظفرالدین شاه بر تخت ایران جای گزید (۱۸۹۶ - ۱۹۰۷) ومشروطه را بملت ایران داد ونوه‌اش محمد علی شاه که سعی کرد اساس مشروطه را منهدم سازد در ۱۶ جولای ۱۹۰۹ بدست ملیون فاتح خلع شد واکنون در نواحی اسلامبول زندگی میکند .

بعداز قتل ناصرالدین شاه سلسله قاجار ضعیف شد واختیارات ازقاجاریه منتزع وبدست ملت افتاد .

---

(۱) یکسال درمیانهٔ ایرانیان (لندن Black: ac . ۱۸۹۳) این کتاب سالهاست از طبع خارج شده وامروز خیلی کمیاب است .

بخش دوم

شعر فارسی در چهارقرن اخیر

فصل پنجم

ملاحظات کلیه راجع باشعار اخیر خاصه ابیات مذهبی

ثبات و تغییر ناپذیری زبان ادبی ایران

چهارصد سال پیش ازاین زبان فارسی من‌حیث‌المجموع وازهر جهت همان‌بود که‌امروز هست (مقصود لفظ قلم است والازبان بازاری و آنچه امروز میان طبقات بیسواد رایج است ظاهراً در ضمن این مدت متداول گردیده است و قدمتی ندارد اما اشکال ادبی جدیدی که امروز موجود است اینقدرها قدیم نبوده و آغاز آنهااز اواسط قرن‌نوزدهم دورتر نمیرود در سه جلد مقدم بر این مجلد بعد از هر فصل تاریخی بلافاصله فصلی راجع بادبیات آن دوره نوشته میشد . اما در این مجلد بعلت مذکوره لازم ندیدیم که رشتهٔ وقایع تاریخی را ازهم بگسلیم و بهتر دانستیم که بخش اول کتاب را بتاریخ مختصری از تمام دورهٔ مطلوبه مخصوص کرده بخش دوم و سوم را برای توصیف ادبیات نظمی و نثری بگذاریم که از حیث طبقات هر یك دارای تقسیماتی خواهند بود

توجه بی‌اندازه نسبت بشعر

طرز ترتیب دادن این تقسیمات مسئله ایست که مدتی افکار مرا بخود مشغول نمود . تقریباً عموم اشخاصی که راجع بادبیات ایران چیز نوشته اند بیش از حد لزوم توجه خود را بشعر فارسی معطوف نموده اند و عموماً ازیك زمینه های دیگری که هرچند قدری پست تر وخشکتر است اما مثبت‌تر خواهد بود غفلت ورزیده اند مثلا تاریخ و شرح احوال

رجال والهیات وعلوم دینیه را متروك ومسکوت گذارده اند . اگر ما ادبیات را به ساده ترین معانی آن در نظر بیاوریم و آنرا فقط بر نوشتجاتی اطلاق کنیم اعم از نثر ونظم که دارای شکل مصنوع وزیبائی باشند بلاشك نظریهٔ نویسندگان سابق‌الذکر که فقط بشعر ونثر بدیع اهمیت داده اند معقول بنظر خواهد آمد اما بالعکس اگر ادبیات را بمعنی وسیع آن گرفته ومظهر روح و فکر یك ملتش بدانیم قضیه طور دیگر خواهد بود لیکن نظر برای غالب پیش از تحقیق در اجزاء مختلفهٔ ادبیات جدید ایران بدواً تا اندازهٔ هم راجع بشعر این دوره سخن خواهیم راند.

طبقات شعر فارسی

دراینجا لازم است شش نوع شعر تشخیص بدهیم(۱) اشعار طرز قدیم (۲) اشعار اتفاقی یا موقعی (۳) ابیات مذهبی از ترجیعات مبسوطه مانند هفت بند محتشم کاشانی گرفته تا اشعار عامیانه که درمجالس تعزیهٔ محرم خوانده میشد(٤) اشعار قلیل اما پرهیجانی که بابی‌ها از ۱۸۵۰ ببعد سروده اند ومیتوان آن را شعبهٔ مخصوصی از نوع سابق الذکر قرار داد . (٥)تصنیفاتی که مطربها ورامشگران سروده اند و مشکل است مبداء و تاریخ قدمت آنها را تعیین نمود (٦) منظومات سیاسی که جدیداً بعد از انقلاب ۱۹۰٦ ایجادشده ودر کتاب دیگر خود مفصلا بشرح آن پرداخته ام [۱] دراین فصل بیشتر به بیان اشعار مذهبی مبادرت ورزیده ابیات غیرمذهبی را به‌فصول بعد میگذارم .

۱ــ اشعار طرزقدیم

این نوع شعر فارسی که همه جا شکل و منظور معنوی آن یکسان است در مدت پنج شش قرن تقریباً بیك حالت مانده است چنانکه گوئی‌مهر وقاب مخصوصی دارند که تغییری در آن رخ نمی‌دهد . بقسمی که اگر ذکری از وقایع و اشخاص عهد در آن نباشد وتاریخ گفتن آن معلوم نشود . مشکل است بعد ازخواندن یك قصیده‌یا غزل یارباعی حدس بزنیم که گوینده از اهل زمان جامی (متوفی ۱٤۲۰) بوده یایکی از شعرای معاصر از قبیل قاآنی وغیره . راجع باوصاف تصنعی این قسم شعر در یکی از مجلدات سابقه بحث کرده ام [۲] وعقیدهٔ ابن خلدون اینست که : « صنعت شعر و نثر

(۱) مطبوعات و شعر در ایران کمبریج ۱۹۱٤ (۲) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۹-۸۳

فقط با الفاظ سر کار دارد نه با افکار [۱] » اما معذلك در اشعاری که جدیداً باین سبك سروده شده است اشاراتی ندرة باختراعات ورسوم جدیده از قبیل چـای خـوردن ـ سیگار یا قلیان کشیدن ـ راه آهن ـ تلگراف و روزنامه [۲] می‌یابیم . بعضی از شعرای برزگ عصر جدید مانند قاآنی و داوری و امثال آنها هنر شاعری خود را در اشکال جدیده نظم از قبیل مسمط سرائی [۳] که بعد از قرن یازدهم و دوازدهم مسیحی دیگر بمورد استعمال نمی آمده ظاهر کرده اند .

انتقاد ادبی که ایرانیان از آن غفلت داشته اند

ظاهراً عباراتی راکه در ابتدای قسمت فوق گفته شد خیلی مغلق است و توضیحاتی لازم دارد زیرا که فضلای ترك وهندمعتقدند که بعضی از شعرای اخیر ایران یك قسم ابتکار یا « تازه گوئی » داشته اندکه در توسعهٔ صنعت وتقسیم ازمنهٔ ادبی مشخص ومبشر یك عهد جدیـدی میباشند . اما خود ایرانیها با انتقاد ادبی آشنائی ندارند شاید همانطور که مردم وقتی بصحت مزاج خود عطف توجه میکنند که صحتشان از دست رفته باشد همانطور هـم ملل وقتی وارد انتقاد و کنجکاوی دقیق در ادبیات میشوند که دیگـر قابل نباشند و نتوانند ازخود ادبیات خوب ایجاد نمایند . بنابر قول گیب [٤] جامی وامیر علیشیر نوائی وعرفی شیرازی وفیضی هندی وصائب اصفهانی یکی پس ازدیگری درشعر عثمانی نفوذ کامل پیدا کرده قائد ادبی آنها شده اند وراجع بآن اساتید منتقدین عثمانی مطالب بسیار نوشته اند . بهترین و کاملترین انتقادیکه از گفتار اعاظم شعرای ایران از قدیم تا اواخر قرن هفدهم نوشته شده است بعقیدهٔ من کتابی است که (متاسفانه) بزبان اردو یا هندوستانی تحریر یافته است و نام آن شعر العجم ومؤلف آن شبلی نعمانی است ، جلد سوم این مجموعه که در (۱۳۲٤-٥) مطابق (۱۹۰٦-۷) مدون شده ازهفت شاعر ایرانی سخن میراند که در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی میزیسته اند که اسم و تاریخ وفاتشان از اینقرار است : فغانی [۹۲۵/۱۵۱۹]، فیضی (۱۰۰٤/٦-۱۵۹۵) ، عرفی (۹۹۹/۱-۱۵۹۰) ، نظیری (۱۰۲۱/۳-۱٦۱۲)، طـالب آملی (۱۰۳٦/۷-۱٦۲٦)

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ٤۲۵ فصل فی ان صناعة النظم والنثر انما هی فی الالفاظ لافی المعانی (مترجم) (۲) گیب تاریخ ادبیات عثمانیها جلد چهارم صفحه ٤ نظیر ابـن تلمیحی در اشعار نعیم هست که درقسمت اخیر همین فصل مسطور شده هرچند عموماً سبك شعر مزبور هم تقلید قصاید قدیم است (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۲-٤۱ (٤) تاریخ ادبیات عثمانیان جلد سوم صفحه (٤۸-۲٤۷)

صائب(۱۰۸۰/۱۶۶۹ یا ۱۶۷۰) وطالب کلیم (۱۰۶۱/۱۶۵۱). تمام این شعرا ایرانی بوده‌اند وبواسطهٔ تشویق و سرپرستی جوانمردانهٔ سلاطین مغولی بهندوستان جلب شده‌اند باستثنای فیضی که شبلی در حق او گوید. ازامیر خسرو بگذریم تنها شاعر هندی است که اشعار فارسی اورا با ابیات شعرای ایرانی‌الاصل نمیتوان فرق نهاد. عرفی وصائب معروفترین‌هفت شاعر فوقند اما معذلك در هندوستان بیش از مملکت خود عزت و شهرت یافتند[۱] یکی از آشنایان ایرانی من علت این پیش‌آمد را چنین بیان نمود که گفتارشعرای مذکور را خارجیها بآسانی میفهمند وبنابر این شهرت می‌یابند درصورتی که بهترین اشعار و عالیترین گفتار شعرای معروف ایران را خارج از دسترس افهام خود میبینند. بانهایت خجلت اعتراف میکنم که دراین مورد ذوق من نیز با خارجیها همراه وموافق است وصائب را مخصوصاً خیلی جاذب و جالب می یابم چه از لحاظ سادگی عبارات وچه ازحیث صنایع حسن تعلیل وارسال المثل[۲] تقریباً چهل‌سال‌قبل [سنهٔ۱۸۸۵] قسمت فارسی کتاب خرابات[۳] راکه مجموعهٔ‌غزلیات منتخبهٔ‌فارسی وعربی وهندی است وابیات منفرده نیز دارد مطالعه میکردم وبعضی اشعاررا که بنظرم خوب میآمد بدون رعایت گوینده شعرخارج نویس میکردم ودردفتری‌مینگاشتم. وهرچند گوینده ٤٤٣ غزل وابیات منفرده که بیرون نویس کرده ام غالباً معلوم نیست اما بیش از یك عشر مجموع آنها [٤٥] ازصائب است.

جلب کردن هندوستان شعرای ایران را درعهد اولین پادشاهان مغول

هندوستان درقسمت اعظم قرن شانزدهم وهفدهم‌میلادی بنابرپذیرائی وتشویق همایون واکبر وجانشینان آنها تا عهد اورنگ زیب که مردی متعصب و محزون بود و همچنین نجبا وبزرگانی‌ازقبیل بیرام خان‌خانان وپسرش عبدالرحیم که بعد از قتل پدر در سنهٔ ۱۵٦۱ دارای لقب مذکور شد عدهٔ کثیری از شعرای هنرمند ایرانی را بسوی‌خود جلب کرده است‌ادبای مزبور درهندوستان عزت وافتخاری یافتند که دروطن خویش از آن محروم بودند.

(۱) رضاقلی‌خان صراحة راجع باین دوشاعر مینویسد که سبك آنها را ایرانیان این عصر نمی پسندند. (۲) منتخبات‌التواریخ (کلکته ۱۸٦۹) جلد سوم صفحه ۱۷۰ - ۳۹۰
(۳) شمرالمجم صفحه ٥ ؛ این کتاب بهمت فضلای افغانستان بفارسی ترجمه شده‌است (مترجم)

بداونی [۱] قریب یکصد وهفتاد نفررا میشمارد که بیشتر ایرانی الاصل بوده‌اند هرچند بعضی از آنها در هند تولد یافته اند، [۲] شبلی پنجاه ویکنفر را اسم می‌برد که درعهد اکبر از ایـران بهند رفته و در دربار پذیرفته شده اند، اسپرنگر نیز صورت مفصلی ترتیب داده است از اشعار ذیل که شبلی ذکـر میکند معلوم میشود چقدر آرزوی هند رفتن ودر آنجـا بـه نعمت و عزت رسیدن درمیان شعرای ایران رواج داشته است. [۳]

مثلاصائب میگوید:

همچو عزم سفرهندکه در هردل هست رقص‌سودای تودرهیچ سری‌نیست که‌نیست

وابوطالب کلیم گوید:

اسیر هندم و زیـن رفتن بیجـا پشیمانـم کجاخواهدرساندن‌پرفشانی‌مرغ‌بسمل[۴]را
بایران میرود نالان‌کلیم از شوق همراهان بپای‌دیگران‌همچون‌جرس‌طی کرده‌منزلرا
زشوق هندزانسان‌چشم‌حسرت درقفادارم که رو،هم گر براه آرم نمیبینم مقابـل را

همچنین در این باب علیقلی سلیم گوید:

نیست در ایران زمین‌سامان تحصیل‌و کمال تا نیامـد سوی هندستان حنا رنگین نشد

درویش اسمی شاعر ایرانی بیاد تربیت ومرحمت خان خانان‌نسبت‌بشعرا گوید:

زیمن مدح‌تو آرنـ نکته سنج شیرازی، رسید صیت کمالش بـروم ازخـاور
بطرز تازه زمدح تـو آشنـا گـردید، چو روی خوب‌که یابد زماشطه زیـور
زفیض نام‌تو فیضی‌گرفت‌چونـ خسرو بتیغ هنـدی اقـلیم سبعـه را یـك سر
ز ریزه چینی خوانت نظیری شـاعـر رسیده‌است بجائی کـه شاعـران دگـر
کنند بـهـر مـدیحش قصیدهٔ انشـاء که‌خون رشك چکد‌ازدل سخن پرور
سواد شعر شکیبی چوکحل اصفاهان به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر
زمدحت توحیـاتی حیـات دیگر یافت بلی مقوی طبع عـرض بـود جوهر

(۱) فهرست کتابخانه بادشاه اود جلد اول صفحه ۵۵ الی ۶۵ (۲) شمرالعجم جلد سوم صفحه ۱۰ (۳) شمرالعجم جلد سوم صفحه ۱۳ (٤) وقتیکه یکنفر مسلمان مرغی را برای مصرف خودمیکشد وتیغ برگلوی اومیگذارد بایستی بسم‌الله بگوید و ازاین رومرغی راکه دوروی زمین می‌طپد ودست وپا میزنه مرغ بسمل یا نیم بسمل گویند.

حدیث نوعی و کفوی بیان چه سازم من چو زنده اند بمدح تو تا دم محشر
ز نعمت تو به نوعی رسید آن مـایه که یافت میر معزی ز نعمت سنجر

این شعرای قرون شانزدهم و هفدهم ایران سبکی ایجاد کردند کـه مرحوم پرفسر اته در کمال مناسبت آنرا بهارهندی شعر درایران نامیده است و تا زمانیکه فارسی زبان ادبی و هندی ها بشمار میرفت عدهٔ کثیری از گویندگان هندی مقلد اساتید مذکور بودند ، راجع باین مقلدین هندی که در بکاربردن لغات خارجی مهارت کامل داشتند چیزی نمی نویسم و ازتمام شعرای ایرانی الاصلی هم که درایران یا هندوستان زندگانی میکردند عدهٔ قلیلی را میتوان در این صفحات نام برد .

خشکی ادبیات در قرن بیستم

قرن هیجدهم مسیحی خاصه زمانیکه فاصله انقراض صفویه و تأسیس سلطنت قاجاریه بود (۱۷۲۲ ـ ۱۷۹۵) ازحیث ادبیات فقیرترین ازمنه است . بعد از این عصر درقرن نوزدهم شعرائی مانند قاآنی ـ یغما ـ فروغی ـ وصال و اولادش ظهور کردند کـه با بزرگترین شعرای ماقبل خود همدوش بوده‌اند .

۲ ـ ابیات اتفاقی یا موقعی

نمونهٔ اشعار اتفاقی یا موقعی

ازجمله مفیدترین اشعار آنهائی را باید شمرد که حتماً از آثار شعرای مشهور نبوده و مخصوصاً در مواقع معین سروده نشده است اشعار مزبور را در دواوین معمولی شعراء یا در صفحات تواریخ معاصر نمیتوان بدست آورد . محض نمونه ابیات ذیل از احسن‌التواریخ کـه هنوز طبع نشده بمت استخراج میشود .

در میان ۹۶۱/۴ ـ ۱۵۵۳ سه نفر از سلاطین هند وفات یافت . محمود سوم از گجرات . اسلام شاه پسر شیرشاه افغانـی از دهلی و نظام‌الملك از دکن . این اتفاق و تاریخ وقوع آن در اشعار ذیل ثبت گردیده است .

سه خسرورا قران آمد بیك سال ، که هند از عدلشان دارالامان بود ،
یکی محمود شاهنشـاه گجـرات ، که همچون دولتخود نوجوان بود[۱]
دوم اسلام شه سلطان دهلی ، که درهندوستان صاحب قران بود[۲]

(۱) رجوع شود بتاریخ لین پول (سلسله های اسلامی) ص ۳۱۳ (۲) ایضاً صفحه ۳۰۰ و ۳۰۲

سیم آمد نظام الملك بحری ، که در ملك دکن خسرونشان بود[1]
زمن تاریخ فوت آن سه خسرو ، چه میپرسی زوال خسروان بود،

ابیات ذیل که مولاناقاسم ساخته است ماده تاریخ وفات همایون است (۹۶۲/۵ - ۱۵۵٤)

همایون پادشاه ملك معنی ندارد کس چو او شاهنشهی یاد
ز بام قصر خود افتاد ناگاه وزو عمر گرامی رفت بر باد
پی تاریخ او قاسم رقم زد همایون پادشاه از بام افتاد[2]

این اشعار را حیرتی که درسنه ۹٦۱/ ٤ - ۱۵۵۳ درکاشان افتاد و بسرای دیگر شتافت در هجو اهل قزوین گوید :

وقت آن آمد که آساید سپهر بی مدار چون زمین درسایه ات ای سایهٔ پروردگار
پادشاها مدت نه ماه شد کین ناتوان مانده در قزوین خراب وخسته ومجروح وزار
یافتم رسم تسنن در وضیع و در شریف دیدم آثار تخرج در صغار و در کبار
در معابر پای شسته از فقیر و ازغنی در مساجد دست بسته ازیمین وازیسار
درزمان چون توشاهی دست بستن در نماز هست کاری دست بسته ای شه عالی تبار
قاضی این ملك نسل خالدابن الولید مفتی این شهر فرزند سعید نابکار
کشته گردیده زتیغ شاه غازی هردورا هم برادرهم پدر هم یار هم خویش وتبار
خود بفرمای شه دانا که اکنون این گروه داعی خصمند یا مولای شاه کامکار
قتل عامی گر نباشد قتل خاصی میتوان خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار
نیستند اینها رعایائی که باشد قتلشان مرجب تخفیف مال و مانع خرج دیار
بلکه هریك مبلغی ازمال دیوان میخورند سر بسر صاحب سیورغالندوهم ادرار دار

نقص این اشعار اتفاقی آن است که ما غالباً چون نمیدانیم تحت تأثیرچه عواملی و برای چه منظوری بنظم درآمده اند کاملا بر معانی و تلمیحات آنها اطلاع حاصل

(۱) شك دارم که کلمه بحری صحیح باشد ممکن است برهان باشد که اسم دومین نظام شاه احمد نگراست که از ۹۱٤ تا ۹٦۱ هجری مطابق (۱۵۰۸ - ۱۵۵۳ میلادی) سلطنت کرد . (۲) در نسخهٔ من «گاهی» نوشته شده ومن آنرا قاسم کردم . برای اطلاع ازوقایع زمان وفات همایون رجوع شود بتاریخ **هند در عصر دو پادشاه نخستین ازخانوادهٔ تیمور** یعنی بابروهمایون (لندن ۱۸۵٤) جلد دوم صفحه ۸ - ۵۲۷ تألیف ارسکین این ماده تاریخ اتفاقا وبرخلاف معمول طبیعی وساده وصحیح است

نمیکنیم . آیا اهل قزوین باشاعرفوق چه معامله کرده بودند که‌مشارالیه باین سختی و تلخ زبانی بدشمنی آنها قیام کرده است ؟ قاضی و مفتی که مخصوصاً بهجو آنها پرداخته که بوده‌اند ؟ چگونه اقوام و اقربای آنها بدست شاه کشته شده‌اند وطرفدار ومروج کدام دشمن بوده‌اند ؟ چون نمیدانیم این اشعاردرچه زمان ساخته شده است آیا در زمان شاه طهماسب یا در عهد شاه اسمعیل ؟ جوابی مقنع بسؤالات فوق نمیتوانیم بدهیم . اما این نکته قابل توجه است که در وقت سرودن این اشعار مذهب تسنن در قزوین غلبه داشته است .

۳ــ اشعار مذهبی

اشعار مذهبی محتشم و پیروان او

ازشعرای کثیری که در دورهٔ صفویه طبع خود را وقف سرودن اشعاری درذکرمصائب و اخلاق و صفات حمیدهٔ ائمه نموده‌اند محتشم کاشانی متوفی (بسال ۱۵۸۸/۹۹۶) اهمیتش بیشتراست در ایام شباب بگفتن ابیات عاشقانه مشغول بود اما در زمان کهولت ظاهراً قوای خود را صرف خدمت بمذهب کرد . رضا قلی خان درمجمع‌الفصحا (جلد دوم صفحه۳۶ ـ ۳۸)نمونهٔ ازهردو قسم شعر اودرج نموده است ولیکن ما دراینجا بنوع‌دوم کارداریم

بی اعتنائی شاه‌طهماسب نسبت بمداحان

صاحب عالم آرای‌عباسی درضمن شرح‌حال‌شعرای عهدشاه‌طهماسب می‌نویسد :«دراوائل حال‌حضرت خاقانی جنت مکانی را توجه تمام بحال این طبقه بود . . . . و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه می‌فرمودند چون این طبقه علیه‌را وسیع‌المشرب شمرده از صلحاء و زمرهٔ اتقیا نمیدانستند زیاد توجهی بحال‌ایشان نمیفرمودند وراه‌گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند مولانامحتشم کاشانی قصیدهٔ غرا در مدح آن حضرت و قصیدهٔ دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان‌خانم بنظم آورده ازکاشان فرستاده‌بود بوسیلهٔ شهزادهٔ مذکور معروض‌گشت شاه جنت مکان فرمودند من راضی نیستم که شعراء زبان بمدح و ثنای من آلایند قصاید درشأن شاه ولایت پناه وائمه معصومین علیهم‌السلام بگویند صله اول از ارواح مقدسه‌حضرات و بعداز آن ازما توقع‌نمایند زیرا که‌بفکردقیق‌ومعانی‌بلند واستعاره‌های دوراز کار دررشتهٔ بلاغت در آورده بملوك‌نسبت میدهندکه بمضمون (ازاحسن‌اوست

اکذب او) اکثر درموضع خود نیست اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست ومحتمل الوقوع است غرض که جناب مولانا صله شعر از جناب اشرف نیافت.» وبنابراین محتشم هفت بند معروف خود را ساخت و این بار چنانکه سزاوار بود صله یافت شعرای زمان بتقلید اوهمت گماشتند چنانکه در مدت نسبتاً قلیلی چندین هفت بند شیوع گرفت. این اشعار در اغلب جنگهائی که آثار محتشم را قید کرده مندرج است خاصه خرابات[1] تألیف ضیاء پاشا (جلد دوم صفحه ۱۹۷ - ۲۰۰) ترکیب بند مزبور دارای دوازده بند است هر یك مرکب از ۷ شعر و در آخر هر بند بیتی است با قافیهٔ مخصوص و متفاوت مجموع اشعار آن ۹۶ است. در این ترکیب زبان شاعری محتشم فوق العاده ساده و صریح است و از تصنعات بدیعیه و زبان بازی های مبالغه آمیز که بعضی از اروپائی‌ها را اینقدر بخشم میآورد عاری و منزه است و مترجم احساسات صادقانهٔ مذهبی است. میخواسم جا بیشتر از این بود تا تمام ترکیب بند را قید میکردم زیرا که نمونهٔ از اشعار بسیاری است که بتقلید آن ساخته‌اند.

احساسات طبیعیه که در این قسم اشعار مندرج است

خواه اشعار محتشم را ازجملهٔ اشعارخوب فارسی بدانیم خواه ندانیم مسلم این است که از نمونه‌های برجستهٔ اشعار تعزیت ومرثیت بشمار است وحکایت از تأثر شیعیان درتذکر مصائب امام مینماید اشعار محتشم مثل قصاید ناصر خسرو که قریب پنج قرن پیش ازشاعر کاشانی میزیسته دارای صفت صمیمیت وخلوص است وبرخلاف تصنیفات مصنوعه و خوش ظاهر اغلب شعرای ایران که درمملکت خودشان خیلی بیش از محتشم معروفند گفتار این شاعر خیلی طبیعی واحساسی و صمیمی است.

دیگر ازمراثی که برای امام حسین ساخته شده قصیدهٔ است که یکی از بزرگترین شعراء وسست اخلاق ترین گویندگان عهد اخیر ایران یغنی قاآنی متوفی بسال (۱۸۵۳) ساخته است و من هم بواسطهٔ تازگی شکل قصیده و هم بسبب بیدینی گویندهٔ آن، از ذکر آن صرف نظر نمی‌نمایم[2].

---

(۱) در اینجا مؤلف ۳ بندرا ذکر کرده بود چون برای خوانندگان ایرانی این اشعار بسیار معروف است محض اختصار حذف شد (مترجم)

(۲) این قصیده نظر بکثرت نسخ وبرای اختصار حذف شد (مترجم)

باردچه؟خون! که؟ دیده؟چسان؟ روز و شب چرا؟
از غم ، کدام غم ؟ غـم سلطان کربـلا ،

اشعار مذهبی که بیشتر عامیانه است

تذکر مصائب وارده بر امام حسین ٤ علاوه بر مراثی مذکوره نظماً و نثراً موجد آثار بسیاری گردیده است که بیشتر بازاری وعامیانه است سوگواری ماه محرم نه فقط منحصر است بتعزیه یا نمایش مذهبی که لا اقل چهل قسم آن بنظر رسیده است (و بعضی از آنها مـربوط بشخص پیغمبر یا اولیاء و مقدسین قبل از اسلام است) بلکه بیشتر روضه خوانی یـا ذکر وقایع حزن انگیز کربلاست ، کویند وجـه تسمیه روضه خوانی آن است کـه قدیمترین و معروفترین کتابی از این سنخ روضة‌الشهداء نـام داشته و تألیف حسین واعظی کاشفی[1] است سابقاً قـرائت این کتاب را روضه خوانی می گفته‌اند بعدها این اصطلاح بر خواندن کتب دیگر از قبیل طوفان البکاء یـا اسرار الشهاده نیز اطلاق شده است . این مجالس را در ماه محرم غالباً اغنیاء و اعیان و نجبا ومأمورین دولتی یا تجار فراهم آورده و چند نفر روضه خوان را دعوت کرده و بعد شامی مفصل یـا مختصر میدهند . مثنوی کوچکی دارم موسوم به « کتاب‌السفره فی ذم الریـا »[2] در این کتاب رجز خوانی میزبان و حرص مهمانان را با نیش هـای زننده مسخره کرده است .[3]

عزا داری محرم در چشم اروپائیان

چند نفر از محققین اروپائی کـه از لحاظ روانشناسی بـاین نمایش های مذهبی نگریسته اند تصدیق کرده‌اند که در کمال مهارت تدوین شده تعزیه خوان ها از روی اخلاص واطلاع از فن خود نمایش میدهند سرلویس پلی Sir Lewis Pelly ۳۷ مجلس تعزیه را ترجمه کرده ودرمقدمهٔ آن می‌نویسد اگر مقیاس هنرمندی نویسنده تیاتر را تأثیری بدانیم که در خوانندگان و شنوندگان می کند هیچ تراژدی از اینها بالاتر نیست . ماتیوار نولد

---

(۱) در سال ۵/۹۱۰ – ۱۵۰٤ وفات یافت رجوع شود بتاریخ ادبیات ایـران در زمان سلطهٔ تاتار تألیف اینجانب صفحهٔ ٤٤۱ وصفحهٔ ٤ – ۵۰۳ (۲) اسم مؤلف ترکـی شیرازی قیدشده‌است این کتاب کوچك که دارای ٤۸ صفحه است درسنه ۲/۱۳۰۹ – ۱۸۹۱ در بمبئی چاپ شده است . (۳) مؤلف اشعاری از این کتاب درج کرده بود چون خیلی سست وسخیف بود حذف آن را جایز شمردم (مترجم)

در کتاب تجربه و انتقاد با ظرافت کامل تاریخ اجمالی این تیاتر مذهبی را شرح داده است ماکولی Macauly در « امتحان راجع بلردکلیو » تمجید بسیار از این نمایشها کرده است گیبون Jibbon که شخص خورده گیر و بی اعتقادی است گوید : « بعضی از این نمایشها در سخت دل ترین مردم هم تأثیر دارد . »

توسعهٔ روایت

نوشتن تاریخ تحقیقی وقعهٔ کربلا ازروی نخستین اسنادتاریخی مانند طبری و غیره کـه چندان مفصل هم ننگاشته اند کاری مشغول کننده و مفید است اما از حدود این کتاب خارج خواهد بود ریشه این روایت غم انگیز در اقوال ابو مخنف لوط بن یحیی که در نصف اول قرن دوم هجری (۷۵۰ میلادی) میزیسته دیده شده است ازبعضی وقایعی که در این تاریخ داخل شده معلوم میگردد که شیعیان ایران بلا اراده با مسیحیان در بـرخی اعتقادات سهیم هستند از آنجمله اعتقاد بشفاعت است که شهادت امام حسین را مثل عیسی برای طلب بخشایش گناه و شفاعت کردن در روز قیامت ضرور می دانند از شواهد این همفکری اسلام آوردن ایلچی فرنـگی در بارگاه یزید است که در تعزیه هـا دیده ام تعزیه خوانها وقتی که یکنفر اروپائی را در میان تماشائیان به بینند این قسمت را خیلی باآب وتاب بازی میکنند . ازمطلب جالب توجه آمدن پادشاه مشرك هندی وآمـدن شیر وحشی است بیاری امام حسین و این نکات را مخصوصاً آورده اند تا قساوت قلب قـاتلین اهـل بیت را برجسته تر نمایند زیرا که کافر و جانور رحم کردند و مسلمانـان شفقت نیاوردند .[۱]

٤ ـ اشعار بابیه

حوادث کربلا را از بس باشکال مختلف روضه خوانها ذکر کرده اند همه زنان و دهقانان از تفاصیل واقعه مطلعند و چنانکه رسم عوام است در هر باب چنان مبالغه کرده اند که اکثراوقات از حقایق دور شده اند حتی سرگذشت اشخاص را که نـام میبرند نمیدانند مجتهدین بزرگ شیعه از قبیل مجلسی و غیره برای جلوگـیری از

(۱) مؤلف اشاری از کتاب سرباز وسایر بیاض‌های تعزیه نقل کرده که شاید ترجمه آنها در انگلیسی تازگی داشته است ولی از لحاظ ادبی برای ایرانیان خالی از وهن و ابتذال نبود حذف شد (مترجم)

مبالغه شدید و غلو کفر آمیز عوام‌الناس زحمت هـا کشیده و رسالات ساده عوام فهم بفارسی نوشته‌اند و هموطنان را ازحقایق آگاه کرده اند تا اطـلاع از ماوقع منحصر بطلاب زبان عربی یا فقها نباشد .

ایرانی شجاع است

اما از آنجاکه ایرانیان فطرة شجاع وطالب شنیدن سرگذشت ابطال هستند توجهی برسالات تاریخی فوق نکرده واین وقایع را باآب وتاب بسیار روایت نموده اند حتی بعضی جماعت ها خواسته اند بآن شهداء تاسی کنند اشخاصی که از خواندن کتاب حاجی‌بابا تالیف موریه Morier گمراه شده وایرانیان را مردمی کم‌جرأت وخجول پنداشته اند ازحقیقت بسی دورند اگردراروپا کسی بخواهداز صفت شجاعت ایرانیان آگاه‌شود باید بکتاب‌های مامورین مخصوصی مراجعه کندکه کارشان تحقیق احوال قاطبهٔ مردم است زیرا که این اشخاص در این رشته متخصص میشونـد وگفتارشان بیش ازقول سایـر دانشمندان حجت است مثلا هیچکس از اروپائیان مانند ناپیه ملکم شجاعت وثبات بعضی از ایـرانیان را مـوافق عدل و انصاف شرح نـداده است کتابش موسوم است به پنجسال در یکی از بـلاد ایران [یزد]

دلیری عرب و ایرانی

ویلفرید بلونت راجع باعراب قدماء گوید[1] : « شجاعت این طایفه ازجنسی خاص است وشایدبا آنچه درمیان‌مـا شجاعت خوانده میشود متفاوت باشد دلیری عرب نتیجهٔ اشتعال احساسات آنهاست که در اثر تمجید وتحسین تماشائیان یا بواسطهٔ تلقینات شخصی ورجز خوانی‌خودشان برافروخته میگردد »

این تعریف درباره ایرانیان‌هم صادق‌است زیراکه آنهاهم قومی حساس‌هستند ومخصوصاً از شعر تحریك میشوند ایرانیان شعر را سحر حلال می‌شمارند زیراکـه بقول صاحب چهار مقاله :

« شاعری صناعتی است که شاعر معنی خرد را بزرگ‌گرداند ومعنی بـزرگ را خرد نیکورا درصنعت زشت باز نماید وزشت را درصورت نیکو جلوه‌کند و بایهام قوت های غضبانی و شهوانی را برانگیزد تابدان ایهام طبـایع را انقباض و انبساطی

(۱) هفت قصیدهٔ زرین اعراب جاهلی (لندن ۱۹۰۳) ص ۱۲

بوده وامور عظام را در نظام عالم سبب شود »

مقصود این است که چون مردم ایران فطرة دلیر هستند همیشه میل دارند قصه پهلوانان را بشنوند وچون بسیار حساس هستند با شعر بهتر تحریك میشوند از این جهت همواره اشعار حماسی وجنگی رواج داشته است بعضی از پیروان باب خواسته اند وقایع کربلا را سرمشق اعمال خود کنند از آنها اشعاری شنیده ام که در مواقع سخت میخوانده اند و حکایت از ثبات قدم آنها دارد .

یکدست جام باده ویکدست زلف یار رقصی چنین میانه میدانم آرزوست
ایخوش آنعاشق سرمست که درپای حبیب سر و دستار نداند که کدام اندازد

اشعاری را نسبت بقرةالعین شاعره میدهند که درقتل عام اگست ۱۸۵۲ کشته شد این بیت از آن جمله است

من وعشق آن مه خوب رو که چوشد صلای بلا برو
بنشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا [۱]

مذهب بابی و تشیع مذهب بابی در ابتداء یك نوع تشیع بسیار شدید ومبالغه آمیزی بوده است سید علی محمد خود را باب امام غایب مهدی ع میخواند رفته رفته خودرا امام وپس از آن نقطه ومظهرحقیقی واجب‌الوجود گفت شاگردانش مدعی شدند که ائمه شیعه هستند و رجعت نموده اند [۲] و میگفتند تمام واقعهٔ کربلا مجددا درقلعهٔ شیخ طبرسی مازندران واقع گردیده است نوزده فصلی که اولین قسمت کتاب بیان را تشکیل داده سراسر راجع باصل رجعت است بیان کتابی است فارسی و از همهٔ تألیفات باب منظم تر و قابل فهمتر است در این فصول میگوید جمیع بزرگان ومبلغین اسلام رجعت کرده وبااین نشئه باز گشته اند در کتاب نقطه‌الکاف حاجی میرزا جانی مورخ بابی شرحی راجع بمقایسه قلعهٔ شیخ طبرسی باکربلا مندرج است .

مقصود این است که بابی‌ها دراول کار خود را بتشیع نزدیك کرده وتابع تاثیری بودند که روضه خوانی در ایران رواج داده بود .

---

(۱) بعضی این شعر را جزء غزل صحبت لاری میدانند (مترجم) (۲) راجع باصل رجعت در کتاب مواد لازمه . . . . ودر کتاب تاریخ جدید شرحی نوشته ام

اشعار بابیه

من در کتابی که بنام **مواد لازمه برای مطالعه مذهب بابیه** نوشته ام (ص ۵۸ ـ ۳۴۱) منتخبی از اشعار این طایفه و فرقهٔ بهائیه را درج کرده ام در ۱۹۰۲ میرزا نعیم سدهی قصیدهٔ برای من بخط خود فرستاده مشتمل بر۱۳۳ بیت که در بهار ۱۸۸۵ ساخته بود ودر خصوص حالات خود نوشته بود که من در ۱۲۷۲ / ۱۸۵۵ در سده نزدیك اصفهان تولد شده و در ۱۳۰۴ / ۷ ـ ۱۸۸۶ بطهران سفر کرده‌ام . ازقصیدهٔ او اشعاری‌ذیلا درج‌می کنیم .

مرا بود دل و چشمی زگردش گردون — یکی چودجلهٔ آب ویکی چولجهٔ خون
چرا ننالم سخت و چرا نگریم زار — که از مضیق جهان ره نمیبرم بیرون
درون دائره مقصود خود نمی یابم — مرا نه پای برون باشد ونه جای درون
مرا چه فایده از جاه اگرشوم قارون — مرا چه عایده از مال اگر شوم قارون
چو می‌نهم چه ثمر میدهد ضیاع و عقار — چو بگذرم چه اثر میکند بنات و بنون
مرا چه فخر که نوشم عقار یا جلاب — مرا چه فضل که پوشم حریر یا اکسون
چوملك ومال نماند چه‌محتشم چه فقیر — چو روزگار نپاید چه شاد وچه محزون
بعقل نازم و هر جانور از آن مملو — بروح بالم و هر جایگه از آن مشحون
مرا ازاین چه که گویم چه کرد اسکندر — مرا بدین چه که دانم که بود ناپلئون
مرا چه کار که مه شدهلال و بدر از آناك — بقدر تابش خود بروی است چهره‌نمون
چه فایده است کسوف وخسوف را دانم — که خور زماه ومه ازظل‌ارض نیلی‌گون
چه لازم است که گویم ثوابت وسیار — همه شموس و کراتند در خم گردون
مرا ازاین‌چه که دانم کرات گردشموس — معلقند و دوان وز دو جذبه‌اند زبون
مرا چه‌کار که باد آن هواکه موج‌زند — خفیف خشك بفوق وثقیل ترسوی‌دون
چه‌گویم آنکه‌قمر برزمین زمین برشمس — هم او به شمس دگر میچمد به پیرامون
چه گویم این رجز مطوی‌است یا مخبون — چه‌گویم این رمل سالم است یا محذوف
زصرف ونحو وحروف وقرائت وتجوید — ز وقف کوفیین و ز وصل بصریون
ز اشتیاق بدیع و معانی و انشاء — بیان وخط وعروض وقریض شعروفنون
رجال و فقه و اصول و جدال و استنباط — حدیث رجعت و تفسیر و سنت وقانون
زرسم وهیئت وجبرو و مناظر وتاریخ — حساب وهندسه جغرافی ازجمیع شئون

سیاست مدن وشرع وزرع وکان ولغات — حقوق ملت‌وخرج وخراج‌وقرض‌وقشون
طب و علائم و تشریح و نبض و قاروره — خواص جملهٔ ادویه مفرد و معجون
طلسم و دعوت و تعبیر کیمیا و حیل — نجوم طالع واعداد ورمل وجفروفسون
علوم فلسفه و منطق از قدیم و جدید — تحاشیات حواشی تسفسطات متون
بدین علوم هلا نقد عمر خویش مده — کزین معامله گشتند عالمی مغبون
از این علوم سوی علم دین حق بگرای — که غیر معرفت حق همه فریب و فسون
فسون فلسفه مشنو که سر بسر سفه است — فنون دهری و کلیی تمام‌جهل و جنون
چرا ظنون طبیعی شمردهٔ تو علوم — چرا علوم الهی گرفتهٔ تو ظنون
مقال‌این حکماچیست جملگی‌مشکوك — کلام این جملا چیست سر بسر مظنون
علومشان پی دفع حیا و صدق وصفا — فنونشان پی فسق وفساد ومکر ومجون
همه اباحهٔ ارض است واشتراك خطوط — همه اشاعهٔ فسق است واعتلاء بطون
خیالشان‌همه کوتاه‌وچشمشان‌همه تنگ — فنونشان همه وهم وشئونشان همه درن
نبود سد شریعت اگر براین یأجوج — نبود هیچکس ازعرض‌ومال‌وجان‌مأمون
بحق حق سخن این گروه ظاهر بین — بجسم ملت و ملك است بدترین طاعون
شوی زعلم الهی سلالهٔ کونین — شوی ز حکمت کلیی نبیرهٔ میمون[1]
هر آنچه گفت نبی این‌زمان ببین‌مشهود — هر آنچه گفت حکیم‌اینزمان‌بین‌مطعون
علومشان همه از انبیا ولی ناقص — فنونشان همه از اولیا ولی ملحون
ولیکن از در انصاف در جهان انسان — بعلم و دانش ممتاز باشد از مادون
بعلم و حکمت ره میبرد بذات قدیم — بعقل وفکر برد ره بحضرت بیچون
تعلم است که فرموده افضل الاعمال — تفکر است کز او ساعتی به از سبعون
مقر رات قدیمش حکیمهای بزرگ — چوسوقراط وچوبقراط ارسطو وزینون
چو بوعلی و چواقلیدس و چو بطلمیوس — چوطالس‌وچوفلاطون‌چوهرمس‌وشیلون[2]
یقد سون له بالعشی و الاشراق — یسبحون اذا یصبحون اذا یمسون
جهان سری که حکیم‌اندرو بجای خرد — زمان تنی که علوم اندر او بجای عیون
ولی توسست عنان توسن فنون سرکش — ولی تو خام ضعیف ابرش علوم حرون

(۱) اشاره است بقول داروین (۲) معنی لفظ شیلون مشکوك است شاید قصد سولون باشد

نخوانده سطری ریب آوری برب قدیم — زهی مزاج کـه قبض آورد ز انتیمون
ز مهد تا بلحد عـلم جو ولو بالصین — ز علم حق که بر آنست اعتماد و رکون
حقایق حکمش را حکیمها مبهوت — جوامع کلمش را ادیبها مـرهون
طبایع اند چو اجسام در ظهور و بـروز — حقایق اند چو ارواح در خفا و کمون
ز ننگ ظـرفی درین فضای نا محدود — بود عوالـم بیحد بیکدیگر مدفون
امور عاریـه را عام دید و خاصهٔ خاص — بقدر خود و هو اعلم بمـا یضفون
بکنه پست ترین صنع حـادثش نرسد — چه جـای ذات قدیمش هزار افلاطون
بحکم حق متـحرك بود سپهر و نجوم — بلی ز جـان متأثر بود عیون و جفون
ز امر نیست پس از کیست جنبش اجرام — ز آب نیست پس از چیست گردش طاحون
یکی بچشم تأمـل ز روی عقل ببین — درین سراچه که ربعی از آن بود مسکون
بهر یکی ز جماد و نبات و از حیوان — هزار عالم نـا دیده ظـاهر و مکنون
ورای عقل تو عقل دگر بود غـالب — درون جـان تو جان دگر بود مکمون
ببین بدانه که آن دانه با ازل همدوش — ببین به بیضه که آن بیضه با ابد مقرون
نهان وظاهر ازاین صدجهان طیوروفروخ — قدیم وحادث از آن صدچمن ثماروغصون
کجا بکوی حقیقت گذر توانی کـرد — تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون
چنانکه بینی فیض حیات از این عالم — بطفل از مدد مام میرسد ببطون
ز ماورای طبیعت اگـر مدد نرسد — بدین جهان بخدا این جهان شود وارون
ز ماورای طبیعت در این مضیق جهـان — عوالمی است خدا را ز حد وعد افزون

پیشرفت و تجدد بی‌اهمیتی که در اشعار عرفانی عهد اخیر دیده میشود ممکن است انتظار رود که دراین قسمت شمهٔ ازاشعار عرفانی صوفیه عهد اخیررا هم شرح بدهم. اما اگرچه این نوع شعر هنوز هم گفته میشود ولی هیچ شعری ندیده‌ام که با گفتار سنائی و عطار و جلال‌الدین رومی ومحمود شبستری و جامی و سایر عرفای بزرگ که درمجلدات سابقه مفصلا تحت بحث قرار گرفته اند مقابله و همدوشی نماید. شاید در این باب چیز تازه خیلی کم بدست می آمد و طریقی که بهتر از سابق مقصود را بیان نماید کمتر پیدا میشد مخصوصا در عهد صفویه اوضاع برای پرورش این قسم افکار و معانی مناسبت نداشت. بنا بر آنچه من اطلاع یافته‌ام

ترجیع بند دلپسند هاتف که در پایان فصل آینده نوشته خواهد شد سر آمد تمام اشعار صوفیانه است که درقرن هیجدهم سروده شده است . این جا لازم است که توجه خوانندگان باشعار صفی علیشاه و تفسیر منظوم او از قرآن جلب شود ت ز (شرح حال و منتخب اشعار او نه در مجمع الفصحاء و نه در ریاض العارفین و نه بستان السیاحه و سایر فهرست هائی که در دسترس دارم مرقوم نیست .)

۵ ـ تصنیف

تصنیف یا اشعار محلی

این نوع شعر مثل ابیات محلی و آواز های مضحك ما در ادبیات اثر ضعیف و بسیارخفیفی بجای گذارده‌است ناچار اکنون که طرف توجه ما واقع شده مطابق انتظار نتیجه بدست نمی آید از جمله تصنیف ذیل که راجع بصاحب دیوان ساخته اند وقسمت اولش این است .

دلگشا را ساخت زیر سرسرك دلگشا را ساخت باچوب وفلك
حیف دلگشا حیف دلگشا

قدمت احتمالی تصنیف

هنگامی که در تابستان ۱۸۸۸[1] درشیراز بودم معمول ترین تصنیفها بود اما محتملا امروز همان قدر در خاطرها مانده است که یکی ازاهاجی انگلیس راجع بفلان عضومعروف پارلمان که «در حالتیکه شیرا از چلسی بخانه میبرد آنرا ریخت» شکی ندارم که تصنیف یا سرود های عامیانه از ازمنهٔ بسیار قدیم حتی قبل از اسلام نیز درایران وجود داشته است . گویا باربد و نکیسا هم در هزار و سیصد سال قبل همین قسم تصنیفات برای خسرو پرویز ساسانی میسروده اند و محققاً رودکی نیز چهار صد سال بعد در حضور پادشاه سامانی ممدوح خود[2] همین قسم اشعارخوانده است . قسمتی ازتصنیفی (که آنرا «حراره» میگفتند) در موقع قتل احمد بن عطاش[3] که از اسماعیلیه بود در اصفهان رواج داشت این تصنیف در تاریخ سلجوقیه موسوم بواحة الصدورو آیة السرورتألیف ابوبکر نجم الدین احمد الراوندی نقل شده است .

---

(۱) رجوع کنید به «سالی درمیانهٔ ایرانیان» تالیف من صفحه ۲۸۳ (۲) رجوع شود به «جلد اول تاریخ ادبی ایران» تالیف من صفحه ۱۴-۱۸ (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۳۱۳-۳۱۶ وراحة الصدور (سلسله جدیده اوقاف گیب جلد دوم) وصفحه ۱۶۱ وحاشیه راجع به «حراره»

گویندهٔ این تصنیف ها ندرة معلوم میشود و خیلی کم در جائی ثبتشان میکنند رفیق مرحوم من جرج گراهام وقتی که در سال ۱۹۰۵ قنسول شیراز بود ازروی نهایت محبت دستور داد که چهل تصنیف از جملهٔ تصانیفی که در شیراز واصفهان ورشت و تبریز وغیره معروفتر ومتداولتر است انتخاب نموده برای من بنویسند.

ترجمهٔ انگلیسی دوازده فقره تصنیف دوازده تصنیف که حتی الامکان با نوت پیانو وفق داده شده در حدود ۱۹۰۴ طبع گردید عنوانش چنین است :

دوازده فقره تصنیف عامیانه فارسی که برای خواندن و زده شدن با پیانو توسط بلیر فیر چایلدمنتخب ومرتب گردیده است .ترجمه تصنیفات‌مزبوره را آلما استرتل عهده دار شده اند . (نولو وکمپانی لندن ونیویورك) در این کتابچه بسیار عالی تصنیفها در نهایت استحسان مرتب وبانگلیسی ترجمه شده است و هرچند آنطوریکه بایدترجمه نگشته ولی کاملامفهوم است وعبارات ذیل که ازدیباچه مختصر آن گرفته شده معلوم میکندکه جامع آن تصنیف ها تاچه حد فریفتهٔ لذت و تأثیر وصف نشدنی آواز مطربان ایرانی بوده است .

«اما برای اینکه شخص کاملا بداند که این تصنیفهاچیست باید در مشرق‌زمین اقامت گزیند : شب گرم ، وروشن ایران ، شعاع چراغها که برلباس براق ورنگارنگ حضار افتاده . تاریکی اطراف که شبح های تیره فام در آن‌پرواز ورقص‌میکنند؛نوای عجیب موسیقی ؛ آهنگهائی که گاهی بسیار دلپذیراست وبا تشابه وتکرار دائمی‌اوج گرفته و فرود می آیند ، - تمام‌اینها قابل ترجمه نیست اما تاثیری که درشخص میکند بقدری زنده ومحسوس وباندازهٔ سحاروفتان است که شخص آرزو میکندبهر شکلی هست آن را ثابت وپایدار نماید » .

اغلب این‌تصنیفهاابیات عاشقانه است که اشعاری از حافظ وسایر شعرای معروف گاه‌گاه در آن وارد می کنند. انواع تصنیفهای هجائی وجدلی یا محلی خیلی کمتر از نوع عاشقانه است ولی موضوع آنها بیشتر جالب توجه و بیشتر در معرض زوال و فراموشی هست .

لازم است خوانندگان را بمجموعهٔ تصنیفات فارسی.که و . ز کوسکی گرد آورده وبروسی ترجمه نموده است ودر سن پطرزبورع‌در۱۹۰۲ بطبع‌رسانیده است

متوجه نمایم . همچنین برزین نیز نه تصنیف با ترجمه انگلیسی آنها انتشار داد باین قصد که باموسیقی اروپائی موافق گردد (ت . ز .)

نمونهٔ این اشعار در دومین قطعهٔ شعری که در کتاب « مطبوعات وشعر جدید ایران صفحهٔ ۹ - ۱۷٤ درج نموده ام بنظر میرسد بدیهی است که در تصنیف مقام و آهنگ همانقدر اهمیت دارد که معنی کلمات و برای مطالعهٔ کامل در آهنگ تصنیفها اطلاع دقیق از موسیقی فارسی لازم است که بدبختانه من از آن بی بهره ام و گمان میکنم عدهٔ قلیلی از اروپائیان باشند که عملا و نظراً در آن مهارت داشته وحتی بتوانند دوازده مقام و ۲٤ شعبه [۱] آنرا بشمارند .

٦ــ اشعار سیاسی جدید

در کتاب « مطبوعات و شعر جدید ایران » (کمبریج ۱۹۱٤) بقدری در این مبحث بسط مقال داده ام که علاوه بر آن در اینجا ذکر نکتهٔ لازم نمی بینم اشعار مزبور زائیدهٔ انقلاب ۱۹۰۵ وسالهای بعد از آن است و بنظرم حاکی از ابتکار حقیقی ولیاقت و زندگی طبع گویندگان است اگر مجال باشد شاید وقتی که از روزنامه نگاری جدید بحث میکنیم نمونه‌های چندی از این اشعارهم درج نمایم باید دانست که جریده نگاری بااین قسم اشعار شریك وهمکار است وایجاد این از برکت وجود آن بوده است . مهمترین گویندگان این نوع اشعار عارف و دخو قزوینی و اشرف گیلانی و بهار مشهدی هستند وتاحدی که من مطلعم مشارالیهم هنوز زنده اند و دو نفر نخستین نسبهٔ جوانند . در کتاب سابق الذکر تصویر تمام آنها و شمهٔ از احوالشان مندرج است .

(۱) یکی از واضح ترین وصحیح ترین تألیفی که در این باب دیده‌ام رساله بهجة الارواح است که در یك نسخهٔ خطی که سابقاً متعلق بکتابخانه مرحوم سرهوتم شیندلر بوده (واکنون بمن تعلق دارد) مندرج است

فصل ششم

شعرای قبل از قاجاریه که بطرز قدما شعر میگفته اند

(۱۵۰۰ - ۱۸۰۰ م)

شیوع قریحهٔ شاعری در ایران

غالب ایرانیان با سواد میتوانند اشعار قابل شنیدن بسازند و اکثر آنها باین کار مبادرت میورزند و عدهٔ اشخاصی که عادة مدت مدیدی از وقت خود را وقف این فن می کنند و صاحب دیوان میشوند در هر زمان خیلی زیاد بوده است. بعلاوه این قسم اشعار کلیة بقدری با تصنع ساخته شده ودرعصری که تحت مطالعه است طرز بیان چنان ثابت ویکنواخت مانده که هرگاه از صد شاعر این چهارقرن اخیر صد غزل اختیار کنیم واشعاری را که اشاره بوقایع زمان یا تخلص گوینده دارد حذف نمائیم. هیچ شعرشناس و صراف سخنی از روی سبك نمیتواند آنهارا با تقریب بسیار بترتیب تاریخی منظم نماید. یا غزل یکی ازشعرای زمان‌شاه‌اسمعیل صفوی را از غزل یکی از متغزلین عهد ناصری تمیز بدهد.

تشخیص شعراء لایق ازشعراء عادی دشوار است

تذکره‌های شعراء هم مارا درانتخاب کمك نمی کنند چه مؤلف تذکره در ذکر شعرای معاصر بیشتر مایل است که احوال رفقای خود را بیان نموده وآنان را که طرف نفرت و بغض او هستند از نظر دور داشته و اشخاصی را که شعرشان پسند او نمی افتد حذف نماید. باین ترتیب ناظمین و قافیه پردازان صاحب نفوذ یا دوست تذکره نویس غالباً مذکور شده و شعرائی که قریحهٔ بازتر و ذوق سرشارتر دارند اما در مذهبشان حرفی است یا هجو میسرایند یا نزد مؤلف منفورند یا نسبت بمؤلف بی اعتنائی کرده اند در تذکرهٔ محل

ذکر نمی یابند . وقتیکه رضا قلی خان هدایت مؤلف تذکرهٔ بزرگ شعرای معاصر موسوم به مجمع الفصحاء [۱] از گویندگان زمان سخن میراند غالباً باین قبیل عبارات بر میخوریم کـه « با منش ارتباطی خاص بود و مرا بجنابش اخلاص » [۲] « در شیرازش دیدم [۳] خدمتش مکرردست دادی و ابواب صحبت برروی این ضعیف گشادی [۴] گاهی صحبتش دست میداد » [۵] « و چندی نیز بفارس پا گذاشته در آن وقت مؤلف نـیز در فارس توقف داشته اغلب شرف صحبتش دست دادی و ابواب مسرت بر روی احباب گشادی » [۶] « وقس علیهذا » ـ آیا چند نفراز ۳۵۹ شاعری که دراین کتاب [۷] مذکورند بواسطهٔ نظر شخصی اشعارشان درج گشته نـه از روی لیاقت و شایستگی حقیقی ؟ یکروز با رفیق قدیم و بزرگوارخود حاج میرزا یحیی دولت آبادی که دارای فضائل بسیار است و از شعر فارسی اطلاع وسیع دارد و شاید هزاران بیت از حفظ داشته باشد فهرست مجمع الفصحاء را باز کرده و مطالعه نمودیم از او پرسیدم کدام از این شعراء را واقعاً مهم و قابل اعتناء میدانید . از ۳۵۹ شاعرمذکور فقط پنجنفر را طبقهٔ اول شمرد صبای کاشانی فروغی بسطامی قاآنی شیرازی مجمر اصفهانی ونشاط اصفهانی وصال شیرازی وخود مؤلف (هدایت) را طبقهٔ دوم ، سروش اصفهانی و وقار شیرازی را طبقهٔ سوم محسوب داشت . بعبارة اخری از هرچهل نفرشاعری که در فهرست بود یکنفر را شایستهٔ اسم شاعری ودارای عنوان خاص دانست .

محك انتخاب

در هر حال بنا بر بیانات فوق انتخاب را باید با کمال دقت و احتیاط نمود . مخصوصاً شعرائی را باید یافت کـه خوبی اشعارشان منحصر بشکل ظاهر نیست و در ترجمه تا حدی محاسنشان محفوظ و باقی میماند . و دراختیار این شعراء آنهائی را درنظر گرفته ام که دروطن خودداری شهرتی بوده اند یـا در ضمن مطالعه بنظر رسیده و در طبع من تـأثیر خاص کرده انـد

(۱) در ۱۲۸٤ / ۸ – ۱۸٦۷ تالیف یافته ودر ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ در دو مجلد در طهران چاپ سنگی شده است . (۲) جلد دوم صفحه ٦٤ راجع بآگه شیرازی . (۳) جلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ٦۷ در احوال آزاد . (٤) ایضاً احوال میرزا ابوالقاسم شیرازی صفحه ٦۸ . (۵) ایضا صفحه ٦۸ امید کرمانشاهی (٦) ایضا صفحه ۷۲ الفت کاشانی . (۷) این شعراء ازصفحه ۵۸ تاصفحه ٦۷۹ جلد دوم را فرا میگیرند اما همگی بطور تحقیق معاصراو نبوده اند بعضی از آنها در نصف اول قرن هیجدهم میزیسته اند .

این‌شعرای اخیر عدهٔ بسیار قلیلی هستند (دراین حرف هست که یکنفرخارجی تا چه اندازه برای انتقاد وصرافی‌اشعارفارسی صلاحیت دارد ممکن است بگویدکه شخصاً فلان شاعر را می پسندد یا دوست ندارد اما بنظرم حق ندارد اظهار عقیده را تاجائی برساندکه آن شاعر را جزء شعرای خوب یابد قرار بدهد .

اختلاف‌ذوق‌خارجیان با سلیقهٔ اهالی بومی

حتی سلیقهٔ ترکها و هندیها هم کـه خیلی بیش از ما با شعر فارسی آشنا هستند با ذوق خود ایرانیان تفاوت داردو بدیهی است کـه در مورد ادبیات خویش صلاحیت دارترین قضات خودشان هستند بمناسبت این موضوع دقت خواننده را بقصه ذیل جلب مینمایم کـه پ . ج . هامرتن در **حیات عقلانی**[۱] نقل‌کرده است . یکنفرفرانسوی زبان انگلیسی را از روی کتاب آموخته بود بدون اینکه بتواند حرف بزند یا صحبت دیگران را بفهمد . « و بدرجهٔ رسیدکه در مورد یکی از السنهٔ مرده اگر بآن پایه میرسید نهایت اطلاع بود . اما در مورد مصنفین خاصه شعرای ما ذوقش با انتقاد و احساس مخصوص انگلیسها بقدری تفاوت داشت‌که مسلماًمیتوانستیم بگوئیم فهم ما راجع بآثار مزبور با هم شباهت ندارد . دو چیز مخصوصاً این مطلب را ثابت میـکرد مشارالیه غالباً نطقهای خطابی خیلی عادی و پست را از جملهٔ اشعار بلند مرتبه میشمرد اما از طرف دیگر گوشش از درك ایقاعاتی که درشعرخوش‌آهنك شعرائی مانند بایرون وتنی‌سن موجود است عجز داشت . چطورمیتوانست موسیقی این اشعار را بداندکسی‌که تمام آهنگ های انگلیسی برایش مجهول و غریب بود ؟ » حال بجای این فرانسوی یکنفر ترك یا هندی را گرفته و زبان فارسی را انگلیسی شمرده وقاآنی را درعوض بایرون وتنی سن محسوب بدارید آنوقت مطالب و نکات فوق در حق هندی یا ترکی که شعر فارسی را می‌سنجد صدق خواهدکرد .

از شعرائی‌که در فاصلهٔ ۱۵۰۰ الی ۱۶۰۰ وفات یافته اند لا اقـل دوازده نفر شایستهٔ مختصر ذکری هستند . همچنین از شعرائی که تاریخ رحلتشان از ۱۶۰۰ تـا ۱۷۰۰ است قریب همان میزان لایق نام بردنند از آنهائی‌که از ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ بدرود جهان‌گفته اند فقط یك یا دو نفر را میتوان نگاشت از اشخاصی‌که بین ۱۸۰۰ و۱۸۸۵

(۱) چاپ جدید لندن ماکسمیلان و کمپانی ۱۹۸۰ صفحه ۸۶– ۹۴

دنیا را وداع کرده اند قریب بیست نفر را باید شمرد . شعرائی کـه بعد از سنهٔ اخیره نیز درحیات بوده‌اند جزء گویندگان جدید جداگانه تحت بحث قرار خواهند گرفت اسامی ذیل از شعرائی است که میخواهیم بطور اختصار از آنها ذکری نمائیم و آنها را بترتیب تاریخ فوت در چهار عهدی که فوقاً ذکر شد مرتب کرده‌ام (زیرا تاریخ تولد کمتر معلوم است) .

ما بین ۱۵۰۰ و ۱۶۰۰ م (۹۰۶-۱۰۰۹ هـ ق)

بعضی از شعرائی را که فی‌الحقیقه مربوط باین عهد هستند در **تاریخ ادبی ایران تحت سلطهٔ تاتار** نام برده ام مثلا : امیر علیشیر نوائی (متوفی بسال ۹۰۶/ ۱۵۰۰) صفحهٔ ٦ - ٥٠٥ : حسین واعظی کاشفی (متوفی بسال ۹۱۰ / ٥ - ۱۵۰٤) صفحهٔ ٤ - ۱۵۳ ، بنائی که در قتل عام قارشی مقتول شد (۹۱۸ / ۳ - ۱۵۱۲) صفحهٔ ٤٥۷ ، هلالی که بفرمان عبیدالله‌خان ازبك ودرراه تشیع کشته گشت (۹۳٦/۳۰-۱۵۲۹) (صفحهٔ ٤٥٦) فقط ازشاعر اخیرالذکر لازم است اینجا چیزی گفته شود .

(۱) هاتفی متوفی بسال ۹۲۷ دسامبر ۱۵۲۹ یا جانوری ۱۵۲۱

مولانا عبدالله هاتفی خرجردی خراسانی بیشتر معروفیتش از آن است که خواهرزادهٔ جامی بزرگ بوده‌است بنا برحکایت معروف[۱] جامی برای طبع آزمائی اورا واداشت که اشعار ذیل را که فردوسی درهجو [۲] سلطان محمود غزنوی سروده‌استقبال نماید .

درختی که تلخ است ویرا سرشت — گرش در نشانی بباغ بهشت [۳]
ور از جوی خلدش بهنگام آب — به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب ،
سر انجام گوهر بکار آورد ، — همان میوهٔ تلخ بار آورد ،

هاتفی ابیات ذیل را عرضه داشت وجامی بطریق مطایبه گفت کـه نیك گفتهٔ ولی چند جا بیضه گذاشته [۴]

---

(۱) علاوه برتذکره‌های فارسی رجوع کنید **بتذکره احوال شعرای ایـران** تالیف سرگوراوسلی (لندن ۱۸٤٦) صفحه ٥-۱٤۳ (۲) این هجا در آخر مقدمه فارسی شاهنامه چاپ ترنر ماکان موجود است (کلکته ۱۸۲۹) این ابیات درصفحه ٦٦ II ۷-٥است (۳) محتملا نهرِ سلسبیل مقصود است که دربهشت جاری است (٤) مجمع الفصحاء جلددوم صفحه ٥٤ اشعار هاتفی درآخرین صفحه جلد سوم خرابات‌ضیاء بپك صفحه (٤۳٦)مسطوراست

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت ، نهی زیر طاوس باغ بهشت ،
بهنگام آن بیضهٔ پروردنش ، ز انجیر جنت دهی ارزنش ،
دهی آبش از چشمهٔ سلسبیل ، بدان بیضه دم در دمد جبرئیل ،
شود عاقبت بیضهٔ زاغ زاغ ، برد رنج بیهوده طاوس باغ ،

هاتفی از جمله شعرای بسیاری است که درساختن خمسه بتقلید نظامی گنجوی رنج برده اند، دو کتاب ازخمسهٔ او عیناً مثل نظامی لیلی ومجنون[۱] و شیرین وخسرو نام دارد و هفت منظر تقلید هفت پیکر وتیمورنامه[۲] بجای اسکندرنامه است تفاوتی که هست اینجاست که بنابر تفاخری که هاتفی میکند[۳] تیمورنامه مبتنی بر حقایق تاریخی است نه افسانه وقصص. هاتفی یك مثنوی دیگر نیز در وقایع تاریخ عهد شاه اسمعیل شروع کرد اما بانجام نرسید پادشاه‌هنگام مراجعت ازیکی ازلشکر کشی‌های خراسان ۹۱۷/ ۲ ـ ۱۵۱۱ غفلة بملاقات اوشتافت. این مثنوی بسبك و وزن شاهنامهٔ فردوسی است وشاهنامهٔ حضرت شاه اسمعیل نام دارد[۴]

هاتفی مثل بسیاری از اساتید صنعت وادب که دراوایل عهدصفویه میزیسته‌اند متعلق است بانجمن فضلائی که درخدمت آخرین سلاطین تیموری هرات بوده‌اند.

۲ـبابا فغانی شیرازی (متوفی بسال ۹۲۵ر۱۵۱۹)

فغانی (۹۲۵/ ۱۵۱۹) ظاهراً فغانی از جملهٔ شعرائی است که در هندوستان خیلی بیش از وطن خود مشهور ومحترمند. زیرا در حالتیکه شبلی در شعرالعجم (جلد سوم صفحهٔ ۲۷ ـ ٤۰) وواله درریاض الشعراء[۵] اورا خالق سبك جدیدی در شعر میدانند. رضاقلیخان در ریاض العارفین مختصر اشارهٔ باوهیکند[۶] ودر تذکره بزرگتر خود مجمع‌الفصحاء کاملا اورا حذف می‌نماید.

---

(۱) چاپ کلکته بتوسط سر و. جونز سنه ۱۷۸۸ (۲) دراکتبر ۱۸۶۹ درلکنوچاپ سنگی شد قریب ٤۵۰۰ شعر دارد. (۳) فهرست نسخ فارسی کتابخانه موزهٔ بریتانیا تالیف ریو ص ٦۵٤ (٤) مثنوی دیگر بهمین اسم وشبیه بهمین کتاب قاسمی ساخته است رجوع شود به B.M.P.C صفحه ۱ ـ ٦٦۰ درکتابخانه مدرسه شاهی کمبریج نیز نسخه از این کتاب اخیر موجود است «مجموعهٔ پرت نمره ۲۳۸» (۵) رجوع شود بفهرست فارسی ریو صفحه ٦۵۱ (٦) درسال ۸/۱۳۰۵ ـ ۱۸۸۷ در طهران چاپ شده صفحه ۱۲۲

وحتی در آتشکده و تحفه سامی نیز احوال او در کمال اجمال مذکور گشته است مشارالیه از طبقه پست و پسر یکنفر سیاف[۱] یا بنا بر قول دیگر پسر میفروشی بوده و ظاهرا مانند درویش لا ابالی زندگانی میکرده است چون از شیراز به خراسان رفت مردم چندان قدر او را ندانستند حتی شاعر بزرگ جامی نیز وی را اکرام نکرده اما در تبریز سلطان یعقوب آق قوینلو او را معزز داشت در اواخر عمر توبه کرد و در مشهد عزلت گزید چنانکه شاید این بیت او دیگر در بارهٔ خودش مورد استعمال نمی‌یافت .

آلوده شراب فغانی بخاك رفت ، آه ارملا یکش کفن تازه بو کنند ،[۲]

مفصلترین انتخابی که از اشعار او شده در مجالس المؤمنین بنظر رسید اما بیشتر قصیدهٔ مدح علی ع است که ظاهراً در اواخر ایام حیاتش ساخته شده و هرچند برای معرفی او باینکه شیعهٔ خالص است اشعار مذکور بی‌فایده نیست ولی بزحمت برای اثبات فضل او در شاعری کفایت میکند .

۳ــ امیدی طهرانی متوفی بسال ۹۲۵ر۱۵۱۹ یا ۹۳۰ر۴ــ۱۵۲۳

امیدی ۹۲۵ ر ۱۵۱۹

از امیدی جز این چیزی نمیدانم که ارجاسب نام داشته[۳] و شاگرد حکیم معروف جلال‌الدین دوانی بوده است در قصیده سرائی مهارت داشته نه درغزل و بااهل‌شهر خود میانه‌اش درست نبوده واهاجی بسیار برای آنها سروده ودر نزاعی که برسر قطعهٔ زمینی رخ داده به‌تحریك قوام‌الدین نوربخشی در طهران کشته شد یکی از شاگردانش هوسوم بنامی این قطعه را در تاریخ وفاتش سرود .

نادر عصر امیدی مظلوم — کو بنا حق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمد وفرمود — کای زحال درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس[۴] — آه از خون نا حق من آه

(۱) بهمین سبب بدواً اشعاری بتخلص سکاکی سروده‌است (۲) مبادا از بوی شراب بدانند که شرابخوار است . (۳) شخص از اسمش خیال می‌کند زردشتی است امامن امارات دیگر برای اثبات این فرض نیافته‌ام (٤) این ماده تاریخ سال ۹۲۵ را معین می‌کند اما سام میرزا وفات اورا در ۹۳۰ مینویسد وصاحب احسن‌التواریخ سال مرگ اورا ۹۲۹/۳ - ۱۵۲۲ دانسته و نویسنده هفت‌اقلیم از آن تقلید و تبعیت کرده‌است .

سابقاً گفتیم کـه قصیده د رستایش نجم ثـانـی ساخته است علّـی الظاهـر بیشتر اشعارش در مدح بوده اگـر چه سـاقـی نـامهٔ نیز گفته است کـه تقلید و رونویس شعرای قبل است ، نسخـهٔ اشعارش خیلـی کمیاب است امـا در مـوزهٔ بریتانیا [1] یك جلد هست مشتمل بر ۱۷ ورق ایـن اشعار قلیل هـم مدتـی بعد از وفات او بفرمان شاه صفی جمع آوری شده معذالك اغلب تذکره نویسـان احوال او را نوشته‌اند ودر آتشکده ۲٤ شعر ازساقی‌نامه و ۷۰ بیت ازقصایدش ضبط‌است از جمله ابیات ذیل‌است که در مجمع الفصحاء نیز دیده‌میشود (جلد دوم‌صفحه ۸ ـ ۷)

رواق‌مدرسه گرسرنگون شودسهل است قصور میکده عشق را مباد قصور
بنای مدرسه از جنس عالی و سافل خراب گشت و خرابات همچنان معمور

تو ترك نیم مستی من مرغ نیم بسمل کار تو از من آسان کارمن‌ازتومشکل
توبانهی بمیدان من دست‌شویم ازجان توخوی‌چکانی‌ازرخ‌من‌خون‌فشانم‌ازدل
دنبال آن مسافر از ضعف و ناتوانی برخیزم ونشینم چون گرد تا بمنزل
کوبخت آن‌که‌گیرم مستش‌زخانه زین وآن ساعد بلورین در گردنم حمایل
خنجرکشی وساغر اهل وفا سراسر خون خورده‌در برابرجان‌داده‌درمقابل
مداحیم چو شد طی بشنو حکایت ری ویرانهٔ است دروی دیوانه است عامل
ویرانهٔ‌که تدبیر دروی نکرده تأثیر دیوانهٔ که زنجیر او را نکرده عاقل
دیوانه است پرفن دیرینه دشمن من ازوی هباش ایمن وزمـن هباش غافـل
بردار سخندان‌این نکته نیست پنهان کاندیشهٔ پریشان نبود بنظم مایل
طبعم‌زهرکه بودی‌گوی سخن ربودی اما اگر نبودی در خانه ام محصل

٤٥ـ هردو اهلی

اهلی ترشیزی و اهلی شیرازی

این دوشاعر هم اسم یکی اهل ترشیزخراسان (وفاتش درسنهٔ ۸/۹۳٤ ـ ۱۵۲۷) و دیگری شیرازی است و در سنه ٦/۹٤۲ ۱۵۳۵وفات یافته اسمشان بیشتر ازکتابشان معروف ومتداول

---

(۱) 3642 ورق ۱۸۰ -۱۹۷ . رجوع شود بمتمم فهرست فارسی ریو صفحه ۲٦۹
صاحب هفت اقلیم که هفتاد سال بعداز امیدی بنوشتن تذکره‌مبادرت ورزیده و بااوهم شهری یا ظاهراً قوم خویش بوده‌گوید : درآنزمان اشعارمعروفش عبارت بوده است از۱۷ قصیده و۲ غزل وچندقطعه وساقی‌نامه

است وچنانکه ریو اشاره کرده است [۱] بایستی ازهم تفکیك شوند رضاقلی‌خان هردو را ازقلم انداخته است اهلی ترشیزی ازجمله شعرائی است که در دربار سلطان حسین ومیر علیشیر نوائی در هرات گرد آمده بودند واهلی از حیث فکر وذوق مقلدشعرای مزبور است . سبك ایندسته از شعراء که ظهوری ترشیزی متوفی بسال ۱۰۲٤-۱٦۱۵ نیز ازآنها پیروی میکرده است ظاهراً هیچوقت درایران مقبولیتی نداشته وبالعکس درهند شهرت واحترام زیادی را حائز است . مشارالیه صاحب نثری مصنوع و مطنطن است ودرهند بهمین جهة شهرتی‌فوق‌العاده وبعقیده‌من بی‌مورد یافته است اما درایران اسمش هم معروف نیست . اهلی شیرازی مخصوصاً در تجنیس وسایرصنایع پر زحمت بدیعی مهارت داشته‌است .

٦هلالی مقتول درسنه ۹۳۵ / ۹-۱۵۲۸

هلالی (وفات ۱۵۲۸/۹۳۵)

هلالی اگرچه در استر آباد تولد شده اما از نسل ترکان جغتائی است و در ایام شباب تحت نظر تربیت میر علی شیر نوائی میزیسته است . مثنوی معروف او شاه و درویش یا شاه وگدا را بابر شخصاً درکمال خشونت انتقادکرده [۲] وبعدها ـ اسپرنگر [۳] نیز از آن عیب جوئی نموده‌است اما اته باحرارت‌تمام ازوی دفاع ومثنوی مزبوررا بشعرآلمانی ترجمه نموده است [۴] هلالی مثنوی دیگر بنام صفات العاشقین و چندین غـزل سروده است [۵] رضاقلیخان گوید [٦] : « در خراسانش رافضی و در عـراقش سنی خواندندی » بدبختانه عبیدالله خان که سنی متعصب بود عقیدهٔ نخستین را پیروی کـرد و امـر داد «بجرم‌تشیع» اوراکشتند ونظر باینواقعه خیلی‌عجیب‌است که صاحب‌مجالس‌المومنین او را در ردیف شعراء شیعه نیاورده است . چنانکه در هفت اقلیم دیـده میشود سبب قتل او حسد دونفر از رقبای او موسوم ببقائی و شمس الدین کوهستانی که در

(۱) فهرست فارسی صفحه ۸-٦۵۷ همچنین رجوع شود بفهرست فارسی ایندیا افیس تالیف اته مجموعهٔ ۷۸۵ نمرهٔ ۱٤۳۲ که درآن شرحی‌از یك نسخه ذیقیمت بخط موالف‌مرقوم شده است نسخه مزبور درسال ۱۵۱٤/۹۲۰ تحریر یافته است . (۲) رجوع کنید بتاریخ ادبیات ایران درزمان سلطنهٔ تاتار صفحهٔ ٤۵۹ (۳) فهرست او وصفحهٔ ٤۲۷ (٤) (صفحهٔ ۲۸۲-۱۹۷) ، ۱۸۷۰ (margenlaandische studian , Leibzig) (۵) مجمع‌الفصحاء جلد دوم صفحه ۵۵ (٦) درمجمع‌الفصحاء لیلی مجنونی هم باو نسبت‌داده‌شده است (مترجم)

که در دربار از بکیه مقام داشته اند بوده است نه عقاید مذهبیش . روایت می کنند که عبیدالله خان بلافاصله از کشتن او نادم شد . ابیات ذیل دلالت برتشیع او دارد .

محمد عربی آبروی هر دو سرای — کسی که خاك درش نیست خاك برسراو
شنیده ام که تکلم نمود همچو مسیح — بدین حدیث لب لعل روح پرور او
که من مدینه علمم علی درست مرا — عجب خجسته حدیثی است من سگ دراو

(۷) لسانی متوفی بسال ۹۴۰ر۱۵۳۳-۴

لسانی (وفات در سال ۹۴۰/۱۵۳۳)

لسانی شیرازی آخرین شخص از ۲۲ شاعر شیعه است که در مجالس المؤمنین مذکور شده و بواسطهٔ صمیمیتی که نسبت بمذهب خود داشته بیشتر قابل ذکر است تا بسبب رتبهٔ شاعریش . زیرا که هر چند میگویند متجاوز از ۱۰۰،۰۰۰ شعر سروده گفتار او خیلی کم معروف است و بزحمت پیدا میشود [۱] واگر چه در آتشکده و هفت اقلیم نام او مسطور است ولی رضاقلیخان اسمش را از قلم انداخته است بیشتر ایام عمر را در بغداد وتبریز بسر برد و کمی قبل از غلبه سلطان سلیمان خان برتبریز وفات یافت مؤلف مجالس المؤمنین گوید « بواسطهٔ اخلاصی که بحضرات ائمه علیهم السلام داشت تاج دوازده ترك شاهی [۲] را از سر نمی نهاد تا آنکه وقتی که سلطان سلیمان رومی متوجه تسخیر تبریز بود چون خبر قرب وصول او بمولانا رسید اتفاقاً در آنوقت مولانا در مسجد جامع تبریز بتعقیب نماز مشغول بود استماع آن خبر نمود دست برداشت ودعا کرد که خدایا این متقلب بتبریز میآید ومن تاج از سر نمیتوانم نهاد و مشاهده استیلای او بخود قرار نتوانم داد مرا بمیران و بدرگاه رحمت خود واصل گردان این مضمون گفت وسر بسجده برد ودر آن سجده جان بجان آفرین سپرد [۳] »

گر بند لسانی گسلد از بندش — در خاك شود وجود حاجتمندش
بالله که ز مشرق دلش سر نزند — جز مهر علی و یازده فرزندش

در جمع اشعار خود توجهی نداشت آثار او را پس از مرگ شریف تبریزی که از شاگردانش بود جمع آورد . اما مجموعهٔ مزبوره بقدری بدبود که بنا بر قول

(۱) نسخهٔ ازدیوان او در موزه بریتانیا بعلامت 307 ضبط است . فهرست فارسی ریو ص ۶۵۶-۷ (۲) راجع باین کلاه سرخ که ایرانیان را بقزلباش معروف کرده بود بصفحات قبل رجوع شود (۳) مجالس المومنین مجلس دوازدهم ص ۵۴۱ (چاپ طهران ۱۲۹۹ ه . ق (مترجم)

آتشکده بسهو السان شهرت یافت.

۸ - فضولی بغدادی وفات سنه ۹۷۰/۳ - ۱۵۶۲

فضولی[۱] را بیشتر از جمله شعرای ترك میدانند و گیب در جلد سوم تاریخ عظیمی که برای شاعری عثمانیان نوشته مفصلا در این باب بحث کرده است (فصل چهارم صفحهٔ ۷۰ الی صفحهٔ ۱۰۷) اینکه مشارالیه تبعهٔ عثمانی شد علتش آن بود که در سال ۹۴۰/ ۱۵۳۵ عثمانیها - مسقط‌الرأس او بغداد را که تقریباً تمام عمرش در آنجا گذشت از دست ایرانیان گرفتند گیب میگوید[۲] « فضولی در کمال سهولت بترکی و فارسی و عربی شعر میگفت » و همین مستشرق او را[۳] چنین وصف میکند « نخستین آن چهار شخص عالیمقداری است که در قدیمترین عهد ادبی عثمانیها مقامی بس ارجمند دارند و در هر عهدی و میان هر قومی که باشند نامشان درجریدهٔ مردمان جاویدان ثبت میشود » اگر رتبهٔ او در قصر ادبیات ایران اینقدر پست افتاده است نه بعلت نقصان لیاقت و فهم اوست در زبان فارسی[۴] بلکه از آن جهة است که در مجلس مزبور رقبای بزرگتر و نمونه های بهتری در حسن مقال موجود است[۵]. ارتباط او با مذهب ازچندین شعراو نمایان و از حدیقه‌السعداء[۵] که بتقلید روضة‌الشهداء حسین واعظی کاشفی در شهادت امام ع ساخته هویداست »

چون بکتاب بزرگ گیب راجع بشاعری عثمانیان اشاره شد لازم است تردیدی را که در یکی از بیانات[۶] او دارم اظهار کنم و آن چنین است که گیب مدعی است اشعارمعروف « بشهرانگیز » از مخترعات عثمانیان است « و در ادبیات فارسی این نوع شعر موجود نیست. » اما سام میرزا در تحفهٔ سامی (که درسنهٔ ۹۵۷ / ۱۵۵۰ تألیف شده) دو نفر شاعر را نام میبرد یکی وحید قمی دیگر حریفی اصفهانی که آن یك در تبریز و این دیگر در گیلان بگفتن آن قسم شعر مبادرت ورزیده اند و هر چند تاریخ سرودن این اشعار بعد از شهر انگیز ترکی است که مسیحی شاعر در ادرنه

(۱) در تذکرهٔ ابوطالب وفات اورا ۹۷۶ درعتبات نوشته است (مترجم) (۲) فصل مذکور صفحهٔ ۷۲ (۳) ایضا صفحه ۷۱ (٤) فضولی دیوان کاملی بزبان فارسی دارد که نسخهٔ خطی آن بعلامت (Add ۷۷۸۵) درموزهٔ بریتانیا موجود است ودر تبریز هم چاپ شده است بفهرست کتب فارسی ریو صفحه ٦٥٩ رجوع شود. (٥) رجوع شود بفهرست ترکی ریو صفه ۳۹ - ٤۰ (٦) جلد دوم صفحه ۲۳۲

سروده است ولیکن هیچ دلیلی در دست نیست که شیوع آن قسم شعر را در ایران تجددی یافته و طرز تازه دانسته باشند . اشعارحریفی که شهر آشوب نام داشته ظاهرا خیلی تند و پر نیش بوده است . زیرا که در نتیجهٔ سرودن آن شاعر بیچاره را زبان بریدند چنانکه سام میرزا گوید :

شهر آشوبی جهة آنجا (یعنی گیلان) و مردم آنجا گفته و او را بـا مریدی متهم ساخته زبانش را بریدند . اما این جایزه او را از برای اشعار دیگرش می‌بایست نه جهة هجو اهل گیلان »

۹ـ وحشی بافقی متوفی بسال ۱۵۸۳/۹۹۱

وحشی ۹۹۱ / ۱۵۸۳

وحشی اگرچه در بافق که از توابع کرمان است متولد شد ولی بیشتر ایام حیات را در یـزد بسر برد . در عـالم آرای عباسی و آتشکده و مجمع‌الفصحاء ستایش بسیار از فرهاد وشیرین و غزلیات او بنظر میرسد . قـصایدی در مـدح شاه طهماسب و اعیان دربارش ساخته است و صاحب مجمع‌الفصحاء بمناسبت مدایح وحشی گوید : [1] « قـصاید این شعرای متوسطین بـا قصاید متقدمین جلوه نیارد و پایه ندارد » وحشی موفق نشد که مثنوی فرهاد وشیرین را بپایان برساند و قرنها بعد از او (در سنهٔ ۱۲۶۵ / ۹ ـ ۱۸۴۸) وصال آن را خاتمه داد . دو مثنوی دیگر نیز دارد یکی خلد برین و دیگر ناظر ومنظور هم چنین غزلیات و قطعات بسیار کـه منتخبی از آنها در مجمع‌الفصحاء و آتشکده (صفحه ۱۱۱ ـ ۱۲۰) مندرج است [2] مربع ذیل که در هردو تذکـرهٔ مذکوره ضبط شده هم قشنگ است و هم تازگی دارد .

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنـهانی من گوش کنید
قـصهٔ بی سر و سامانی من گوش کنید گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این قصه جانسوز نهفتن تا کـی
سوختم سوختم این راز نگفتن تا کـی

روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم ساکن کوی بت عـربده جوئی بودیم
دین و دل باختهٔ دیوانه روئی بودیم بستهٔ سلسلـهٔ سلسله موئـی بودیم

(۱) جلددوم صفحه ٤-٥١٥ مجمع‌الفصحاء (۲) رجوع شود بفهرست نسخ فارسی ربو صفحه ٤-٦٦٣

کس در آن سلسه غیر از من و دل بند نبود
یك گرفتار از این جمله که هستند نبود

نرگس غمزه زنش اینهمه بیمار نداشت　　سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
این همه مشتری و گرمی بازار نداشت　　یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت

اول آنکس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم

عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او　　داد رسوائی من شهرت زیبائی او
بسکه کردم همه جا شرح دلارائی او　　شهر پر گشت ز غوغای تماشائی او

این زمان عاشق سر گشته فراوان دارد
کی سر و برگ من بی سر و سامان دارد

چون چنین است پی کار دگر باشم به　　مرغ خوش نغمه گلزار دگر باشم به
عندلیب گل رخسار دگر باشم به　　چند روزی پی دلدار دگر باشم به

نوگلی کو که شوم بلبل دستان سازش
سازم از تازه جوانان چمن ممتازش

گرچه ازخاطروحشی‌هوس روی تورفت　　و زدلش آرزوی قامت دلجوی تو رفت
شددل آزرده و آزرده‌دل ازکوی تورفت　　با دل پر گله از ناخوشی روی تو رفت

حاش لله که وفای تو فراموش کنم
سخن مصلحت آمیز کسان گوش کنم

۱۰ ـ محمود قاری یزدی وفات ۹۹۳/۱۵۸۵

۱۱ ـ محتشم کاشانی وفات ۹۹۶/۸ـ۱۵۸۷

محمود قاری یزدی و محتشم کاشانی

احوال محمود قاری یزدی که بشاعر البسه معروف است ودو سال بعد از وحشی و سه سال پیش از محتشم وداع جهان گفت . در جلد قبل از این کتاب[۱] بمناسبت ذکر دو نفر شاعر هجاو و هزال موسوم به عبید زاکانی و ابو اسحق اطعمهٔ شیرازی سبق

(۱) تاریخ ادبیات ایران درزمان سلطه تاتار ص ۲۵۸ و ۳-۳۵۱ در آتشکده ، و هفت اقلیم ومجمع‌الفصحاء اسمی از محمود نیست اززندگانی اوچیزی نمیدانم وتاریخ وفات او راهم باید مشکوك دانست

ذکر یافته است. و راجع به محتشم که شاعری مهمتر است درفصل گذشته بمناسبت اشعار مذهبی که شهرتش مبنی بر آن است بتفصیل سخن رانده شد [۱] از اشعار عاشقانهٔ او و قصاید مدح شاه طهماسب نمونه های خوبی در آتشکده نقل گشته اما آن ابیات نه درعلو مرتبه و نه در اختصاصات شخصی بپای مراثی که در مقتل امام حسین ع وسایر ائمه ع ساخته است نمیرسد [۲] از این مراثی بیشتر آنچه در مجمع الفصحاء هست نقل شد. [۳]

۱۲-عرفی شیرازی (متوفی بسال ۹۹۹/۱-۱۵۹۰ و پیروان او)

عرفی شیرازی

عرفی اگرچه در وطن خود کمتر از عثمانی و هند قدر و مقام دارد گمان میرود که از هر جهت مشهور ترین و مردم پسند ترین شعرای قرن خود باشد [۴] هرچند در شیراز تولد و تربیت یافت بیشتر ایام عمر خود را در هندوستان بسر برد وهمانجا درسال ۹۹۹/ ۱- ۱۵۹۰) بسن ۳۶ سالگی بدرود جهان گفت بروایتی بمرض اسهال درگذشت و بقولی مسموم شد. عرفی یکی از سه شاعر معروف قرن خود است که شبلی نعمانی در شعرالعجم [۵] راجع بآنها بحث کرده است. دو نفر دیگر یکی بابا فغانی همولایتی اوست که احوالش مرقوم افتاد دوم فیضی برادر ابوالفضل وزیر معروف اکبر که بعقیدهٔ شبلی دومین شاعری است که شعر فارسی را چنان نظم میکرده که باگفتار اهل ایران فرق گذاشته نمیشده است. [۶] بنابرقول عبدالقادر بداونی درزمان اوعرفی وسنائی بیش ازسایرشعرای ایران و هندشهرت داشتند. ونسخهٔ خطی دیوان آنها درهر بازاروهر دکان کتابفروشی پیدامیشد درصورتیکه فیضی هرچند مبالغ کلی صرف کرده بود که اشعارش رابخط خوش تحریر وتذهیب کنند کمتر جستجو میگشت، گیب [۷] میگوید بعداز جامی دو نفر شاعر در ادبیات عثمانی صاحب نفوذ محسوب میشوند.

---

(۱) بصفحات قبل رجوع کنید. (۲) درتذکره ابوطالب ۳ دیوان موسوم به صبائیه وشبابیه وشابیه باومنسوب وتاریخ وفات او ۱۰۰۰ هجری است (مترجم) (۳) جلددوم صفحه ۳۵-۳۸ (٤) رجوع شود بفهرست کتب فارسی تالیف ریوس ٦٦٧ (٥) جلد سوم صفحه ۸۲-۱۳۳ (٦) شاعر دیگر غیراز عرفی امیرخسرو دهلوی است (۷) تاریخ شاعری عثمانیان جلد اول صفحه ۵ و ۱۲۷ و ۱۲۹

اشتهار عرفی و فیضی در هندوستان و عثمانی

یکی عرفی و دیگری فیضی اما بعدها صائب از آنها سبقت جست تا زگی که در سبك اوهست عبارتست از ایراد اصطلاحات جدید متعدد در لغات و مضامین شعری و خلع سلطنت ادبی از علم بدیع و بر تخت نشاندن بیان بلند بجای آن»[1] ضیاء پاشا در قسمتی از مقدمهٔ منظومی که بر کتاب خرابات نوشته نسبت بشعرای ایران اظهار نظر میکند و بعد از ستایش جامی راجع به عرفی و فیضی چنین گوید :

فیضی ایله عرفی همعناندر	سر جملهٔ آخر الزماندر
فیضیده بلاغت و ظراوت	عرفیده عذوبت و حلاوت
فیضیده مواعظ آتشیندر	عرفیده قصیده لر متیندر
اما آرا نورسه اولیت	فیضیده قالو رینه فضیلت
فیضی معجم ایکن سراپا	تفسیرینه نقطه قو نماز اصلا
بولدی او یگانه فضیلت	شاگردی یدی ایله شهادت

وفات فلاکت آمیز فیضی ۱۰۰۴/۱۵۹۵

راجع بنکته اخیر هیچ دلیلی بدستم نیامد واین مسئله بانوعی که بداونی در کمال شعف[2] وفات پررنج وفلاکت او را[3] شرح میدهد متضاد است . هر چند ورم چهره و سیاه شدن لبانش که دشمن سخت او یعنی بداونی حکایت میکند طبعاً باعث این سوء ظن میشود که اورا مسموم کرده باشند : همان نویسندهٔ متعصب چندین ماده تاریخ بی ادبانه ذکر میکند که سنیان بیادگار وفات او که مردی سخت بیدین بوده است ساخته اند مثلا :

فیضی بیدین چو مرد سال وفاتش فصیح گفت : سگی از جهان رفته بحال قبیح

ساده ترین ماده تاریخها این است « بود فیضی ملحدی» و « چه سگ پرستی مرد » و « قاعدهٔ الحادشکست» تمام آنها سال ۱۰۰٤ مطابق (۱۵۹۵) را بدست میدهد بداونی گوید برای آنکه در نظر خلق اساس متزلزل مذهب خود را مستحکم سازد تفسیری برقرآن نگاشت که تماما ازحروف بی نقطه بود وباکمال بیمهری میگوید که فیضی هنگام تحریر آن تفسیر مست بود وطهارت شرعی نداشته است .

---

(۱) تاریخ شاعری عثمانیان صفحه ۱۲۹ (۲) منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۲۹۹ — ۳۱۰ خاصه صفحه ۳۰۰ (۳) این واقعه در ۱۰ صفر ۱۰۰٤ (۱۵ اکتبر ۱۵۹۵) واقع شد به فهرست فارسی ریو رجوع شود ص ٤۵۰ که منابع عمده را مشروحا ذکر کرده است .

مؤلف مجمع‌الفصحاء[۱] راجع باین تفسیر که فقط شهرت آنرا شنیده بود گوید: «کلفتی بی‌حاصل کشیده» و نسبت باشعار او هم عقیدهٔ خوشی اظهار نمیدارد اما صاحب آتشکده با ملایمت و رأفت گوید. «اشعارش بد نیست» مفصلترین شرح ذیقیمتی که از احوال اودیده ام درشعرالعجم[۲] شبلی نعمانی است بتقلید نظامی خمسهٔ ساخت که عنوان مثنویاتش چنین است: مرکزادوار - سلیمان و بلقیس - نل و دمن (که از همه مشهور تراست) - هفت کشور و اکبر نامه اما بعضی از آنها ناتمام مانده است. قصاید و غزلیات بسیارسروده و چندین ترجمه اززبان سانسکریت کرده است. از اشعاری که شبلی نقل کرده هیچیك مثل ابیات ذیل که راجع بمرك فرزند میسازد بنظرمن تأثیربخش ولطیف نیامد.

اشعارفیضی دروفات فرزند

ای روشنی دیده روشن چگونهٔ — من بی تو تیره روز تو بی من چگونهٔ
ماتم سراست خانهٔ من در فراق تو — تو زیر خاك ساخته مسکن چگونهٔ
برخاروخس که بستروبالین خواب تست — ای یاسمین عذار سمن تن چگونهٔ

کتابخانهٔ فیضی

فیضی مردی بود صاحب اطلاعات مختلفه وعاشق دلباختهٔ کتاب درکتابخانهٔ او چهارهزاروششصد نسخهٔ خطی منتخب موجود بود که اغلب آنها بخط مؤلف یا استنساخ هائی بود که مدةالعمر بآن اشتغال داشت[۳] شخصی مهمان نواز و جوانمرد بود و از جمله اشخاصیکه مدتی ازخوان نوالش بهره می یافت عرفی شیرازی است که اکنون بشرح حالش میپردازیم.

راجع بعرفی

جمال‌الدین محمد عرفی ابن بدرالدین در شیراز تولد وتربیت یافت اما در ایام صبی بهندوستان هجرت کرد وچنانکه گفته‌شد ازملتزمین خدمت فیضی گشت امابزودی باوی طرح جدال وخصومت افکند بداونی گوید[۴] یکروز عرفی بر فیضی وارد شد دید سگ کوچکی را نوازش میکند سئوال کرد مخدوم زاده را نام چیست گفت «عرفی» مشارالیه فوراً گفت «مبارك باشد» و قصدش پدرفیضی بود که شیخ مبارك نام داشته است.

---

(۱) جلد دوم صفحه ۲۶. بنابرقول شبلی نعمانی (فصل مزبورصفحه ٦٥) تفسیرمزبور را نام سواطع الکلم بود. (۲) جلد سوم صفحه ٤١–٨١ (۳) شعرالعجم جلد ۰ صفحه ۵۰ ومنتخب‌التواریخ جلد سوم صفحه ۳۰۵ (٤) منتخب التواریخ جلدسوم صفحه ۲۸۵

سپس عرفی طرف توجه حکیم ابوالفتح گیلانی [۱] شد وبوسیله او بخدمت مرد بزرگ ونجیب وحامی علم وادب یعنی عبدالرحیم خان خان خانان در آمداین لقب را مشارالیه بعد از پدرش بیرام خان که درسنه ۱۹٦۸-۱۵٦۰ کشته شد صاحب گردید. پس از آن عرفی باکبرشاه معرفی شد ودرسال ۹۹۷/۹-۱۵۸۸ باوی بکشمیر سفر نمود.

اخلاق تند عرفی

باوجود بخت مساعد وطبع توانا غرور وکبر عرفی را از اشتهار وقبول عامه مانع شد ودشمنان بسیار برایش تهیه دید رضاقلیخان مختصری ازحالات اورا ذکر میکند [۲] گوید «سیاق اشعارش پسندیده اهالی این عهد نیست.» [۳] کسیکه بیت ذیل را میگوید البته انتقاد وسرزنش مردم را بسوی خود جلب میکند [۴]

نازش سعدی بمشت خاك شیراز ازچه بود گر نمیدانست باشد مولد و مأوای من

این مورد منحصری نیست که عرفی غرور وخودپسندی خودرا ابراز داشته است زیراکه بهمین طریق مدعی برتری برانوری وابوالفرج وخاقانی وسایر شعرای بزرگ ایران گردیده است همین غرور واخلاق ناپسندیده سبب شد که هموطنانش بچشم عنایت درو ننگرند زیراکه فی الحقیقه ایرانیان راضی نمیشوند نسبت به بزرگان ادب این قسم بی احترامیها بشود.

اما درعثمانی چنانکه گفتیم شهرت ونفوذفوق العاده داشت همچنین درهندبقسمی که شبلی ۵۵ صفحه (۸۲-۱۳۳) از شعرالعجم خود را وقف احوال واشعاراو کرده یعنی کمی بیش از فیضی وخیلی زیادتر ازهریك ازهفت شاعری که درجلد سوم کتاب مزبور مذکور شده اند. حتی خودشبلی هم موافقت دارد که غرورو کبر عرفی را ازنظرمردم انداخته بود گویاخود شاعرهم ازاین اوضاع اطلاع داشت زیراکه درابیات ذیل [۴] از اظهار محبت دوستان منافق وریاکاری که هنگام التزام بستر وحملهٔ خطرناك بعیادتش آمده بردند شکایت نموده است.

تن او فتاد دراین حال ودوستان فصیح بدور بالش و بستر ستاده چون منبر
یکی بریش کشددست وکج کندگردن که روزگار وفاباکه کرد جان پدر

(۱) ایضا منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۱٦۸ وفاتش درسال ۹۹۷/۹-۱۵۸۸ اتفاق افتاد (۲) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۵-۲٤ (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۸۸ (٤) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۳-۹۲

بجاه و مال فرومایه دل نباید بست — کجاست دولت جمشید و نام اسکندر
یکی بنرمی آواز و گفتگوی حزین — کند شروع و کشد آستین بدیدهٔ تر
که جان من همه را این رهست و باید رفت — تمام راهروانیم و دهـر را کب بـر
یکی بچرب زبـانی سخن تراز شود — که ای وفات تو تاریخ انقلاب خبر [۱]
فراهم آی و پریشان مدار دل زنهار — که نظم ونثر تومن جمع میکنم یکسر
پس از نوشتن وتصحیح میکنم انشاء — بمدعای تو دیباچهٔ چو درج گهر
چنانچه هستی فهرست دانش وفرهنگ — چنانچه هستی مجموعهٔ صفات و هنر
بنظم ونثر در آویزم و فرو ریزم — اگرچه حصر کمال تو نیست حد بشر
خدای عز وجل صحتم دهد بینی [۲] — که این منافقکان را چه آورم بـرسر

گنجایش کتاب اجازه نمیدهد که مطالعات مفیده وکاملی راکه شبلی از این شاعر نموده‌است مفصلا نقل کنیم ، نویسندهٔ مشارالیه اشعار عرفی را دارای شش صفت میداند ، زور کلام ـ تازگی وابتکار لغات ـ تشبیهات واستعارات ظریفه ـ تسلسل مضامین غیر از رساله کم‌شهرتی درتصوف موسوم بنفسیه که بنثر نوشته تمام آثارش منظوم‌است وبنابرقول شبلی عبارت‌است از دومثنوی بتقلید مخزن الاسرار وشیرین وخسرو نظامی و دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده ۲۷۰ غزل و ۷۰۰ قطعه ورباعی که در ۱۵۸۸/۹۹۶ سه‌سال قبل از وفات جمع آوری نموده است . ماده تاریخ ذیل سال جمع آمدن دیـوان را معین میکند: [۳]

این طرفه نکات سحری و اعجازی — چون گشت مکمل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت — اول دیـوان عـرفـی شیرازی

یکی ازقصاید بسیار معروف عرفی درمنقبت علی ابن ابیطالب ع است ۱۰۱ بیت دارد درجلد اول خرابات صفحه ۱۶۹ ـ ۱۷۴ مندرج ومطلع آن چنین است .

جهان بگشتم ودردا که هیچ شهر ودیار — ندیده ام که فروشند بخت در بازار

عرفی جزء شعرای شیعه که احوالشان در مجالس المؤمنین ذکر شده نیست

---

(۱) گمان میکنم کلمات «انقلاب خبر» ماده تاریخ باشد ازاینقرار مرض مزبور درسال ۹۸۶/ ۱۵۷۸ طاری شده پس قول شبلی راکه در (فصل مزبور صفحه ۹۲) این مرض را مرض مرگ عرفی دانسته نمیتوان قبول کرد زیراکـه وفات عرفی درسال ۱/۹۹۹ ـ ۱۵۹۰ اتفاق افتاده . (۲) شعر اخیر را شاعر باخود گفته است (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۹۵

رای سخت مستر وین‌سنت سمیت

راجع بعلما وفقها وحکما و شعرای ایرانی که مجذوب دربار درخشان اکبر شده اند جلدسوم منتخب‌التواریخ‌بدوانی معدن ومنبع اطلاعات است اما مثل همیشه گنجایش کتاب اجازه نمیدهد که ازسرحد مملکت ایران قدمی فراتر بگذاریم. مسترویـن سنت در تاریخ اکبر شاه[۱] نسبت باین شعراء سختی و خشونت های ناشایسته کرده است: (ص۶-۴۱۵)

« نظم بافان یابقول خودشان شعراء بسیار بودند. ابوالفضل بما میگوید که هر چند اکبر بآنها توجه نمیکند اما علی‌الدوام هزاران شاعر در دربار حاضرند وخیلی از آنها دیوان(مجموعهٔ قصاید ساختگی وغیرطبیعی وپرتصنع) یامثنوی ترتیب داده‌اند سپس مؤلف آنها را نامبرده و ۵۹ نفر از اجله شعراء مقیم دربار را انتقاد میکند و ۱۵ نفر را می‌شمرد که بدربار حاضر نشدند واز ایران[۲] مدایح مختلفه به پیشگاه اعلیحضرت می‌فرستاده اند ابوالفضل بسیاری از آثار منتخبه ۵۹ نفر شاعر مزبور را ذکر میکند ومن آن آثار را بلباس لفظ انگلیسی دیده وهیچ فکر لایق ذکری در آنها نیافته ام اگرچه منتخبات‌مذکور شامل صفحاتی‌از آثاربرادرش فیضی‌ملك‌الشعراء هم هست که ابوالفضل آنهارا «جواهر افکار» نامیده است. »

مطالب گرانبهای کتاب بداونی

جلد سوم منتخب التواریخ بداونی سراسر مخصوص احوال شعراء وفضلای دربار اکبرشاه است وحاوی ذکر ۳۸ نفر از مشایخ ۴۹ نفر ازفضلا و۱۵حکیم وطبیب وقریب ۱۶۷ شاعر است اغلب این اشخاص اگر چه بفارسی چیز نوشته وحتی درایران‌هم متولد شده‌اند درمملکت خودشان کسی اسمشان راهم نمیداند.

از جمله اشخاص عالیمقداری که تااندازهٔ مربوط بقرنی هستند که ما بیایان آن رسیدیم شیخ بهاءالدین‌عاملی ـ ملامحسن فیض کاشانی ـ میرداماد ومیرابوالقاسم فندرسکی است که بیشتر شایسته خواهد بود اگر احوالشان در ضمن فقها و حکما مذکور گردد.

---

(۱) اکبرشاه‌خانواده مغول کبیر هند ۱۵۴۲ – ۱۶۰۵(اکسفرد۱۹۱۷) (۲)آئین اکبری ترجمه ح. بلوك من وح س. جارت (چاپ کلکته ۱۸۷۳ – ۱۸۹۴ در سه جلد) جلد اول صفحه ۵۴۷ و ۶۱۱

II از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ «۱۰۰۸—۱۱۱۱ هـ ق»

چهار نفر ازهفت شاعری که شبلی در جلـد سوم شعر العجم مفصلا احوالشان را درج کرده است در عصری بوده اندکه فـاصلهٔ میان دو تاریخ فـوق است . نظیری (متوفی بسال ۱۰۲۱/۱۳ـ ۱۶۱۲) طالب عاملی (متوفـی بسال ۱۰۳۶/۷ ـ ۱۶۲۶) ابوطالب کلیم (متوفی بسال ۱۰۶۱/۱۶۵۱) وصائب (متوفی بسال۱۰۸۸/۸ـ۱۶۷۷) [۱] رضاقلی خان در ضمن بیان احوال بزرگان زمان سلاطین صفویه در پـایان ملحقات روضة الصفای میرخوند هیچیك از این شعرا را نام نبرده و از این دوره فقط ظهوری (متوفی بسال ۱۰۲۴/۱۶۱۵) وشفائی [متوفی بسال ۱۰۳۷/۱۶۲۷] را ذکر میکند . شاعر دیگری که این دوصاحب تذکره اورا ازقلم انداخته اند اما در عثمانی معروف و عالیقدر است شوکت بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷/۶ ـ ۱۶۹۵ است بنابر قول گیب [۲] « اختری بود که اکثر شعرای عثمانی را بیش از نیم قرن راهنمائی میکرد . » و در «حضور ذهن و کثرت اختراع ومجـاز وتشبیهات تازه شهرتی عالمگیر داشت علاوه بر این هفت شاعر وبـاستثنای چهار پنج شاعر [۳] دیگر که در حکمت بیشتر دست داشته وجزء طبقه حکما مذکور خواهند شد مابذکر شش نفر ذیل اکتفامیکنیم واین شش تن مختصری از رقبای بیشمارخود معروفتر ومحترم ترند سحابی استر آبادی (وفات ۱۰۱۰/۲ـ۱۶۰۱) زلالی خونساری (وفات درحدود ۱۰۲۴ـ۱۶۱۵) جلال‌اسیر (وفات ۱۰۴۹/۴۰ـ۱۶۳۹) قدسی مشهدی (وفات ۱۰۵۶/۷ـ۱۶۴۶)سلیم‌طهرانی(وفات۱۰۵۷ (۸ ـ۱۶۴۷) امانی مازندرانی (وفات ۱۰۶۱ /۱۶۵۱) هرچند بعقیدهٔ من این عبارت ریو : « بالاتفاق صائب در شاعری خالق سبکی تازه و بزرگترین شعرای جدید ایران است » [۴] خالی از مبالغه نیست اما بدون شبهه اعظم شعرائی است که درقرن هیفدهم مسیحی طلوع کرده اند وبنظرم تنهاکسی است که در ایـن کتاب لایـق شرح مفصل است . برخلاف عقیده رضاقلی‌خان که گوید « باری درطریق شاعری طرزغریب داشته

(۱) سنوات دیگرهم برای تاریخ وفاتش معین شده است ازجمله ۱۰۸۰ر۷ـ۱۶۶۹ رجوع شود بفهرست ریو ص ۶۹۳ (۲) تاریخ شاعری‌عثمانیان جلد اول‌ص ۱۳۰ ممچنین‌رجوع کنید بجلد چهارم صفحهٔ ۹۵. (۳)مقصود میرداماد ـ شیخ بهاءالدین ـ ابوالقاسم‌فندرسکی محسن فیض ـ عبدالرزاق لاهیجی معروف بفیاض است . (٤) فهرست فارسی ۶۹۳

که اکنون پسندیده نیست »

ذیلا شرح احوال هیفده شاعر مذکور را بترتیب تاریخ وفات درج مینمائیم با رجوعات مختصری بکتب و مدارك مختلفه تا هر کس طالب تفصیل باشد از روی علامات مندرجه بکتب مفید رجوع نماید. منابع مزبوره باستثنای فهرست بی نظیر ریو عبارتند از جلد سوم شعرالعجم شبلی (بعلامت ش .) ، آتشکده (بعلامت آك) هفت اقلیم که فقط نسخهٔ خطی آن بدست می آید (بعلامت ه . ا .) ، روضة الجنات (ر . ج .) ، روضة الصفا (ر . ص .) ؛ مجمع الفصحاء (م ف) ، ریاض العارفین (ر . ع .) ،

(۱) سحابی استرآبادی «متوفی بسال ۱۰۱۰ر۲—۱۶۰۱»

سحابی استرآبادی ریو صفحهٔ ۶۷۲ آ . ك . صفحه ۲ ـ ۱۴۱ ؛ ه . ا . در قسمت استراباد ، م ف ـ جلد دوم صفحهٔ ۲۱ ؛ ر ، ع ؛ صفحهٔ ۶ ـ ۸۵

چهل سال از عمر را در نجف مجاور بود و غیر از غزل رباعیات بسیار سروده است که گویند شش هزار از آن هنوز باقی است .

(۲) نظیری نیشابوری (متوفی بسال ۱۰۲۱—۳—۱۶۱۲)

نظیری نیشابوری ریو صفحه ۸ ـ ۸۱۷ ، ش ، جلد سوم صفحه ۶۳ ـ ۱۳۴ آ . ك صفحه ۳ ـ ۱۳۱ ، ه . ا . درقسمت نیشابور (شرح مفصل م . ف ، جلد دوم صفحه ۹ـ ۴۸ : ر . ع . صفحه ۷ ـ ۲۳۶ . سی سال اخیر عمر را در هند بسر برد مخصوصاً در احمد آباد گجرات وهم در اینشهر وفات یافت . نظیری یکی از شعرای بسیاری است که درظل توجهات عبدالرحیم خان خانان مقضی المرام میزیست ودر مقابل قصیدهٔ بمطلع ذیل خرج سفر مکه را از ممدوح خود دریافت کرد سنه ۴/۱۰۰۲ ـ ۱۵۹۳ .

زهنر بخود نگنجم چو بخم می مغانی — بدرد لباس برتن چو بجوشدم معانی
همه عیش این جهانی بعنایت تو دیدم — چه عجب اگر بیابم بتو زاد آنجهانی

در امور مذهبی تعصب داشت و برضد ابوالفضل که مردی ملحد بود اشعاری سروده و ابیاتی در وصف تنباکو ساخته است که بعضی از آنها را شبلی نقل کرده است (صفحه ۱۳۴)

۳- زلالی خونساری متوفی بسال ۱۰۲٤ ر ۱٦۱٥

زلالی خونساری ریو صفحهٔ ۸ ـ ٦۷۷، ه، ۱، درقسمت خونسار «شرح حال مفصل»، مداح میر داماد بود وهفت مثنوی ساخت که یکی از آنها موسوم بمحمود وایازدرسال «۱۰۰۱/۳ ـ ۱۵۹۲» شروع ودر «۱۰۲٤/۱٦۱٥» کمی قبل ازوفاتش خاتمه یافت این مثنوی ازهمه تألیفاتش معروف‌تر است. دومثنوی دیگر که ریو نام میبرد یکی میخانه است ودیگرذره وخورشید.

٤ ـ ظهوری ترشیزی متوفی بسال ۱۰۲٤ ر ۱٦۱٥

ظهوری ترشیزی ظهوری و پدرزنش ملك قمی که هم از شعراء است در شورشی که در دکن واقع گردید کشته شدند. ریو صفحهٔ ۹ ـ ٦۷۸ آ، ك، صفحهٔ ۷۰ـ٦۸ : ر، ص، در آخرجلد هشتم چنانکه ریو میگوید ظهوری در ایران کمتر مشهوراست و درهند بالعکس خیلی معروفیت دارد و او را ازنثرنویسان معتبروخوش سلیقه میدانند «صاحب آ، ك، گوید بعقیدهٔ او ساقی نامه این شاعر بر خلاف شهرتی که کسب کرده است چندان تعریفی ندارد.

٥ ـ بهاءالدین عاملی متوفی بسال ۱۰۳۰ ر ۷ ـ ۱٦۲۰

او را معمولا شیخ بهائی می‌گویند مهارتش بیشتر در فقه و حکمت و ریاضیات بود امـا دو مثنوی کوچك نان و حلوا وشیر و شکر ازو باقی است در م، ف، جلد دوم صفـحه ۱۰ ـ ۸ و۷، ع : صفحه ۹ ـ ٤٥ منتخبی از هر دو مثنوی و چند غزل و رباعی مندرج‌است علاوه بر تألیفات ریاضی و نجومی‌بهترین کتب‌نثری او کشکول‌است که در بولاق چاپ سربی و درایران چاپ سنگی شده‌است. مجتهد معروف‌ملا محمد تقی‌مجلسی «متوفی بسال۱۰۷۰/ ۱٦٦۰ـ۱٦٥۹» ازجملهٔ شاگردان‌درجهٔ‌اول اوست.

٦ ـ طالب عـاملی متوفی بسال ۱۰۳٦ ر ۷ ـ ۱٦۲٦

طالب عاملی ریو صفحهٔ ٦۷۹، ش، جلد سوم ۱۸۸ ـ ۱٦٥، آ، ك. صفحهٔ ٦ ـ ۱٥٥، در این کتاب مسطور است که طالب صاحب سبك شعری خاصی است که پس از وی فصحاء از پیروی آن احتراز جسته اند، در اوائل عـمر بهندوستان رفت و احترامش بجائی رسید که جهانگـیر وی را ملك‌الشعراء

خویش گردانید ، ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹ ، بهیچوجه خفض جناح نمیکرد ومدعی بود که قبل از بیست سالگی هفت علم[1] را بخوبی آموخته است .

کمالات ادعائی طالب

پا بر دومین پایه اوج عشر اتم — وینك عدد فنم از آلاف زیاد است
بر هنه سه ، منطقی وهیئت وحکمت — دستی است مرا کش یدبیضازعباداست
وینجمله چوطی شدنمکین علم حقیقت[2] — کاستاد علوم است براین جمله مراداست
درسلسله وصف خطااین بسکه زکلکم — هر نقطه سویدای دل اهل سواداست
پوشم نسب شعرچو دانم که تو دانی — کاین پایه مرا تا من این سبع شداداست

در رباعی ذیل که شبلی نقل کرده (ص ۱۶۸) بقصد سفر خود بجانب هندوستان اشاره نموده و بخت سیاه خود را در ایران گذارده است زیرا که هندو بهندوستان تحفه بردن کار خردمندان نیست .

طالب گل این چمن بستان بگذار — بگذار که میشوی پریشان بگذار
هندو نبرد تحفه کسی جانب هند — بخت سیه خویش بایران بگذار

محبت طالب به خواهر خود

خواهری داشت از خود بزرگتر که صمیمانه باو علاقه مند بود بعد از هجران مدید خواهرش ازایران به آگره آمد تا ازوی دیدار کند و بهمین جهت طالب از امپراطور جهانگیر بوسیلهٔ ابیات ذیل استجازه کرد[3]

صاحبا ذره پرورا عرضی — بزبان سخن ور است مرا
پیر همشیره است غمخوارم — که باو مهر مادر است مرا
چارده سال بلکه بیش گذشت — کز نظر دور منظر است مرا
دور گشتم زخدمتش بعراق — وین گنه جرم منکر است مرا
او نیاورد تاب دوری من — که بمادر برابر است مرا
آمد اینك بآگره واز شوقش — دل طپان چون کبوتر است مرا
میکند دل بسوی او آهنگ — چه کنم شوق رهبر است مرا
گر شود رخصت زیارت او — بجهانی برابر است مرا

(۱) این اشعار از کتاب شبلی ص ۱۶۶ نقل شده (۲) مقصود تصوف است بنابر تعبیر شبلی (۳) شبلی فصل مزبور صفحه ۱۷۹ — ۱۸۰

اشعار عاشقانه درفارسی خیلی زیاد است اما چون ابیاتی که از محبت عمیق و صمیمانه خانوادگی حکایت کندنسبة قلیل‌است این‌اشعار بنظر مهم و قابل ذکر آمد .

۷ ـ شفائی متوفی در ۱۶۳۷/۱۰۴۸

شفائی

در موزهٔ بریتانیا بعلامت (ورق ۷ a و ۱۳۷۲) تصویری از این شاعر و سیزده بند او موجود است [۱] (ورق ۱۳٤ ـ ۱٤۰ر۵٦۰ر۱۲ Add) رجوع کنید بفهرست ریو صفحه ۸۷٦ و۸۲۲ درنسخهٔ عالم آرای عباسی که در دست دارم نه در ضمن احوال شعر او نه در ردیف اطبای دربار شاه عباس شرحی راکه‌ریو بآن اشاره میکند نمیتوانیم بیابیم اما راجع باو در . ف . (جلد دوم صفحه۲۱ـ۲۳) شرح مفصلی هست ودر آ . ك صفحه ۹ ـ ۱٦۸ همچنین . اسم او حکیم شرف‌الدین‌حسن وطبیب خاصه وندیم شاه عباس اول بود رضاقلی‌خان‌گوید : « فضل حکیم وا طبابت وطبابت اورا شاعری محجوب داشته » علاوه بر غزلیات وهجویات یك مثنوی ازو باقی‌است موسوم بنمکدان حقیقت که بتقلید حدیقةالحقیقه حکیم سنائی سروده‌است

۸ ـ میرمحمد باقر داماد استرابادی متوفی بسال ۱/۱۰۴۰ ـ ۱٦۳۰

میر باقر داماد

لقب داماد فی‌الحقیقه متعلق بپدر اوست که‌صهرمجتهدمعروف شیخ‌علی‌بن‌عبدالعال‌العاملی بوده‌است.میرداماد که‌بتخلص‌اشراق شعر میگفت درفقه وحکمت بیش از شاعری شهرت داشت رجوع شود بفهرست ریو صفحه ۸۳۵ ؛م. ف جلد دوم صفحه ۷ ، ر . ع صفحه ۷ـ ۱٦٦ ، آ . ك صفحه ۱۵۹ ، در روضات الجنات (صفحه ۱۱٤ ـ ۱۱٦) و در عالم آرای عباسی که در سنهٔ ۱٦۱٦/۱۰۲۵ یعنی در زمان حیات او نوشته شده شرح مفصلی ازوی مندرج است و در بیشتر علوم اورا صاحب قدرت ومهارت شمرده اند مخصوصاً درحکمت ولغت و ریاضیات وطب وفقه وتفسیر وحدیث ودوازده تألیف از کتب نثری او مذکور است مشارالیه یکی از معلمین حکیم بزرگ ملاصدرای شیرازی بوده است .

۹ ـ میر ابوالقاسم فندرسکی متوفی درحدود ۱/۱۰۵۰ـ۱٦۴۰

میر ابوالقاسم فندرسکی

او نیز درحکمت بیشتر شهرت دارد تا در شاعری اما درم . ف . جلد دوم صفحه ٦ـ۷ ودر ر . ع صفحهٔ ٦ ـ ۱٦۵ ودر آ . ك صفحه ٤ ـ ۱٤۳ ودر فهرست ریو صفحه ۸۱۵ و ۸۱٦ مذکور

(۱) بنظرم وجه نسبه آن بسیزده بلدآن است که دارای سیزده قسمت است

است در تمام تذکره ها یکی ازقصاید او که باستقبال ناصر خسرو ساخته مندرج است و بنابراین اگر بهترین نباشد ازمعروفترین آثاراوهست . چندشعر اول آن چنین است .

چرخ با این اختران نغزوخوش وعناستی صورتی در زیر دارد هرچه بر بالاستی
صورت زیرین اگر بانردبان معرفت برود بالا همان با اصل خود یکتاستی
این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری گر ابو نصرستی وگر بوعلی سیناستی

ابوالقاسم فوق‌العاده نسبت بلباس ظاهر بی‌اعتنا بود مانند درویشان خرقه می‌پوشید و از صحبت اغنیاء و محترمین کناره میگرفت و با بی‌سر وپایان و بدنامان معاشرت میفرمود . روزی شاه عباس محض اینکه اورا از اینقبیل مصاحبت های پست ملامت نماید باو گفت : « میشنوم بعضی از علماء با اجامر واوباش معاشرند و ببازی‌های ناشایست آنها تماشا میکنند » میر ابوالقاسم فندرسکی جواب داد : « من همیشه در جمع آنان بوده‌ام وهیچیك از علما را آنجا ندیده ام » سفری بهند رفت و در آنجا مطابق مندرجات دبستان [1] تحت نفوذ یکی از شاگردان آذر کیوان واقع شد وافکار زردشتی وهندی یا بودائی در وی تأثیر کرد . چنانکه اظهار داشت که هرگز بطواف مکه نخواهم رفت زیرا که مستلزم قتل حیوان بیگناهی است هرچند رضاقلیخان مقام او را خیلی بالا برده است اما از شرح حال کوتاه آمده شاید باین جهة که چون بیشتر حکیم بوده است تا شاعر وبیشتر درویش بوده است تا فیلسوف بطورتحقیق اوراجزء هیچیك از آن زمره ها محسوب نداشته وسزاوار دیده اند که از تذکره خاص هریك از آن طبقات اورا حذف کنند .

ازجمله شعرای کوچك این عهد اشخاص ذیل راباید شمرد : جلال‌اسیر (متوفی بسال ۱۰٤۹/۱٦۳۹) قدسی (متوفی بسال ۱۰۵٦/۷ ـ ۱٦٤٦) سلیم طهرانی (متوفی بسال ۱۰۵۷/۸ ـ ۱٦٤۷) ابوطالب کلیم واماني مازندرانی که هر دو در سال ۱۰٦۱ ۱٦۵۱ وفات‌یافته اند ، محمد طاهر وحید (متوفی بسال ۱۱۲۰/۹ ـ ۱۷۰۸) و شوکت بخارائی (متوفی بسال ۱۱۰۷/٦ـ۱٦۹۵) غیر از صائب که در سال ۱۰۸۸/۸ ـ ۱٦۷۷ وفات یافته بزرگترین این شعرا فقط شخص چهارم وششم و آخرین است که مستحق شرح حال جداگانه میباشند .

(۱) ترجمه شی‌وتر دیرز جلد اول صفحه ۱ ـ ۱٤۰

۱۰ ــ ابوطالب کلیم متوفی بسال ۱۰۶۱ ر ۱۶۵۱

ابوطالب کلیم

در همدان متولد شد اما وقتی که بهندوستان سفر کرد بیشتر درشیرازو کاشان بسرمیبرد(و ازاین جهت غالباً وی راکاشانی گفته اند) . رضاقلی خان در م . ف . جلد دوم صفحه ۲۸ شرح بسیار مختصری ازو می‌نگارد . اما شبلی درشعرالعجم جلد سوم صفحه ۲۰۵ ــ ۲۳۰ مفصلا احوال او را تحت بحث قرارداده است . درحدود ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹ از وطن خود دیداری کرد پس ازقریب دو سال اقامت بهندوستان بازگشت و بمقام ملك‌الشعرائی شاه جهان نائل شد . بااین سلطان بکشمیر رفت وچنان فریفتهٔ هوای آن ملك گردیدکه تاوقت وفات آنجا را ترك نگفت . مردی با هوش و منزه ازحسد بود و ازاین رو رفقای شاعر وی قلباً او را دوست داشتند ازجمله صائب و میر معصوم دوست مخصوص وی بودند و صائب در حق او گفته است .

بغیر صائب و معصوم نکته سنج ز کلیم دگر که‌زاهل سخن‌مهربان‌یکدیگرند

ابوطالب بمناسبت وفات ملك قمی شاعر ماده تاریخ ذیل را سروده است .

ملك آن پادشاه ملك معنی که‌نامش سکهٔ نقدسخن‌بود
چنان‌آفاق گیرازملك معنی که‌حدملکش‌ازقم‌تادکن‌بود
بجستم سال تاریخش ز ایام بگفتا او سر اهل سخن بود

اغلب شعرای ایرانی که در طلب ثروت یا معاش یومیه بهندوستان میآمدندبنا برقول شبلی [۱] جزبدی از آن مملکت نمی‌گفتند اما کلیم از آنجا قدردانی و احترام کرده گوید : [۲]

توان بهشت دوم گفتنش بااین معنی که‌هرکه رفت ازین بوستان پشیمان‌شد

وقتی سلطان عثمانی نامه بشاه جهان امپراطور هند نوشته و متکبرانه او را ملامت کرد که چرا خود را شاه جهان نام نهاده و حال آنکه حکمران هند بیش نیست کلیم از جانب ممدوح خود جوابی نغز تهیه کرد و این شعر را ساخت .

هند وجهان [۳] زروی عددهردوچون‌یکیست شه را خطاب شاه جهانی مبرهن است

---

(۱) شعرالعجم جلد سوم صفحهٔ ۲۰۹ . (۲) از اغلب همولایتیهای خود بیشتراز آنان بومی هند اطلاع حاصل نمود رجوع شود بقصیدهٔ که شبلی نقل نموده (صفحهٔ ۲۱۱) که پراست ازکلمات هندی (۳) این دوکلمه هریك عدداً ۵۹ است

شبلی از هنرمندی کلیم شرح مشبعی مینگارد و از اشعار او امثلهٔ بسیار انتخاب کرده است از جمله هنرهای او یکی مضمون آفرینی دیگر خیال بندی و دیگر مثالیه را دانسته است درصنعت اخیر که ارسال المثل خوانده میشود کلیم بسبك صائب معروف نزدیك شده است محض نمونه اشعار ذیل را ذکر میکنیم .

روزگار اندر کمین بخت ماست — دزد دایم در پی خوابیده است
دل گمان دارد که پوشیده است راز عشقرا — شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است
از خاك بر گرفته دوران چونی سوار — دایم پیاده رفت اگر چه سوار شد
از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر — همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد
سفله از قرب بزرگان نکند کسب شرف — رشته پر قیمت از آمیزش گوهر نشود
دست هر کس را بسان سبحه بوسیدم چه سود — هیچکس نگشود آخر عقده کار مرا
بامن آمیزش او الفت موجست و کنار — دمبدم با من و پیوسته گریزان از من
چو هست قدرت دست ودل تو انگر نیست — صدف گشاده کفست آنزمان که گوهر نیست

بیت اخیر خیلی شبیه است باین شعر صائب :

شکوفه باثمر هرگز نگردد جمع دریکجا — محال است آنکه باهم نعمت و دندان شود پیدا

دیگر ازاشعار کلیم .

واصل ز حرف چون و چرا بسته است لب — چون ره تمام گشت جرس بی زبان شود
گر بقسمت قانعی بیش و کم دنیا یکیست — تشنه چون یك جرعه خواهد کوزه و دریا یکیست

ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم — اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
رود رفت آنکه ز اسرار جهان آگه شد — از دبستان برود هر که سبق روشن کرد

غزل ذیل را که شبلی نقل کرده[1] نمونه ذوق کلیم است و باذکر آن شرح حال او را خاتمه میدهیم

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت — ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دو باره نیست — رو پس نکردهر که از این خاکدان گذشت
از دست برد حسن تو بر لشکر بهار — یك نیزه خون گل ز سر ارغوان گذشت
طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی — یا همتی که ازسر عالم توان گذشت
در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست[2] — درفکر نام ماند اگر از نشان گذشت

(۱) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۲۹۹ (۲) مرغ موهوم وافسانهٔ که عربها عنقا و ایرانیان سیمرغش مینامند غالباً باین عبارت ازوی تعریف مینمایند «موهوم الاسم، مفقود الجسم»

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا　　چشم ازجهان چو بستی از او میتوان گذشت
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش　　آن هم کلیم باتو بگویم چسان گذشت
یك روز صرف بستن دل شد باین و آن　　روزی دگر بکندن دل زین و آن گذشت

۱۱ــ محمد طاهر وحید قزوینی (متوفی بسال ۱۱۲۰ر۹ــ۱۷۰۸[۱])

وحید قزوینی

گویند جاهد وزحمت کش بود نه شاعری بزرگ. رضاقلی خان هدایت [۲] گوید « نود هزار بیت دیوانش در شیراز دیده شد که مشتمل بر نظم و نثر ترکی و فارسی و رسالات در هر فن بود اما ملاحتی نداشت » چند بیت از بهترین اشعار اورا نقل کرده وازجمله رباعی ذیل که دلالت بر تشیع او دارد.

از مهر علی طینت هرکس که سرشت　　هرچند بود همیشه در دیر و کنشت
در دوزخ اگر در آورندش بمثل　　جاگرم نکرده می‌برندش ببهشت

گزارش عمدهٔ ایام حیات وحید را ریو [۳] ذکر کرده است منشی دونفر از وزراء ایران بود که یکی بعد از دیگری بصدارت رسیدند میرز تقی الدین محمد و خلیفه سلطان. در ۱۰۵۵ر۶ ــ ۱۶۴۵ مورخ رسمی شاه عباس دوم گردید و در سنه ۱۱۰۱ر۹۰-۱۶۸۹ بوزارت رسید وهیجده سال بعد بکنج عزلت رخت کشید ودر حدود سنهٔ ۱۱۲۰ر۹ــ۱۷۰۸ بدرود زندگانی گفت. ریو شرحی از پنج نسخهٔ تاریخ اومیدهد یکی از آنها که تحت علامت (or. ۲۹۴۰) ضبط شده تا سال دوم سلطنت شاه یعنی ۱۰۷۳ر۴ــ۱۶۶۳ میرسد این که صاحب آتشکده گوید: «اگر خوف منصب نبود از هیچکس تحسین نمیشنود» شاید مقرون بصواب باشد بنا برقول اته وحید از دوستان صائب بوده است.

۱۲ ــ شوکت [۴] بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷ر۶ ــ ۱۶۹۵

هنوزهم در ایران مشهور نیست در مجمع الفصحاء ابداً ذکری از او دیده نمیشود ودر ریاض العارفین دو شعر او با مختصر شرح حالی ذکر شده و احوال عجیب وی رابنقل

(۱) تاریخ وفاتش بتحقیق معلوم نیست بمتمم فهرست فارسی ریو (صفحه ۴۰ و ۴۱) و فهرست مجموعهٔ نسخ فارسی ایندیا افیس تالیف اته رجوع کنید. (۲) مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۵۰ (۳) فهرست فارسی صفحه ۱۸۹ ــ ۱۹۰ ومتمم آن در حاشیه ماقبل آخر ذکر شد (۴) ریو فهرست نسخ فارسی صفحه ۶۹۸. اته فهرست فارسی ایندیا افیس مجموعه ۲-۸۹۱

از شیخ محمد علی لاهیجی معروف بحزین که معاصر وی بوده چنین بیان میکند که دروسط زمستان سروپا برهنه نمد پاره‌ای بردوش افتکنده بهر طرف میگشت سرش از برف پوشیده بود و بیقیدی را بجائی رسانیده که حتی برف را از روی سر خود پاك نمیکرد.

شوکت فقط از اینجهت قابل ذکر است که در عثمانی مشهور گردیده و در ادبیات ترك نفوذی عظیم داشته است و گیب در تاریخ شاعری عثمانیان از این نفوذ مشار الیه شرحهای مبالغه آمیز داده‌است.

صائب تبریزی[۲] (متوفی بسال ۱۰۸۸ر۸-۱۶۷۷)[۳]

صائب تبریزی

شبلی[۴] او را آخرین شاعر بزرگ ایران میداند و در ابتکار معانی ویرا برتر از قاآنی که معروفترین و بزرگترین شعرای جدید است میشمارد زیرا که بنابر رای او قاآنی مقلد فرخی و منوچهری است و صائب دارای ابتکار است. ازطرف دیگر رضاقلی‌خان[۵] میکوید «درشاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست» بالجمله صائب نیز مثل عرفی یکی از گویندگانی است که هرچند در عثمانی وهند موردتوجه هستند دروطن خود قدر و مرتبه ندارند. اما من چند صفحه قبل عقیده شخصی خود را نسبت بهنرمندی ومقام صائب اظهار کرده ام.

بنابر مندرجات آتشکده[۶] میرزا محمد علی صائب درقریه عباس آباد نزدیك اصفهان متولد شد. پدر واقوامش سابقاً بامر شاه عباس از تبریز بقریه مزبور آمده بودند پس از تکمیل تحصیلات درپایتخت ایران درعنفوان جوانی شاید قبل‌از سال ۱۰۳۹ ر ۳۰ - ۱۶۲۹ بدهلی وسایر بلاد هند سفر کرد وطرف توجه ظفر خان وسایر نجبای هند گردید. پس از دو سال توقف در آن سرزمین پدرش هرچند پیری هفتاد ساله بود از پی پسر روان شد تا ویرا یافته بایران باز گرداند صائب

(۱) جلد اول صفحه ۱۳۰ جلد چهارم صفحه ۷- ۹۶ و ۱۸۵ (۲) اگر چه در تبریز متولد شد اما در اصفهان تربیت و تعلیم یافت بنابر این غالباً او را اصفهانی میخوانند (۳) مؤلف در تاریخ وفات صائب مسامحه کرده وچند تاریخ مختلف ذکر نموده (مترجم) (٤) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۱۸۹ (٥) م.ف. جلد دوم صفحه ۲٤ (٦) چاپ بمبئی ۱/۱۲۷۷ - ۱۸۶۰ صفحه ۳۰-۳۱

نیز محض اطاعت پدر ازممدوح خود ظفر خان بطریق ذیل رخصت خواست :[۱]

شش‌سال‌بیش‌رفت‌که ازاصفهان بهند — افتاده است توسن عزم مرا گذار
هفتاد ساله والد پیر است بنده را — کز تربیت بود بمنش حق بیشمار
آورده است جذبه گستاخ شوق من — ازاصفهان‌باگره‌ولاهورش‌اشکبار
زان پیشتر کز اگره بمعموره دکن — آید عنان‌گسسته تر از سیل بیقرار
این راه دور را زسر شوق طی کند — با قامت خمیده و با پیکر نزار
دارم امید رخصتی از آستان تو — ای آستانت کعبهٔ امید روزگار
مقصود او ز آمدنش بردن منست — لب رابحرف‌رخصت من‌کن‌گهرنثار
با جبههٔ گشاده تراز آفتاب صبح — دست دعا ببدرقهٔ راه من برآر[۲]

بعد از مراجعت باصفهان صائب درخدمت شاه‌عباس دوم احترام ومقام ارجمند یافت اما بدبختانه خاطر شاه سلیمان راکه بعد از شاه عباس بتخت نشست رنجه کرد . خلاصه صائب بعداز طی عمری کم‌حادثه در سنهٔ ۷۰/۱۰۸۰ ـ ۱۶۶۹ در اصفهان‌بدرود جهان گفت عبارت (صائب وفات یافت) تاریخ مرگ اوست[۳]

پسندیدن صائب شعر همکارات‌هندی خودرا

از جمله امتیازات صائب کـه شبلی نقل میکند یکی اینست که از شعرای هندی بسیار تکریم می‌کرده و اشعار آنها را خیلی دوست داشته است واین حالتی است که در میان‌شعرای ایران کمتر دیده میشود شبلی ۱۳ بیت ذکـر میکند که صائب از گویندگـان ذیل پسندیده وتضمین نموده است : فیضی ـ ملك ـطالب آملی ـ نوائی ـ اوحدی‌ـشوقی ـ فتحی ـ شاپور ـ مطیع ـ اوجی ـ ادهم ـ حاذق ـ راقم . دراابیات‌ذیل صائب‌اشخاصی‌را ملامت کرده است که ازگفتار یکدیگر عیبجوئی و ابراز رقابت میکنند .

خوش آن‌گروه که‌مست‌بیان‌یکدگرند — زجوش فکر میارغوان یکدیگرند
نمیزنند بسنگ شکسته گوهر هم — پی رواج متـاع دکان یکدگرنـد
زنند برسرهم گـل ز مصرع رنگین — ز فکر تازه گل بوستان یکدگرند
سخن تراش چوگردند تیغ‌الماسند — زند چوطبع‌بکندی فسان‌یکدگرند
بغیر صائب ومعصوم نکته سنج وکلیم — دگر که‌زاهل‌سخن‌مهربان‌یکدگرند

(۱) شعرالعجم شبلی جلد سوم صفحه ۱۹۴ (۲) شبلی گویداگر این اشعار در سنه ۱۰۴۱/۲–۱۶۳۱ یا درحدود آن سال سروده‌شده باشد لازم میاید که صائب درحوالی‌سال ۱۰۳۵/۶–۱۶۲۵ بهند آمده‌باشد (۳) اما مجموع این‌کلمات‌عدد۱۰۸۱است نه۱۰۸۰

صائب گفتار حافظ را بی‌اندازه گرامی میداشت واز دو استاد خود رکنا و شفائی نیز بسیار تمجید میکرد. نسبت بشخص اخیر گوید :

دراصفهان که بدرد سخن رسدصائب کنون که نبض‌شناس سخن شفائی نیست

صائب نظیری را در شعر نه تنها بر خود ترجیح میداد بلکهٔ از عرفی هم بالاتر میدانست شبلی گوید : « تا اینجا حرفی نیست اما وقتیکه صائب بمتابعت‌ذوق عامه و انعکاس شهرت ظهوری وجلال اسیر . . . . را نیز مدح میگوید دیگر نمیتوان تحمل‌نمود - این اولین قدمی‌است که صائب در بدذوقی برداشته وراه را برای‌دیگران گشوده است . بقسمیکه بعدها مردم درمقابل گفتار ناصر علی وبیدل وشوکت بخاری نیز سر تعظیم فرود آوردند . . . . « بنای ظلم درجهان اول‌اندك بوده است وهر که آمد بر او مزید کرد تا بدین غایت رسید »[۱]

اگرچه‌صائب درتمام‌شعب شاعری طبع آزمائی کرد اما استادیش در غزل‌سرائی بوددر بدیههٔ گوئی نیز مهارت داشت. یکی‌ازشاگردانش روزی‌این‌مصراع بیمعنی‌راسرود

از شیشه بی‌می می بی‌شیشه طلب کـن

و صائب فوراً این مصراع را ساخت که شعر درست وبا معنی شد

حق را زدل خالی از اندیشه طلب کن

وقت دیگر یکی از رفقای صائب مصراع بیمعنی ذیل راساخت وظاهراً استاد را بگفتن مصرع دوم ومعنی بخشیدن بآن دعوت نمود .

دویدن‌رفتن‌استادن‌نشستن‌خفتن‌ومردن

صائب مرتجلا نیم شعر ذیل را گفته و پیش از مصراع فوق قرار داد .

بقدر هرسکون راحت بود بنگر تفاوت را

صائب بدقت تمام در آثار گذشتگان مطالعه میکرد . خواه متقدمین و خواه شعرای متوفای همان عصر . و جنگی از بهترین اشعار پیشینیان جمع آورد که بنا بر قول شبلی[۲] نسخهٔ آن درحیدرآباد دکن موجود است وظاهراً والهداغستانی وسایر تذکره نویسان از مندرجات آن استفاده کرده اند. شبلی صائب را بابو تمام تشبیه میکند که او نیز جنگی بزرك از گفتار شعرای‌عرب جمع آورده وحماسه نام نهاده‌است

(۱) از گلستان سعدی نقل شده از حکایت نوشیروان که صیدی کباب میکرد و نمك خواست (باب اول) (۲) صفحه ۲۰۱ از جلد مذکور .

وگوید پایه ذوق او بیشتر از اشعاری که گرد آورده است معلوم و معین میشود تا از ابیاتی که خود سروده است .

چند شعر منتخب از صائب

فردهای ذیل از اشعاری است که چندین سال [1] قبل از کتاب خرابات استخراج کرده ودردفتری یادداشت کرده‌ام آن‌زمان که من در زبان فارسی‌مبتدی بودم ازاین ابیات بسیارخوشم آمد و اکنون نیز بنظرم خیلی دلپذیر میآیند و امیدوارم بعضی از آنها خوانندگان کتاب مرا نیز پسند گردد .

چو شد زهر عادت مضرت نبخشد — بمرگ آشنا کن بتدریج جان را
ریشهٔ نخل کهن‌سال‌ازجوان افزونتراست — بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیر را
هرسری دارد دراین بازار سودائی دگر — هرکسی بندد بآئین دگر دستار را
تهیدستان قسمت‌را چه‌سود ازرهبر کامل — که‌خضرازاب‌حیوان‌تشنه‌باز آردسکندررا
سبحه بر کف توبه برلب دل‌پرازشوق گناه — معصیت را خنده میآید زاستغفار ما
مقام گوهر شهوار در گنجینه می باید — بیاض ازسینه باید ساخت شعر انتخابیرا
گفتگوی کفر ودین آخر بیکجامیکشد — خواب یك‌خوابست اما مختلف تعبیرها
از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد — پیش ازنشانه خیزد از دل‌فغان کمان را
چاره‌ناخوشی وضع جهان بیخبری‌است — اوست بیدار که درخواب گرانست‌اینجا
شکوفه‌بانمرهرگز نگردد جمع‌دریکجا — محالست آنکه باهم‌نعمت‌ودندان‌شودپیدا
ده در شود گشاده اگر بسته شد دری — انگشت ترجمان زبان است لال را
ساده‌لوحان زودمیگیرند رنگ‌همنشین — صحبت طوطی سخنور میکند آئینه را
گردش اقبال دارد لغزش ادبار ها — یکدو خطوه باز رفتن پردهد و ثاب را
موج از حقیقت گهر بحر غافل است — حادث چگونه درك نماید قدیم را
معیار دوستان دغل روز حاجت است — قرضی برسم تجربه از دوستان طلب
درجهان اهل دنیا مردم دانا غریب — همچو انگشت‌شهادت درکف‌ترساغریب
چه‌سود از آنکه کتبخانه‌جهان از تست — نه علم هرچه عمل میکنی همان ازتست
هستی دنیای فانی انتظار مردن است — ترك‌هستی ز انتظار نیستی وارستن‌است
ترا ز جان غم مال این عزیز بیشتر است — علاقهٔ تو بدستگاه بیشتر ز سر است

(۱) در ٤ سپتامبر ۱۸۸۵ از استنساخ این ابیات فراغت حاصل شد .

خط صائب تبریزی

باکمال قرب از جانان دل ما غافل است
زنده از دریاست ماهی وز دریا غافل است

گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست
صبح نزدیکست در فکر شب تار خود است

رفتن از عالم پرشور به از آمدن است
غنچه دلتنگ بباغ آمد و خندان برخاست

اگر میان دو دل هست دوستی بقرار
نمی شوند بآمد شد خبر محتاج

آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد
خواب در وقت سحر گاه گران میگردد

خموشی حجت ناطق بود دریای گوهر را
که از غواص دردریا نفس بیرون نمی آید

یاسبو یا خم می یا قدح باده کنند
یك کف خاك دراین میکده ضایع نشود

حریص را نکند نعمت دو عالم سیر
همیشه آتش سوزنده اشتها دارد

پیرانه سر هماى سعادت بمن رسید
وقت زوال سایه دولت بمن رسید

شد مهربان سپهر بمن آخر حیات
در وقت صبح خواب فراغت بمن رسید

از پشیمانی سخن در عهد پیری میزنم
لب بدندان میزنم اکنون که دندانم نماند

میشود غارتگر جان چو کمان افتد زیاد
شاخ نازك بشکند چون بیشتر بار آورد

اگر مجنون منم پس کیست در روی زمین عاقل
اگر عاقل توئی دیوانه درعالم نمیباشد

مرا بروز قیامت غمی که هست این است
که روی مردم عالم دوباره باید دید

لامکانی شو که تبدیل مکان آب و گل
نقل کردن باشد اززندان بزندان دگر

نگویمت که دل از حاصل جهان بردار
بهرچه دسترست نیست دل از آن بردار

انجام بت پرست بود به ز خود پرست
در قید خود مباش وبقید فرنگ باش

گر پشت پا بعالم صورت نمی زنی
تاحشر در شکنجه این کفش تنگ باش

درون خانه خود هر گدا شهنشاهی است
قدم برون منه از حد خویش وسلطان باش

گر سجود گل کنم برسنت بلبل خطاست
من که در آتش پرستی امت پروانه ام

چون شمع هر که افراشت گردن بافسر زر
در اشك خود نشیند بسیار تا بگردن

پیش از این بر رفتگان افسوس میخوردند خلق
میخورند افسوس در ایام ما برماندگان

یا ز سیلاب حوادث رو نباید تافتن
یا نباید خانه درصحرای امکان ساختن

هر لوح مزاری ز فرامشکده خاك
دستی است برون آمده بهر طلب تو

شد از فشار گردون موی سفید وسرزد
شیری که خورده بودم در روزگار طفلی

دروطن گر میشدی هر کس بآسانی عزیز
کی ز آغوش پدر یوسف بزندان آمدی

III مابین ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۱۱ - ۱۲۱۵ ه ق)

فقر قرن هیجدهم ازلحاظ ادبیات گویا این قرن فقیر ترین قرنهای تاریخ ایران باشد زیرا تا آنجائیکه من اطلاع دارم شعر قابل ذکری که

از آن یادگار مانده است فقط ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی‌است که چند صفحه بعد از آن سخن خواهیم راند .

دو مجموعه مهم که در آن عصر تالیف شده است

از این‌زمان فقط دو کتاب مفصل و قابل استناد در دست هست که مصنفین آنها شخصاً شاهد پیش آمد های ناگواری بوده اند که هنگام سلطه افغانها و بعد از آن بوقوع پیوسته است .

این دومصنف شرحهای نسبة روشن ومفصلی از عهد مضطرب ومغشوش خود داده انـد مصنفین مزبور یکی شیخ علی حزین است (سال تولد ۱۱۰۳ ر۱۶۹۲ تاریخ وفـات ۱۱۸۰ ر۷-۱۷۶۶) دیگر لطف علی بیگ متخلص بآذر ۱۱۲۳ ر۱۷۱۱ و تـاریخ وفاتش ۱۱۹۵ ر۱۷۸۱) هردو شاعر بوده اند مخصوصاً شیخ علی حزین که شعر بسیار دارد وسه یا چهار دیوان ترتیب داده است اما از نقطه نظر ما نثر آنها خیلی بیش‌از شعرشان قیمت دارد .

شیخ علی حزین

شیخ علی حزین که نام اصلیش محمدبن ابیطالب گیلانی است بیشتر شهرتش بواسطهٔ کتاب تاریخ احوال اوست که در سال ۱۱۵٤ ر۲ - ۱۷٤۱ درهند تالیف نموده است یعنی بیست و دو سال بعد از آنکه از وطنش هجرت گزید متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی این کتاب را ف . س . بلفور در ۱ - ۱۸۳۰ انتشار داده خوانندگان انگلیسی میتوانند از آن استفاده نمایند . شیخ علی حزین بنابر قول خودش در دوشنبهٔ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۱۰۳ (۱۹ جانوری ۱۶۹۲) در اصفهان متولد شد و بهیجده بشت نسبش مستقیماً به شیخ زاهد گیلانی که احوال او را در یکی از فصول سابقه ذکر کردیم می‌پیوندد خانوادهٔ او در گیلان و آستارا وبعد درلاهیجان مقام داشته است تا اینکه شیخ ابوطالب پدرش درسن بیست‌سالگی برای ادامه‌تحصیلات باصفهان آمد ودر آنجا متأهل ومقیم شد . مشارالیه درشصت ونه سالگی وفات یافت (۱۱۲۷ / ۱۷۱۵) وسه پسر بجای گذاشت که بر فقدان او نوحه کنند[۱] شیخ علی حزین ارشد اولاد او بود . از اخلاق و هنرهای پدر بسیار تعریف میکند وچند بیت از مرثیه را که دروفات پدر ساخته است نقل مینماید و گوید از جمله نصایح و وصایائی که پدرم کرد عبارت ذیل‌است[۲] « اگر ترا ممکن‌شد دراصفهان

(۱) پسرچهارم درطفولیت مرد ــ مادرشان دوسال بعد ازپدردرحیات بود (۲)چاپ بلفور صفحهٔ ۱٦ و ترجمه صفحه ۱٤

دیگر توقف مکن شاید یکنفر از دودمان ما باقی ماند . » مولف گوید . « در آن وقت معنی این قسمت ازخطاب او را درك ننمودم و فقط وقتی مقصودش را فهمیدم که اغتشاش وخرابی اصفهان واقع شد »

تذکرهٔ شیخ‌علی حزین چون تذکرهٔ شیخ‌علی حزین‌راخوانندگان انگلیسی میتوانند مستقیماً مطالعه کنند لازم نیست که مفصلا راجع بآن بحثی کرده یا آنرا در این کتاب تجزیه نمائیم . و کافی است که بگوئیم اهمیت این کتاب در آن‌است که صورت حوادث زمان مؤلف را نمایش میدهد وچند نکته ادبی را نیز از آن‌استخراج کنیم . در ۱۷۲۲-۳/۱۱۳۵ شروع کرد بجمع آوری مجموعه ادبی که ظاهراً خیلی شباهت دارد بکشکول شیخ بهاءالدین عاملی اسم این مجموعه رامدة العمر نهاد[1] اما چند ماه بعد این نسخه وسایر کتب کتابخانهٔ او در موقع غارت اصفهان بدست افغانها از بین رفت درهمین اوقات یاکمی زودتر علاوه برچند تفسیرو حواشی حکیمانه کتابی موسوم به فرسنامه تألیف کرد و دومین دیوان شعر خود را جمع کرده انتشار داد و قدری بعد ازاین تاریخ سومین دیوان را نیز منتشر نمود .[2]

هجوم افغان و مصائب وارده بر ایران خاصه بر اصفهان فعالیت ادبی شیخ علی حزین را تا مدتی دچار وقفه کرد مشارالیه گوید : [3] . «القصه در اواخر ایام محاصره مرا بیماری صعب عارض شد و هر دو برادر و جده و جمعی از اهل خانه درگذشتند و آن منزل خالی شده منحصر بدو سه کس خادمه عاجزه گشت تا آنکه بیماری من روی بانحطاط نهاد » . بعد ازقدری بهبودی دراوائل محرم ۱۱۳۵ (اکتبر ۱۷۲۲) ازاصفهان گریخت و این چند روزقبل از تسلیم اصفهان و ورود افغانها بپایتخت ایران بود . در مدت ده سالیکه بعدازاین واقعه گذشت شیخ علی حزین در بلاد ایران روزگاررا بسر گردانی میگذراند نقاطیکه دیده یادر آن مقام کرده‌است خرم آباد ولرستان وهمدان و نهاوند و دزفول و شوشتراست ازاینجا ازراه بصره دفعه‌ای بمکه سفر کرد وهنگام مراجعت بیمن‌رفت ، همچنین کرمانشاه و بغداد وعتبات ومشهد و کردستان و آذربایجان و گیلان و طهران . از اینشهر مجدداً باصفهان بازگشت بنابر قول خودش « آن شهر

(۱) رجوع شود بصفحه ۲-۹۳ ترجمه بلفور که ازاین پس بآن اشاره خواهیم نمود نسخهٔ خطی از این کتاب درموزه بریتانیا است رجوع بفهرست نسخ فارسی ریو صفحهٔ ۳۸۳ که دو کتاب دیگر از تألیفات علی حزین ذکرشده است یکی راجع بشراب واوزان ودیگر راجع بحیوانات شکاری (۲) ترجمه بلفور صفحه ۱۰۶ و ۱۱۱ دیده شود راجع بدیوان چهارمش که چندی بعد منتشرشد رجوع شود بصفحه ۱۷۶ (۳) ایضاً صفحه ۱۲۸

معظم‌را باوجود بودن پادشاه[۱] بغایت‌خراب‌دیدم واز آن‌همه‌مردم ودوستان کمتر کسی باقی مانده بود» همچنین‌راجع به‌شیراز که شش‌ماه بعدگذارش بآنجاافتادگوید : «واز آن‌همه دوستان‌من[۲] کسی برجانبود جماعتی ازاولادمنسوبان آنها راپریشانحال وبی سرانجام یافتم» ازشیرازبطریق لارعازم بندر عباس شد باین مقصود که از آنجا در یك کشتی فرنگی خود را بحجاز برساند «چون سفاین و جهازات آنها بغایت وسیع و مکانهای شایسته دارد و دردریا نیز بلدترو ازهر قوم ماهر ترند»[۳] اما بعلت مرض و فقر ازاجرای منظور خود باز ماند زیرا که املاك موروثی او درگیلان از دست رفته و مالیانها و عوارض هنگفت و طاقت فرسا چیزی برایش باقی نگذاشته بود . دفعه دیگر در یك کشتی هلندی سوار شده خود را بمسقط رسانید اما این محل را بقدری کثیف و بد آب و هوا یافت که بعد از دو ماه باز به‌بندرعباس مراجعت نمود . سپس بکرمان رفت ولی اوضاع این ولایت خراب را بسبب شورش جماعت بلوچ و حوادث[۴] دیگر چنان مختل دید که بزودی به بندر عباس برگشت و انتظار فرصت کشید که باردیگرخود را ببغداد رساند .

تنفر شدیدشیخ علی حزین از هند

چون بواسطه اعمالی که نادرشاه برضد ترکها انجام میداد و جنگهائیکه پیش می‌آمد این‌نقشه راقابل اجراندید و درخود توانائی این را نیافت که باز هم شاهد خرابی و مصائب وطن باشد در ۱۰ رمضان ۱۱٤٦ (۱٤ فوریه ۱۷۳٤) بعزم هندوستان هرکشتی نشست و بر خلاف تنفری‌که از این مملکت داشت ٤۵ سال بقیهٔ عمر را مقدر بود آنجا بسر برد خود او گوید : من این مدت اقامت را در این مملکت از زندگانی محسوب نداشته همانا آغازرسیدن بسواحل این ملك انجام عمر و حیات بود»[۵] کمی بعد گوید «و اصلا طبع راملایمت و طاقت بر تحمل اوضاع و اطوار اشخاص این دیارنبود» و چند سطر بعد مینویسد «دیدن این مملکت زیاده برهمان مقدار بغایت مکروه و پیوسته امیدوار نجات بوده‌عوارض احوال ایران برخاطر گواراشد و همت مصروف بمعاودت بود»[٦] اگرچه بدبختانه بآرزوی خود نرسید و مجبور شد بقیهٔ عمر

(۱) ترجمه بلفور صفحه ۲۰۵ یعنی بعد از رانده شدن افغانها بتوسط نادرشاه (۲) ایضا ص ۲۰۷ (۳) ترجمه بلفورصفحه ۲۱۵ دیده شود (٤)ایضاً صفحه ۲٤۰ (۵)ایضاً صفحه ۲۵۳ (٦) ترجمه بلفور صفحه ۲۵۵

دراز را در این « دیـار کدورت آثار شنعت اطوار »[۱] که « بـه قبایح و فضایح احوال و اوصاف متصف است » .[۲] بسر ببرد لیکن دیگر از سوانح ایام خود بهیچوجه درتذکره ذکری ننمود مگر در موقعیکه مربوط بوقایع مهمه تاریخی باشد ازقبیل لشگرکشی نادر شاه وقتل‌عام دهشتناکی که در ۲۰ مارچ ۱۷۳۹ در دهلی کرد . باین ترتیب هرچندتذکره اود در آخر سال ۱۱۵٤ [۳] هجری مطابق آغازسنه ۱۷٤۲ میلادی تحریر شده است مندرجاتش بیشتر مربوط بسوانح عمری مولف قبل از حرکت از ایران است یعنی ۲۰ سال پیش از تاریخ تحریرتذکره شرح حال علما و ادبای معاصر (که غالباً دراوان محاصره اصفهان در ۱۷۲۲ میلادی بدرود زندگی گفته) ومؤلف با آنها آشنائی داشت یکی از امتیازات واختصاصات مهمهٔ این کتاب دلپذیراست .

تذکرهٔ معاصرین تألیف شیخ علی‌حزین

یازده سال بعد [۱۱٦۵ / ۱۷۵۲] تذکره از احوال یکصد نفر تقریباًازشعرای‌معاصرخودترتیب‌دادو آن را بتذکرةالمعاصرین موسوم‌کرد . این‌تذکره درجزء‌کلیاتش درلکنهور بسال۱۲۰۳ /۱۸۷٦چاپ‌شده ونسخه‌خطی آن در موزهٔ‌بریتانیای‌کبیر وجاهای دیگر بدست‌میآید .

لطفعلی بیك آذر تولد ۱۱۳۳ / ۱۷۲۱ وفات۱۱۹۵ / ۱۷۸۱

تذکرهٔ دیگر از شعرای این عهد که بیش از تذکرهٔ حـزین رایج است قسمت اخیرآتشکده لطفعلی بیك آذراست‌بیشتر این کتاب راجـع است باحوال شعرائی کـه قبل از مؤلف میزیسته اند وبترتیب اسامی بلاد از روی حروف تهجی منظم شده اند علاوه برشهرهای ایران ولایت توران وهندوستان نیز مذکورشده است .

بعد از این قسمت شرح حال ٦۰ نفرازشعرای معاصرمؤلف ذکـرشده است و در مقدمه آن شمه ازتاریخ پنجاه ساله اغتشاش وبدبختی‌ایران ازحملهٔ افغان تاموقعی که امنیت وانتظام درایالات جنوبی بتوسط کریمخان زند استقرارداشت[۴] مؤلف اقرار میکندکه دراین‌عهد قحطی شعرا وادباست وعلت آن را فلاکت وتزلزل اوضاع مردم دانسته وگوید « تفریق بال و اختلال حال بحدی است که کسی را حال خواندن شعر نیست تا بگفتن چه رسد »

---

(۱) ترجمه بلفورصفحه ۲۵٦ (۲) ایضاًصفحه ۲٦۱ (۳) ایضا صفحهٔ۲۵۷(٤)رجوع شود به فهرست فارسی ریو صفحهٔ ۳۷۲ وفهرست اسپرنگر صفحات ۱٤۱/۱۳۵ که مندرجات کتاب مفصلا شرح داده شده است . دوست عزیزم پرفسور محمدشفیع معلم مدرسه شرقیه‌لاهور

راجع باغلب این شعرا مؤلف فقط چند سطر شرح حال نوشته است مفصلترین شرح مربوط است بگزارش احوال ملا محمد مؤمن متخلص به داعی کـه در ۱۱۵۵ ـ ۳ ۱۷۴۲ درنود سالگی بدرود زندگانی گفته است [۱] و ملا حسین رفیق اصفهانی و سید محمد شعله اصفهانی سید محمد تفرشی و میرزا جعفـر صافی اصفهانـی و جوانی که از رفقای مؤلف است موسوم بسلیمان که متخلص صباحی بوده ، و بیش از ۱۳ صفحه از آتشکده منحصر باشعار اوست و میرزا محمد علی صبوح اصفـهانی و آقا تقی صهبای قمی وسید عبدالبقای طبیب که پدرش مـیرزا محمد رحیم نام از اطبای دربار شاه سلطانحسین بوده وخودش از اطباء دربار نادرشاه وطوفان هزارجریبی که مؤلف وفات او را در ماده تاریخی ذکر کرده است دیگر آقا محمد عاشق اصفهانـی (سنهٔ ۸/۱۱۸۱ ـ ۱۷۶۷) که مؤلف هشت صفحه را باو تخصیص دادهٔ است و برادر جوان مؤلف موسوم باسحق بیك که عذری تخلص داشته و در ۲/۱۱۸۵ ـ ۱۷۷۱ وفات یافته است عبارت ذیل ماده تاریخ وفات اوست : « بادا در بهشت جاودان اسحق بیك »

سایر شعرائی که نام میبرد از اینقرارند محمد علی بیك پسر ابدال بیك که جد او نقاش فرنگی بود و بدین اسلام مشرف شد . سید محمد حسین غالب کـه چهارده سال از ایام جوانی را درهند بسربرد و دختر نواب سرافرازخان را بحبالـهٔ نکاح در آورد . میرسید علی مشتاق اصفهانی . سید محمد صادق برادرزادهٔ میرزا محمدرحیم طبیب درباری سابق‌الذکر که چند مثنوی بمضامین کهنه مندرس ازقبیل لیلی و مجنون وخسرو شیرین ووامق وعذراء ساخته و تاریخ دودمان زندیه را مشغول [۲] تألیف بوده است میرزا نصیرپسر میرزا عبدالله طبیب (متوفی ۱۷۷۸/۱۱۹۲) وسید احمد هاتـف که مهمترین شعرای مذکوراست و بعد از این ازحال او شمهٔ خواهیم نگاشت .

لطفعلی بیك آذر آتشکده را بـا شرح حال خود ختم میکند مطابق نگارش

درسپتامبر ۱۸۹۳ نسخهٔ ازکلیات شیخ علی حزین چاپ کان پور (۱۸۹۳) برای اینجانب فرستاد کلیات مزبور مشتمل بر ۱۰۳۲ صفحه است واین تذکره ازصفحه ۹۳۱ تا ۱۰۲۵ را فرا گرفته است عدهٔ که درآن مذکور شده اند ۹۶ نفر ند وازآنها فقط چهار نفر شاعر هستند که حتی اسمشان را نشنیده‌ام از اینقرار طاهر قزوینی وشوکت بخاری وشفیعای اثر شیرازی ولطفعلی بیك شامی . (۱) درآتشکده خطی من تاریخ وفات داعی ۱۱۶۶ ذکر شده‌است « مترجم » (۲) « پادشاه بی‌نظیر جوانبخت ابوالنصر سلطان کریم . »

خودش در ۲۰ ربیع‌الاول ۱۱۲۳ [۱] (۷ جون ۱۷۱۱) در اصفهان متولد شد و چهارده سال اوائل عمررا درقم بسر برد زیراکه خانواده اش ازبیم افغانها بشهرمز بورمهاجرت کرده بودند . در اول جلوس نادری پدرش بحکومت لارو سواحل بحرفارس منصوب و در شیراز مقیم شد . دوسال بعد وفات یافت بعد از مرگ پدر باتفاق عمویش حاجی محمد بیك [۲] بمکه تشرف حاصل کـرد و پس از طواف خانهٔ خدا و عتبات بایـران مراجعت نمود و هنگام مراجعت لشکر نادرازهندوستان درمشهد اقامت داشت . بعد از آنکه با سپاه نادر بمازندران [۳] رفت باصفهان مراجعت نمود و پس از قتل نادرشاه تا مدتی درخدمت علیشاه ـ ابراهیم شاه ـ شاه اسمعیل وشاه سلیمان مشغول بود و چنان مینماید که ازاین تاریخ ببعد گوشه ای گرفت و از معاشرت خلق احتراز کرد وبرحسب تعلیم میرسید علی مشتاق،اوقات را بنظم شعرصرف نمود . درآخر آتشکده عده کثیری از اشعار یوسف زلیخای او مندرج است .[۴]

اگرچه سید احمد هاتف اصفـهانی معاصر و دوست لطفعلی بیك آذر بوده در آتشکده هیچ مطلب خاصی نسبت باو مندرج نیست فقط ستایش مبالـغه آمیزی ازو دیده میشود زیراکه مینویسد : « در فن نظم و نثر تازی و فارسی ثالث اعشی و جریر وتالی انوری و ظهیر است » تقریباً ده صفحه مخصوص منتخب اشعار اوست اما ازتمام آنها فقط ترجیع بند دلپذیر معروف او را اختیار میکنیم که بواسطهٔ آن نامش جاودان مانده است .

بند اول

ای فدای تو هم دل و هم جان	وی نثار رهت هم این و هم آن
دل فدای تو چون توئی دلـبر	جـان نثار تو چون توئی جانان
دل رهاندن ز دست تو مشکل	جان فشاندن بپای تو آسان
راه وصل تو راه پـر آسیب	درد عشق تو دردِ بیدرمان

(۱) در آتشکده خطی اینجانب صبح شنبه ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۱۳٤ (۲) در آتشکده خطی‌من محمود بیك نوشته شده «مترجم» (۳) «باتفاق اردو ازراه‌مازندران بهشت نشان حرکت و به‌آذربایجان رفته ازآنجا عزیمت عراق کرد » آتشکده خطی « مترجم »
(٤) آتشکده چاپ بمبئی مورخه ۱۲۷۷/ ۱۸٦۰ دردست اینجانب بوده است دراین‌چاپ‌سه عیب هست عدد صفحات درصفحه ۱۸۹ قطع میشود . تواریخ غالباً حذف شده و عبارات متن نیز خیلی مشکوك و ناصحیح است . «مؤلف»

بندگانیم جان و دل در کف — چشم بر حکم و گوش بر فرمان
گر سر صلح داری اینك دل — ورسر جنگ داری اینك جان
دوش از شور عشق وجذبهٔ شوق — هر طرف میشتافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم — سوی دیر مغان کشید عنان
چشم بد دور خلوتی دیدم — روشن از نور حق نه از نیران
هر طرف دیدم آتشی کان شب — دید در طور موسی عمران
پیری آنجا بآتش افروزی — بادب گرد پیر مغبچگان
همه سیمین عذار و گل رخسار — همه شیرین زبان و تنگ دهان
عود و چنگ ونی و دف و بربط — شمع و نقل و گل ومی وریحان
ساقی ماهروی و مشکین موی — مطرب بذله گوی و خوش الحان
مغ و مغ زاده مؤبد و دستور — خدمتش را تمام بسته میان
من شرمنده از مسلمانی — شدم آنجا بگوشهٔ پنهان
پیر پرسید کیست این گفتند — عاشقی بیقرار و سر گردان
گفت جای دهیدش از می ناب — گرچه ناخوانده باشد این مهمان
ساقی آتش پرست آتش دست — ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش — سوخت هم کفر از آن وهم ایمان
مست افتادم و در آن مستی — بزبانی که شرح آن نتوان
این سخن میشنیدم از اعضا — همه حتی الورید والشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو
(بند دویم)

از تو ایدوست نگسلم پیوند — ور به تیغم برند بند از بند
الحق ارزان بود ز ما صد جان — وز دهان تو نیم شکر خند
ای پدر پند کم ده از عشقم — که نخواهد شد اهل این فرزند
پند آنان دهند خلق ای کاش — که ز عشق تو میدهندم پند
من وه کوی عافیت دانم — چکنم کاوفتاده ام بکمند
در کلیسا به دلبری ترسا — گفتم ای دل بدام تو در بند

ای که دارد بتار زنارت — هرسر موی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تاکی — ننگ تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید — که اب وابن وروح قدس نهند
لب شیرین گشود و بامن گفت — وز شکرخند ریخت ازلب قند
که گر از سر وحدت آگاهی — تهمت کافری بما میسند
در سه آئینه شاهد ازلی — پرتو از روی تابناك افکند
سه نگردد بریشم ار او را — پرنیان خوانی وحریر وپرند
ما درین گفتگو که از یکسو — شد زناقوس این ترانه بلند

که یکی هست وهیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

(بندسوم)

دوش رفتم بکوی باده فروش — زاتش عشق دل بجوش وخروش
مجلسی نغز دیدم و روشن — میر آن بزم پیر باده فروش
چاکران ایستاده صف درصف — باده خوار ان نشسته دوشبدوش
پیر درصدر ومیکشان گردش — پارهٔ مست و پارهٔ مدهوش
سینه بی کینه و درون صافی — دل پراز گفتگو ولب خاموش
همه را از عنایت ازلی — چشم حق بین وگوش رازنیوش
سخن این بآن هنیئاً لك — پاسخ آن باین که بادت نوش
گوش برچنگ وچشم برساغر — آرزوی دو کون در آغوش
بادب پیش رفتم و گفتم — ای ترا دل قرارگاه سروش
عاشقم دردمند و حاجتمند — درد من بنگرو بدرمان کوش
پیر خندان بطنز بامن گفت — ای ترا پیرعقل حلقه بگوش
تو کجا ماکجا ای از شرمت — دختر رز نشسته برقع پوش
گفتمش سوخت جانم آبی ده — واتش من فرونشان از جوش
دوش میسوختم از این آتش — آه اگر امشبم بود چون دوش
گفت خندان که هین پیاله بگیر — ستدم گفت هان زیاده منوش
جرعهٔ درکشیدم وگشتم — فارغ ازرنج عقل ومحنت هوش

چون بهوش آمدم یکی‌دیدم — مابقی را همه خطوط و نقوش
ناگهان در صوامع ملکوت — این حدیثم‌سروش گفت‌بگوش
که‌یکی هست وهیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

(بند چهارم)

چشم دل باز کن که جان بینی — آنچه نادیدنی است آن بینی
گر باقلیم عشق روی آری — همه آفاق گلستان بینی
برهمه اهل این زمین بمراد — گـردش دور آسمـان بینی
آنچهٔ بینی‌دلت همان خواهد — وآنچه خواهددلت‌همان‌بینی
بی سر وپا گدای آنجا را — سرز ملك جهان گران بینی
هم در آن پا برهنه قومی را — پای بر فرق فرقدان[1] بینی
هم در آن سر برهنه جمعی‌را — برسر از عرش سایبان بینی
گـاه وجدو سمـاع‌هریك‌را — بردوکون آستین فشان بینی
دل هر ذرهٔ که بشکـافی — آفتابیش در میان بینی
هرچه داری اگر بعشق دهی — کافرم گر جوی زیان بینی
جان‌گذاری اگر بآتش عشق — عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق حیات در گذری — وسعت ملك لامکان بینی
آنچه‌نشنیده‌گوش آن شنوی — وآنچه نادیده چشم آن بینی
تـا بجائی رساندت که یکی — از جهان و جهانیان بینی
بایکی‌عشق‌ورزی ازدل‌وجان — تـا بعین الیقین عیـان بینی
که یکی هست وهیچ نیست جزاو
وحده لا اله الاهو .

---

(۱) فرقدان دوستاره است درصورت دب اصغر Ursa minor که آنها رانگاهبان Guardians هم میگویند واین کلمه ازلغت اسپانیولی Guardare می‌آید که بمعنی حفظ کردن است ووجه تسمیه اش فوایدی است که ملاحان ازآنها میبرده اند ودر کشتی رانـی فوق‌العاده طرف رجوع بوده است رجوع کنید به جلد دوم از کتاب من موسوم به سفرنامه یك نفر سیاح صفحه ۱۲۵

(بند پنجم)

یار بی پرده از در و دیوار — در تجلی است یا اولوالابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند — روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی — همه عالم مشارق انوار
کور وش قائد و عصا طلبی — بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و ببین — جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بیرنگ صدهزاران رنگ — لاله و گل نگر درین گلزار
یا براه طلب نه و از عشق — بهر این راه توشه ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند — که بود پیش عقل بس دشوار
یار گو بالغدو و الاصال — یار جو بالعشی والابکار
صد رهت لن ترانی ار گویند — باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد — پای اوهام و دیدهٔ افکار
بار یابی بمحفلی کانجا — جبرئیل امین ندارد بار
این ره آن زاد راه و آن منزل — مرد راهی اگر بیا و بیار
ورنهٔ مرد راه چون دگران — یار میگوی و پشت سر میخار
هاتف ارباب معرفت که گهی — مست خوانندشان و که هشیار
ازمی و جام و مطرب و ساقی — از مغ و دیر و شاهد و زنار
قصدایشان نهفته اسراری است — که بایما کنند گاه اظهار
پی بری گر برازشان دانی — که همین است سر آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

فصل هفتم

شعرای زمان قاجاریه

تجدید حیات شعر

بعد از دورهٔ سلطنت کوتاه رخونین آغا محمد خان خواجه[1] که بار دیگر گرجستان وتفلیس را گرفت برادر زاده‌اش فتحعلیشاه(۱۷۹۷-۱۸۳۸)باملایمت حکومت کرد . رضاقلیخان درمقدمهٔ مجمع الفصحاء تجدید حیات ادبی و بهبودی و سلامت ذوق شعری را از تشویق فتحعلیشاه دانسته است خودش هم بتخلص خاقان اشعار میسرود وعدهٔ کثیری از شعرا را در دربار گرد آورد . راجع بشرح حال این شعرا چندین تذکره تدوین شده است از قبیل زینت المدایح انجمن خاقان ـ گلشن محمود ـ سفینة المحمود وتذکرهٔ محمد شاهی . ریو درمتمم فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا (صفحهٔ ۸٤ ـ ۹۱) شرح مفصلی نسبت بهریك از کتب مذکوره داده وبیشتر آنها در دست رضاقلی خان مشارالیه بوده است . یکی از آنها موسوم به گلشن محمود شرح حال ومنتخب اشعار ٤۸ نفر از پسران فتحعلیشاه را دارد چندی بعد ازهمین خانواده شاعر دیگر برخاست و آن ناصرالدین شاه بود (۱۸٤۸ ـ ۱۸۹٦ م) اما این تراوش‌های طبع او برای اشخاصی اقناع کننده است و ارزش دارد که کلام الملوك را ملوك الکلام میدانند .

بازگشت بسبك شعرای متقدم

شعرای اوائل این عهدرا میبایستی در فصل سابق میگنجاندیم اما آن فصل بیش از حد مفصل شده بود و گنجایش نداشت نقطهٔ اقتران و اختلاف این گویندگان با شعرائیکه بلافاصله پیش از آنها زندگی میکرده‌اند اینست که یکباره بتقلید استادان متقدم پرداخته و بسبك عرفی وصائب وشوکت وغیره پشت پا زدند .

---

(۱) هرچند عملا مدت ۱۸ سال (۱۷۷۹-۱۷۹۷) فرمانفرمای ایران بود اما تا سال ۱۷۹٦ تاجگذاری نکرد وسال بعد بقتل رسید

اختلاف ذوق صرافان سخن ایرانی وهندی

این نکته از دوراه ثابت میشود شبلی نعمانی چنانکه ذکر شدگوید شعر فارسی از رودکی شروع و بصائب ختم گردید وشعرای متأخر مثل قاآنی وغیره مقلد اساتید قدیم بوده اند خاصه فرخی و منوچهری . رضا قلیخان نیز همین نظررا دارد اما طور دیگر تعبیر می نماید بنا بر رأی او [۱] شعر فارسی از چند قرن باینطرف رو به تنزل نهاده و در آخر دورهٔ ما قبل قاجاریه بکلی فاسد و باطل گردیده بود و شعرای اوائل این عهد با عدم متابعت از سبك آنها و بازگشت بطرز گویندگان قدیم کاری پسندیده ولازم کردند و شعرای ذیل را از متقدمین میشمارد که مخصوصاً طرف تقلید واقع گردیدند .

خاقانی - عبدالواسع جبلی - فرخی - منوچهری - رودکی - قطران - عنصری مسعود سعد سلمان - سنائی - جلال الدین رومی - ابوالفرج رونی - انوری - اسدی فردوسی - نظامی - سعدی - ازرقی - مختاری - معزی - لامعی - ناصرخسرو - ادیب صابر . تمام این شعرا قبل از سقوط خلافت عباسیان وهجوم مغول (وسط قرن ۱۳ م) بدرود زندگانی گفته اند [۲] ازجمله شعرای متأخر فقط حافظ بود که درچشم هموطنانش مقام ارجمند خود را بدون ذرهٔ نقصان حفظ نمود . و حتی مشکوك است که تا چه پایه سرمشق شعراء واقع شده است و اینکه شعرا کمتر ازو تقلید کرده اند بیشتر بواسطهٔ تقلید ناپذیری خود اوست و نباید تصور کرد که مثل جامی و عرفی وصائب که شهرت ومقام پیشوائی ادبی خود را گم کرده ودیگر بدست نیاوردند سبك حافظ نیز دراین زمان متروك و بیمقدار گردید بلکه کسی را قوهٔ جولان در عرصهٔ پرواز او نبوده است پس از این ببعد در میان سبکهای هندی و ترکستانی از طرفی و ذوق شعرای ایران از طرف دیگر اختلاف و تباین شدت گرفت و حکام انگلیسی در هندوستان [۳] زبان اردورا جانشین فارسی قرارداده آن را لسان ادبی ولفظ قلم ساختند (۶ - ۱۸۳۵) و باین ترتیب هند از نفوذ فکری و تأثیر ادبی ایران جدید جدا و محروم ماند .

---

(۱) پنجمین صفحه بی نمره مقدمه مجمع الفصحاء (۲) غیرازسعدی وملای رومی(مترجم)
(۳) درهمین اوقات از بذل وجوه برای نشر کتب شرقی خودداری کردند واز این روی لطمه بزرگی بر شرقشناسی وارد ساختند .

با وجود تذکره های سابق‌الـذکر و آنچه بعدها در شرح احوال شعرا جمع آورده اند خیلی سهل خواهد بود که ما شمهٔ از حال یکصد یا دویست نـفر ازشعرای دورهٔ قاجاریه را دراینجا درج نمائیم اما برای مقصودی که داریم ذکر احوال ده‌دوازده نفر ازشعرای مزبور که پیروان سبك قدیم بوده‌اند کافی خواهد بـود هـرچند لازم است این شعرا را بترتیب تاریخ نام بریم لکن واجب نیست که بمناسبت پادشاهانی که ممدوحشان بوده اند یادرعهدشان میزیسته اند آنهارا بطبقاتی تقسیم نمائیم .

وصال و خانواده‌اش در بهار سال ۱۸۸۸[۱] از حسن‌اتفاق چند نفر ازاعضاءخانواده بزرگ وصال (میرزا شفیع معروف بمیرزا کوچك) از جمله فرهنگ وبرادرش یزدانی را در شیراز ملاقات نمودم . همراه یزدانی پسرش وفرزند برادر مرحومش متخلص بهمت نیز بودند . وصال سه پسر بزرگتر از اینها داشته‌یکی وقارکه رضا قلیخان[۲] در ۱۲۷٤/ ۸ ـ ۱۸۵۷ او را درسن ٤۲ سالگی درطهران‌ملاقات کرده‌است . ودیگر میرزا محمود طبیب متخلص‌بحکیم که‌درسنهٔ ۱۸۵۱/۱۲٦۸ بدرود زندگانی گفت سوم داوری که نمونهٔ از آثارش را در جلد دوم تاریخ ادبی خود صفحه ٤۱ ـ ٤۲ ترجمه ودرج نموده ام لیکن تاریخ وفاتش‌معلوم نیست . چون علی الظاهر اشعارش طبع و نشر نشده من متن فارسی ترجمهٔ سابق‌الـذکر را در اینجا عیناً درج مینمایم . این اشعاراستخراج از رسالهٔ خطی کوچکی است حاوی منتخب گفتار او که دوست مرحوم من نواب میرزا حسنعلی خان که فریفتهٔ آثاروحامی شاعر مزبوربود در زمستان ۸ ـ ۱۸۸۷ درطهران بمن داد .

ای بچه عـرب صبحك‌الله بخـیرا صبح است صبوحی‌بده‌آن ساغرمی‌را
زآن‌می‌که بقطب اربدهی جرعهٔ‌ویرا بـر پات بساید سر اکلیل جـدی را

گردند بناتش بفدا چون تو بنی را
چون‌چرخ زنی‌گرد خم باده جدی وار

گرنیست ترا باده یکی‌شیشه ببرکش بر خیز و عبا راعـربی وار بسرکش
همچون عربان‌دامن‌خود تابکمرکش یکدست عباشیشه‌بدان‌دست دگرکش

با دامن ترمنت از آن دامن ترکش
وزخانه برو تـا بدر خانهٔ خمار[۳]

---

(۱) رجوع شود بکتاب من «یکسال در میان ایرانیان» صفحه ۸-۲٦۷ وصفحه ۱۱۹ (۲) مجمع الفصحاء چاپ دوم صفحه ۵٤۸ (۳) تمام مسمط مشتمل بر هشت بند است که فقط دو بندش انتخاب گردید

صلهٔ مختصر

تذکر دوست مهربانم نواب واقعهٔ غریبی را بخاطـرم میآورد که در اوائل سال ۱۸۸۸ هنگامیکه من در طهران مهمان او بودم اتفاق افتاد. و ازاین پیش آمد میتوان فهمید که شغل شاعـری در ایران امروز نسبت بقرون سابقه که غالباً دهان شاعر را پاداش شعری که در ممدوح مؤثـر و در خاطر اوجای گیر میشد ازطلا می‌انباشتند چقدر بیفایده وثمر است شاعری حقیر کـه اسم او را فراموش کرده ام وشاید اصلا نمیدانسته ام روزی بخانهٔ نواب آمد و پس از استجازه قصیدهٔ که در مدح او سروده بود قرائت کرد. بعد از اتمام یکتومان (در آن زمان ٦ شیلینگ تقریباً) باودادند وشاعر با سیمائی ناراضی از خـانه بیرون رفت. و بلا فاصله یکی ازرفقای نواب او را ملامت کرد نه ازقلت صله بلکه ازاین روی کـه میگفت اخلاق شاعررا فاسدکرده واو را معتقد ساخته ایدکه ازطریق شاعری‌میتوان با شرفانه امرارمعاش کرد! بلا شك این یکی‌ازعللی است که سبك قدیم شاعری‌خاصه قصیده سرائی را متروك ساخته است.

علت دیگر انحطاط قصیده سرائی

علت دیـگر مقامی است کـه بعد از انقلاب (٦ـ ۱۹۰۵) مطبوعات درجامعه احراز کرده اند. زیراکه شاعـر روز بروز بیشترخود را وقف ملت کرده و برای مصالح او چیز مینویسد و از توجه بممدوحین خاص اعـراض مینماید. بهترین نمونـهٔ این انتقال را میرزا جهانگیرخان شاعر ناکام شیرازی صاحب جریدهٔ هفتگی صور اسرافیل کـه میوهٔ لذیذ و جالب توجه انقلاب بود باید شمرد. شرح زندگانی و وفات او و کارهای ادبی او را که مربوط به نهضت ملی است درکتب سابق خودِ موسوم به انقلاب ایران ومطبوعات وشاعری ایران جدید نگاشته ام تا این اواخر اورا من یك شاعر و نویسنده انقلابـی می شناختم تا اینـکه رفیق محترم و شاگرد سابق من مستر اسمارت کـه یـکی از مهربانترین نمایندگان سیاسی است که تا حال از این مملکت بایـران فرستاده شده ۲۹۲ صفحه بی عنوان وبی ابتدا و بی اسم ازیك نسخه خطی فارسی بمن فرستاد این قطعه کتاب حاوی احوال ۳۸ شاعر بیشتر از اهل شیرازبود شعرای مزبور بعضی در آن سال (۱۹۱۰) هنوززنده بودند و برخی در ظرف ٤۰ سالی کـه تا آنزمان میگذشت بدرود جهان گفته بودند. از جمله ذکری هم از میرزا جهانگیرخان [ص ۷٤ ـ ۷۷]

در برداشت و نمونهٔ از اشعار قبل از دورهٔ انقلاب او را حاوی بود. یکی از اشعار او قطعهٔ است خطاب برفقای شیرازی که از طهران فرستاده و کاملا بسبك قدیم است و اثری از اختصاصات جدیده در آن دیده میشود. دو نفرشاعر انتقالی دیگر نیز دراین مجموعه مفید و فوق‌العاده نام برده شده اند یکی ابوالحسن میرزا ملقب‌بشیخ‌الرئیس که در ۱۸٤۸/۱۲٦٤ متولد شده و بمقالات فلسفی و پلتیکی شهرت گرفته و از مبلغین جدی عالم اسلام محسوب میگشت این شخص حیرت تخلص میکرده واشعارش بیشتر محلی و موقعی، وبسبك قدیم است.

شعرای انتقالی عهد انقلاب

دیگر جریده نگار عالیقدر ادیب‌الممالك[1] متخلص بامیری فراهانی (متولد درسال ۱۲۷۷/۱ - ۱۸٦۰) که بسه واسطه بقائم مقام منتسب میگشت (صفحه ۳۹ - ٤۰ نسخهٔ خطی من) ازاینقرار شعرای جدید عهد انقلاب باستثنای جوانانی که بعد از آن واقعه حادثه زای ظهور برده اند اغلب از متابعین دبستان قدیم ادبیات بوده اند ولی باندازه ای شور و نرمی درطبع آنها وجود داشته که گفتارخود را با اوضاع جدید وفق میداده اند

برای سبکهای قدیم بیم فراموشی و ترك شدن نمیرود

اما خود ایام انتقال با ازمنه سابقه کاملا متفاوت و حدودش نمایان است واین حادثه تاریخی نیزمثل نظایرخودخطفاصل میان قدیم و جدید بشمار میرود و خط مزبور در سنوات ۷ - ۱۹۰٦رسم‌شده‌است طبعاً هنوزهم‌مقدار کثیری‌شعر بسبك قدیم سروده میشود بمناسبت سال شصتم تولد من (۷ فبراری ۱۹۲۲) مجموعه‌حاوی اشعار ۱٦ نفر از شعرای معتبر زمان بافتخار من ارسال گردید. بعلاوه عمادالکتاب نیز که بن ونوتوسلینی ایران جدیدش باید خواند[2] قصیدهٔ جداگانه برای من فرستاد هیچ دلیلی نداریم که برخاموشی وفراموشی سبك های قدیم بیمناك باشیم شاید قصاید مدحیه (درمقابل قصاید عرفانی واخلاقی) بعللی که ذکرشد رو بتقلیل ونقصان گذارد

---

(۱) رجوع شود بصفحه ۳۷ و ۳۹ کتاب من «مطبوعات وشاعری جدید ایران»

(۲) بن ونوتوسلینی Benvenuto Sellini حکاك وخطاط و مجسمه‌ساز وزرگر معروف ایتالیا است وکارهایش بهترین نمونه وسرآمد زرگری آن مملکت درقرن شانزدهم محسوب میشود از ۱۵۰۰ تا ۱۵۷۱ میلادی حیات داشته. (مترجم)

اما مثنوی و غزل ورباعی تا زمانی که عرفان و عشق و امثال درمردم ایران مؤثر است باقی خواهد ماند .

تذکرهٔ شعرای جدید

بعد از تمهید این مقدمات کلیه راجع بشاعری آخـرین دورهٔ ادبیات ایران باید بذکر بعضی ازنمایندگان معتبر آن پرداخت اطلاعات من نسبت بگویندگانی که تقریباً قبل ازسال ۱۸۷۰ میزیسته‌اند بیشتر ازسه کتاب ذیل تألیف رضاقلیخان متخلص بهدایت که نویسندهٔ فعال وخستگی ناپذیری بودماخوذاست:

مجمع الفصحاء و ریاض العارفین و ملحقات روضة الصفا

مجمع الفصحاء که تذکره عمومی و بزرگی است از کلیهٔ شعرای ایران. و ریاض العارفین کـه تألیفی مختصرتر و مخصوص شعرای عارف است و ملحقات روضة الصفای میرخوندکه دنبالهٔ آن تاریخ مشهور را تا سال ۱۸۵۷ ادامه میدهد این تاریخ هنگامی که مؤلف آن در ۶/۱۲۸۲ - ۱۸۵۵ ازسفارت خوارزم بازمی گشت قریب باتمام بوده شرح این مسافرت رضاقلیخان درکتاب سفارتنامه کـه متن فارسی آنـرا مسترج . شفر با ترجمهٔ فرانسه در ۹ ـ ۱۸۷۶ [۱] طبع و منشر نموده مندرج است . در آخرجلد نهم (جلد دوم ملحقات) که بآخر سلطنت فتحعلی‌شاه منتهی میشود چندین صفحه مخصوص ازاحوال اعیان دولت وشعراء وعلماء و سایر مردمان بزرگ آن دوره دیده میشودکه حاوی نکاتی است راجع بزندگانی آنهاکـه در مجمع و ریاض بنـظر نمیرسد اما صفحات مزبورچون نمره ندارد متأسفانه نمی‌توان خوانندگان را صحیحاً بآن مراجعه داد .

تذکرهٔ دلگشا

مطالب آتیه بیشتر از مندرجـات سه کتاب مذکور استخراج گردیده اما نسخهٔ خطی نایابی موسوم به تذکرهٔ دلگشا تألیف میرزا علی‌اکبر شیرازی متخلص به بسمل نیز دردست داشته‌ام این نسخه ظاهراً خط مؤلف است ودر ۲/۱۲۳۷ - ۱۸۲۱ تألیف شده وحالات شعرای معاصررا شرح میدهد. این نسخهٔ خطی زیباکه بخط نسخ جلی ودرشت با سرلوح و عنوان های معین تحریر یافته سابقاً بمرحوم سر آلبرت هوتم شیندلر تعلق داشته و اکنون درکتابخانه من است رضاقلیخان از این تذکره ومؤلف آنهم درمجمع الفصحاء (جلد دوم ۳ - ۲۸) وهم در

(۱) شرح مختصر این تألیفات وسایر مصنفات مطبوعه مؤلف مزبور در فهرست مهم مستر ا . ادواردس که موسوم است به « فهرست کتب مطبوع فارسی موجوده در موزه بریتانیا (لندن ۱۹۲۲) » ستون ۷-۶۳۱ ملاحظه خواهد شد

ریاض‌العارفین (صفحهٔ ٤ - ۲٤۳) نام میبرد و مینویسد « در آن هنگام که بتحریر تذکره مشغول بود مؤلف حقیر در مبادی سن شباب و ساکن شیراز بود و گاهی بخدمتش میرسید »

۱ - سحاب متوفی (درسال ۱۲۲۲ ر۸ - ۱۸۰۷)

سید محمد اصفهانی متخلص بسحاب پسر سید احمد هاتف است که در پایان فصل گذشته او را تنها شاعر مهم قرن ۱۸ معرفی کردیم رضا قلیخان در مجمع‌الفصحاء (جلد دوم ص ۱۱ - ۲۰۷) می نویسد سحاب « در حضرت ... خاقان کمال اعتبار و احترام داشته» وعلاوه برقصاید بسیارتذکره (ظاهراً ازشعراء) موسوم برشحات‌سحاب بنام فتحعلی شاه تألیف کرد . دیوانش قریب پنجهزار بیت بوده است تذکره او را تا کنون من ندیده‌ام این ابیات اوکه در ذم غرور واغراق‌شاعران سروده‌بیفایده‌نیست .

کس‌را کمال‌نفس بجز حسن‌حال‌چیست — وان را که‌حسن حال‌نباشد کمال‌چیست
شعرست‌هیچ و شاعری ازهیچ هیچ تر — درحیرتم که‌درسرهیچ‌این‌جدال چیست
یك تن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ — ای ابلهان بیهنر این قیل و قال چیست
از بهرمصرعی‌دو که‌مضمون دیگریست — چندین خیال جاه وتمنای مال چیست
شعراصلش‌از خیال بودحسنش ازمحال — تا ازخیال این همه فکر محال چیست
از چند لفظ یاوه نزد لاف بر تری — هرکس که‌یافت‌شرم‌چه‌وانفعال چیست
صدنوع ازاین‌کمال براهل‌رای‌وهوش — باحسن ذات عامی نیکو خصال چیست
گیرم‌که نظم بحر دروکان گوهرست — با نثرکلك داور دریا نوال چیست

۲ - مجمر (متوفی درسال ۱۲۲۵ ر۱۱ - ۱۸۱۰)

احوال سید حسین طباطبائی اردستانی را که لقب مجتهد الشعرائی داشته رضاقلیخان درسه کتاب سابق‌الذکرخود درج‌نموده‌است . ورودا وبدربارپادشاه‌بوسیلهٔ همشهری‌او میرزا عبدالوهاب نشاط شاعر بودکه۱۸ یا۱۹ سال بعد ازرفیق خود بدرود زندگانی گفته است . ظاهراً مجمر درایام شباب وفات‌یافته زیراکه رضاقلی‌خان پس‌از تمجید وستایش‌اشعار اوکه مجموعهٔ قلیلی ازآن‌دردست است گوید : «اگردیرزیسته بود همانا ترقی کلی می‌نمود» اما در هر حال او نیز یکی از پنج شاعری است از شعرای این دوره که رفیق کامل ودوست دیرین حاج میرزا یحیی‌دولت‌آبادی

درطبقهٔ اول قرار داده [۱]

اشعار مجمر نایاب است [۲] اما در موزهٔ بریتانیا نسخهٔ از کلیاتش دیده میشود از اشعاری که رضاقلی‌خان منتخب کرده چیزی که قابل نقل باشد نمی‌بینم اما دولغز ذیل را راجع بباد وقلم که ازتذکرهٔ دلگشا نقل میشودمیتوان نمونه قرارداد .

لغز باد

چیست آن پیك‌مبارك مقدم فرخ جناب — روزوشب اندر تحرك‌سال‌ومه‌اندرشتاب
نافه اش در دامن و اندر گریبانش عبیر — عنبرش‌درجیب واندرآستینش مشك‌ناب
رهروی بی‌پاوسر دیوانهٔ بی‌عقل وهوش — عاشقی‌بی‌خان‌ومان‌آوارهٔ بیخوردوخواب
کس‌نمیداندکه از عشق‌که باشد بیقرار — کس نمی‌یابدکه‌ازهجر که دارداضطراب
آب از او چون دل‌عشاق از زلف بتان — گاه باشد درسلاسل‌گه بود درپیچ وتاب
مرده گه‌ازاو زمین وزنده‌گه از اوجهان — چون‌قوی‌ازپیری‌وهمچون‌طبیعت‌ازشباب

لغز قلم

گلبن باغ نفش ناطقه را — من یکی ابر گوهر افشانم
هم‌شکرریزوهم‌عبیرافشان — لب دلدار و زلف جانانم
در در افشانی و گهرریزی — طبع دستورودست سلطانم

۳ - صبا (متوفی‌بسال ۱۲۳۸ر۳-۱۸۲۲)

فتحعلی خان کاشانی متخلص بصبا ملك الشعرای فتحعلی‌شاه بود رضاقلی خان که احوال اورا درهرسه‌کتاب سابق‌الذکر درج کرده گوید تقریباً ازهفتصدسال‌باین طرف هیچ‌شاعری نظیراو درایران بوجودنیامده وبعضی از صرافان سخن شهنشاه‌نامهٔ او را برشاهنامهٔ فردوسی تفضیل و ترجیح میدهند [۳] تالیفات دیگر او خداوند نامه - عبرت نامه - گلشن‌صبا است دیوانش نیز حاوی ده‌الی پانزده هزار بیت بوده است زمانی حکومت قم‌وکاشان داشته اما در اواخر حال همت بخدمت سلطان انحصار داد درجوانی شاگردی همشهری خود صباحی شاعر میکرده صباحی از معاصرین هاتف و آذر بوده وبنابرمندرجات‌مجمع‌الفصحا در۲/۱۲۰۶ - ۱۷۰۱ بدرودزندگانی گفته‌است

(۱) چهار نفر دیگر ازطبقه‌اول فروغی وصبا (نه‌صفا) نشاط وقاآنی بودند ووصال‌و رضاقلیخان هدایت ازطبقهٔ دوم ووقار وسروش در طبقه سوم (۲) دیوانش چاپ شده است (مترجم) (۳)ریاض العارفین صفحه ۲٦٤ شاهنشاه نامه دربمبئی چاپ‌سنگی شده‌است ۱۸۹۰

فتحعلی خان پسرش میرزا حسین خان متخلص بعندلیب بجای پدرلقب ملك الشعرائی یافت . اشعار صبا چون بیشتر مدحی است کمتر ما را پسند می‌افتد اما خیلی خوش آهنگ وعذب‌البیان است .

٤ ــ نشاط متوفی (بسال۱۲٤٤ر۹ــ۱۸۲۸)

چون از میرزا محمد قلی افشار متخلص بالفت (متوفی۱۲٤۰/٥ــ۱۸۲٤)و آقا علی افشار متخلص بآگاه (متوفی۱۲٤٤/۹ - ۱۸۲۸) که برادر کوچك بسمل شاعر بوده است ورضاقلیخان هدایت هردو را شخصا میشناخته ، بگذریم بمیرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی میرسیم نشاط همانقدر درخط ترسل معروف‌است که در شاعری‌شهرتی دارد درزبان عربی وفارسی وترکی نیز نهایت تسلط داشته است بعد از آنکه تقریباً دارائی خود را بباد داد وازبس شعرا و دراویش و ادباء را نواخت و بدیرائی نمود بکلی تهی دست گردید ؛ منظور نظر فتحعلیشاه‌وملقب بمعتمدالدوله‌شد درغزل‌سرائی قدرتی بکمال داشته معروفترین تالیفاتش گنجینه‌است ماده تاریخ ذیل سال وفات‌اورا معین میکند :« ازقلب جهان نشاط رفته »

٥ ــ میرزا ابوالقاسم قایمقام(مقتول در ۱۲۵۱ ر ۱۸۳۵)

دونفر از مردمان بزرگ‌که پدر وپسر بوده اند همین‌لقب داشته‌اند . نخستین میرزا عیسی فراهانی معروف بمیرزا بزرگ که پیشکار و وزیر عباس میرزا بود و در سال۱۲٤۷/۲ - ۱۸۳۱ وفات‌یافت . دوم پسرش میرزا ابوالقاسم که‌پس از مردن‌فتحعلی شاه مغضوب شد ومحمد شاه اورا در ۲٦سالگی جون ۱۸۳٥ [۱] بقتل رسانید از نقطهٔ نظر ادبی قائم مقام دوم بیشتر اهمیت دارد . وهرچند اشعاری به تخلص ثنائی ساخته شهرتش بیشتردرنثراست‌هموطنانش مراسلات متعدده منتشره اوراسرمشق‌حسن‌عبارت میشمارند مجموعهٔ از آثار نظمی ونثری او دردست دارم که بامر فرهاد میرزا در ۱۲۸۱/٥ ــ ۱۸٦٤ گرد آمده و در تبریز بسال ٦/۱۲۸۲ ــ ۱۸٦٥ چاپ سنگی شده است این مجموعه بیشترش کاغذ هائی است خطاب بـاشخاص مهم و غیر مهم معاصر وبندرت تاریخ دارند [۲] بسیاری از آنها اسناد سیاسی است که‌کمابیش دارای اهمیت

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران ر .ج واتسن صفحه ۲- ۲۷۱ و صفحه ۸-۲۸۷ شرحی که‌او از اخلاق‌وصفات این‌وزیر نگاشته بابیانات رضاقلی‌خان‌خیلی تفاوت دارد (۲) قدیمترین تاریخی که من یادداشت کرده ام شوال ۱۲۳۸ (جون وجولای ۱۸۲۳)است

تاریخی اند مثلا نامهٔ مداحانه که بمناسبت قتل گریبایدوف و همراهـانش در طهران (۱۱ فبراری ۱۸۲۹)[۱] به‌تزارروس نوشته وعین آن‌رادراینجانقل میکنیم نمونهٔ بهترین نثر قائم‌مقام است.

نامهٔ شاهنشاهی بامپراطور اعظم

در باب گذشتن خون ایلچی بآنطور که خواهش کرده بودند

اول دفتر بنـام ایزد دانا صانع و پروردگارو حی و توانا

وجودی بی مثل ومانند مبرا ازچون وچندکه عادل وعالم است و قاهر هرظالم پاداش هرنیك وبد را اندازه وحد نهاده بحکمت بالغه خود بدکاران را زجر و عذاب کند و نیکوکاران رااجروثواب بخشد ودرود نا معدود برروان پیغمبران راست کارو پیشوایان فرخنده کـردار باد[۲] و بعد بر رأی حقایق نمای پـادشاه ذی جاه انصاف کیش عدالت اندیش تاجدار با زیب وفرشهریار بحرو بر برادر والاگهرخجسته اخترامپراطور ممالك روسیه ومضافات که دولتش با جاه وخطراست ورایتش با فتح وظـفر مخفی ومسطور نماناد که ایلچی آن دولت رادرپایتخت این دولت باقتضای حوادث دهروغوغای کسان او با جهال شهر آسیبی رسیدکه تدبیر وتدارك آن بردمهٔ کارگذاران این دوست واقعی واجب ولازم افتاد لهذا اولا برای تمهید مقدمات عذرخواهی وپاس شوکت و احترام آن برادر گـرامی فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را بپای تخت دولت بهیه روسیه فرستاد ، حقیت ناگاهی این حادثه وناآگاهی امنای این دولت را در تلونامهٔ صادقانه مرقوم ومعلوم داشتیم وثانیاً نظر بکمال یگانگی و اتفاق (کـه) ما بین این دو حضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبوررا بردمت سلطنت خود ثابت دانسته هرکـه را ازاهالی وسکان دارالخلافه که گمان میرفت که در این کارزشت وکردار ناسزا اندك مدخلیتی تواند داشت باندازهٔ استحقاق مورد سیاست وحدواخراج بلد نمودیم حتی داروغهٔ شهرو کدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیرخبردار شده وقبل ازوقوع این‌حادثه ضابطهٔ شهرومحله را محکم نداشته اند عزل وتنبیه وترجمان کردیم ، بالاتر

---

(۱) شرح‌این حادثه‌درتاریخ ایران ر . ج واتسن سابق‌الذکرمندرج است صفحه ۲۴۷ ۲۵۷ (۲) چون خطاب بیکتفر عیسوی است ستایش محمد «ص» مبدل بستایش عموم پیغمبران شده است (۳) رجوع کنید بتاریخ ر . ج واتسن صفحه ۶- ۲۵۴ خسرومیرزا پسر عباس‌میرزا و نوه فتحعلیشاه بوده .

ازاینها همه پاداش وسزائی بود که بعالیجناب میرزا مسیح وارد آمد با مرتبهٔ اجتهاد دردین اسلام واقتفا واقتدائی که زمرهٔ خواص وعوام باو داشتند بواسطهٔ اجتماعی که مردم شهرهنگام حدوث غائلهٔ ایلچی دردائرهٔ او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم وشفاعت هیچ شفیع وتوسط هیچ واسطهٔ درحق اومقبول نیفتاد ، پس چون اعلام این گذارش به آن برادر نیکو سیر لازم بود بتحریر این نامهٔ دوستی علامه پرداخته اعلام تفاصیل اوضاع را بفرزند مؤید موفق نایب‌السلطنه عباس میرزا محول داشتیم امید ازدرگاه پروردگاردارایم که دمبدم مراتب وداد این‌دو دولت ابدیت بنیاد درترقی وازدیاد باشد وروابط دوستی حضرتین پیوسته بآمد وشد رسل و رسائل متأکد ومتضاعف گردد والعاقبة بالعافیه . تحریراً فی‌شهرربیع‌الاول سنهٔ ۱۲٤٥

این مکتوب اگرچه رسماً ازطرف فتحعلیشاه فرستاده شد ولی فی‌الحقیقة از قائم مقام بود . البته نوشتن مراسله باین ادب و ملایمت و فروتنی بروسها برای او خیلی ناگواروتلخ بوده زیرا درضمن اشعاریکه بیاد غلبه عباس میرزا ولشکرایران بر عثمانیان وروسها ساخته گوید : [۱]

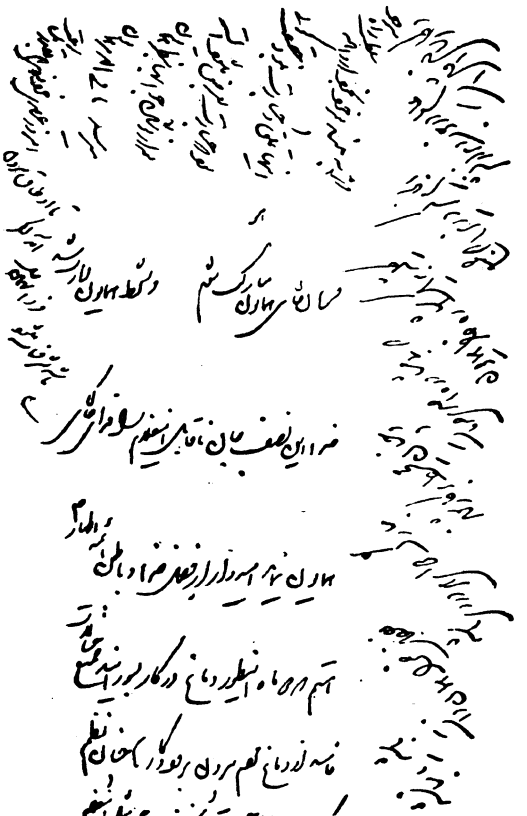
روم شوم وروس منحوس از دو جانب قصدشان تسخیر آذربایجان شد

وبعد ازانجام مصالحه با روس (محتملا در۱۸۲۸/۱۲٤۳) دریکی از مراسلاتی که بمیرزا بزرگ نوری فرستاده اظهار تأسف میکندکه دیگرجرئت ندارد از روس منحوس سخن بمیان آورد : « تالان سیم که در مقدمه روس میترسم بگویم منحوس » .

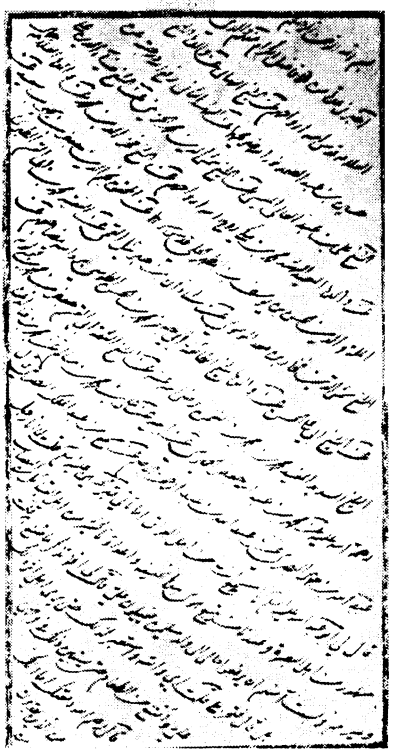
میرزا تقی‌خان امیر کبیر

یکی ازوزرای دیگر ایران که بعد ازقائم مقام و بزرگتر و با تقوی‌تر ازو بوده ولی بهمان درجه بدبخت و بد عاقبت شد میرزا تقیخان امیر کبیر [۲] است که بیش از پیش در تسهیل مکاتبات رسمی کوشش نمود اما ترسل قائم مقام هرچند ممکن است اشخاصی راکه با سبك تحریر مسجع ومغلق قرن سابق آشنا نیستند چندان متوجه نسازد اما نشانهٔ پیشرفت عظیمی است در ادبیات زیرا که نثررا از عبارت پردازی و سجع بافی تنفر انگیزی که سالیان دراز فصاحت و اعجاز محض شمرده میشد خلاصی بخشیده و دور کرده است و ظاهراً بهمین جهة است که انشاء قائم مقام درذوق وفکر ایرانیان بزرگ

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۸۸ (۲) برای آگاهی کامل از محاسن اخلاق او رجوع کنید بتاریخ ایران ر - ج واتسن صفحه ٦-٤۰٤



خط میرزا تقی خان امیر کبیر



خط علامه مجلسی

رو بروی صفحه ۲۲۵

معاصر مقامی باین ارجمندی احراز کرده است اگر مجموعهٔ از این مراسلات با نوت وانتقاد کامل‌چاپ میشد برای طلاب ادبیات فارسی اهمیت ادبی و تاریخی فوق‌العاده میداشت والبته محاسن آن بیش ازپیش ظاهر میگردید خاصه برای طلابی که دائرهٔ تحقیقاتشان بازمنهٔ خیلی قدیم تاریخ ادبی ایران محدود ومحصور نیست .

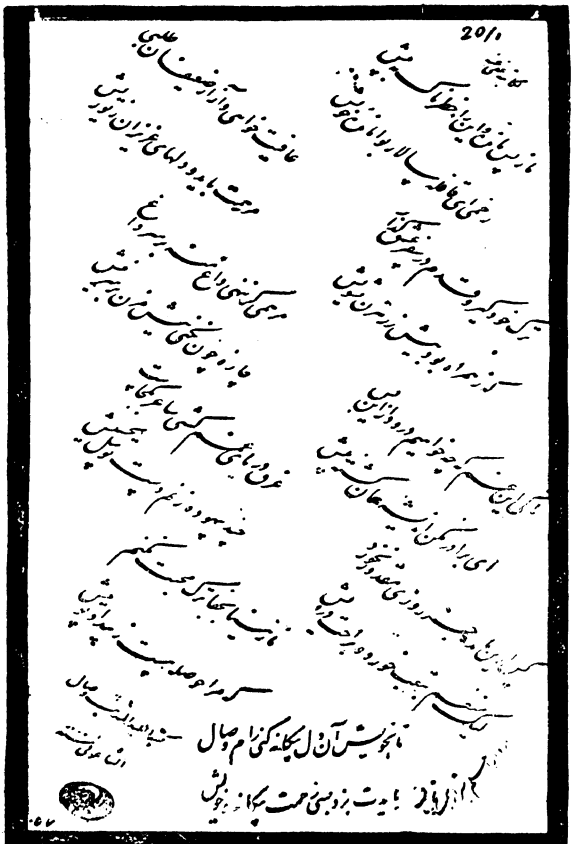
۶ــ وصال (متوفی بسال ۱۲۶۲ر۱۸۴۶) و فرزندانش

سابقاً نامی‌از وصال برده‌وبیان کردم که بعضی‌از اولاد ونوه های‌اوراخوشبختانه در بهار سنه ۱۸۸۸ در شیراز ملاقات نموده ام . عموماً هموطنانش او را یکی از بزرگترین شعرای جدید میدانند رضاقلیخان در سه کتاب سابق‌الذکر و بسمل شاعر در تذکرهٔ دلگشا شرح مفصلی از احوال‌او مینگارند وشخصاً باوی آمیزش داشته‌اند مخصوصاً بسمل‌که دوست صمیمی او بوده‌است .

اصلش از شیراز واسمش میرزا (محمد) شفیع بود ولی معمولا او را میرزا کوچك میخواندند بسمل درباره او مبالغه‌بسیار کرده ومهارت اورا درخط وموسیقی وشعرفوق‌العاده می‌ستاید . خاصه درشعر که ویرا عدیم‌المثال‌می‌نویسد واخلاق ووفای اورا بی‌اندازه تعریف می‌کند . اما گوید « اندکی زودرنج » است رضاقلیخان هم در روضة‌الصفا باین حالت او اشاره‌کرده و گویدوقتیکه شاه اورا « باسراف کمالات‌نسبت داد » خیلی رنجیده خاطر گشت از قرار مذکور ۱۲ هزار بیت شعر ازغزل وقصیده ومثنوی ساخته است « فرهاد و شیرین وحشی را تمام فرموده و کمال فصاحت ظاهر نموده و بمراتب به از وحشی گفته» از آثار اویکی مثنوی بزم وصال است دیگر ترجمهٔ اطواق الذهب زمخشری . بسمل که مدعی است تمام اشعار او را خوانده فقط معدودی از ابیات اورا نقل می‌کند . ومجموع اشعاری‌که ازو نقل نموده از ۲۱۳ بیت تجاوز نمیکند . از منتخبات‌مزبور شعر ذیل نمونهٔ خوبی ازذوق‌اوست ومثال‌نیکوئی است ازصنعتی که علمای بدیع فارسی «المدح بمایشبه‌الذم» می‌خوانند زیراکه مطلع قصیده این است .

هرکس‌شها زبحروبروچرخ واختراست اقرار می‌کنند که خسرو ستمگر است

ومحض این ساخته شده‌که درباریان و مستمعین را مضطرب و تشنه کند اما در ابیات بعد توضیح میدهد که نالهٔ بحر از این سبب است‌که شاه از جود خود او را در تشویر وتشویش افکنده وفریاد کوه از آن راه است‌که دقایق ومعادن زروگوهر



خط وصال شیرازی

اورا از بخشش خود باخاك برابر کرده . وستارگان از آن جهة شکایت دارند که زوار ومهمانان شاه هم در عدد وهم در شکوه وجلال آنها را در خسوف افکنده اند وقس علی ذلك . چون این مبالغه ها ولفاظی‌هارا دشوار است که در لباس ترجمه جالب و مطبوع ساخت فقط بنقل چند بیت از اصل اکتفا می‌کنیم .

هر کس شهاز بحر و بر و چرخ واخترست — اقرار میکنند که خسرو ستمگرست ،
ز آنها یکی است بحر که نالد زدست شاه — کآبم ازو برفت و کنون خاك برسرست
انداخته‌ام تمام بپردخت وخود نگفت، — کاینسنگریزه نیست که مرجان و گوهرست
دریا نشست و کوه بر آورد سر که داد — زین شاه جود پیشه مرا دل پر آذرست
برمن هر آنچه رفت ز دریا ز شه نرفت — مرجان کجا بپایهٔ یاقوت احمرست
لعلی که جز برافسر شاهان حرام باد — بی آب تر ز افسر شاهانش بر درست
زر مرا ندیدی و آن عزتی که داشت — باخاك ره ز جود وی اکنون برابرست
کوه است وسنگ خویش کنون از سخای شاه — وآن نیز پیش حلم وی از کاه کمترست
افراخت چرخ سر که مرا شکوه بیشتر — برفش فزونترست که باهش فزونترست
اختر مرا شمار نه و پیش لشکرش — اختر مگو که مهر ۴چندم بشش درست
خورشید زاکه چشم وچراغ زمانه بود — آتش بدل رمجمر شاهش چو مجمرست
تاکرد شیر رایتش آهنگ آسمان — شیر من از هراس چو روباه لاغرست
ازبیش نسر گرسنه چشمم ببازشاه — صد عجز نامه بیش ببال کبوترست
این شاه نیست دشمن بحرست ومعدنست — این شاه نیست آفت چرخ است واخترست

فرهاد وشیرین وصال چاپ سنگی شده و نخبهٔ مفصلی ازا شعارش در ریاض العارفین (۳۳۷ - ۳۵۰) و مجمع الفصحاء (جلد دوم صفحهٔ ۵۲۸ - ۵۴۸) مندرج است در

اولادوصال وقار

تذکره اخیر شرح کشافی از احوال پسر ارشدش وقار که در سنهٔ ۱۲۷۴ / ۸ - ۱۸۵۷ در طهران بخدمت ناصرالدین شاه رسید مسطور است و مؤلف تذکره گوید بعد از بیست سال جدائی ملاقات او دست داد .

فرهنگ داوری

درهمان تذکره شمهٔ ازحالات برادران اصغر وقار موسوم بمیرزا محمود طبیب متخلص بحکیم (متوفی بسال ۱۲۶۸ / ۲ - ۱۸۵۱) صفحه ۵ - ۱۰۲ ومیرزا ابوالقاسم فرهنگ مذکور گشته ولی از سه برادر دیگرش داوری و یزدانی و صحبت اشاره نشده است در اوائل سال ۱۸۸۸

وقتیکه در منزل مرحوم نواب میرزا حسنعلی خان در طهران بودم مسمط دلپذیر ذیل راکه از آثار داوری است وشرح یکی از شکارهای پادشاه در آن ذکر گشته برای خودم استنساخ نمودم وچون هنوز چاپ نشده ومطلع نیستم که درتمام اروپا نسخه‌ای از آن موجود باشد . نمیتوانم خودرا از تصمیم بدرج منع کرده و آنراحیات پایدار نبخشم چه تاحال وجود وبقایش بسیارمتزلزل بود زیراکه برروی نیم صفحه یادداشت پاره وجدائی نوشته شده وهمین الان درحالتی که ازپی چیز دیگر میگشتم اتفاقاً بآن مصادف شدم.

یك چندجدا ازبرم آن شوخ پسر بود — از وی نه نشان بود مرا و نه خبر بود
با مـوکب منصور همانـا بسفر بـود — از حسرت او آتش شوقم بجگر بود
شبهای فراقم زشب گور بتر بود
روزم زغم هجر سیه تر زشب تار

دوشینه همان زاول شب نا شده پاسی — زنگی شب افکنده برخ تیره پلاسی
با قیر بیندوده و پـوشیده لباسی — مه برسر گردون شده چون سیمین طاسی
آمدزدر آن دلبر بی ترس وهراسی
یکبار ببرد از دل من اندوه وتیمار

بر بسته میان و زده خنجر بکمر بر — مسکین دلم ازخنجر نیزش بحذر بـر
سرداری سنجاب بـه پوشیده ببر بـر — چوخای خراسانی آن را بزبر بر
از بس هوس دیدن من داشت بسر بر
ازره سوی من آمده باچکمه وشلوار

پرخاك سر وزلف ورخ ازگرد سپاهش — خشکیده دو عناب تر از صدمهٔ راهش
از بس نزده شانه بزلفین سیاهش — درهـم شده و ریخته برگرد کلاهش
چون کاسهٔ خون سرخ شده چشم سیاهش
از صدمهٔ بی‌خوابی وار زحمت بسیار

یکدسته گل سرخ ره آوردسفرداشت — ازسنبل تر نیز یکی دسته بسر داشت
از لعل بدخشانی یك حقه گهر داشت — ازحقه عجبتر که یکی تنگ شکر داشت
چون ازدل بیمار من خسته خبر داشت
درتنگ شکر داشت دوای دل بیمـار

گفتم صنما گرچه بسی رنج کشیدی — صد شکر که شاد آمدی ونیك رسیدی

جان رهی از دست غمان باز خریدی　　بر گو که دراین راه چه کردی وچه دیدی
درموکب منصور چه دیـدی و شنیدی
چون بود سرانجام وچه شد عاقبت کار

گفتا که نبودی و ندیدی که چه سان بود!　　نخجیر که شاه یکی لالـه ستان بـود
هر گوشه زخون دجلهٔ بغداد روان بود　　تاچشم همی کار کند تیر و کمان بود
تاابـرهمی جای دهدگرز وسنان بـود
نه دشت پدیدار بد از لاشه نه کهسار

دلها همه آسوده ز رنج و ز حزن بود　　دردشت و بیابان همه گل بودوسمن بود
کبك دری از هر طرفی قهقهه زن بود　　نخجیر که از آهو چون دشت ختن بود
اینها همه از بخت شه شیر فکن بـود
کاقبـال وی افزوده بود بختش بیدار

بخ بخ چه تماشائی و وه وه چه شکاری　　آراسته صحرا و بیابان چـو نگاری
گیتی بزمستان شده چون تازه بهاری　　هر گوشه ز آهـو و ز نخجیر قطاری
هر آهوئی آویخته از ترك سواری　　چون لاش بقناره قصاب نـگونسان

ایـن مسمط فقط مطنطن و پـرتشبیه و نقاشخانـه است . مثلا وصف ملازم درباری که تازه از شکارگاه زمستانـی و از خدمت شاه بـرگشته چنان شتابـی در ملاقات دوست خود دارد که باچکمه وشلوار و گیسوان پریشان و پرغبار وارد میشود وهنوز چشمانش از تابش آفتاب وزحمت شکار و کمخوابی خونین است و تنها راه آورد سفرش گل سرخ وسنبل (گونه وزلف) وياقوت بـدخشان (لبانش) و حقه گوهـر (دندانهایش) است . یـك پـردهٔ آب ورنـگ نقاشی محسوب میشود . شرحی کـه درایـن مسمط ازکشتـار شکار داده شده مارا بیـاد کتاب جاودانی مستر بونـکر Bunker موسوم به باواریان باتو[1] Bavarian battue میـاندازد باید دانست قتل عامی که چنگیز خـان مغول در قرن سیزدهم از حیوانـات صیدی نموده وشهرتش تااندازهٔ هنوز انعکاس دارد بقدری عظیم و فوق العاده است کـه در اروپانمیتوان نظیرش رایافت واگر مقایسه شود بدرجات مافوق هر شبیه ومثالی خواهد بود[2]

(۱) رجوع نمائید بکتاب ج . استوار کلوستون موسوم به لو ناتیك لارج Lunatic Large (طبع شیلینگ ۱۹۱۲ صفحه ۲٤۱) (۲) مراجعه نمائید به تاریخ مغول تالیف بارون دوسون d, Ohsson (هاگ اند آمستر دام ۱۸۳٤) جلد اول صفحه ٦-٤٠٤

توصیف فرهنگ از پاریس

درسنهٔ ۱۸۸۷ یکسال قبل از آنکه من فرهنگ برادر داوری را در شیراز ملاقات کنم دو فقره از قصاید چاپ نشدهٔ او در لندن بمن رسید واستنساخ نمودم . یکی قصیدهٔ در مدح ملکه ویکتوریا بمناسبت سال پنجاهم سلطنتش که از من خواسته بودند ترجمه کنم شاید بنظر ملکه برسد ولی آرزو بانجام نرسید دیگر قصیدهٔ که در ماه می همان سال (شعبان ۱۳۰٤) سروده شده در وصف شهر پاریس هر چند بیشترش مدح و تعریف است ولی در آخر افکار و ملاحظات نسبة شدیدی راجع بطرز حکومت جمهوری دارد . خیلی با اشعار فرهنگ مندرجه درمجمع الفصحاء (جلد دوم صفحهٔ ۸ ـ ۳۸٤) متفاوت وپر است ازلغات فرانسه که علی الظاهر ازروی عمد محض خنده وفکاهت در آن آورده است . این قصیده ۷۸ بیت است و نمیتوان تمام آن را درج کرد و من اینجا فقط قسمت ابتدا وانتهای آن را مینگارم .

چشم بگشا بیا ببین انوار — سوی پاریس از در و دیوار
دیدهٔ راز بین خود بگشای — تا ببینی زهر طرف اسرار
سر آزادگان و آزادی — حق نموده برایشان اظهار
همگی خواجه های آزادند — نیست مملوك جمله‌شان احرار
همهٔ شهر پادشاه وشند — هم زن ومرد وهم صغار و کبار
همه دارای مکنت و ثروت — همه باحال ودولت بسیار
همه دارای شغل و کار خودند — نیست در ملك یکنفر بیکار
همگی صاحبان منصب وشغل — همه سر کرده و همه سالار
شهری آراسته چوخلد برین — باغی آراسته چوباغ بهار
شب زبس مشعلست وشمع وچراغ — نیست فرقی میان لیل و نهار
ماه رویان و گلعذاران را — بنگر از هر طرف قطار قطار
کوچه هائی همه چو باغ ارم — هرطرف برنشسته سرووچنار
درخیابان و کوچه‌ها بینی — کرسی وصندلی دویست هزار
همه کالسکه های پر دلبر — همه واتورها[1] پر از دلدار
وه‌چه کالسکها چوحجلهٔ حور — وه چه واتورهای خوش رفتار
از ترموا[2] و امنیبوس[3] بسی — هست چندانکه ناید او بشمار

۱–Voiture ۲–Tramway ۳–Omnibus

ز اول شهرتا بآخر شهر — در خیابان و کوچه و بلوار[1]
گوئیا حجلهٔ ز قصر بهشت — می برندش همی یمین و یسار
حجلهٔ پـر ز حوریان بهشت — در آن حجله بر نشسته قطار
هرطرف بگذری گل و نسرین — هرطرف بنگری گل و گلزار

از گل و عطر و بوی ریحانها — گشته پـاریس طبلهٔ عطـار

تا نیائـی و خود نبینی تو — نکنی بـر کلام من اقـرار

راست گویندوراست کردارند — راستیشان شده همیشه شعار
هرچه گیرندوهرچه بفروشند — راست گویند در همـه بازار
کس نگوید کلام نا مربوط — نشنود کس کـلام نـا هنجار
مهربانی ولطف و خوشخوئی — همه با یکدیگر کنند ایثـار
همهٔ خلق عیسوی مـذهب — همهٔ ملك عیسوی آثـار
همه روحانی و مسیحائـی — همه‌درکیش ودین‌خودهشیار
در کلیسا برای خدمت دین — هر کشیشی نموده استظهار
آن یکی طیلسان کشیده بسر — آن یکی بسته بر کمر زنار
در کلیسای نتردام[2] دیـدم — معتکف مردمی نماز گـزار
صورتی نقش کرده بـر لوحی — شکل عیسی کشیده برسردار
سجده‌گاه همه همان صورت — قبله‌گـاه همه همان دیوار
از سر صدق و از سر اخلاص — همه‌دردین‌خویش برخوردار
همه پاك و منزه و خوشخوی — همه عیسی صفت همه احرار
همه در کار خویشتن محکم — همه درشغل خویشتن مختار
همه در مشورت بهم هم رأی — همه در گفتـگو بهم همکار
همه با عقل وهوش و با تدبیر — همه بـا علم و دانش و افکار
لیك با این همه صنایع و علم — رمز کی گویمت بکن اقـرار
حکمت و طبشان دروغ بود — کس ندیده‌که به شود بیمار

۱ - Boulevard ۲-Notre-Dame

قومی از عاقلان و دانایان — متفق میروند در دربار
محفلی منعقد برای همه — می نشینند متحد گفتار
گفتگو میکنند درهر امر — مشورت میکنند در هر کار
مجلسی منعقد ز هفت صد تن — همگان عاقلان کارگزار
متفق قول و متفق کارند — متفق رأی و متفق گفتار
نام این جمع ونام این مجلس — گشته جمهوردر همه اقطار
همهٔ دولت فرانسه را — قوم جمهور میدهند مدار
بعد لوئی فیلیپ و ناپلیان — کس نکرده بسلطنت اقرار
همه سلطان دولت خویشند — همگی پادشاه ملك مدار
از ره علم و از ره دانش — نیست کاری بر ایشان دشوار
هرچه این گوید آن دگرشنود — نبودشان بقول هم انکار
گفتم این شعرها مه شعبان — سال هجری هزار و سیصدو چار

تنگی مجال مرا مجبور میکند که بعضی شعرای قابل ذکر را ترك نمایم . از قبیل آقا محسن زرگر اصفهانی که درسال ۱۲۷۰/٤ - ۱۸۵۳ [۱] رحلت کرده و آقا محمد عاشق اصفهانی که در سن هفتاد سالگی بسال ۱۲۸۱/۱۸٦٤ [۲] بدرود زندگانی گفت و میرزا محمد علی سروش سدهی ملقب به شمس‌الشعراء که در ۱۲۸۵ ۹ - ۱۸٦۸ [۳] وفات یافته و آقا محمد علی جیحون یزدی که از تاریخ حیاتش چیزی نمیتوانم بدست بیاورم جز آنچه از اشعارخودش مستفاد میگردد ولی مسلم است که علاوه بر قصاید متنوعه بسیار کتاب نثری موسوم بنمکدان بتقلید گلستان تألیف کرده است کلیاتش در ۱۳۱٦/۱۸۹۹ دربمبئی چاپ شده ومشتمل است بر ۳۱۷ صفحه

اشخاص دیگر که جزء شعراء محسوب شده‌اند شهرتشان بیشتردرشقوق وفنون دیگر بوده است مثلا رضاقلی خان هدایت [۴] مورخ که در این فصل چند بار نام او را ذکر کرده ایم (تاریخ ولادت ۱۲۱۵/۱۸۰۰ تاریخ وفات ۱۲۸۸/۲ - ۱۸۷۱) و میرزا تقی سپهر کاشانی [۵] ملقب بلسان‌الملك مؤلف ناسخ‌التواریخ و براهین‌العجم . و حاج ملا هادی سبزواری فیلسوف که در سنهٔ ۱۲۱۲/۸ - ۱۸۹۷ تولد یافته ومقدارمختصری

(۱) رجوع‌شود بمجمع‌الفصحاء جلددوم صفحه ۲ - ۱۵۱ (۲)ایضا ۹-۳٤٦ (۳) ایضا صفحه ۹۵-۱۸٤ (٤) شرح حالش در پایان جلد دوم مجمع‌الفصحاء است (۵) ایضا جلد دوم صفحه ۱۵٦-۱۸۱

شعر بتخلص اسرار سروده و در ۱۲۹۵/۱۸۷۵ [۱] رحلت کرده است و غیره ازمیان بقایای دبستان قدیم درعهد جدید قاآنی مهمترین همه است و پس از وی یغما و فروغی و شیبانی که هریك جداگانه مذکورخواهند گشت :

۷ ـ قاآنی (وفات ۱۲۷۰ ر٤-۱۸۵۳)

قاآنی باتفاق عموم مهمترین شاعری است که در قرن نوزدهم ازایران برخاسته تولدش در ۸/۱۲۲۲ ـ ۱۸۰۷ درشیراز اتفاق افتاد زیرا مطابق اشعاری که درپایان کتاب پریشان درج شده وتاریخ ختم کتاب ۲۰ رجب ۱۲۵۲ (۳۱ اکتبر ۱۸۳٦ است) دراین هنگام دوسه ماه کمتراز سی سال داشته است .

شکر که از یاری یزدان من — جمع شد اوراق پریشان من
نیست درو عاریت هیچکس — خاص منست آنچه دروهست وبس
جز دو سه بیتی زعرب وز عجم — کامده جاری بزبان قلم
خاصه که در طی عبارت همی — رفته بدان جمله اشارت همی
تا ز حسودان نرسد دق مرا — سخرهٔ باطل نشود حق مرا
رفته زماه رجب ایام بیست — پنجه و دو سال و هزارو دویست
کم بود از سی دوسه مه سال من — لیك بسی خسته بود حال من
بسکه زغم گوژ تر از هاله ام — راست چو پیران نود ساله ام
لیك غم من غم عشقست و بس — زآنکه جزاو نیست کسم دادرس
شادی عالم همه در این غمست — عاشق ازاین غم بجهان خرم است
غم اگر اینست فزونترخوش است — برصفت قند مکرر خوش است
هر که ازاینغم بدلش پرتوی است — درنظرش ملك دوعالم جوی است
یا رب از این غم دل من شادکن — وز غم دنیا دلم آزاد کن

در بدو امر حبیب تخلص داشته

اسمش حبیب است وسابقاً همان را تخلص قرارداده ودراشعار اوائل عمر بکار میبرده است بعدها که اوومیرزا عباس بسطامی که بدواً مسکین تخلص داشته بخدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان و کرمان رسیدند شاهزاده مزبور بمناسبت اسم دو فرزند خود

(۱) رجوع کنید بصفحه ٤ - ۱۳۱ کتاب من سوم به «سالی درمیان ایرانیان» و صفحه ۲-۲٤۱ ریاض العارفین که تولد اورا در ۱۲۱۵/۱/۱-۱۸۰۰ قید میکند ومینویسد درحال تحریر ۲/۱۲۷۸ — ۱۸٦۱ حکیم مزبور ٦۳ سال دارد .

اکتای قاآن وفروغ‌الدوله [۱] یکی را قاآنی لقب ودیگری را فروغی تخلص داد .

پدرش گلشن

قاآنی در شیراز تولد یافت پدرش میرزا محمدعلی نیز شاعر بودوگلشن تخلص میکرد . اگرچه هنگام وفات پدر قاآنی خردسال بود اما اینکه درکتاب پریشان [۲] مینویسد « هرچند سی سال تمام از مرگ پدرم میگذرد الحال تصور میکنم دو هفته بیش نگذشته است » با عبارتی که قبلا بآن اشاره شد ومؤلف در موقع ختم کتاب پریشان سن خود را نزدیك بسی سال بیان مینمود وفق نمیدهد . در تذکرهٔ دلگشا شرحی راجع بپدر و فرزند مسطور است اما متأسفانه در نسخهٔ خطی من دو رقم آخر تاریخ وفات گلشن سفید مانده و در شرح خیلی مختصری هم که درمجمع‌الفصحاء [۳] دیده میشود بکلی محذوف است .

راجع بحیات کم حادثه و آرام قاآنی چیز زیادی نمیتوان گفت ظاهراً بیشترایام عمررا درشیراز گذرانیده ومن دربهار ۱۸۸۸ که مقیم شهرمز بور بودم درخانهٔ نواب حیدرعلی خان همان اطاقی را مفتخراً منزلگاه خود قرار دادم که قاآنی عادة در آن می نشست . چنانکه گفتیم مشارالیه چندی هم درکرمان اقامت داشته . سالهای آخر عمرش درطهران گذشت دراین هنگام خود راکاملا شاعر درباری مسلم معرفی کرد وفاتش نیزدر همین شهراتفاق افتاد (٤/۱۲۷۰ ـ ۱۸۵۳) آخرین قصاید اوگویا دو قصیده است در تهنیت ناصرالدین شاه از اینکه در۱۵ اگست ۱۸۵۲ ازسوء قصد سه نفربابی که کمر بقتلش بسته بودندآسیبی ندیده است این واقعه را درکتاب خود موسوم به « بیانات سیاح » ذکر نموده ام [٤]

هنرها وعیوب قاآنی

قاآنی یکی ازخوش آهنگترین وعذب‌البیان ترین شعرای ایران است و تسلط او بر لغات حیرت انگیز است لیکن همت و نیت عالی واصول نجیبیه شریفه درگفتارش نیست . نه تنها مردمان مقتدررا هنگام توانائی می‌ستاید وبآنها تملق میگوید وچون ضعیف ومعزول شدند بدگفته ونکوهش میکند بلکه حاضراست ایهام وکنایات قابل سرزنش استعمال کرده حتی خشن ترین هجو و قبیح ترین دشنام نیزدرگفتارخود وارد سازد . درقصاید متعدده مفصلا محامد صفات و فضائل اخلاق حاج میرزا آقاسی [۵] صدراعظم محمد شاه راستوده اما بعد ازاو قصیدهٔ

(۱) مجمع‌الفصحاء جلد دوم ص ۳۹۵ (۲) کلیات قاآنی چاپ سنگی طهران مورخ ۱۳۰۲-٤/۱۸۸٤ صفحه ۳۵ (۳) مجمع‌الفصحاء جلد دوم صفحه ٤۲٦ (٤) جلددوم‌صفحه٦ - ۳۲۵ (۵) دیوان قاآنی چاپ طهران سنه ۱۳۰۲-۵/۱۸۸٤ صفحات ۱۹- ۳۵ - ٤۰-٤۱- ٤۳ - ۷۰ - ۸۲ - ۹۵ - ۱۱۵ - ۱۲۳ - ۱۳۰ وغیره .

درمدح امیرکبیر ساخته واشاره بوزیرمعزول کرده گوید :

بجای ظالمی شقی نشسته عادلی تقی — کـه مؤمنان متقی کنند افتخارها

ازکنایات او قصیده‌ذیل نمونهٔ خوبی است .

خندان خندان دوبده پیش من آمد — دوخت دولب برلبم که بوسه بزن‌ها
الحق شرم آمدم بدین لب منکر — بـوسه زدن بـرلبی چولالهٔ حمرا
کاین لب‌همچون زلوی‌من نه‌سزابود — بـرلبکی سرخ‌تـر ز خـون مصفـا
گفتمش‌ای ترك داده گیر دوصدبوس — کز لب لعل تو قانعم بتماشا
روی ترش‌کـرد و گفت کبر فروهل — کز تو تولا نکو بود نـه تبرا
شـاعـر و آنگاه رد بـوسه شیرین — کـودك و آنگاه تـرك جـوز منقـا
مادح شاهی تو را رسد که بروبـد — خـاك رهت را بزلف تـافته خـورا
بوسه بزن مرمرا زلطف وگرنه — نزد بتان سر شکسته گردم و رسوا
در همه عضوم مخیری پی بـوسه — ازسرم اینك بگیر وبوسه‌بزن تا ...
بوسه چه باشد که مستحق کناری — شاکرم اینك ببوسهٔ تو ولـی با ....
روی لبم هردو نیك در خور بوسند — این من و اینك تویا ببوس لبم یا ...
گفتمش‌ای ترك‌ترك‌این سخنان‌کوی — بس‌کن از این غمزورمزوعشوه وایما

لطف زبان قاآنی طبعاً وقتی محسوس خواهد بود که اشعارش را دراصل زبان بخوانند خوشبختانه امروز بسهولت میتوان دیوان اورا بدست آورد زیراکه مکرر بطبع رسیده است [۱] من بیشتر بچاپ طهران مـراجعه کـرده ام (۱۳۰۲ / ۵ - ۱۸۸٤) وگاهی هم بنسخهٔ طبع تبریز (۱۲۷۳ /۱۸۵۷) وبه « منتخباتیکه مخصوص امتحانات فارسی واخذ درجهٔ افتخار » درکلکته بسال (۱۹۰۷ م) چاپ شده رجوع نموده ام قاآنی هم مثل اغلب شعرای دورهٔ قاجاریه در قصیده و ترکیب بند مهارت داشته است .

غزل [۲] ذیل فوق‌العاده دلپذیر وخوش آهنگ افتاده است .

یارکی‌مراست رند وبذله گو — شوخ ودلرباخوب وخوش سرشت
طره اش عبیر پیکرش حریر — عارضش بهار طلعتش بهشت
نقش بندروح‌گوئی از نخست — صورت و لبش تا کشد درست

(۱) رجوع شود بفهرست نسخ چاپی موزهٔ بریتانیا (تالیف ا . ادواردس سنه ۱۹۲۲) ستون ۹-۱۳۷ (۲) چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحه ۳۵۵

لعل پاره را زآب خضر شست　　پس نمود حل باشکر سرشت
در قمار عشق از من آن پسر　　برده عقل ودین جسم وجان وسر
هوش وصبر وتاب مال وسیم وزر　　قول لوطیان هرچه بود گشت
پیش از آنکه خطرویدش زروی　　بود آن پسر سخت و و تند خوی
وینك از رخش سر زدست موی　　تا از آن خطم چیست سر نوشت
چون خطش دمید خاطرش فسرد　　کان صفای حسن شد بدل بدرد
نکهت رخش باغ و ورد برد　　غنچه ازلبش داغ درد هشت
موی عارضم داشت رنگ قیر　　در فراق او شد برنگ شیر
در جوانیم عمر گشت پیر　　دهر پنبه کرد چرخ هرچه رشت
خواهم از خدا در همه جهان　　یك قفس زمین یك نفس زمان
تابکام دل می خورم در آن　　بی حریف بد بی نگار زشت
خوش دهد بهار نشأ سرخ مل　　که کنار رود گه فراز پل
گه بزیر سرو گه بپای گل　　گه بصحن باغ گه بطرف کشت
مرد چون شناخت مغز راز پوست　　هرچه بنگرد نیست غیر دوست
هر کجا رود ملك ملك اوست　　خواه در حرم خواه در کنشت
چون ملك مرا گفت کای (حبیب)　　یك غزل بگو نغز و دلفریب
پس از آن غزل او برد نصیب　　زرع زآنکس است کز نخست کشت
زین عابدین زیب مجد و جاه　　بندهٔ امیر نیکخواه شاه
ملك را شرف خلق را پناه　　هم ملك لقا هم ملك سرشت

همچنین اشعاری که در مدح مهد علیا سروده از حیث وزن و لطافت حیرت انگیز است[1]

بنفشه رسته از زمین بطرف جویبارها　　ویا گسسته حورعین ززلف خویش تارها
زسنگ اگر ندیدهٔ چه سان جهد شرارها　　ببرگهای لاله بین میان لاله زارها
که چون شرار میجهد زسنگ کوهسارها

و ابیاتی که در مدح میرزا تقی خان امیر کبیر ساخته بهمان پایه میرسد[2]

نسیم خلد میوزد مگر ز جویبارها　　که بوی مشك میدهد هوای مرغزارها
فراز خاك وخشتها دمیده سبز کشتها　　چه کشتها بهشتها نه ده نه صد هزارها

(۱) چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحهٔ ۳۰۹ (۲) ایضا صفحه ۱۶۹

بجای مبالغه های دور از ذهن وغالباً غیر مفهومی که پیش شعرای ایران عزیز و گرامی است قاآنی ترجیح میدهد که شعرخود را بنکات عادی ورسوم متداوله زینت بدهد مثلا در ابیات ذیل [۱] بآداب ورسوم مختلفهٔ که عامهٔ خلق در عید نوروز مجری میدارند اشاره میکند :

عید شد ساقی بیا درگردش آور جامرا — پشت پا زن دور چرخ وگردش ایام را
سین ساغر بس بود ای ترك ما را روزعید — گو نباشد هفت سین [۲] رندان دردآشام را
خلقرا برلب حدیث جامهٔ نوهست ومن — از شراب کهنه میجویم لبالب جام را
هر کسی شکر نهد برخوان و برخواند دعا — من ز لعل شکرینت طالبم دشنام را
هرتنی را هست سیم و دانهٔ گندم بدست — مایلم من دانه خال تو سیم اندام را
سیر برخوانست مردم را و من از عمر سیر — بی‌دلارا می‌که برده‌است ازدلم آرام را
بسته و بادام نقل روز نوروز است ومن — با لب و چشمت نخواهم بسته و بادام را
عود اندرعید میسوزند ومن نالان چوعود — بی بتی کز خال هندو ره زند اسلام را
یکدگر را خلق میبوسند ومن زین غم هلاك — کز چه بوسد دیگری آنشوخ شیرین کام را

سر که بردستار خوان خلق وهمچون سرکه دوست میکند بر ما ترش رنگین رخ گلفام را

خلق را درسال روزی عید ومن ازچهرشاه — عید دارم سال وماه وهفته صبح وشام را
لاجرم این عید خاص من که بادا پایدار — کرو فرش بشکند بازار عید عام را

قاآنی یکی ازشعرای معدودی است که اوضاع عصرو اختصاصات زبان را عمداً درگفتارخود درج نموده حتی بعضی لهجه ها وتلفظات ناقص را نیز نمایش داده است مثلا مکالمهٔ میان پیرو کودك خردسال که زبان هردو نیم لال بوده است . عین این اشعار را ذیلا درج میکنیم [۳]

اشعار گنگیه قاآنی

پیرکی لال سحرگاه بطفلی الکن — میشنیدم که بدین نوع همی راند سخن
کای ز زلفت صصصبحم شاشاشام تاریك — وی ز چهرت شاشاشامم صصصبح روشن
تتتریـاکـیم و از ششششهد للـبت — صصصبر و تـاتـاتـابم رررفت از تتتن

(۱) چاپ طهران صفحه ۱۴–۱۵ (۲) هفت سین . معمول است که درعید نوروز هفت چیز را که نام آنها بحرف سین شروع‌شود فراهم میاورند از قبیل سنبل - سیب – سوسن - سیم - سیر – سرکه و سپند . (۳) مراجعه شود بکتاب من « سالی در میان ایرانیان » صفحه ۱۹ - ۱۱۸ وصفحه ۶- ۳۴۵ از کتاب سابق‌الذکر قاآنی

طفل گفتا ممن را توتو تقلید مکن ککککمشو ز بـرم ای کککمتر اززن
میمیخواهی ممشتی بکـکلت بزنـم کـه بیفتد ممـغزت میمیان ـ ددهن
پیر گفتا و والله کـه معلوم است این کـه که زادم من بیچاره ز مادر الکن
هم‌هفتاد و هشتاد و سه سال است فزون ککککنک و لالالـم ببخـلاق ز من
طفل گفتا خخدا را صصصد بار ششکر کـه برستم بجهان از مللال و ممحن
ممن هم ککککـنکم ممثل توتوتو توتوتو هم ککککـنکی ممـثل ممن

کتاب پریشان

قاآنی عـلاوه بر دیوان اشعار مجموعهٔ حاوی قصص و پند و نصایح بطرز گلستان سعدی ترتیب داده و پریشان نام گذارده است این کتاب مشتمل بر ۱۱۳ حکایت است، ودرخاتمه ۳۳ فقره نصایح خالی از اساس ودور ازوجدان و مبنی برخیانت ودغل بپادشاه و شاهـزادگان درج نموده است. کتاب پریشان که حاوی مطالبی راجع باحوال مؤلف نیزهست درکلیات چاپ طهران ازصفحهٔ ۱ تا صفحهٔ ٤٠ را فراگرفته وچندین چاپ دیگردارد کـه مستر ادواردس در فهرست[1] خود از آنها نام میبرد.

۸ - فروغی (متوفی بسال ۱۲۷٤ ر۱۸۵۸)

سابقاً اشاره بمیرزا عباس فرزند آقا موسی بسطامی کـردیم و گفتیم کـه بدواً مسکین و بعدها فروغی تخلص مینمود. گویند قریب بیست هزار شعر گفته امابنجهزار بیت از آن را انتخاب نموده ودرپایان کلیات قاآنی چاپ طهران (۱۳۰۲/٥ - ۱۷۸٤) ملحق ساخته‌اند.

تمایل بتصوف

در حقیقت همان رابطهٔ که میان دو شاعر بوده اکنون میـان دیوان آنها موجود است. علی‌الظاهر بعکس قاآنی فروغـی بغزل میل داشته درهرحال منتخبات سابق‌الذکر تمام غزلیات است مطابق شرح حال مختصری که بغزلیات منتخبه اش افزوده اند درپیروی طریقه تصوف مثل بایزیدبسطامی وحسین‌بن منصورحلاج درعهود سابقه بذل همت وکوشش کرده است و از این جهت طرف سوء ظن وتعقیب متشرعین گردید.

سه بیت ازاولین غزلیکه درمنتخبات‌دیوانش دیده‌میشود بنظرم برای‌معرفی‌او کافی‌باشد:

(۱) ستون دوم ۹ - ۲۳۷

کی رفتهٔ ز دل که تمنا کنم ترا | کی بودهٔ نهفته که پیدا کنم ترا
غیبت نکردهٔ که شوم طالب حضور | پنهان نگشتهٔ که هویدا کنم ترا
باصدهزار جلوه برون آمدی که من | با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

۹ - یغمای جندقی

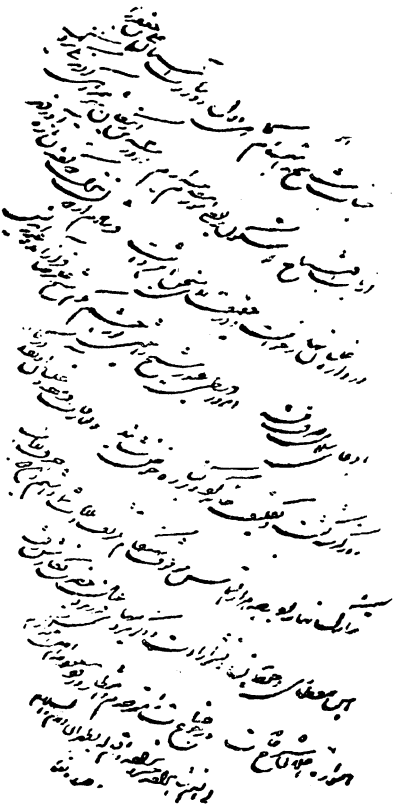
میرزا ابوالحسن جندقی که بیشتر بواسطهٔ افراط درهزل اشتهار دارد و فحش مخصوص اوعبارت زن قحبه بود. آخرین شاعری است که صاحب مجمع الصفحاء[۱] قبل ازشروع بشرح حال خود ازاو ذکری میکند یغما مدتی منشی مردی تندخو و هرزه دهان موسوم به ذوالفقارخان سمنانی بودو گویند محض مشغولیت خاطروجلب رضای او این غزلیات و ابیات تعرض آمیز کریه را سروده و مجموعهٔ آن را سرداریه نام گذارده است[۲] هر چند یغما مقدار کثیری اشعار جدی و مراسلات دلپذیر و شیوا از خود بیادگار گذاشته وهمه در کلیات بزرگ او در سال ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ در طهران بطبع رسیده لیکن شهرت نام یا ننگ او مبتنی برهزلیات اوست.

مؤلف تذکرهٔ دلگشا[۳] فقط سه سطر از احوال او مینویسد و او را «شخصی مهربان و دوست داشتنی و جوانی خوش طبع و فصیح که ابداً بفکر جمع آوری آثار خود نیست» معرفی مینماید. قاآنی بسبك خاص خود بر یغما حمله برده و اشعار افراط آمیز پراغراق ذیل را درحق وی سروده است[۴]

محتویات کلیات یغما کلیات یغما بطوریکه در طهران چاپ شده شامل قسمتهای ذیل است:

الف ـ نثریات (ص ۲ ـ ۱٤٥) که عبارت است ازمکاتیب بسیار خطاب بدوستان و آشنایان متأسفانه تاحدی که من دیده ام فاقدتاریخ هستند. مطالعهٔدقیق این مراسلات البته نکات بسیار راجع باحوال مؤلف بدست خواهد داد. بسیاری از آنها خطاب بدوستان و آشنایان واقوام نامعلوم است و بعضی از آنها به پسرانش میرزا اسمعیل متخلص به هنرو میرزا احمد صفائی ومیرزا محمد علی خطر ومیرزا ابراهیم دستان نوشته شده است وقسمتی هم برجالی که کما بیش شهرت و قدرتی داشته اند نگاشته شده

(۱) جلد دوم صفحه ۵۸۰ (۲) این اشعار که درکلیات چاپ طهران ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ از صفحه ۲۰٤ تا ۲۱۷ رافرامیگیرد معذلك قسمتی از هرلیاب یغماست. (۳) نسخه خطی من (٤) صفحه ۳۷۲ کلیات چاپ طهران ۱۲۰۲ ر ۵-۱۸۸٤ چون مشتمل برهجو بود حذف شد (مترجم)



خطا نما

واسم آنها مذکور است درخیلی ازاین مراسلات سعی نموده که بپارسی خالص نامه نگاری کند واز لغات عربی اجتناب بنماید و برخی ازمکتوب ها که موسوم به نامهٔ بسیط هستند باسلوبی بسیار ساده نوشته شده اند .

ب ـ شعر :

۱ ـ غزلیات قدیمه (ص ٤٦ ۱ـ۱۸۳)

۲ ـ غزلیات جدیده (ص ۱۸٤ـ۲۰۳)

۳ ـ سرداریه که سابقاً ذکر کردیم (۲۰٤ ـ ۲۱۷) بشکل غزل و با تخلص سردار ساخته شده است .

٤ ـ قصابیه (ص ۲۱۸ـ۲۳۱) که از حیث شکل ومحتویات با سرداریه شباهت دارد وبتخلص قصاب سروده گشته .

٥ ـ کتاب احمد (۲۳۲ـ۲٤۷) شبیه بدوقسمت سابق الذکر بتخلص احمد .

٦ ـ مثنوی خلاصة الافتضاح (صفحه ۲٤۸ـ۲٦٥) درشرح یك واقعهٔ بدنامانه و قبیحی که در حاشیه صفحهٔ ۲٤۸ کیفیت آن یادداشت شده است .

۷ ـ مثنوی شکوك الدایل (صفحه ۲٦٦ ـ ۲۸۰) بوزن شهنامه که ظاهراً مدح و باطناً هجو سیدقنبر نام روضه خوان است که یغما اورا رستم السادات می خواند.

۸ ـ مراثی در مصیبت ائمهٔ هدی علیهم السلام (صفحه ۲۸۲ـ ۳۰۱)

۹ ـ ترجیع وترکیب بند (صفحه ۳۰۲ ـ ۳۳۱) که بیشتر موضوعهای پست و دنی را تشریح مینماید .

۱۰ ـ قطعات (۳۳۲ ـ ۳٥٥) اکثر هجو و هزل وشرح مطالب قبیح است .

۱۱ ـ رباعیات (صفحهٔ ۳٥٦ ـ ۳۸۹) که همچنین پست و وقاحت آمیز است

هجویات یغما غزلیات جدید وقدیم ومراثی و مصیبت نامه هائی که در نمرهٔ ۱ ـ ۲ ـ ۸ ذکر شد قسمت جدی و معتبر دیوان یغما را تشکیل میدهد وتقریباً یك ثلث کلیات او میشود . اما باستثنای نمرهٔ ۷ کهٔ بزحمت میتوان آن را پذیرفت بقیهٔ دیوانش نه قابل چاپ ونه سزاوار ترجمه است . عبارت زن قحبه که فحش مخصوص شاعر است وحتی خودش هم معمولا بآن صفت خوانده میشود هرچند عبارت مطبوع و لطیفی نیست اما نسبت بلغات دیگر که بکار میبرد

مطبوعیت و لطافت محض محسوب است . ازطرف دیگر اشعار جدید و مراثی او دلالت دارند که میتوانسته است ابیات خوب و پسندیده بسازد و قدرت او در عالم الفاظ از قاآنی بیشتر بوده اما آهنگ و لهجهٔ اورا فاقد است.

مراثی مذهبی یغما یغما ظاهراً مبتکر سبکی درمرثیه سازی است که آن را نوحهٔ سینه‌زنی میگویند تاچندی پیش گمان میکردم این یکی از سبکهائی است کـه بعد از انقلاب ۱۹۰۵/۶ درایـران ظهور یافته ودر کتاب خود موسوم به « مطبوعات وشاعری ایران جدید » نمونه‌های چندی از آن ذکر نمودم اشعار ذیل مطالع هشت قطعه مرثیه است که یغما بهمان طرز ساخته است .

نوحهٔ سینه زنی

میرسد خشك‌لب ازشط‌فرات اکبر من — سیلانی بکن ای چشمهٔ چشم تر من
نوجوان اکبرمن — نوجوان اکبرمن

کسوت عمر تو تا این خم فیروز نمود — گیتی از نیل عزا ساخت سیه معجرمن
نعلی آورد بخون — نوجوان اکبرمن

تا ابد داغ تو ای زادهٔ آزاده نهاد — از ازل کاش نمیزاد مرا مادر من
نتوان برد ز یاد — نوجوان اکبرمن الخ

و له ایضاً

شکوه ازچرخ‌ستمگرچه کنم گرنکنم — گله از گردش اختر چکنم گر نکنم
چکنم گرنکنم — چکنم گر نکنم

غم عبـاس بلاکش چه کشم گرنکشم — ناله برحسـرت اکبر چکنم گر نکنم
چکشم گر نکشم — چکنم گرنکنم الخ

و له ایضاً

درشبت پوشیده‌بینم روز محشر آفتاب — وزصباحت آشکارا شام دیگر آفتاب
آفتاب بازسر کش آفتاب — آفتاب بازسر کش آفتاب

سست‌ازین‌سخت‌ابتلاذرات‌رابالاوپست — شرم‌کن آخر نهٔ از ذره کمتر آفتاب
هرچه‌هست بازراه ازکار دست — آفتاب بازسر کش آفتاب الخ

و له ایضا

کوه وصحراخصم‌وشاه کم‌سپه‌تنهادریغ — قلب‌ایمان را شکست‌ونصرت‌اعدادریغ
وادریغ نصرت اعدا دریغ — وادریغ نصرت اعدا دریغ

آه کـز بی دولتان دین بدنیـا باخته　　پادشـاه کشور دین خسرو دنیـا دریغ
تاخته　　گشت کارش ساخته　　واورْیغ　　نصرت اعدا دریغ الخ

و له ایضاً

محشری بینم عیان درهفت کشور آسمان　　شام عاشوراست این یا صبح محشر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان　　آسمان شرمی آخر آسمان
آفتابی شد ز دورت تیره اختر آسمان　　با چنین دوران نگردی کاش دیگر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان　　آسمان شرمی آخر آسمان الخ

و له ایضاً

زین مصیبت نه همین از خاکیان ماتم بپاست　　چار ارکان شش جهة تا نه فلك ماتم سراست
کی رواست سرنگون گردی فلك　　کی رواست سرنگون گـردی فلك
نعرهٔ جن و ملـك در ماتم فخر امـم　　از ثری تـا هم ثریا از ثریا تـا ثراست
از قدم تـا دم شام عدم　　کی رواست سرنگون گردی فلك

و له ایضاً

هفته کین مه شر سال دغل قرن دغاست　　شب غم روز ستم شام الم صبح عزاست
خون هدر مال هباست　　خون هدر مال هباست
فتنه بیدار و امان خفته وخصم از در کین　　دسته بی شحنه وخوان چیده وفرمان یغما است
ترکتازان بکمین　　خون هدر مال هباست الخ

و له ایضاً

زادهٔ زهرا بکام زادهٔ مروان نگر　　این بخواری آن بعزت این ببین و آن نگر
آه آه گردش دوران نگر　　آه آه گردش دوران نگر
آل مروان تیغ بر کف آل یس نقد جان　　نفی حق اثبات باطل کفر بین ایمان نگر
زین و آن گر نظر داری عیان　　آه آه گردش دوران نگر، الخ

این آخرین قسمت از حیث شکل خیلی نزدیك است به نمرهٔ ۱۹ که در کتاب «مطبوعـات وشعر ایران جدید» خود درج کرده ام. اشعار فوق از لحاظ شکل دارای اهمیت هستند. نوحهٔ معمولی ذیل کـه ترجیع ندارد وقسمتی از آن بزبان عادی و مکالمات رایجه ساخته شده خیلی ساده و زیبا است. از ۱۹ شعر آن فقط ٦ بیت انتخاب می نمایم.

دلم از زندگـانی سخت سیره — بمیرم هرچه زودتر بـاز دیره
زنان را دل سرای درد و ماتم — تن مـردم نشان تیغ و تیره
پسر درخون طپان دختر عزادار — برادر کشته و خواهر اسیره
بکام مادران لخت جگر خون — بحلق کودکان خوناب شیره
اسیران را بجای اشك و افغان — شرر درچشم و آتش در ضمیره
خروش تشنه کامان زیر و بالا — ز خاك تیره تـا چـرخ اثیره

هجوسرائی و تقدس جای حیرت است که شعرائی هجاو وهزال مثل یغما و قاآنـی دارای اینقدر ارادت واعتقاد نسبت به‌پیشوایان دین‌خود بوده باشند. علامت اعتقاد ومحبت آنها درعدهٔ قلیلی ازقصایدشان ظاهر است شاید ورلن[1] نزدیکترین نظیری باشدکه در ادبیات جدید اروپا بتوان برای آنها یافت.

سپهر و هدایت و شیبانی ازسایر شعرای زمان ناصرالدین‌شاه که قتلش (اول‌می ۱۸۹٦) نخستین شکوفه انقلابی بود که ده سال بعدکاملاثمر داد دو نفر را بـایستی شمرد. یکی میرزا محمد تقی کاشانی متخلص بسپهر دیگرمیرزا رصاقلی‌خان هدایت‌اما این دونفرهم بیشترشهرتشان درتاریخ‌نگاری است لهذا در فصل بعد احوالشان‌را خواهیم نگاشت هرچند در مجمع‌الفصحاء اسم هردو مذکور است[2] شاعر دیگر که بی اهمیت نیست ابوالنصر فتح‌الله خان شیبانـی کاشانی است که نخبهٔ اشعار اورا در اختر اسلامبول بسال ۱۳۰۸ر۱ ـ ۱۸۹۰[3] بطبع رسانیده اند وشرح مفصلی از احوالش درمجمع الفصحاء مسطور است (۲۲٤ـ۲٤٥) اگر گنجایش بود عدهٔ کثیری برجمع‌این شعراء میتوانستیم بیفزائیم. امـا فقط بذکر مهمترین آنها اکتفا شده وحتی حق آن چندنفرهم ادا نگردیده است.

---

(۱) ورلن Verlaine شاعر فرانسوی که از ۱۸٤٤ تا ۱۸۹٦ میلادی زندگانـی میکرده است «مترجم» (۲) رجوع کنید بجلد دوم صفحه ۱۸۱/۱۵٦ شرح حال سپهر ـ و صفحهٔ ۵۸۱ ـ ٦۷۸ شرح حال هدایت. این مجموعهٔ بزرگ در ۲/۱۲۸۸ ـ ۱۸۷۱ خاتمه یافته است.

(۳) بسعی اسمعیل ناصری قراچه‌داغی چاپ و باهتمام میرزا رضاخان که بعدها ارفع‌الدوله لقب یافت نشر گردیده است عدد صفحاتش ۳۱۲ است.

دبستان جدید شعرای بعد از انقلاب

راجع بدبستان جدیدادبی که شعرای آن مولود انقلاب۱۹۰۶ وسالیان بعد هستند در کتاب جداگانه موسوم به « مطبوعات وشاعری ایران جدید »[۱] سخن رانده ام ودر آنجا تفصیل بقدری است که در این کتاب گنجایش نقل نیست .

دخو، عارف ، اشرف بهار

مهمترین این شعرای معاصر عبارتند از دخو [دهخدا] قزوینی عارف قزوینی ـ سید اشرف گیلانی ـ بهار مشهدی ـ دخو ظاهرا جوانتر ومهمتر از هر چهار است اگر چه گمان ندارم این اواخر شعر زیادی گفته باشد قوت قریحهٔ شعری او از دو قطعهٔ کـه درنمرهٔ ۳ و۱٤ کتاب سابق الذکر مندرج است مشهود می افتد،یکی از آنها بردیف «آکبلای» است و دیـگری کـه بسیار لطیف است بیاد رفیق قدیمش میرزا جهانگیر خان شیرازی صاحب جریده صور اصرافیل سروده شده قطعهٔ نخستین در جریـدهٔ صور اسرافیل مورخهٔ ۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ بطبع رسیده ودومین در۸ مارچ۱۹۰۹ منتشر گردیده است بهار ملقب بملك الشعراء صاحب جریدهٔ نوبهار (که بعد از توقیف بنام تازه بهـار مجددا انتشار یافت) گویندهٔ چندین قصیدهٔ زیباست که (تحت نمرهٔ ۲۰ و۳٤ و۳٦ و٤۷ در کتاب سابق الذکر چاپ شده است . اما اشعار عارف در نمرهٔ ۳۳ و گفتار اشرف در نمرات ٤ ـ ۷ ـ ۹ ـ ۱۳ ـ ۱٦ ـ ۱۹ ـ۲۷ مندرج است . گمان ندارم که آثار این شعراء وسایر گویندگان بعد از انقلاب مستقلا در مجموعهٔ طبع شده باشد . فقط گاهگاهی در جراید مختلفه خاصه صور اسرافیل ونسیم شمال ونوبهار انتشار یافته و بایستی از آنها جمع آورد . جراید کنونی هم یك ستون مخصوص بعنوان ادبیات دارند که این قبیل اشعار در آنها درج میگـردد . سابقاً بتفصیل این نـکته مهم را روشن ساختم که شعر امروزه بایستی برای پسند افتادن دردذوق دائم التزایدعامه سروده شود و افکار روزافزون ملت رامنعکس سازد و بمدح ممدوحین انفرادی وستایش شاهزادگان و وزراء ونجبا اختصاص نیابد .[۲]

مرحوم ادیب الممالك

در اینجا لازم است راجع بیکی از شعرائیکه جـدیـداً فوت کرده و آثارش در نظر هموطنانش قدر وقیمتی عظیم دارد اما

(۱) چاپخانهٔ دارالفنون کمبریج ۱۹۱٤ صفحه x1 + ۳۵۷ با پنج صفحه دیباچه فارسی
(۲) رجوع شود بصفحهٔ ۳۰۲ قبل

در دسترس نیست کلمهٔ چند گفته شود . این شاعر میرزا صادق نوادهٔ قائم مقام[۱] معروف است لقبش ادیب الممالك وتاریخ وفاتش ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ [۲۱ فوریه ۱۹۱۷] است . سه منبع برای کسب اطلاع ازاحوال او در دست دارم، (۱) شرحی که در نسخهٔ خطی من بعلامت ۱۹ [۲] راجع بشعرای جدید ایـران مندرج است (صفحه ۳۹ ـ ۵۰) (۲) شمهٔ که در نمرهٔ بیستم‌دورهٔ قدیم کاوه مورخه۱۵ آپریل ۱۹۱۷ نشر گردیده (۳) رسالهٔ که درچاپخانهٔ کاویانی بتاریخ ۱۳٤۱ /۱۹۲۲ توسط خان‌ملك حسینی ساسانی پسرعم ادیب الممالك بطبع رسیده ودر آن اعلام گردیده کـه ناشر رساله میخواهد اشعار او را جمع و نشر نماید و تقاضا دارد هـر کس نسخهٔ از اشعار ادیب الممالك را که در این رسالـه مندرج نیست دارا باشد نـزد او بفرستد کـه بطبع برساند .

خدمات او در روزنامه نگاری

مختصری ازحالات ادیب‌الممالك را در کتاب «مطبوعات وشعر ایران جدید » بمناسبت ذکر جرایدی که بقلم او نشرمیشده درج نموده ام این جراید که در اوقات مختلفه طبع گردیده عبارتند از ادب منطبعهٔ تبریز (۳۷ ـ ۳۸) و مشهد (صفحه ۳۸) و طهران (صفحه ۳۹) که از سنهٔ ۱۳۱٦ تا ۱۳۲۲ / ۱۸۹۸ ـ ۱۹۰۵ را شامل است . دیگـر روزنامهٔ ارشاد منطبعه باکو که بترکی و فارسی بکمك احمد بیك آقایف قرابـاغی منتشر میشده است . دیگر روزنامهٔ ایران سلطانی (صفحه ۸۸ـ۹۱) که در سنه ۱۳۲۱ ٤ ـ ۱۹۰۳ در آن شرکت جسته است . دیگرعراق عجم صفحهٔ ۱۱۸ ـ ۱۱۹ که در سال ۱۹۰۸/۱۳۲۵ نشر میداده و بالاخره روزنامهٔ مجلس (صفحه ۳ـ ۱۳۲) که در سال ۱۹۰٦/۱۳۲٤ در آن چیز مینوشته است یکی از مشهور ترین اشعارش هم در صفحه ۳۰۰ـ ۳۰۲ همان کتاب درج گردیده است .

ادیب الممالك در سال ۱/۱۲۷۷ ـ ۱۸٦۰ متولد شد نسبش بسه درجه بمیرزا عیسی قائممقام وبسی وپنج درجه بامام زین‌العابدین [ع] می‌پیوست‌درسال ۹۰/۱۳۰۸ ـ۱۷۸۹ در تبریز بخدمت‌حسنعلی‌خان امیر نظام گروسی‌رسیده وبمناسبت‌نام اوتخلص

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۳۱۱ ـ ۳۱٦ قبل (۲) بعد از تحریراین قسمت دوستم‌میرزا سلمان اسدی مرا بیك مقاله متوجه کرد که راجع باحوال ادیب‌الممالك درمجله ارمغان «شماره اول سال سوم صفحه ۱۵ ـ ۲۵ » مندرج است .

خود را از پروانه بامیری مبدل ساخت . در ٤/۱۳۱۱ ـ ۱۸۹۳ باتفاق امیر نظام بکرمانشاهان و کردستان سفر کرد . درظرف دو سال بعد از آن تاریخ (٦ ـ ۱۸۹٤) درطهران جزءاجزاء دارالترجمه دولتی بود اما درصفر ۱۳۱٤ (جولای اگست ۱۸۹٦) با امیر نظام بآذربایجان مراجعت کرد و در آنجا کلاه را بعمامه مبدل ساخت و معاون مدرسه لقمانیه تبریز گردید . وروزنامهٔ ادب راشروع کرد و چنانکه گفتیم درمشهد وطهران آنرا ادامه داد . درظرف سال ۲۰ ـ ۲/۱۳۱۸ ـ ۱۹۰۰ درقفقاز و خوارزم (خیوه) سفر نمود وسپس بمشهد مسافرتی کرد و در آخرسال ۱۳۲۰ (مارچ ۱۹۰۳) بطهران مراجعت نمود در دو سال بعد ۲ ـ ٥/۱۳۲۱ ـ ۱۹۰۳ نویسنده مهم ومحرر درجه اول روزنامهٔ ایران سلطانی گردید . در سنه ٦/۱۳۲۳ ـ ۱۹۰٥ مدیر جریده ارشاد باکو شد . در ۱۹۰٦/۱۳۲٤ نویسندهٔ روزنامه مجلس گردید که میرزا محمد صادق طباطبائی تأسیس کرده بود . ودر ۱۳۲٥ / ۱۹۰۷ روزنامهٔ عراق عجم را دایر ساخت در جولای ۱۹۱۰ هنگام فتح طهران با مهاجمین و احرار شرکت جست . و بریاست عدلیه عراق منصوب شد . بعدها همین سمت رادرسمنان یافت . دخترمنحصر بفردش در ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ بدرود زندگانی گفت . دو سال بعد بمدیریت روزنامهٔ نیم رسمی آفتاب منصوب شد در ۱۳۳٥ / ۱۷ ـ ۱۹۱٦ ریاست عدلیهٔ یزد را باو دادند اما چیزی نگذشت که بطهران آمد و درسن ٥۸ سالگی وداع جهان گفت [۱]

سنجش شاعری او بنا برأی خان ملك که پسرعم وهمصحبت اوست اهمیت خاص اشعار او نه فقط در سبك بدیع و مبتکرانهٔ اوست بلکه در حکایتی است که از اطوار و اخلاق ملت ایران در سنوات پرحادثه ۱۹۰٦ ـ ۱۹۱۲ میکند گویند پس از سوزنی سمرقندی [۲] که از قدماست تا حال کسی در هجو بادیب الممالك نرسیده است . خان ملك دررسالهٔ که منتشرساخته مطلع تمام قطعاتی راکه از ادیب الممالك در دست دارد طبع نموده و عدد ابیات هر قطعه شعر را نیز درج کرده و عموم اشخاصی را که اشعاری دارند که دردسترس اونیست دعوت نموده که قبل از جمادی الاولی ۱۳٤۲ (دسامبر ۱۹۲۳) نزد او بفرستند تا در تاریخ معین بطبع دیوان نسبة کاملی اقدام نماید . روزنامهٔ کاوه ابیات ذیل را ازیکی از قصاید او

(۱) این تواریخ از رسالهٔ خان ملك گرفتهٔ شده است صفحه ٤ - ٦ (۲) رجوع کنید بجلد دوم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۳ - ۳٤۲

که راجع بهجوم قشون روس تزاری است استخراج کرده و انتشار داده است و مفاد آنرا با مضمون قصیدهٔ شیخ سعدی که بمناسبت زوال خلافت عباسیان بدست مغول[۱] سروده و اشعار انوری راجع بحملهٔ طوایف غز[۲] و گفتار حافظ نسبت به حرص وطمع تیمور[۳] مقایسه نموده است.

چون بره بیچاره بچوپانش نپیوست — از بیم بصحرادرنه خفت ونه بنشست
خرسی بشکار آمد وبازوش فروبست — شد برهٔ ما طعمهٔ آن خرس زبردست
افسوس بر آن برهٔ نوزادهٔ سرمست — فریاداز آنخرس کهن سال شکمخوار

درنسخهٔ خطی من بعلامت ۱۹ صفحهٔ ٤٤ دوازده فقره تألیف او نام برده شده است که ازجمله دیوان عربی ودیوان فارسی ومجموعهٔ مقامات و فرهنگ منظوم و سفرنامه ها و چندین کتاب درنجوم وجغرافی و عروض وسایر علوم است.

(۱) جلد دوم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۹ - ۳۰ (۲) ایضاً صفحه ۹ - ۳۸٤
(۳) اشاره است بشعر معروف حافظ:
«فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب — چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را»
ولی این کنایه خیلی مبهم و تردید پذیر است.

فصل هشتم

مذهب شیعه و مقتدایانش

مجتهدین و ملاها

مذهب شیعه

یکی از مهمترین نتایج تجدید و توسعهٔ مذهب شیعه در عهد صفویه پیدایش و استقرار مجتهدین و ملاها بود که سیاحان اروپائی غالباً از آنها بطایفهٔ کشیشان تعبیر نموده اند هر چند این معنی درست در حق آنها وارد نیست اما باز استعمالش دربارهٔ ملاهای شیعه بیشتر مقرون بصواب است تا در حق علماء سنی زیرا که این زمرهٔ اخیر فقط اشخاصی هستند عالم باوامر قرآنی و آگاه ازقوانین شرعی ومثل ملاهای شیعه مدعی هیچ قدرت آسمانی و نفوذ خاص روحانی نیستند .

اصل اجتهاد

اختلاف عمل بزرگی که فیمابین علماء سنی وشیعه دیده‌میشود درموضوع اجتهاد است . که عبارت باشد ازکشف و ترویج آمرانه حقایق جدیدهٔ مذهبی مبتنی برفهم کلام‌الله مجید واحادیث و اخبار که با سعی و جهد فوق‌العاده بآن نائل گردیده باشند جملهٔ اخیر معنی تحت‌اللفظی کلمهٔ اجتهاد است در عربی [1] کسی که باین مقام نائل شده باشد مجتهدش می نامند . و رتبه اش تقریباً بپایه یکنفر کاردینال در مذهب کاتولیك مقابل میگردد . اما درمیان اهل تسنن این قبیل مقامات وجود ندارد ومعتقدند که بعد از وفات مؤسسین چهارگانه مذاهب آنها باب‌الاجتهاد (بطوریکه فوقاً معنی کردیم) مسدود گردیده است مؤسسین یا ائمه مشارالیهم ازاینقرارند : ابوحنیفه (وفات ۱۵۰ / ۷۶۷) مالك‌ابن انس [وفات درحدود ۱۷۹ / ۷۹۵] الشافعی [وفات ۲۰۴ / ۸۲۰] واحمدبن محمدبن حنبل [وفات۲۴۱/۸۵۵] از اینقرار باب اجتهاد که بعقیدهٔ شیعیان هنوزهم برروی خلق گشاده است بعقیدهٔ اهل سنت متجاوزازهزارسال است که انسداد یافته . ومذهب تشیع اگرچه ازجهات دیگر

---

(۱) باصطلاح علمای شیعه اجتهاد استفراغ وسع است درتحصیل ظن باحکام شرعیه از ادله اربعه (کتاب وسنت واجماع ودلیل عقل) مترجم

نسبت بتسنن محدود تروسخت تراست اما ازجهة اجازهٔ اجتهاد خیلی بیشتر از تسنن قابل انعطاف ومستعد توافق وتطابق است .

جلب کردن علوم دینیه مردمان صاحب قریحه وجاه طلب را

بطوریکه درطی این فصل مبرهن خواهد شد قدرت و مقامی که این ملاها درعهد صفویه احراز کرده بودند جوانانی را که درخود قریحهٔ ذاتی و استعداد لازمه برای شعر و ادب وسایرعلوم میدیدند از آن راه برگردانده وبعلوم‌دینیه مشغول مینمود . تا حدی قلت شعراء وکثرت علماء دینی درزمان صفویه منوط و منتسب باین نکته است . مجالی برای اهل‌العمائم پیدا شد . پادشاهان صفویه که خود را باکمال شغف « کلب آستان ائمهٔ اطهار یا خادم مذهب اثنی عشریه » لقب میدادند مدارس متعدده بناگذارده ودائر کرده بودند وهرطالب‌العلم فقیروگرسنه که بیکی ازمدارس مذکوره آمدورفت داشت بلاشك منتظربود بالاخره مجتهدی بزرگ گشته کلید حیات وممات خلق را در دست گرفته مشمول احتراماتی شود که تقریباً با جلال پادشاهان تساوی داشت .

دست نیافتن بر روحانیون

هیچ طبقهٔ از طوایف اجتماعی ایران بقدر ملاها از دسترس خارجیان دورنیست هرکس زبان فارسی‌خوب بداند خواهد توانست نه تنها با طبقهٔ حاکمه و صاحبمنصبان دولتی که با عادات و افکار اروپائیان انس والفتشان بیش از سایرطبقات است آمیزش کند بلکه با تجاروکسبه وصنعتگران وملاك ودهقانان ودرویشان وبابیان و بهائیان و متصوفین وغیره نیز خلطه ومعاشرت بیابد اما قلیلی ازاروپائیان توانسته اندکه باروحانیون صمیمیت وآمیزش پیدا کنند .

قصص‌العلماء

برای فهم زندگانی خاص وعزلت‌گزینی و معاش این طبقه تا جائی که اطلاع من میرسد بهتر از کتاب متوسط‌القدر و جدیدالتألیف موسوم بقصص‌العلماء[1] نمیتوان بدست آورد . مؤلف این‌کتاب محمدبن سلیمان تنکابنی است‌که در ۱۲۳۵ / ۲۰ - ۱۸۱۹ تولد یافته وقصص‌العلماء را درظرف سه ماه و پنجروز پرداخته و در ۱۷ رجب ۱۲۹۰/۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ بانجام رسانیده است . این تألیف شامل‌شرح حال ۱۵۳ نفراز علماء شیعه ازقرن چهارم تا قرن‌سیزدهم

(۱) من دو نسخه چاپ سنگی ازاین کتاب دارم یکی دومین چاپ طهران مورخه صفر ۱۳۰۴ (نوامبر ۱۸۸۶) دیگری مورخه ۹/۱۳۰۶ - ۱۸۸۸ چاپ‌لکنهور (ظاهراً)

(قرن دهم تا نوزدهم مسیحی) است وهیچ ترتیب صحیحی ندارد نه بسیاق القباءاسامی مرتب گردیده است نه برحسب تقدم زمانی .

مصنف شرح حال خود را در مرتبهٔ چهارم قرار داده و متجاوز از ۲۰ صفحه مخصوص آن ساخته و۱۶۹جلد از مؤلفات خودرا نام برده غیر از شروح وتحریرات مختلفه دیگر . سابقاً قسمتهائی از این کتاب را که راجع بشیخیه وبابیه بود مطالعه کرده بودم ودرایام تعطیل عید پاك سال۱۹۲۳ یکبار آن کتاب رااز اول تاآخرخواندم واز میان مطالب بیهوده وخزعبلات متنوعه مقداری اطلاعات گرانبها کسب کردم که در کتب رجال دیگر بدست نتوان آورد هرچند آن کتاب بر قصص العلماء مزیت هم داشته باشد راجع باین کتب رجال قبل ازاینکه دنبالهٔ کلام بجای دیگر کشیده شود مختصراً شرحی می‌نگارم .

علم الرجال [یعنی علم باحوال مقتدایان وقائدین ونقله و روات اخبار] قسمت مهمی از علم فقه را تشکیل میدهد . زیرا که این قسم معلومات برای پی بردن بصحت وسقم روایات لازم است از این قبیل کتب الرجال مقدار کثیری دردست است .

علم الرجال

اسپرنگر Sprenger یکی از مهمترین کتب الرجال را که عبارت باشد از فهرست محمد بن حسن بن علی طوسی ملقب بشیخ الطایفه [متوفی بسال ۱۰۶۷/٤٦٠] چاپ کرده[1] وچهار کتاب دیگر راهم دارای همان درجهٔ اهمیت میشمارد . از اینقرار اسماء الرجال تالیف شیخ احمد بن علی النجاشی[2] [متوفی بسال۱۰۶۳/٤٥٥] ـ معالم العلماء تالیف محمدبن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفی بسال۵۷۸ر۱۱۹۲) ـ ایضاح الاشتباه تصنیف حسن بن یوسف بن مطهر الحلی (تاریخ تولد ۱۲۵۰/٦٤٨ تاریخ وفات۱۳۲٦/۷۲٦)ولؤلؤة البحرین[3] که دارای جنبهٔ اخصی است وموضوعش احوال علماء بحرین ومصنفش یوسف بن احمدبن ابراهیم البحرینی است (متوفی بسال ۱۱۸۷ ر٤-۱۷۷۳) کتاب دیگر که از جهت اختصاص بیك محل نظیر تالیف سابق الذکر است . امل الامل فی علماء جبل عامل تالیف محمد بن حسن بن علی الحر العاملی است که درسال ٤/۱۰۳۳ ـ ۱٦۲۳ تولد یافته وکتاب خود را در ۱۰۹۷ر۱٦۸٦ برشته تحریر کشیده است . تمام این کتب بعربی است . اما یکی از

(۱) چاپ بیبلوتکا ایندیکا (۲) در بمبئی بسال ۱۹۰۰/۱۳۱۷ - ۱۸۹۹ چاپ سنگی شده در کشف الحجب تاریخ وفات مؤلف درسنهٔ ٤۰۵ / ۱۰۱٤ ثبت شده رجوع کنید بصفحات بعد
(۳) چاپ سنگی بمبئی .P. n

قدیمترین کتب رجال بفارسی است ودر ۱۵۸۲ر۹۹۰ تألیف شده و بهیچوجه شایسته نیست که از نظر دور گردد .

مجالس المؤمنین این کتاب موسوم است بمجالس المؤمنین سید نورالله بن شریف المرعشی شوشتری که بجرم ثبات عقیده درمذهب تشیع در ۱۰۱۹ ر ۱۱-۱۶۱۰ بقتل رسید. این کتاب هم مفصلتر وهم عوام فهم تر از سایر کتب مذکوره است زیرا که در دوازده مجلس شرح حال عدهٔ کثیری از بزرگان شیعه نه تنها فقها بلکه از هر طبقه راذکر نموده است و نه تنها تا بعین مذهب اثنی عشریه را حاوی است بلکه تمام اشخاصی که معتقد بوده اند علی علیه السلام بلافاصله بایستی پس از پیغمبر بخلافت میرسید در آن مندرج است از کتب جدیده که درهمین موضوع از شصت سال باین طرف تألیف شده علاوه برقصص العلماء که سبق ذکر یافت سه کتاب دیگر را باید شمرد.

روضات الجنات

کتاب مفصل روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات [1] بزبان عربی تالیف محمدباقر بن حاجی زین العابدین الموسوی الخونساری که شرح حال خودش درصفحه ۸-۱۲۶ جلداول درسال ۱۲۸۶ر۱۸۶۹ مندرج است . شرح حالهائی که دراین کتاب به ترتیب الفبائی مرتب گشته شامل علماء مسلمین ازهر دوره هست ومنحصر باحوال فقها یاپیروان مذهب شیعه نیست . مثلا حالات عرفای بزرگ مثل بایزید بسطامی وابراهیم ادهم وشبلی وحسین بن منصور الحلاج و احوال شعرای عرب مثل ذوالرمه فرزدق . ابن الفرید ، ابونواس والمتنبی وذکر شعرای ایران ازقبیل سنائی وفریدالدین عطار و ناصرخسرو و جلال الدین رومی . و فضلا و دانشمندان مثل البیرونی و ثابت بن قره و حنین بن اسحق و ابوعلی سینا و غیره . علاوه براین ها ذکر فقهای شیعه تا زمان نسبة نزدیکی در آن کتاب منظور است وهمین تکته کتاب مزبور را درنظر ما دارای اهمیت خاصی میسازد .

نجوم السماء

کتاب مهم دیگری که در همان سال تألیف روضات الجنات تنظیم یافته (۱۲۸۶ / ۷۰ - ۱۸۶۹) اما بفارسی نوشته شده نجوم السماء است [2] این کتاب مخصوص احوال علماء و فقهای شیعه است در

(۱) یك نسخه چاپ سنگی بسیار عالی (چهار جلد تقریباً دارای ۷۵۰ صفحه و۷۶۳ شرح حال) درطهران بسال ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ بطبع رسید . (۲) چاپ سنگی لکنهور ۱۳۰۳ ۶ - ۱۸۸۵ صفحه ٤۲٤

قرون یازدهم و دوازدهم وسیزدهم هجری (۱۵۹۲ - ۱۸۸۲ میلادی) وبترتیب تاریخی مرتب شده است. مؤلف محمد بن صادق بن مهدی نام دارد مثل سایر تألیفات متشابهه فقدان فهرست الاعلام یا حتی فهرست مندرجات نقص بزرگی برای این کتاب شده است. ولی رویهمرفته مقدارزیادی اطلاعات مفیده در آن میتوان یافت.

کشف الحجب

سومین کتابی که مایلم اینجا جداگانه از آن سخن برانم کشف‌الحجب والاستار عن اسماء الکتب والاسفاراست دراین کتاب ذکر کتب در درجه اول اهمیت واقع شده ولی مقدار زیادی مواد راجع باحوال اشخاص نیز در آن دیده میشود. در تألیف مزبور اسم و موضوع ۳۴۱۴ کتاب شیعیان به ترتیب الفباء و زبان عربی مندرج است مؤلف **سید اعجاز حسینی** است که در سنهٔ ۱۲۴۰ / ۱۸۲۵ متولد و در ۱۲۸۶ / ۱۸۷۰ متوفی شده است. ناشر و طابع کتاب موسوم بمحمد هدایت حسین اصل نسخه خطی را در کتابخانهٔ گرانبهای بانکیپور یافت و به تشویق سر. ا. دنیسن راس مندرجات کتاب را برای طبع حاضر ساخت و بنفقهٔ انجمن آسیائی بنگاله[1] به چاپ آن مبادرت ورزید.

یك تذکره از شعرای شیعه

لازم است شرحی هم ازیك کتاب عربی که درذکر احوال شعرای شیعه موسوم به نسیمة السحر فی من تشیع و شعر بقلم یوسف بن یحیی الیمنی الصنعانی تحریر یافته در اینجا بنگاریم این نسخهٔ کمیابی است و تا حدیکه اطلاع دارم هنوزطبع نشده و خوشبختانه نصف یك نسخهٔ آن (ازحرف ط تا یاء)[2] بدست آمده است فقط مخصوص ذکر شعرائی است که بعربی شعر سروده‌اند.

مقایسه تألیفات مذکور

ازمیان این کتب روضات الجنات عالمانه تر و قابل استفاده‌تر است اما اشخاصی که فقط بازبان فارسی آشناهستندمطالب مهمه زیاد و بعضی قسمتهای مشغول کننده ومضحك ازمجالس المؤمنین

(۱) درمطبعه بابتیست میشن درکلکته چاپ شده تاریخ طبع ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ است و حاوی ۶۰۷ صفحه میباشد. (۲) برای اطلاع از کیفیت نسخ دیگر این کتاب رجوع کنید به فهرست نسخ عربی برلن تألیف آلوارد Ahlwardt جلد ششم صفحه ۳ - ۵۰۲ نمرهٔ ۷۴۲۳

و نجـوم السماء و قصص العلمـاء بـدست خواهند آورد . کتب قـدیمهٔ رجـال مثل کتاب الطوسی والنجاشی عموماً خیلی خشك وخشن هستند و برای مراجعه بیشتر مفیدند تا برای مطالعه . چون نظرما بیشتر در اینجا محدود بفقهاء زمان صفویه و بعد آن است بکلمهٔ چند راجع بعلماء قدیم شیعه اکتفا مینمائیم . هرچند طلاب علوم شرقی فرنگستان بااسم و لقب و تاریخ تقریبی حیات علمای مزبور آشنائی دارند .

مؤسسین فقه شیعه محمدهای سه گانه و کتب اربعه

مهمترین علماء قدیم در اخبار سه محمد نـامند[1] الکلینی (محمد بن الیعقوب متوفی بسال ۳۲۹ / ۹٤۱) ـ این بابویه (محمد بن علی بن موسی متوفی بسال ۳۸۱ / ۲ ـ ۹۹۱) و طوسی (محمد بن حسن متوفی بسال ٤٦۰ / ۱۰٦۷) کـه سابقاً از او اشاره رفت . نخستین مؤلف کافـی و دومین مؤلـف من لایحضره الفقیه و سومین مؤلف استبصار و تهذیب الاحکام است شیعیان عموماً این کتب را کتب اربعه[2] می‌خوانند اسم کتاب من لایحضره الفقیه تقریباً شبیه بـاین عبارت متداولهٔ مـاست . «هر کسی قاضی خود Every man his own lawyer راجع باین کتب چهارگانـه شرح مفصلی در کشف الحجب که سبق ذکر یافت مندرج است .

سه نفر محمد نام درقرون اخیره

ازمنه اخیره نیز سه عـالم محمد نام بخود دیده است ـ از این قـرار محمد بن حسن بن علی ... الحر العاملی (مؤلف کتاب امل الآمل که سابقاً ذکر شد) ـ محمد بن المرتضی کـه معمولا او را ملا محسن فیض می نامند تاریخ وفاتش درحدود ۱۰۹۰ / ۱٦۷۹ است و محمد باقر مجلسی (متوفی بسال ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ ـ ۱٦۹۹)[3] هر کدام ازاین سه شخص کتابی بزرگ ومبسوط ازخود بیادگار گذارده‌اند نخستین وسائل دوم وافی وسوم بحار الانوار که رویهمرفته آنها را کتب ثلاثه عهود اخیره باید نامید .

زبان عربی وسیله تحریر کتب دینیه است

تمام این هفت جلد کتابی که اساس فقه و اصول و احادیث و اخبار شیعه بشمار میرود مثل کلیهٔ تألیفات علماء وفقهاء اسلام بـزبان عربی نوشته شده . زیرا کـه لسان مزبور در اسلام بمنزله لاتینی است درنوشته های عیسویان کاتولیك این کتاب گنجایش ندارد که راجع

(۱) رجوع کنید بقصص الانبیاء صفحه ۲۲۱ چاپ لکنهور راجع بمحمد باقر مجلسی
(۲) یا الاصول الاربعه رجوع کنید بنجوم السماء صفحهٔ ۷۵ (۳) بصفحات قبل مراجعه نمائید.

بکتب مذکوره بیش از این شرح و بسط بدهیم ولازم است ازرسالات فارسی که در موضوعات دینیه نوشته ومنتشر میشده سخن برانیم زیرا که این قبیل رسالات وسیلهٔ معمولهٔ فقهاء زمان صفویه برای ترویج عقائد مذهبی خود بوده وکامیابی آنها بیشتر

کتب شرعیه در ازمنهٔ اخیره

باین قبیل رسالات ارتباط داشته است توصیف نشریات فارسیه مزبور اگر چه وظیفهٔ خاص ماست لیکن نخواهیم توانست شرحی شایسته از آنها نیز درج کنیم . صاحب روضات‌الجنات[1] نسبت بکمال‌الدین حسین اردبیلی معروف بالالهی معاصرشاه اسمعیل اول گوید « نقل انه اول من صنف فی‌الشرعیات علی مذهب‌الشیعه بالفارسیه »

قلت کتب فقهی شیعه در اوائل زمان صفویه

پیش از این دیدیم که شاه اسمعیل هنگام فتح تبریز در پیدا کردن معلم وکتاب برای ترویج وتعلیم مسائل و اصول‌عقاید آن مذهبی که میخواست در سرتاسر مملکت خود مستقر سازد بچه مشکلاتی مصادف گردید . و این نکته هر چند غالباً مورد توجه قرارش نمیدهند اماغریب نیست که بهمین ملاحظه علماء وفضلای متشیع عرب راباایران‌دعوت کرده باشند . زیراکه این قبیل دانشمندان فقط درآن نقاط وجود داشتند .

دعوت علماء شیعه از خارجه بایران

اغلب علماء مزبور یا از بحرین برخاسته اندکه درخلیج‌فارس است یا از جبل عامل که درشامات است[2] چنانکه گفتیم راجع بعلمائیکه ازهریك ازدو محل مذکورطلوع کرده اند کتابی تصنیف شده است یکی لؤلؤة‌البحرین و دیگری امل‌الامل بعضی از آنها وقتی بایران آمدند کاملا اززبان فارسی بیگانه بودند ، مثلا سید نعمت‌الله‌الجزایری چون با برادرش وارد شیراز شد از یکی از آشنایان عبارت « مدرسه منصوریه را میخواهم » طوطی‌وار آموخت وخود وبرادرش هریك قسمتی از این عبارت را بخاطرسپردند و یکی بعد از دیگری بزبان میراندند[3]

---

(۱) جلد اول صفحه ۱۸۵ . (۲) رجوع کنید بکتاب «شامات درزمان تسلط مسلمین تألیف ج لیسترنج صفحه ٦ - ۷۵ و ٤۷۰ (۳) قصص‌العلماء «چاپ لکنهورصفحه ۲۲۹ - چاپ طهران صفحه ۳۳۳ » :

« . . . پس با پای برهنه آن راه را طی کردیم ومن یازده ساله بودم ودروقت نماز صبح بشیرازرسیدیم پس بخانهٔ آن شیخ که باما بود رفتیم ومنزلش ازمدرسه منصوریه دور بود وما میخواستیم که درآن مدرسه منزل کنیم زیراکه بعضی ازاقارب ما درآنجا بود پس

شرح حال یکنفر از طلاب علوم دینیه

در ضمن شرح احوال همین سید نعمت‌الله الجزائری بنا بر روایت قصص العلماء ما بنکات دقیقه وغیرمترقبه برمیخوریم که نمونهٔ زحمات وصدمات وارده بر طلاب آن زمان است مشارالیه در سال ۱۰۵۰/۱ - ۱۶۴۰ متولد شده وشرح مذکوررا در سی و نه سالگی نوشته و گوید: «در این عمر قلیل چقدر از مصائب بمن روی داده است!» شروع این مصائب ازوقتی بود که درسن پنجسالگی موقعیکه با رفقای کوچك خود بازی میکرد پدرش رسیده و گفته بود: «ای پسرك من با من بیا تا بنزد معلم برویم وخط و کتابت را تعلیم گرفته تا بدرجهٔ اعلا برسی».

قدمهای نخستین درراه تحصیل

با وجود گریه و اعتراض و التجا بردن بمادر سید نعمت‌الله مجبور شد بمدرسه برود و محض اینکه زودتر آزاد شده و ببازی خود برگردد باکمال دقت وتوجه مراقب دروس خود شد چنانکه درسن پنجسال ونیم قرآن را ختم کرده وچندین قصیده را خوانده بود. اما این پیشرفت دروضع زندگانی اوتغییری نداد واورا ببازیهای کودکانه بازنگردانید زیرا که او را بیکی ازصرفیون اعمی سپردند تا امثله و تصریف زنجانی را بیاموزد سید نعمت‌الله دستکش وراهنمای این معلم کورشد ومعلم دیگری نصیبش گردید اورا مجبورمیکرد برود علف برای چهارپایانش ببرد و برگ تود برای کرمهای ابریشمی تهیه نماید. سپس مدرس دیگربدستش آمد وبتحصیل کافیه ابن‌الحاجب پرداخت این شخص مردی فاضل وسفید پوش ودارای عمامه عظیم «مثل گنبد کوچکی» بود و از عهدهٔ جواب سئوالات شاگرد خود بر نمیآمد وطفل باو گفت: «بعد از اینکه صیغه را ندانستی پس چرا این بارگران را برسر گذاشتی؟» حاضران خندیدند ومعلم شرمسار گشته برخاست ورفت. سید نعمت‌الله گوید: «این کار مرا برآن داشت که در صدد صرف کوشش کنم ومن اکنون بنزد خدا استغفارمینمایم ازسؤال کردن از آنمرد مؤمن لیکن حمد میکنم خدایرا که این امرقبل ازتعلق تکالیف وبلوغ وقوع یافت.

آن شیخ گفت که این راه را بگیرید وبگوئید که مدرسه منصوریه را میخواهیم و ما فارسی نمیدانستیم پس ما رفتیم وسخن را تقطیع کردیم. پس یك کلمه را من ضبط کردم وکلمه دیگر راآن دیگری ضبط کرد پس هر که راکه میدیدیم یکی میگفت مدرسه منصوریه آن دیگری میگفت که میخواهیم تا به آن مدرسه رسیدیم.»

مشقات سفر در طلب علم

بعد از آنکه تحصیلات خود را نزد چند معلم دیگر ادامه داد ازپدر رخصت یافت که بحویزه پیش برادر بزرگش برودپس در کشتی نشسته از جداول تنگی که دو جانب آن مستور از نی بود گذشت سیدگوید « از آب هم پشهٔ بسیار بیرون میآمد هریك مانند زنبوری» و جز شیر گاومیش هیچ غذائی برای سد جوع نداشت . این غذا نخستین بار بود که مرارت سفر و شدت مصائبی راکه در راه یکنفر محصل وجود دارد برای او محسوس گردانید . شرح جامی وشرح جاربردی بر شافیه را نزد استادی درس خواند این استاد خدمت بسیار از او میگرفت و امر کرده بود که هریك ازشاگردان بقضاء حاجت بجانب شط بروند دوسنگ یا دو آجر باخود بیاورند تا شیخ خانه بنا گذارد وهروقت بحویزه عتیقه میرفتنداستاد باری بردوش هریك ازشاگردانش میگذاشت ازقبیل سمك عتیق واشیاء دیگر ، اگر حاشیه میخواستند از او نقل کنند اذن نمیداد لیکن بسا بود که کتاب را بدون اطلاع او برده و حواشی را نسخه میکردند سید گوید «این احوال او باما بود وبا این حال ماراضی بودیم بنهایت رضاکه اورا خدمت نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم . »

تحصیل و مشقت

« در اکثر اوقات درمدرسه برای مباحثه تاظهر مکث می نمودیم چون بمنزل آن مرد میرفتیم ازغذافارغ شده بودند پس تا شب بی غذا میماندیم ورفیق من پوست خربزهٔ برزمین ریخته خاك آلوده قناعت میکرد وازمن احوال خودرا مستور میداشت از راه خجالت وحیا ومن هم مانند اومیکردم پس روزی رفیقم را در آن حال دیدم خندیدم گفت چرا خندیدی گفتم مراهم همین حال است گفت پس هر روز باهم این پوست خربوزه را جمع کنیم و بآب بشوئیم و بخوریم . مطالعه را بروشنائی ماه مینمودیم و من متون کتب را حفظ کرده بودم مانند الفیهٔ ابن مالك و کافیه وغیره پس در شبهائیکه ماه داشت مطالعه را بنور ماه مینمودم ودر شبهای بدون ماه متون محفوظه را مکرر میکردم تا فراموش نکنم و محض احتراز از مزاحمت اهل مجلس که با من صحبت نکنند اظهار میکردم که در سرم صداعست وسر را در میان دوزانوی خود میگذاشتم و این متون راقرائت می کردم »

از بصره بشیراز

پس از چهار روز توقف نزد اهل خود مصمم شد بشیراز برود پس با کشتی از راه شط العرب ببصره رفت و بقدری میترسید که مبادا پدرش اورا طلب کرده و بباز گشت مجبور نماید که غالب اوقات جامهٔ خود را کنده در آب نازل میشد وسکان کشتی را نگاه میداشت تا کسی اورا نبیند و کشتی هم حرکت کند چون مسافتی دور ومطمئن شدند بکشتی سوار گشت وجامه بپوشید در اثناء طریق جمعی را درکنار شط دیدند شیخی از همراهان از میان شط فریاد کرد شما از اهل سنت هستید یا شیعه آن جمع گفتند از اهل سنت پس آن شیخ به خلفای ثلاثه لعن فرستاد ودشنام گفت و آن جماعت نیز زبان بفحش گشوده از کنار شط بکشتی سنگ پراکندند.

در مدرسه شیراز

سید نعمةالله و برادرش مدت قلیلی دربصره ماندند حاکم بصره حسین پاشا بود پدرشان آمد که آنها را بجزائر برگردانـد ایشان نیز اظهار رغبت کردند اما غفلة بکشتی نشستند و چنان کـه گفتیم راه شیراز پیش گرفتند ودرمدرسه منصوریه قرار یافتند. در اینوقت سید نعمةالله بیش از یازده سال نداشت. پس بزیارت استادی رفتند که الفیة ابن مالك درس میگفت. چون فارغ شد واز احوال آنها اطلاع یافت برخاست وسید رابه پشت ستون مسجد برد وگوشش را بشدت فشار داد و گفت ایفرزند مبـادا که نفس خـود را شیخ عرب گردانـی و ریاست را دوست داری. پس وقت راضایع مکن اگر نه مـردی فاضل نخواهـی شد

رنج سرما و گرسنگی

در مدرسه هم روزگارشان سخت ومعاش یومیه‌شان قلیل ومحقر بود برادرش میل کرد بجزائر برگردد واز تنگی معاش خلاص شود اما سید نعمةالله عازم شد که بماند و با اجرت کتابت زنـدگـی کند و در وقت گرمای تابستان که طلاب بر بالای سطح و بام مدرسه میخوابیدند و می‌نشستند او در حجره بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشت وغذا باو نمیرسید درروشنائی مـاه کتاب میخواند وباگرسنگی مقاومت میکرد ودرزمستان ازشدت سرما درموقع کتابت حواشی خون از انگشت‌هایش جاری میشد[1] تاسه سال براین منوال گذشت وباوجود ضعف چشمی که عارض او شده بـود شروع کـرد بتألیف مفتاح الـلبیب در شرح

(۱) وقوع چنین سرمائی آن‌هم در شیراز ازعجایب است (مترجم)

تهذیب شیخ بهاءالدین محمد[۱] و شرحی بر کافیه. این هنگام دائرهٔ تحصیلات خود را از نحووصرف عربی تجاوز داد و در حوزهٔ درس معلمین و اساتید بزرگ از اهل احساء و بغداد و بحرین حاضر شد که از جملهٔ آنها شیخ جعفر البحرینی است.

یك معلم سختگیر

روزی اتفاق افتاد که خبرفوت جماعتی از اقارب واعمام بآنها رسید و در عزای ایشان نشستند و بدرس نرفتند استاد از حالشان پرسید باو گفتند که از اهل مصیبت میباشند. چون روز دیگر بدرس رفتند راضی نشد بآنها درس بگوید و گفت: «خدایتعالی بر پدرو مادرمن لعنت کند اگر شما را درس بگویم چرا دیروز نیامدید» چون سید نعمةالله حکایت بازگفت استاد جوابداد «سزاوار آن بود که شما بدرس بیائید و بعد از خواندن درس بروید و بعزاداری خود اشتغال نمائید» تا شاگردان قسم یاد نکردند که دیگردرس را قطع نخواهند نمود و هر مصیبتی هم اتفاق بیفتد غائب نخواهند شد استاد راضی بدرس گفتن نگشت. اما بعد چنان طرف توجه این معلم سختگیر شد که استاد دخترخود را خواست باو تزویج کند اما سید از قبول این افتخارعذر خواست و گفت «اگر خدا بخواهد پس از آنکه عالم شدم و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد» چیزی نگذشت که آن شیخ بهند سفر کرد و مدار حیدرآباد هند براو شد.

زندگانی یکنفرطلبه در شیراز

سید نعمةالله نه سال درشیراز ماند و اکثر اوقات چنان بسختی و تنگدستی گرفتار بود که جز آب چیزی برای سد جوع خود نمی یافت. او را رفیقی بود که درکنار شیراز منزل داشت و سید نزد او میخوابید برای اینکه درروشنائی چراغ او مطالعه کند. و در اواخر شب بایستی درسر درس حاضر باشد و محل درس در آخر شهر بود بر میخاست و به تنهائی در تاریکی راه را پیش میگرفت و از میان بازار های تاریك وخالی گذشته در نزدیك دکان های بقالی بصدای بلند شعر میخواند تا سگها گمان نکنند دزد است و با هر سگی حیلهٔ میکرد تا خلاص میشد بالاخره قبل ازطلوع بمسجد جامع میرسید ودر

(۱) رجوع کنید بکشف الحجب صفحهٔ ۱٤٦ نمره ۸۲۵ مؤلف در ۱۰۳۱/۲-۱٦۲۱ وفات یافت یکی از بزرگترین فقهاء زمان شاه عباس اول بود و عموماً او را درایران شیخ بهائی میگویند.

درس حضور می یافت . پدر و مادرش اصرارها کردند تا بجزائر بازگشت وزنی تزویج نمود . اما مرد فاضلی که بدیدنش رفته بود ویرا ملامت کرد که چگونه ازدواج کرد و علم حدیث را تکمیل ننموده است . سید نعمةالله عیال و خانواده را گذاشت و با اینکه سه هفته بیش از عروسی او نگذشته بود بمدرسهٔ منصوریه شیراز عودت کرد . یکماه بعد مدرسهٔ منصوریه آتش گرفت و یکنفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب هم طعمهٔ حریق شد . مقارن این حال خبر فوت پدرش نیز رسید . این دو بدبختی وسایر پیش آمد ها او را مجبور کرد که شیراز را ترك گفته عازم اصفهان شود .

با ملامحمد باقر مجلسی آشنا میشود

در روز های اول توقف اصفهان باز دچار همان تنگدستی و فقری بود که سالها باآن انس داشت و عمداً غذاهای شور میخورد تا آب بسیارخورده باشد و اشیاء ثقلیه تناول میکرد پس از آن بخت یاری کرد و بمعرفت ملا محمد باقر مجلسی که یکی از بزرگان و متعصبین علماء وشاید مقتدرترین ملاهای شیعه است نائل گردید . مجلسی ویرا بخانهٔ خود پذیرفت و چهار سال از وی نگهداری نمود و علم حدیث تعلیم داد [1] اما انس و علاقهٔ آنها مانع از احترام و ترس نبود سید نعمةالله در انوارالنعمانیه گوید اگر چه کاملا طرف توجه این عالم بزرگ بودم لیکن هروقت مرا بکتابخانهٔ خود احضار میکرد تا با او صحبت بدارم یا درتألیف کتاب بزرگ بحارالانوار با او کومك کنم قبل از دخول در کتابخانه مجبور بودم مدتی درپشت در ایستاده و نفسی تازه کنم تا بتوانم وارد شوم .

در اصفهان رتبه مدرسی مییابد

نظر بمساعدت این حامی مقتدر سید نعمةالله مدرس مدرسهٔ گشت که میرزا تقی نام نزدیك حمام شیخ بهائی در اصفهان جدیداً بنا گذارده بود . تقریباً هشت سال در این کار باقی بود پس بعلت اشتداد ضعف چشم وعدم قدرت کحالان اصفهان برای معالجهٔ او دوباره مجبور بسفرشد . سامره و کاظمیه و سایر اماکن متبرکه عراق را زیارت کرده از راه

(۱) چنانکه درصفحات قبل گفتم این ملای مقتدر یکی ازمحمدهای سه گانهٔ عهداخیر است و کتاب بزرگی که دراحادیث واخبارشیعه نوشته و بحارالانوار نامدارد هنوزهم در ایران معتبرترین کتابی است که دراین باب تحریر یافته

شوشتر باصفهان مراجعت نمود. در سال ۹/۱۰۷۹ ـ ۱۶۶۸ برادرش فوت شد و ده سال بعد که این شرح حال را از خود می نوشته هنوز از این فقدان متأثر بوده است. بعد از زیارت مشهد بحویزه مراجعت کرد وعزلت گزید و درموقع تحریر این احوال (۹/۱۰۷۹ ـ ۱۶۷۸) ازیك زندگانی آرام وملایمی برخوردار بوده است. ازسرگذشت سید نعمت‌الله بعد از این سال چیزی نیافتیم اما تاریخ وفاتش معلوم است که در سال ۱۷۱۸/۱۱۳۰ بوده یعنی چهار سال قبل از واقعه هائلهٔ که سلسلهٔ صفویه را منقرض گردانید.

قدروقیمت این شرح احوال شخصی

من بطور خلاصه تمام این شرح حال مفید و شیرین را درج کردم. این قبیل اسنادشخصی درکتب فارسی خیلی کم است این گزارش حالات نیز هرچند اصلا عربی بود و درسابق نیز بآن اشاره کردم اما تلخیص و درج آنرا لازم دانستم زیرا زندگانی طلاب علوم دینیه را که بامختصر تغییری بزندگانی محصلین اروپائی درقرون وسطی شبیه است بخوبی واضح وروشن میسازد می بینیم که درایام طفولیت ازبازیها ومشغولیتهائی که مخصوص طفلان است پیش از وقت ممنوع گشته وبتحصیل کتب مشکل وخشك و دور ودراز عربی وادار گردید وبآموختن صرف ونحوهای عربی که اشکال وابهامشان دائم‌التزاید است مجبورشده وبمطالعه شرح ها و شرح برشرح ها وتفاسیر و حواشی گماشته شده است. می‌بینیم که با وجود صغرسن از آتش عشق تحصیل مشتعل گردیده ودرتکمیل اطلاعات خود درعلوم دینیه و قوانین اسلامیه میکوشیده با جوع و سرمای زمستان و گرمای تابستان بسر برده و نور بصررا محض مطالعهٔ متون بد خط و پیچیده در نور ارزان ماه صرف کرده وقوای هاضمه را با اغذیه بی ترتیب و نامناسب ضایع ساخته و طعام را پس ازگرسنگیهای فوق‌الطاقه صرف نموده و اززندگانی خانوادگی وروابط خویشاوندی گسسته دراقیانوسی ازظاهرسازی وتعصب افتاده است می بینیم که اوخود نیزحواشی وشروحیکه بجای ایضاح مطالب متن براشکال و ابهام آن میافزایند برعدهٔ حواشی کتب اضافه نموده و بالاخره می بینیم که بر حسب اتفاق طرف توجه یکی از ملاهای مقتدر شده ومدرس یا متولی یامجتهد محلی گردیده است.

هر چند طریقه طالب‌العلمی سخت و مشکل بود و بندرت کسی را بسرمنزل مقصود میرسانید ولی اگراقبال مساعدت میکرد پاداش بزرك درمقابل داشت.

مقام مجتهدین در زمان صفویه و جانشینان آنها

در نظر سلاطین صفویه یکنفر مجتهد نایب امام منتظر بود یعنی امامیکه هر وقت نام او برده میشود عبارت عجل‌الله فرجه را بر زبان میرانند . مجتهد بر جان وتن مردم صاحب اختیار بود حاج سید محمد باقر بن محمد تقی رشتی ملقب بحجة‌الاسلام را حکایت میکنند که شخصاً چندین نفررا بجرم زندقه ومعاصی مختلفه بقتل رسانیده است . درنخستین بارچون کسی را نیافت که فرمان اورا اجرا کند شخصاً اولین‌ضربت را بمحکوم نواخت ولی چندان کارگر نیفتاد سپس مردی بیاری اورسید و سرمحکوم را جدا نمود آنگاه مجتهد نمازمیت خواند واز شدت اضطراب مدهوش گشت[1] مجتهد دیگر آقا محمدعلی معاصر کریمخان زند از بس عرفا و دراویش را محکوم به قتل کرد « صوفی کش » لقب یافت .[2]

یکی ازملازمان شاه عباس که قتلی کرده بود ملا احمد اردبیلی معروف بمقدس (متوفی بسال ۱۵۸۵/۹۹۳) را شفیع قرار داد که شاه را بر سر مرحمت آورد او نیز عبارات ذیل را برشتهٔ تحریر در آورد[3]

« بانی ملك عاریه عباس بداند که اگر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید چنانچه ازتقصیراو بگذری شاید حق سبحانه وتعالی ازبارهٔ تقصیرات تو بگذرد

کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی »

خریدن مقامی در بهشت

غریب تر ازاین قصه ذیل است که درقصص‌العلماء (چاپ‌لکنهور صفحه ۳۲) درج شده از اینقرار که شاهزاده محمد علی میرزا دوهزارتومان بدونفرمجتهد داد درعوض دعائیکه نوشته ومهر و امضاکرده و وعدهٔ محلی در بهشت باو داده بودند یکی از آنها (سید رضا بن سید مهدی) در اقدام باین امرتردید کرد اما شهزاده گفت « تو قباله در این باب بنویس و علماء کربلا و نجف آنرا مختوم کنند من‌قبول دارم وازخدای‌تعالی آن را خواهم گرفت »

خیلی ازاین قبیل پیش آمدها را میتوان ذکر کرد که مثل کرامات دیگر به‌اغلب علماء و مجتهدین منسوب است اما آنچه گفته شد کافی‌است قدرت زائدالوصف علماء

---

(۱) قصص‌العلماء چاپ لکنهور صفحهٔ ۱۳۸ (۲) ایضا صفحهٔ ۲۱۰ (۳) این‌حکایت وحکایت بعد از قصص‌العلماء نقل شده (چاپ طهران ۲۶۰ چاپ لکنهور صفحهٔ ۱۳۲)

را خاطرنشان نماید اقتدار آنها خیلی بیش ازیك‌وزیر بوده‌واگر یکی ازوزراءمقرب کمترین رفتار آنها را تقلیدمیکرد حتماً بسخط وغضب شاه دچارمیگشت ایـن نکته منحصر بزمان قدیم نیست قصهٔ الغای امتیاز توتون و تنباکو در۱۸۹۰-۱ معروف‌است

از نکات‌فوق‌ثابت میشود که مجتهدین‌و ملایان قوه بزرگی داشتند هرچند فعلا اقتدارشان رو بضعف نهاده است این مجتهدین در جمیع کارها و تـکالیف انسان از کوچکترین اعمال طهارت شخصی تابزرگترین امور سیاسی دخالت میکنند .

فتوی

هرمسلمان شیعی مذهبی میتواند مسائلی را که حلش مربوط به مذهب‌میشود (وعملا درهرموردی بمذهب مربوط‌میگردد) بیکنفر مجتهد عرض نماید وتصمیم شرعی یافتوای اورا برطبق مذهب شیعه تقاضاکند توقف علماء ومجتهدین درکربلا ونجف وخارج از قلمرو ایران بیشتر بـر مصونیت آنها افزوده بود . درهم شکستن یاضعیف ساختن آنها منظورو آمال‌بسیاری ازسلاطین ایران قبل وبعد از صفویه بوده است اما اقدامات آنها کمتر به نتیجه مطلوبه رسید

جنبه مستحسن روحانیون

تحصیلاتشان هرچند عموماً در دائرهٔ تنگی محصور است امـا در همان دائره مقرون بصحت دقت و تـادرجـه انتقادی است دقیق‌ترین‌فضلای‌ایرانی که‌من‌میشناسم‌میرزامحمدبن‌عبدالوهاب قزوینی است که اطلاع کامل از طرز انتقادی متداوله در انگلستان وفرانسه وآلمـان بدست آورده وآن را بر اساس تحصیلات مذکور در فوق استوار ساخته است .

جنبه ناشایست آنها حسد ورفتار زشت

ازطرف دیگر علاوه برفساد وتعصب بعضی از ملاها دستخوش حسادتهای نالایق و مشغول تخریب کار یکـدیگرنـد حکایت معروفی‌که در تاریخ ایران ملکم[1] وقصص‌العلماء[2] مسطور است نشان میدهدکه عمای بـزرگ مثل میرداماد وشیخ بهاءالدیـن العاملی میتوانسته‌اند خود را مافوق این قبیل احساسات وهوسهای ناشایسته قرار بدهند اما چنانکه مؤلف قصص العلماء گوید همکاران ایـن علماء کـه باندازهٔ آنها دارای همت وطبع بلند

(۱) «چاپ۱۸۱۵» جلد اول‌صفحه ۹-۲۵۸ (۲) چاپ لکنهور قسمت دوم ۷-۲۶ چاپ طهران صفحه ۱۸۱

نبوده اند مضایقه نداشتند که یکدیگر را سفیه وحمار خطاب کرده وبطبقهٔ خودتوهین وارد آورده موجبات سرور مردمان بیدین و لامذهب را فراهم سازند . این فحاشی ووقاحت ها هرچند گاهی درلباس استعارات ودر لفافهٔ معمیات پیچیده میشد ولی باز خشونت ودرشتی‌خود را ازدست نمیداد ازجمله دراین شعر[1]

ولست جدیرا ان تکون‌مقدما و مـا انت‌الانصف ضدالمقدم

ضد مقدم مؤخر است نصف دوم مؤخر خر است اگرخوانندگـان بخواهند بـدتر و سخت تر از این را ببینند رجوع کنند بمطایبات ملامیرزا محمد شیروانی ترك و آقـا جمال اصفهانی که در قصص العلماء نقل شده[2] است درهمین کتاب[3] واقعهٔ شیرینی از جمال الدین محمدحسین خونساری منقول است که نشان میدهد چگونـه بعضی از ملاها محدودیت‌فکردیگران راتشخیص‌داده وبه تنگی فکروقریحهٔ خود پی‌نمیبرند[4] آقا جمال هر سال چهار هزار تومان از شاه میگرفت کـه قضاوت کند روزی چهار نفر پی در پی خدمتش آمدند وچهار سئوال ازو نمودند آقا درجواب همه گفت «اکنون نمیدانم» آن کسی که ازاعیان دولت بود گفت شما سالی‌چهارهزارتومان میگیرید که بیدانید و درین مجلس هر کس ازشما سؤال میکند شما جواب میفرمائید نمیدانم آقا جمال گفت من آن چهار هزار تومان را برای آنچیزهائی که میدانم میگیرم واگر برای آنچه نمیدانم بگیرم خزینهٔ پادشاه وفا بآن نمیکند .

اخباریها واصولی ها

فقه وعقاید وعلوم متعلقه بآن که‌همه مستلزم عربیت کامل‌است مواد اصلی تحصیلات آخوندها را تشکیل میدهد . لیکن بعد از معلومات مقدماتی هر طبقه میل بتخصصی میکندمثلا قـاضیـان بیشتر متوجـه فقه میشوندواصولیین‌متمایل‌باصول . همچنین‌فیمابین‌اصولیها که‌امروزقوی‌هستند واخباریها که‌اکنون‌منزلت ومقامی‌ندارند امتیاز وافتراق کامل موجود بوده خصومت فوق‌العاده

(۱) قصص‌العلماء چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۱٦۵ و چاپ طهران ص ۲۸۱
(۲) ایضا چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۵۲ وچاپ طهران ص ۱ – ۲۰۰ (۳) ایضا چاپ لکنهور قسمت‌دوم ص ۵۰ وچاپ‌طهران ص۱۹۹ (٤) آقاجمال خونساری‌مؤلف کتاب معروفی است درعقاید سخیفه نسوان موسوم‌به (کتاب کلثوم ننه) پدرش آقاحسین‌خونساری را استادالکل فی‌الکل مینامیدند وعلاوه برلطایف وظرائف بسیار مشروحی برشرح لمعهٔ شهید ثانی نوشته است

حکمفرمائی داشته‌است . اصولیها چنانکه اسمشان دلالت دارد پیروان اصول کل مستخرجه از کلام‌الله و احادیث معتبره هستند و برای وصول به نتایج استنباطاتی دارند . اخباریها فقط تابع اخبارند وقیاس را باطل میدانند ملا محمد امین بن محمد شریف استر آبادی متوفی بسال ۱۰۳۳ - ٤ - ۱٦۲۳ را عموماً مؤسس مذهب اخباری میشناسند و برطبق مندرجات لؤلؤة‌البحرین[۱] « اول کسی بود که باب ملامت را برروی مجتهدین گشود بقسمیکه فرقه ناجیه اثنی عشریه بدو شعبه منقسم شد اخباریها و مجتهدین » کتاب ملامحمد امین موسوم به فوائدالمدنیه‌م بیشتر راجع است بملامت وسرزنش مجتهدین و آنها را بتخریب و تضییع دین حق متهم میسازد یکی دیگر از علماء اخباریه که در ازمنهٔ بعد میزیسته میرزا محمد اخباری بحرینی است وحکایت ذیل نمونهٔ تنفر اوست از مجتهدین :

قتل ژنرال روس

« وقتی فتحعلیشاه و سلطان روس در مقام مخاصمه بر آمدند و اشپختر سردار روس بعضی ولایات سرحدی را گرفت و بهر شهری میرسید خراب میکرد فتحعلیشاه را اضطراب حاصل شد میرزا محمد اخباری که در تهران اقامت داشت نزد فتحعلیشاه رفت و گفت من سراشپختر را چهل روزه برای تو بتهران حاضر میسازم مشروط باینکه مذهب مجتهدین را منسوخ و متروك سازی و بن و بیخ مجتهدین را قلع وقمع نمائی ومذهب اخباری را رواج دهی فتحعلیشاه قبول کرد میرزا محمد یك اربعین بختم نشست و ترك حیوانی کرده و صورتی از موم درست نمود و در اثناء شمشیر بگردن آنصورت نواخت چون روز چهلم شد فتحعلیشاه بسلام عام نشست و سراشپختر را همان روز بحضور آوردند سلطان با امناء دولت مشاورت نمود اعیان‌دولت متعرض‌شدندکه مذهب مجتهدین مذهبی‌است که از زمان ائمه هدی الی الان بوده و برحقند ومذهب اخباری مذهب نادر وضعیفی است . و زمان اول سلطنت قاجار است مردمان را نمیتوان از مذهب برگردانید واین شاید مایه اختلال حال ودولت سلطان شود . علاوه بسا باشدکه میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما ساختگی کند و با شما همین معامله نماید که با

(۱) چاپ بمبئی ص ۱۲۲ (۲) رجوع شود بکشف‌الحجب صفحه ٤۰٦ مؤلف کتاب‌را دوسال قبل از وفات در مکه نوشت

اشپختر روس نمود[1] مصلحت آنست که باو خرجی داده ومعذرت از او خواسته حکم بفرمائید بـه عتبات رفته درآنجاها سکنی نماید که وجـود چنین کسی در پایتخت مصلحت دولت نیست وسلطان این رأی را پذیرفت ».

آخوندهای قشری

اهل ایران ملاهـای خیلی خشك ومتعصب و محدود الفکررا « قشری » مینامند . و اخباریها مخصوصا از ایـن طبقه هستند همچنین عده‌ای از اصولی ها از قبیل میرزا ابراهیم پسر ملا صدرای معروف یکی از استادان سید نعمةالله‌جزائری این شخص همیشه در مقام مدح‌خود میگفت که‌اعتقاد من مثل اعتقاد عوام است و همچنین آخوند ملاعلی نوری حکیم که همیشه میگفت خداوندا مرا بر اعتقاد عوام بمیران[2]

وسعت شرب

اما از طرف دیگر علمائی را میتوانیم بشماریم که دارای افکار باز تر بوده اند وعقاید دینی خود را چاشنی حکمت یاعرفان داده اند این طبقه را متکلمون مینامند وسعی داشته اند که فلسفه ودین را تـوافـق بدهند وخیلی به (مدرسیون) قرون وسطی‌شباهت دارند علاوه براین درزمرهٔ فلاسفه هم بوده اند که حقیقة لایق اسم فیلسوف هستند از قبیل ملاصدرای شیرازی وغیره که هرچند آخرین نتیجهٔ افکار و استدلالشان با شرع کاملا مطابقه نمیکرده امـا طرز تعلـیم و نوع معلوماتشان همان معلومـات علماء بوده و غـالبا از همان طبقه ظهور میکرده اند .

---

(۱) قصص‌العلماء چاپ طهران ص ۱۳۲ چاپ لکنهور ص۹ - ۱۸۸ اسم سردار روسی اشپختر نوشته شده وچنانکه رفیق من مسیو مینورسکی میگوید این کلمه محرف اینسپکتر inspecteur است که‌دررومی Ispextor تلفظ‌میشود وشاید شکل‌این‌کلمه بواسطه وجه تسمیه که عوام الناس‌بدان داده بودند باین‌صورت درآمده‌وآن وجهی‌است که ترکهای‌آذربایجان ذکر کرده و گفتند «ایشی بخ‌دور» (درترکی‌عثمانی ایشی‌یوق‌دور) بنابرقول‌مسیو مینورسکی این‌سردار تسیت سیانوف از اهل گرجستان بوده و عبارت « مگر سراشپختر را آوردی » هنوزهم معمول‌است وبکسی گفته‌میشود که شتاب واضطراب تمام داشته باشد چنانکه گوئی ازبی کاری مهم‌وبزرك رهسپار است (۲) قصص‌العلماء چاپ طهران ص ۲٤۸ چاپ لکنهور قسمت ثانی ص ۱۰۷

آثار مکتوبه طبقه علماء

طبعاً مقدار آثاری که از این طایفه بزرگ وفعال خواه بفارسی وخواه بعربی برجای مانده زیاداست اما بقدری تاریك وکسل کننده وفنی است که خواندن آنها جز برای مـردمان خیلی بیکارمیسر نخواهد بود. صاحب قصص العلماء گوید[1] که علماء عمرطولانی میکنند وچون علی القاعده وبر حسب عادت مردمان منزوی ومشغول بمطالعه هستند ومقدار کثیری از عمر خود را صرف تحریر مینمایند پس عجیبی نیست اگر هر یك از آنها صد یـا دویست تألیف از خود بیادگار گذارده خواه کتب و خواه رسالات وبرای مثال صاحب قصص العلماء ۱۶۹ نسخه از تألیفات خود رامیشمارد واین عده غیر ازشروح وحواشی وتحریرات مختصر است[2] و از آثارملامحسن فیض ۶۹ کتاب نام میبرد وگوید مجموع تصنیفات او قریب دویست است[3] وازتألیفات محمدبن علی . . . . ابن بابویه ملقب بـه صدوق ۱۸۹ کتاب بحساب میآورد[4] وقس علی‌ذلك بسیاری از این تألیفات حقیقة بیقدر وقیمتند وعبارتند ازیادداشتها وشرحها وتفسیرات نحوی ومنطقی وقضائی وغیره ومتونی که در معرض این حواشی بی‌ترتیب وپر زحمت قرار گرفته اند بیش از پیش تاریك وغیر مفهوم گردیده اند. ومرحوم شیخ محمدعبده مفتی بزرگ مصر ورئیس الازهر که یکی از بزرگترین ومنور ترین علماء زمان ما بود درباره همین آثار میگفت که بـایدتمام را طعمه آتش ساخت زیرا برای کسب علم مانع محسوب میشوند نه کمك و وسیله

فقه

کتب فقهی نیز حتی بهترین آنها عموما برای اشخاص غیرمسلم لایفهم است آنچه درمدارس عالیه انگلستان باسم «فقه» اسلامی تدریس میشود فقط قسمتی از موضوع فقه است که درممالك اسلامی مجری ومتداول است واصطلاحات آنرا احکام و فرایض میگویند فقه نـه فقط شامل حقوق مدنـی و جزائی است بلکه حاوی شرح تکالیف فردی مثل نماز وروزه وحج وجهاد نیزمیباشد که آنها را عبادات نامند[5] وهمین قسمت عبادات باشعب مختلفه وشقوق پیچ درپیچ و فروعیکه از آنها استخراج میشود تقریباً نصف کتب فقهی را فرا میگیرد.

---

(۱) چاپ لکنهور صفحه ۶۵ (۲) ایضا صفحه ۸۵-۷۷ (۳) ایضا قسمت دوم ص ۱۶ - ۱۱۲ (۴) ایضا قسمت دوم صفحه ۶ - ۱۸۲ (۵) فقه بر چهار قسمت تقسیم میشود عبادات عقود و ایقاعات - احکام - فرائض (مترجم)

جای حیرت است که باوجود غفلت فضلای فرنگستان از شرعیات شیعه یکی از بهترین کتب اروپائی راجع به فقه اسلامی از قوانین آن مذهب بحث مینماید این کتاب تألیف مسیو آمده کری Amédée Qverry موسوم بحقوق اسلامی ومنتخب قوانین راجعه بمسلمانان شیعی مذهب[1] است وخوانندگان اروپائی که مایلند از این موضوع اطلاعی حاصل کنند وازتفصیلات پیچ در پیچ آن که در چشم اروپائیان غالباً بیمعنی و لاطائل مینماید مستحضر شوند. لازم است باین کتاب معتبر رجوع نمایند اساس کتاب مسیو کری شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام تالیف عالم معروف شیعه نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن الحلی المشتهر بمحقق الاول است که در ٦۷٦-۱۲۷۷ رحلت کرده مسیو کری برای تهیه این کتاب به تصنیفات معتبره که در مقدمه کتاب خود از آنها نام میبرد وهمچنین بفقهای مشهور زمان رجوع نموده وبواسطهٔ ۲۲ سال توقف در ایران وعثمانی واحراز مقامات رسمی ازقبیل شغل مشاورت درسفارت فرانسه تهران وغیره بخوبی موفق شده است که این کار پر زحمت طاقت فرسارا بانهایت مهارت و استادی بانجام برساند فهرست اصطلاحات علمی که بعربی در آخر گنجانیده بی اندازه برقیمت واهمیت کتاب افزوده است.

سئوال وجواب

در این موضوع خوبست اشاره کنیم برسالهٔ سئوال وجواب فارسی[2] که راجع بمسائل فقهی نوشته شده است مؤلف آن مجتهد معروف حاجی سید محمد باقر است که شرح سختگیری او را نسبت بحدود شرعیه و اجرای حکم قتل در باره مقصرین و اشخاص مهدورالدم سابقاً ذکر نمودیم[3] رسالهٔ سئوال و جواب بعد ازسال ۱۲۳٦ - ۱۸۲۰ تحریر یافته و در ۱۲٤۷ - ۱۸۳۲

(۱) در هردو جلد بترتیب از صفحه YIII ۷٦۸ و ٦٦۹ (پاریس مزن نو ۲ - ۱۸۷۱)

(۲) از این قبیل رسالات بسیار بنام رساله عملیه ومسئله نخبه وغیره درقرن اخیر تالیف شده وظاهراً قریب صد نسخه ازآنها بطبع رسیده است یکی ازجمله بهترین رسالات جامع الشتات میرزا ابوالقاسم بن الحسین الرضوی القمی صاحب کتاب القوانین است (ت. ز) برای اقوال مؤلف اخیرالذکر رجوع شود بفهرست کتب چاپی فارسی تألیف ادوارد ٦۰ و ٦۱ (مؤلف)

(۳) رجوع کنید بصفحات قبل تاریخ حیاتش بتفصیل تمام در قصص العلماء مسطوراست چاپ لکنهور ص ۱۲۹-۷۸

بطرزی مطبوع چاپ شده است[۱]. ظاهراً محل طبع آن اصفهان و مباشر چاپ میرزا زین‌العابدین تبریزی بوده که این صنعت را او بایران وارد نموده است.

این تألیف مشتمل بر ۱۶۲ ورق بطول ۶ ـ ۲۹ و عرض ۵ ـ ۲۰ است و هر ورقی ۲۸ سطردارد حروف س و ج در سرتا سر کتاب میان هلالین سرخ جای داده شده است. من فقط یك جلداز آن دارم وقاعدة بایستی جلددوم نیزداشته باشدلیکن نمیدانم تهیه شده یا خیر[۲] مباحث کتاب به ترتیب عددی مرتب شده است بدواً بشرح عبادات مثل طهارت. صلوة. صدقه. صوم وحج پرداخته و درآخر قسمتی بنام کتاب الودایع راجع باصول در ابتدای مباحث است و درهر بابی از ابواب بطور سئوال و جواب مسائل مختلفهٔ راجعه بآن مبحث با عقیدهٔ مؤلف قید گردیده است مثلا در مقدمه بدون هیچ اطنابی در حمد و منقبت و دعا و غیره بلافاصله شروع بمسائل ذیل میکند.

س ـ اگر کسی مقلد یکی از مجتهدین حی باشد آیا پس از وفات آن مجتهد جائز است که باز از وی تقلید کند و بنا برقول او رفتار نماید یا نه؟.

جواب این سئوال که تقریباً یك صفحه را فرا میگیرد خلاصه اش اینکه تقلید میت جایز نیست و باید بیکی از مجتهدین زنده مراجعه کند.

ادله و شواهد کثیره در تأیید این قول ذکر نموده و ازجمله اقوال محمد باقر (ظاهر المجلسی) و سید محمد مهدی والشهیدالثانی والمحقق‌الثانی نقل میکند.

ابواب این کتاب از حیث تفصیل خیلی مختلف است باب صلواة تقریباً هفتاد ورق را فرا گرفته اما سایر ابواب باین تفصیل نمیرسند مثلا کتاب الودایع که باب آخراست بیش از نیم صفحه نیست عیناً محض نمونه نقل میشود.

---

(۱) درطهران چاپ دیگرهم در ۲۴ ذیحجه ۱۲۵۸ شده‌ودر پایان می نویسدچون طالب زیاد بود جلد اول بطبع رسید جلد دوم‌بعد منتشر خواهد شد لکن جلد ثانی مطبوعاً بنظر نرسیده است (مترجم) (۲) در کتابخانه موزه بریتانیا نیزفقط همین یك مجلد هست رجوع شود بفهرست ادوارد (۱۹۲۲) مجموعه ۴۵۸ صاحب قصص العلماء سال ۱۸۱۲/۱۲۲۷ را تاریخ تالیف قرارداده‌امادر ورق ۲۸b خود کتاب (صفحه ۲) محرم ۱۸۲۰/۱۲۳۶ را تاریخ تصنیف کتاب نوشته‌اند.

کتاب الودیعه

س ـ زید امانتی را نزد امینی میفرستد که بفلان کس بده بعد از وصول امانت باامین یقین میداند که امانت مرسوله نزد او مال عمرو است وید مرسل وغیره ید عاریه وغصب است وعمرو نیز مدعی برامانت گردیده میگوید که این امانت مرسوله نزد تو مال من است وامین نیزاقرار برحقیقت ومال اودارد و میگوید نزد من فرستاده که به فلان کس بدهم بتو نمیدهم آیا عمرو شرعاً تسلط بر اخذ مال دارد که ازامین بگیرد یا نه و امین امانت را بکه باید بدهد که برائت ذمه بجهت اوحاصل شود .

ج ـ فی الحقیقه اگر آنچه قلمی شد مطابق واقع باشد یعنی آن شخص امین عالم بوده باشد که مال عمرو است و ید مرسل مال ید غصب وعدوان بوده بر آن شخص امین لازم است که چنین مال را تسلیم مالك آن نماید خواه شخص مرسل اذن در تسلیم مالك بدهد یا نه و این کلام ازشخص امین با علم او بر اینکه مال ازعمرو است که من بتو نمیدهم نظر باینکه مرسل مال گفته است که به فلان کس بده نه بتو منافی با امانت او و مطابق با شریعت مطهره نیست .

س ـ هرگاه زید امانتی درنزد عمرو گذارده باشد و قریب به ۱۷ سال بطول انجامیده باشد و آنچه عمرو بزید[1] تأکید نموده که امانت را ببرید زید اهمال نموده وامانت مزبوره بدون افراط وتفریط تلف شده آیا برعمرو غرامتی هست یا نه ؟

ج ـ درصورتیکه مراتب مرقومه مطابق واقع باشد بعمرو غرامتی نخواهدبود

عقاید عوام شیعه

اکنون باز میگردیم بموضوع مهمتری که عبارت است از شرعیات شیعه که تا حال کمتر جلب دقت شرق شناسان اروپائی را کرده است وما دراین کتاب شمهٔ از آن مینگاریم و کافی است که بطوراختصارعقاید جاریه عامه را تحت بحث قرار داده

(۱) عمروزید در فقه مسلمین جان دو John Doe و ریچارد رو Richard Roe کتب حقوقی انگلیسی است و درصرف ونحو نیز عمروزید قائم مقام بالبوس Ballbus و کایوس ـ Caius است ودرصحبتهای عادی جانشین توم Tom دیك Dic وهاری Harry است (مؤلف) پیش ازاسلام ظاهراً بجای عمروزید بهمن وفرخان میگفته اند از لفظ بهمن بهمان مانده است چنانکه گویند فلان وبهمان (مترجم)

ازتاریخ تکامل و تطور آن صرفنظر نمائیم و نیز کافی است که از مهمترین کتب دینی که درعهد صفویه یا پس از آن زمان تألیف شده ذکری بمیان آوریم برای تهیه این شرح مختصر من بکتب بـزرگ و مشهورو معتبری مثل حق‌الیقین ملا محمد باقر مجلسی رجوح نمیکنم بلـکه مطالب لازمه را ازکتاب کوچـکی موسوم به عقایدالشیعه استخراج مینمایم.

کتاب عقایدالشیعه

این کتاب در زمـان محمد شاه (پیش از نیمه قرن نوزدهم میلادی) توسط علی‌اصغربن علی‌اکبرنامی تالیف شده ودرایران بدون تعیین محل یا تاریخ طبع چاپ شده است این تألیف که مشتمل بر۴۳۸ صفحه بی نمره است دارای یك مقدمه وپنج قسمت (مشکوة) ویك خاتمه است محتویات آن بطورخلاصه ازاینقراراست :

مقدمه

« خداوند عبث این خلق را خلق نفرموده بلکه از برای عبادت واطاعت ایشان را خلق فرموده تا جزای اعمال خود را در آخرت دریابند. و پیغام آورانی فرستاده است باکتابهاکه آنچه خواسته و در آن کتابها نوشته از بـرای مردمان بیان نمایند و خاتم واعظم پیغام‌آوران را محمد بن عبدالله قرارداده است واو قرآن و ائمه اطـهار را در میان امت گذارد تـا مردمان را هدایت فـرمایند و در این زمان غیبت کبری [۱] لازم است رجوع نمودن بکتاب و آثارو اخبارائمهٔ اطهار پس آنچه ازاینها معلوم‌میشود حکم خداوند سه‌چیزاست [۲] اول اعتقاد قلبی‌دوم اقرار زبانی‌سیم عمل ارکانی‌ودانستن احکام یا از اجتهاد است یا ازتقلید.

در ردعقاید باطله

پس مردم یا باید مجتهد باشند یا مقلد در آخرمقدمه مؤلف چندین مورد کفر وزندقه را ذکر کرده و مردم را باحتراز از آنها نصیحت میکند ازجمله وحدت وجود اتحادوحلول - جبر - سقوط - عبادات - ریاضات - اباحات [۳] وغلودرحق ائمه انکارحشرو نشرجسم‌وحیات‌اخروی - حلال‌دانستن انواع‌تغنیات‌ومسکرات - تناسخ - وتشبیه‌وغیره

(۱) ابتدای غیبت کبری از ٤/۲٦۰ — ۸۷۳ است در این تاریخ امام دوازدهم غائب شده و درآخرزمان ظهورخواهد فرمود. (۲) کـذا فی‌الاصل شاید مراد ایمان باشد (مترجم) (۳) مذهب اباحه درزمان ساسانیان (قرن ششم مسیحی) توسط مزدك در ایران شایع شد ازآن عهد تا زمان ظهور بابیه این تهمت‌را بچندین شعبه ازفرق مذهبی زده‌اند

مشکوه اول (صفحهٔ ۷ ـ ۲۸) مشتمل برچهارمصباح دربیان اعتقادات متعلقه بذات وصفات خداوندی است .

ذات وصفات

« توحید برچهار قسم متصورمیشود مصباح اول توحید ذاتی خداوند واحد و یکتا و بی شریك وهمتاست وذاتی است مقدس و مستجمع جمیع صفات کمال ومبرا ازجمیع صفات نقص وصاحب جلال است از اجزائی و اعضائی مرکب نیست نه اجزاء خیالیه ونه اجزاء عقلیه و نه خارجیه ونه داخلیه نه ازمجردات و بسائط و نه از غیر مجردات مثل نوروغیرنور نه جوهراست نه عرض نه محل است نه متولد ازکسی‌است نه فرزند دارد نه زن وپدر دردنیی و آخرت‌نامرئی است[۱] حتی درچشم پیغمبران و ائمه واولیاء اما شناخته میشود از آنارقدرت بعقل وبچشم قلب .

خداوند محتاج نیست ونمیخورد ونمی‌آشامد ونمیپوشد غم وغصه والم ودرد وشادی وبلندی وپستی ندارد تغییروتبدیلی وترقی وتنزلی ندارد و بر یك طریق بوده وهست غنی مطلق وقدیم است صفات ذاتیه خداوندعین ذات اوست و زیاد برذات او نیست که ذات اوچیزی باشد وصفات ذاتیه او چیزی دیگر باشد علیحده که در اوجمع شده باشند . این صفات تمام جنبهٔ منفی دارند و آنها را صفات سلبیه میگویند.»

رد برصوفیه

اینجا بازمؤلف از موضوع خارج شده و برضد عقاید صوفیه شرحی مینگارد ـ خاصه راجع باینکه بعضی گویند خدا درخوش صورتان بیشترحلول کرده وجلوه از آنها بیشتر نموده است وراجع بعقیدهٔ وحدت وجود که گویند مثل نسبت اشیاءبوجود مطلق همان نسبت امواج است بدریا و نظیر نور شمس است از پس پنجره که دارای شیشه های رنگارنگ باشد .

توحید صفاتی

مصباح دوم ـ توحید صفاتی صفات بردو قسمند[۲] ازاین قرار اول صفات ذاتی[۳] مثل حیات وقدرت که تکلم هم‌جزء آنست وازشعب علم ادراك بسمع وبصراست وبعضی ازعلماء باین شش صفت ازلی بودن وصادق بودن را اضافه کرده‌اند امـا این دو صفت

---

(۱) یکی ازخرده گیران حافظ را از گفتن این شعرملامت نموده
این جان عاریت که بحافظ سپرده‌اند روزی رخش به بینم و تسلیم وی کنم
(۲) دراصل چنین است (مترجم) (۳) یا صفات بثوتیه یا صفات کمال

نیز مثل تکلم واراده وادراك صفات درجه دوم هستند و با صفات حیات وقدرت وعلم در یك رتبه نیستند دوم صفات سلبیه که آنها را صفات جلال گویند که مقابل صفات کمال وجمال باشد هفت صفتند وخداوند از آنها مبراء ومنزه است اول اینکه مرکب نیست دوم جسم ندارد سیم مرئی نیست چهارم محل نیست پنجم بی‌شریك است ششم معانی است یعنی صفات ذاتی الهی زیاد برذات او نیست بلکه عین ذات اوست هفتم محتاج نیست سوم صفات فعلی صفاتی هستند که جائز باشد ثابت نمودن آنها از برای خدا و جائز باشد سلب آنها از خدا مثل رازق، خالق، رحمن، رحیم، جواد وغیره. در این قسمت اشاره بمذاهب ومعتقدات اشاعره ومعتزله و کرامیه والبلخی والنجار وابوالحسن البصری نیز شده است.

توحید خلقی

مصباح سوم در توحید خلقی ـ خدا یکتا و بیهمتاست خلق میفرماید هر چه را که میخواهد پس قول مجوس که میگویند یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط است خداوند بوسیلهٔ اسباب هر چیز را خلق میکند وقدرت خلاقی خود را بملائکه وسایر موجودات میتواند تفویض کند. «و اما خیر و شر از بندگان مختار ظاهر میشود کار خدا نیست بلکه کار بنده است لهذا مورد ثواب وعقاب میشوند باختیاری که دارند و بخواهش خود بخود میکنند آنها را که خداوند امر و نهی نموده است اگرچه ایشان هم بقدرت وقوتیکه ندارند بایشان عطا فرموده است میکنند لیکن چون اختیار را هم بایشان داد پس ثواب وعقاب را هم قرار داد و اما خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل و کنندهٔ اوست باری چون (این) رساله بجهت عوامست محل کلام ما اینجا نیست.»

رد غلات

سپس مؤلف میپردازد برد عقاید غلاة شیعه مثل اشخاصی که گویند امیرالمومنین ع امر خالق است واشیاء را او بی‌اذن خدا خلق کرده است غلط است وقول آنکه آنحضرت باذن عالم را خلق کرده بی دلیل است وقول باینکه امیرالمومنین قاسم الارزاق است دلیل براین مطلب نیست و قول باینکه خدا از امیرالمؤمنین اذن گرفت در خلق نمودن عالم و آنحضرت دست کرد در زیر سجاده و آسمان وزمین را بیرون آورد وانداخت از اغلاط جعالین غلاة است اما معذلك برطبق اخبار کثیره واجب است اعتقاد کردن بر اینکه در روز حساب خداوند حساب خلایق را بامیرالمؤمنین و سائر ائمه محول میکند و شفاعت آنها را

میپذیرد وغیر ذلك و از این سبب‌است که علی ع ملقب بوجه‌الله و یدالله و باب‌الله وغیره شده‌است . و واجب است‌اعتقاد نمودن بیداء یعنی هرچه خدا بخواهد میکند واعتقاد باینکه خدا هرچه اراده داشته باشد بی‌ماده ومده بوجود میآورد .

توحید عبادتی

مصباح چهارم در توحید عبادتی است بدانکه عبادت مختص ذات پاك الهی است و باید عبادت ذات اقدس الهی را نمود و عبادت صفات فعلی واسماء الهی غلط است . هرکس عبادت کند اسم را بدون‌ذات‌مثل لفظ الله وغیره کافر است وهرکس عبادت‌کند اسم وذات هردورا مشرك‌است ومشرك بردوقسم است جلی وخفی نخستین عبارت است از عبادت غیر خدا درظاهر و آشکارا مثل عبادت‌بت وسنگ وماهی ودرخت وستاره و آفتاب وماه و آتش و آدم وخواه‌شکل باشدمثل صلیب وخواه صورت باشد بشکل پیغام‌آوری یا امامی یا شکل غیر ازاینها اما شرکت خفی عبارت‌است ازپرستیدن چیزهای دیگر مثل دنیا ومال دنیا وزن وفرزند و هوای نفس وریا وغیر از اینها اما زیارت‌خانه کعبه وقبرهای ائمه ازقبیل‌شرك‌عبادتی نیست وتعظیم انبیاء واولیاء وائمهٔ هدی ع وعلماء وسلاطین حقه بی‌عیب است مادامی که عبادت نباشد و بحد سجود نرسد .

مصباح ششم از مشکواة چهارم[1]

در بیان اعتقادات متعلقه بظهور رجعت امام دوازدهم است

غیبت امام

مصباح‌اول - درغیبت آنحضرت . بدانکه‌حضرت سه غیبت دارد یکی صغری ویکی کبری ویکی اصغر غیبت صغری از ۸ ربیع الاول ۲٦۰ (اول جانوری ۸۷٤) شروع شده وشصت ونه (٦۹) سال‌طول کشید .

آخر زمان غیبت صغری وقتی بود که چهارمین و آخرین وکیل رحلت کرد ۱/۳۲۹ـ۰ ۹٤ این وکلاء واسطه بودند میان امام غائب وشیعیان[2] ازاین تاریخ غیبت

---

(۱) در کتاب عنوان چنین است ولی بعقیدهٔ من باید عنوان خاتمه در اینجا باشد .

(۲) این اشخاص‌را باب یاباب‌هم میگویند وانکه مؤلف آنهارا باب‌نگفته بنظرم تعهد کرده‌باشد زیرا که او در۱۸٤۷/۱۲٦۳ این کتاب را نوشته و درست همین‌موقع میرزا علیمحمدخودرا باب‌میخواند ودرایران انقلابی بزرگ ایجاد کرده بود رجوع کنید بسفرنامهٔ یکنفر سیاح تألیف من جلد دوم صفحهٔ ۲۲٦-۳٤ وصفحهٔ ۸-۲۹٦

کبری شروع گردید و دیگر کسی بخدمت امام غائب نرسید[۱] زمانیکه مادر آن زندگانی میکنیم جزء دورهٔ غیبت کبری محسوب میشود . اما غیبت اصغر آن حضرت ازظهر جمعه است که گردن خطیب مکه‌را میزنند و غائب میشوند تا صبح پنجشنبه عـاشورا که ظهور میکنند غیبت آن حضرت ازجمله اسرار الهی است لیکن

علائم آخر زمان

علائم بسیار دارد ودر این کتاب فقط ٤٨ یابیشتر ذکر گردیده که اهم آنهـا خروج سفیانی است که مردی بدصورت وابله وشریراست و لشکر او عاقبت درزمین میرونـد وظهور صورتی در قـرص آفتاب بسیار شدن فقهاء ضلالت و خیانت وبسیار شدن شعراء زیاد شدن ظلم وستم وجور وفساد خروج دجال که برخر خود سوار است واجتماع ۳۱۳ نفر در طالقان خراسان برای کمك بامام زمان ومانند این علائم اما از ظهور حضرت تا شهادت او هفتاد سال خواهد کشید آنگاه بدست زنی ملیحه نام مسموم خواهند گشت وامام حسین ع رجعت خواهند کرد و آن حضرت را غسل میدهند و کفن میکنند این اول قیامت صغری است .

قیامت صغری

وپیغمبر وتمام ائمه وغاصبین وظالمین آل محمد ظاهر خواهند شد وائمه باهمه جنگ میکنند وهمه رامیکشندو باید دانست که رجعت نمیکند مگر مؤمن خالص و کافر خالص و کسانیکه بین بین باشند رجوع نمیکنند آنگاه کسی از رسول خدا وائمهٔهدی دیگر در دنیا نمیماند و تاچهل روز دنیا هرج ومرج میشود در این وقت سدیـأجوج ومـأجوج گشاده میگردد و بیرون میآیند وبهرزمین که‌میرسند اهل آنرا میکشند ومیخورند آنچه گیاه وعلف وخوراکی در روی زمین است وبهردریائی میرسند خشك میکنند .

قیامت کبری

این اول قیامت کبری است وخداوند بندگان را مبعوث میفرمـاید ببدن اصلی عنصری که در دنیا داشتند مثل خشتی که آنرا خراب کنند وباز خشت سازند که‌خاك خشت دوم عین خشت اول است بدانکه قیامت دمیدن اسرافیل است در صور و آن

---

(۱) نکات بسیاری راجع بغیبت وابواب و ادعای آنها راجع باینکه میان خلق وامام غائب واسطه‌اند وشیخیه وبابیه پیروآنها هستند ومؤلف عقایدالشیعه در ردآنها فلسفرسائی کرده در کتاب موسوم بشرح مسافرت یکنفر سیاح درج نموده‌ام (خاصه در یادداشتهای و ا و ۱) آخر جلد دوم آن کتاب خوانندگان بآن تألیف مراجعه فرمایند

چهار مرتبه است یکی بجهت بیرون آمدن ارواح اهل زمین ازبدنهای ایشان وجذب شدن درشاخ صور اسرافیل همهٔ اهل عالم قبض روح میشوند غیرازچهارده معصوم . و پس از آنکه ابدان آنها مجدداً تشکیل یافت اسرافیل باردیگر نفخه در صورمیکند وارواح مثل زنبور از سوراخهای صور بیرون آمده هر یك بکالبد خود وارد میشود . تمام حیوانات راهم برای حساب و بازپرس از تشددوقساوتیکه نسبت بهم کرده اندزنده میکنند آنگاه میزان که مخصوص سنجیدن اعمال نیك و بد خلق است نصیب میشود وخداوند امر میفرمایند بآن دو ملك موکل که در دنیا اعمال نیك و بد اورا نوشته‌اند واسم یکی سائق ودیگری شهید است که طوماراعمال نیك و بد در ترازو بگذارند .

هفت دوزخ هفت دوزخ عبارتند از جهنم ـ سعیر ـ جحیم ـ لظی ـ حطمه هاویه ـ اولی برای مسلمینی است که باگناه وبی‌توبـه مـرده باشند وبعد از تنبیه خلاص خواهند شد . دوم جای یهودانست و سوم مکان نصاریست چهارم محل صابیون است وپنجم جای مجوس است و ششم برای مشرکین عرب است وهفتم مخصوص تمام منافقین است وباید دانست که اهل جهنم از کفار مخلد درجهنم میباشند وبیرون نمی آیند و بعضی ازکفار در جهنم مخلد میمانند اما چـون صاحب تقوی و صفات حمیده بوده اند عذاب نمیشوند مثل خسرو انوشیروان برای عدالتش وحاتم طائی بواسطهٔ جود وسخاوتش .

پل صراط بعد توصیفی ازپل صراط ذکرشده که ازموباریکتر وازشمشیر برنده تر وازآتش سوزاننده تر است صراط پلی است برروی جهنم وهمه کس‌حتی پیغمبران وامامان واولیاءباید ازروی آن گذشته به بهشت بروند

اعراف بعد شرح مفصلی از یك بهشت مـادی مینویسد که در پایـان آن ذکری‌هم از اعراف که میان‌بهشت وجهنم واقع است دیده میشود . اعراف چراگاه خوبی است یـا موضع بلندی است برسر پـل صراط ومحل مستضعفین از مردها و زنها میباشد وکسانیکه قابل بهشت نیستند و مستحق جهنم هم نمیباشند مثل ولدالحرام والزناکه گناه نکرده باشند .

بهشت بشفاعت پیغمبر یاائمهٔ بعضی از ساکنین‌اعراف به بهشت‌میروند نعمای بهشتی از قبیل آب‌کوثر وسدرةالمنتهی ودرخت‌طوبی

نیز توصیف شده است وقتیکه هر روحی در بهشت و جهنم واعراف بجای خـود مستقر شد مرگ را بصورت گوسفند سیاه درمیانهٔ بهشت وجهنم سرمیبرند و منادی ندا میکند که مردنی برای اهل بهشت وجهنم نخواهد بود .

خاتمه صفحه۱۳۲ ـ ۱۳۸

نوردوم درمعنی کفروایمان است

کفر و ایمان

درکلام خدا کفر به پنج معنی آمده است و در دنیا کفر بر سه قسم است قلبی و قولی وفعلی هم چنین ایمان بـر سه نوع است وایمان را غیر از اسلام باید دانست سنی ها وشیعیان غـیر اثنی عشری مسلمانند امـا مؤمن نیستند نجس نیستند امادر آتش جهنم مخلد خواهند بود . ومرتدین واجب القتلند وتوبهٔ آنها دراین عالم قبول نمیشود اما بعضی ازعلما گفته اندکه در آخرت توبه آنها قبول خواهد گشت لیکن از اشخاصیکه دین اسلام را گرفته اند وبعد مرتبط شده اند توبه مقبولست . واگرزنی مرتد شود کشتنی نیست باید اورا حبس کرد و آنقدرضرب زد که توبه کند یا بمیرد اینجا کتاب با ذکـر وشرح پنج قسم ایمان و شش نوع توبه باتمام میرسد [۱] .

خلاصهٔ عقاید شیعیان امروزی ایران همین بود که بطورعامیانه و بصورت ساده

(۱) مؤلف تمام این رساله را که مشتمل بر ده مشکوة ویك خاتمه است عیناً نقل و ترجمه کرده بود اما ما فقط مشکوة اول و مصباح ششم و خاتمه را گذاشتیم بدوعلت یکی آنکه مراد مؤلف نشان دادن عبارت بندی علماء وفارسی نویسی ملاها بوده وازهمین مقدارهم مقصود حاصل است دیگرآنکه اکثر مطالب مشکوتها برای خوانندگان ایرانی توضیح واضحات بود مثل تعداد ائمه اطهار و احوال بهشت و دوزخ صراط و قبرومباحث مختلفه راجع بعدل وامانت وغیره که درا کثر رسالات مذهبی بتفصیل مذکور و اذهان عامه مردم ازآن کاملا مسبوق است بعلاوه سبب دیگری برای حذف این رساله بودوآن کثرت عقائدسخیفه عوامانه واعتقادات پیرزنان بود که اگرحذف نمیشدعلاوه بربیفایدگی اهانت بمذهب محسوب میگردید و خلاف تحقیق تاریخی هم بود زیراکه حقیقت مذهب شیعه غیرازآنهاست و جایز نیست تخلیط شود و آنچه عقیده عوام و عجایزاست باصل مذهب نسبت داده شود . ازآنچه ضرورة برای نمونه باقی گذاشته ایم لزوم حذف آن رساله واضح میگردد (مترجم)

مذکور گردید البته خیلی جالب توجه بود که ما سلسلهٔ تکامل وتطوراین عقاید را از روزگارقدیم تا حال شرح میدادیم و تا حدیکه مواد معتبره و اسناد صحیحه اجـازه میدهند روایات تاریخی و جعلیات را با یکدیگرمقابله میکردیم و معتقدات اصولی و فروعی سنیان و شیعیان را به تفصیل مقایسه مینمودیم اما اگر هم کتاب مقدماتی کـه برای چنین بحثی لازم است تدوین شده بود بازکتاب ماگنجایش ورود دراین مبحث را نداشت . حتی ملاها و مجتهدین قشری هم عقایدشان اینقدر خام و کودکانه نیست که فوقاً مذکور افتاد ولـی مصلحت چنین میدیده اند کـه عوام را به عقیدهٔ خود واگذارند و خود را در زحمت نیفکنند زیراکه اگـر باب بحث را برروی ملتی کـه حاضرو آمادهٔ شك وارتداد است میگشودند خطرهای بزرگ تولید میگشت .

تقسیمات کلی افکار مذهبی ایرانیان

بالجمله هرگاه افکارشرعی و فلسفی ایرانیان را بطور خلاصه بخواهیم تقسیم کنیم درهریك از آنها سه طایفه تشخیص خواهیم داد طبقه علماء تقسیم میشود به سه دسته اخباریها واصولیها یا (مجتهدین) و شیخیها حکما منقسم میـگردند بسه زمره متکلمون وحکما (که فیلسوفان ساده وخالص هستند) وعرفای صوفیه

تقسیمات گوبینو

شرحیکه گوبینو [1] راجع باین طبقات مینویسد روشن ترین و زنـده ترین و موجزترین تعریفاتی است که در زبانهای اروپائـی تا کنون بنظر من رسیده است . هرچند نمیتوان مطلقاً تصدیق کرد که صحتش باندازهٔ وضوحش باشد . مثلا اخباریها عموماً خشك ترین ومحدود ترین طوایف شیعه هستند اماگوبینو آنها را دارای وسعت مشربی میشمارد که خودشان هم مدعی آن نیستند . ودرحق شیخیه گوید کـه معاد جسمانی راکاملا انکار نمیکنند درصورتیکه مخصوصاً اعتقاد بجسم حورقلیائی [2] بود که آنها را هدف تیرتکفیر ساخت .

بعلاوه عقاید شیخیان برای پیشرفت افکار بابیه که خیلی تند تراست راه رابطور قطع باز نمود بابیه خارج از حـدود اسلامیند درحالتـیکه شیخیه در داخلهٔ آن

---

(۱) کتاب ادیان ومذاهب فلسفی درآسیای مرکزی (چاپ دوم پاریس ۱۸۶۶) صفحه ۲۸-۳۳ : راجع بطبقات سه گانه علما وصفحات ۱۱۱-۶۳ (فصل ٤) همان کتاب راجع بفلاسفه وصوفیه

(۲) رجوع کنید بسفرنامهٔ یکنفرسیاح جلد دوم ص ۲۳۶

اعمال نفوذ کرده و در طبقات عالیه و مقامات شامخه پیروان متنفذ داشته‌اند . راجع بفلاسفه و صوفیه مفصلا در فصل آینده سخن خواهیم راند اما درخصوص علماء بهتر آنکه گفتار گوبینو راعیناً نقل نمائیم : [۱] « نباید فراموش کرد که هرچند ممکن است بطور تقریب سه طایفه مزبور را چنانکه من طبقه بندی کردم از یکدیگر مجزا نمود لیکن معذلك لازم است در اینجا بگوئیم که ندرة یکنفر ایرانی را میتوان یافت که درمدت عمر از طبقهٔ بطبقهٔ دیگر نرفته و درهر سه طایفه وارد نشده باشد . »

مجلسیها

ملامحمد باقر مجلسی یکی از بزرگترین و مقتدرترین و متعصب ترین مجتهدهای عهد صفویه لازم دید از پدر خود ملا محمد تقی مجلسی که از علماء مبرز زمان بوده و نسبت بصوفیه توجه داشته دفاع نموده و بگوید [۲] : « مبادا گمان بد کسی ببدرم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که من معاشر باپدرم بودم سراً وجهراً واز احوال وعقاید او مطلع میباشم بلکه پدرم صوفیه را بد میدانست لکن در بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسلك ایشان منسلك شد تا باین وسیله دفع و رفع وقلع و قمع اصول این شجره خبیثه زقومیه نماید وچون نائره شقاوت ایشان را منطفی ساخت آنوقت باطن خود را ابراز نمود والا والدم با نهایت ورع وتقوی وزهد وعبادت وزهادت وتقاوت ونقاوت است . »

ملا محمد باقر مجلسی برخلاف تقید وتعصب وپشت کار فوق الطاقه که در چیز نویسی داشته وبفارسی بازبانی ساده وقابل فهم چیز می‌نوشته ومذهب شیعه‌را درمیان عامه ترویج می‌نموده . وصوفیه را با خشونت کامل قتل عام میکرده دارای اخلاق پسندیده نیز بوده و آثاری ازمهربانی وخوش فطرتی اودر قصص العلماء مذکور است [۳] شخصی پس از وفات اورا درخواب دید ازو پرسید : « احوال شما در آن نشأ بچه نحو است وبا شما چه معامله کرده اند ؟ » مجلسی جوابداد : « اعمال من هیچیك برای

(۱) فصل مذکور صفحه ۳ - ۳۲ (۲) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۱۹۰ . (٤) ایضا قصص العلماء قسمت اول صفحهٔ ۲۱۵ چاپ لکنهور مؤلف این قصه را که نهایت شیوع دارد از اغلاط مشهوره میشمارد اما راجع بقوه کتابت مجلسی درهمان صفحه گوید روزی : ۱۰۰۰ بیت (۵۰۰۰ کلمه) کتابت میفرموده .

من فائده نبخشید بجز اینکه روزی بیکنفر یهودی یکدانه سیب دادم او مرا نجات داد .»

در قصص العلماء شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء دیده میشود وما بذکر بیست و پنج نفر از آنها که جالب توجه ومهمترند ذیلا اکتفا میکنیم : این۲۵ نفر را حتی المقدور بترتیب تاریخی مرتب کرده ایم . وعددی که در اصل کتاب مخصوص هریك از آنها بوده بعد از ذکر اسم درهلالین گذارده ایم [۱]

۱ ـ علماء قبل ازصفویه

۱ ـ محمدبن یعقوب الکلینی (نمرهٔ۹۶) ملقب به ثقةالاسلام مؤلف کافی متوفی بسال ۹۴۱/۳۲۹

۲ ـ محمدبن علی بن حسین بن موسی ابن بابویه قمی معروف به صدوق (نمرهٔ۹۵) متوفی بسال ۲/۳۸۱ ـ ۹۶۱ درقصص العلماء صدوهشتاد ونه جلد ازمؤلفات اومذکور است که مهمترین آنها عبارتست ازمن لایحضره الفقیه که مثل کافی یکی از کتب اربعه است.

۳ ـ محمدبن محمدبن نعمان بن عبدالسلام الحارثی که معمولا اورا شیخ مفید می نامند (نمرهٔ ۹۷) متوفی بسال ۱۰۲۲٫۴۱۳ در قصص العلماء عدهٔ مؤلفات او ۱۷۱ نوشته شده .

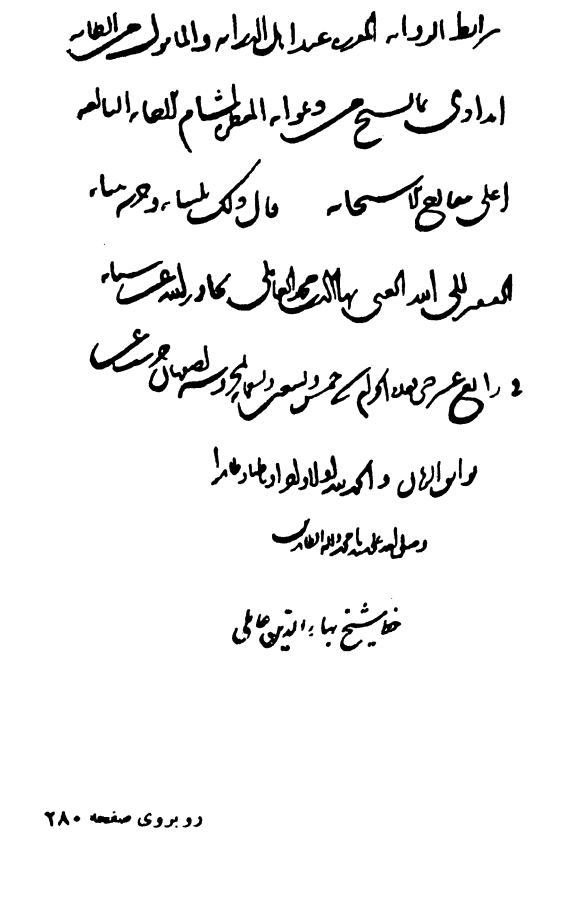
۴ ـ سید مرتضی ملقب به علم الهدی (نمرهٔ۹۸) وفاتش بسال ۱۰۴۴/۴۳۶ نبیرهٔ امام هفتم موسی الکاظم (ع) است .

۵ ـ احمدبن علی النجاشی (نمرهٔ۱۳۲) وفاتش بسال ۱۰۶۳/۴۵۵ یکی از شاگردان شیخ مفید ومؤلف کتاب الرجال معروفست .

۶ ـ محمدبن حسن بن علی الطوسی ملقب بشیخ الطایفه (نمرهٔ ۱۰۰) وفاتش بسال ۱۰۶۷/۴۶۰ سومین محمد از محمدهای قدیم محسوب میشود (دو محمد دیگر نمرهٔ ۱ و ۲ سابق الذکرند)شیخ الطایفه مؤلف دو کتاب از کتب اربعه است یکی تهذیب الاحکام ودیگر استبصار بعلاوه فهرست معروفیکه راجع بکتب شیعه ترتیب داده است

۷ ـ نصیرالدین طوسی ملقب به محقق که شهرتش در حکمت و علوم بیش از

(۱) درهردو چاپ قصص العلماء اسامی این اشخاص بترتیب ابجد مرتب گردیده مثلا کلینی صو (۹۶) نجاشی قلب (۱۳۲) و غیره .



روبروی صفحه ۲۸۰



شرعیات است (نمره۹۰) متوفی بسال ۱۲۷٤/٦۷۲معروفترین تالیفاتش اخلاق‌ناصری است در اخلاق وزیج ایلخانی که‌برای هلاکوخان مغول تهیه نموده است وتجرید در الهیات که‌طرف توجه عدهٔ کثیری از شراح وصاحبان رسائل کلامیه است .

۸ ـ نجم الدین‌جعفربن یحیی مشهور به محقق اول‌مؤلف شرایع الاسلام(نمرهٔ ۸۹) متولد در ۱/٦۳۸-۱۲٤۰ متوفی در محرم ۷۲٦/ دسامبر ۱۳۲۵ وقتیکه جوان بود درشعر قدرتی نشان داد اما پدرش بسختی اورا مانـع شد و گفت شعرا ملعونند وشاعری مخالف تقدس است .

۹ ـ حسن‌بن یوسف‌بن علی‌بن المطهرالحلی معروف به علامه حلی (نمرهٔ۸۸) در همان ماه و همان سال که محقق اول وفات یافت بدرود زندگانـی گفت . محقق مشارالیه ده سال ازاو بزرگتر بود . درقصص ۷۵ تألیف بنام او مذکور است‌علامه‌حلی ازیك دودمان بزرگی ازعلماء بودکه درمدت قلیلی ده نفر مجتهد از آن‌بوجود آمد . یکی از آنها پدر علامه بود ودیگری فخرالمحققین پسرش (نمرهٔ۸٦)

۱۰ ـ شیخ شمس‌الدین‌محمدبن مکی‌العاملی معروف بشهید اول(۸۲)

در اواسط تابستان ۱۳۸٤/۷۸٦ [۱] بفتوای دونفر از قضاة برهان الدین مالکی و ابـن جماعهٔ شافعی بقتل رسید .

II ـ روحانیون‌عهد صفویه وبعد ازصفویه

۱۱ ـ نورالدین علی‌بن عبدالعالی مشهور به محقق‌الثانی (نمرهٔ ۸٤) ازکرك که مسقط‌الرأسش بود بایران آمد ومورد احترام وتوجه شاه‌طهماسب اول‌شد وفاتش در۱۵۳۳-٤/۹٤۰ اتفاق افتاد .

۱۲ ـ احمدبن محمدالمدعوبه مقدس‌الاردبیلی(نمرهٔ۸۳) خیلی طرف احترام شاه عباس اول بود وفاتش درسنه ۱۵۸۵/۹۹۳

۱۳ ـ میر محمدباقر داماد (نمرهٔ ۷۷) نوهٔ محقق ثانی همچنین خیلی در نظر شاه عباس احترام داشت درسال ۲/۱۰٤۱ ـ ۱٦۳۱ بدرلود جهان‌گفت . یکی‌از شعراء راجع بکتاب صراط المستقیم اوگوید :

صراط‌المستقیم میر داماد مسلمان نشنود کافر مبیناد

(۱) این تاریخی است که در قصص ضبط شده امادر لؤلؤة البحرین ۱۳۷۸-۹/۷۸۰ مسطور است

خود اوهم بتخلص اشراق شعر میسروده است .

۱۴ ـ شیخ محمد بهاءالـدین العامـلـی کـه عادة او را شیخ بهائـی مینامند (نمره ۳۷) درشهرت ونفوذ واحترام با میر داماد پهلومیزد این دونفر ازعلمائی بودند که بیش از همه باعث شکوه و جلال دربار شاه عباس اول میگشتند، شیخ بهائی در نزدیکی بعلبك بسال ۱۵۴۶/۹۵۳ متولـد و در ۱۶۲۲/۱۰۳۱ وفـات یـافت هنرش منحصر بشرعیات نبود . در این باب مهمترین کتابش جامع‌عباسی است که درمیان‌عامهٔ ملت ایران رایج و در دسترس عموم است اما شیخ عمرش وفا نکرد که آنـرا باتمام برساند .[۱] از تألیفات او یکی کشکول است که در آن حکایات وقصص عربی را جمع آورده وخلاصه کتابی است کـه سابقاً تـألیف نموده و کمتر شهرت دارد مـوسوم بمخلات رسالاتی در ریاضیات و هیئت ویك مثنوی بشعر فارسی موسوم بنان و حلوا تصنیف کرده است .

۱۵ ـ محمدبـن مـرتضی الکاشانی کـه معمولا اورا ملامحسن فیض میخوانند (نمرهٔ ۷۶) این شخص مبغوض شیخ احمد احسائی مؤسس طریقهٔ شیخیه گردیده که اورا اخباری صرف دانسته وبجای محسن مسیئی خطاب میکرد واما ملامحسن فیض بیشتر درعرفان وحکمت دست داشت تا درشرعیات . علی‌الظاهر معروفترین کتب او ابواب الجنان باشد[۲] که درسال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ برشته تحریر درآمده است

ده سال بعد از این تاریخ ازکاشان بشیراز رفت ودرمجلس ملاصدری بتحصیل حکمت پرداخت ودختر اورا گرفت ، فیض‌شاعرهم بود و در مجمع‌الفصحاءعدهٔ‌اشعار اوشش الی هفت هزار نوشته شده است .[۳]

۱۶ ـ میر ابوالقاسم فندرسکی هرچند درقصص‌العلماء احوالش دیده نمیشود

---

(۱) جامع عباسی مشتمل بر بیست فصل و مکرر بطبع رسیده است اما چهار فصل اول آنرا غالباً جدا چاپ میکنند که اطفالرا در فرائض مقدماتی مذهبی هدایت نماید (ت . ز) بنا برقول ادوارد (فصل مذکور ۸ ـ ۴۰۷) فصول ششم تا بیستم را فیما بعد نظام بن حسین ساوجی بر کتاب تا تمام‌شیخ بهائی اضافه کرده است (مؤلف) (۲)ابواب‌الجنان تألیف‌ملامحسن فیض نیست و چنانکه بنظرم میرسد ازتصانیف ملا حسین واعظی کاشفی مؤلف انوار سهیلی مشهور است . (ت . ز) مؤلف حقیقی گویا محمد بن فتح الله رفیع الدین موسوم بواعظی قزوینی است (مولف رجوع کنید بفهرست ادواردش ۶ ـ ۴۰۵ (۳) چاپ طهران ۱۲۹۵/ ۱۸۷۸ جلد دوم صفحهٔ ۶ ـ ۲۵

اما « بزرگترین فیلسوف وصوفی زمان خود محسوب میگشت و شاه عباس اول خیلی او را احترام میکرد و گویند شاه او را ملامت نمود که چرا بااوساط‌الناس و مردمان فرومایه آمیزش و معاشرت میکند و بتماشای جنگ خروسان میرود . »[۱] مدتی در زمان سلطنت شاه جهان در هند بسر برد و در حدود ۱/۱۰۵۰ ـ ۱۶۴۰ دراصفهان رحلت نمود .

۱۷ ـ ملا صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر به ملا صدرا بالاتفاق بزرگترین حکیم عهد اخیر ایران شمرده میشود منازعات دائمی او با متشرعین معروف است و لباس تقدس و روحانیتش بضخامت و استحکام معلمینش میر داماد و شیخ بهائی نبوده است ازاین جهة اگردر قصص‌العلماء فصل خاصی باحوالات او اختصاص نیافته جای تعجب نیست اما در کتاب مزبوروسایر کتب مثل لؤلؤةالبحرین بتفاریق ذکرحال او دیده میشود . تعالیمش در متشرعین عموماً وشیخیه [۲] خصوصاً تاثیر کرده است . در روضات الجنات تاریخ وفات او را بسال ۱۶۶۰/۱۰۷۰ [۳] ثبت نموده اند اما در لؤلؤ البحرین سال مرگ او بیست سال بعد نگاشته‌شده .

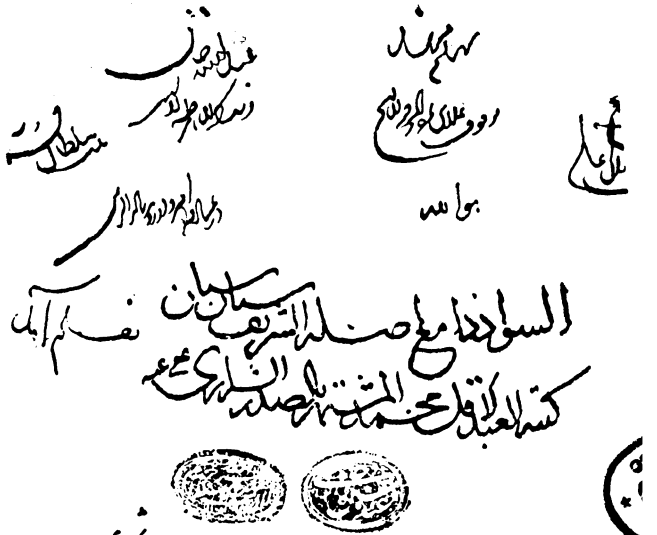
۱۸ ـ عبدالرزاق لاهیجانی مثل ملامحسن فیض از شاگردان ملا صدراست دوتألیف مشهور او که بزبان فارسی نوشته شده عبارتند ازسرمایهٔ ایمان و گوهر مراد او نیز مثل شیخ طبرسی صاحب مجمع‌البیان دلالت الفاظ را ذاتی میدانست و میگفت که نسبت ورابطهٔ حقیقی فیمابین لفظ ومعنی هرکلمه موجود است بقسمی که اگرشخص یك‌لغت‌غریبه را بشنود ممکن‌است تفکر کرده و معنی آنرا حدس بزند [۴]

این شش نفریکه ذکرشان گذشت هم‌فیلسوف بودند وهم فقیه بلکه‌حکمتشان برفقه برتری داشت . اما اشخاص ذیل باستثنای آخرین آنها یعنی حاج ملاهادی‌تمام از علمای شیعه وخیلی متعصب در مذهب بوده اند .

۱۹ ـ ملامحمد تقی مجلسی (نمرهٔ ۳۶) گویند اول کسی است که احادیث

---

(۱) فهرست نسخ‌فارسی‌رپو صفحه ۸۱۵ (۲) شیخ احمدالاحسائی بر کتاب مشاعر و سایر تألیفات او شرح نوشته است (روضات‌الجنات صفحه ۳۳۱)اما بنابرمندرجات قصص‌العلماء (چاپ لکنهور صفحه ۴۸) اورا کافرمیدانست . (۳) این‌سال‌راصاحب قصص‌العلماءتاریخ وفات پسرش میرزا ابراهیم ثبت کرده ازاینقرار سنهٔ ۱/۱۰۵۰ - ۱۶۴۰ بیشتراحتمال میرود که تاریخ‌وفات پدر باشد . (۴)قصص‌العلماء چاپ لکنهور قسمت ثانی ص ۱۲۴ این مطالب ازروضات‌الجنات گرفته شده‌صفحه ۳۱ - ۱۲۹ آنچه درقصص‌العلماء دیده‌شد خیلی نقص‌دارد



این ستبر خط و مهر جناب صدرالدین محمد بن ابراهیم القوامی شیرازی المشتهر بصدرا میباشد
که شرح حال ایشان در صفحه ۳۳۱ کتاب روضات الجنات در تاریخ
کمتر از سیصد و پنج در طهران بطبع رسیده مندرج و وفات در شیراز سنه ۱۰۷۰
۱۳۰۶
زیبنده است خطا ملاصدرای شیرازی

واخبار فضائل شیعه را جمع آورده مدون ساخت وعلم حدیث واخبار از محقق ثانی در عهد سلاطین صفوی باورسید. پیش از این گفتیم که اورا بتصوف منسوب ساخته بودند وفاتش در ۱۰۷۰/۶۰-۱۶۵۹ است و باتناسب ومهارت کامل دراین ماده تاریخ مندرج :

« افسر شرع اوفتاد بی‌سروپاگشت فضل »

چون حرف شین راکه تاج کلمهٔ « شرع است برداریم وفا ولام راکه سروپای کلمهٔ «فضلند» حذف کنیم فقط حروف رع ض میماند (۱۰۷۰ = ۲۰۰ + ۷۰ + ۸۰۰)

۱۰ - ملا محمد باقر مجلسی (نمرهٔ ۲۳) پسر آخوند سابق الذکر است ودر این فصل بارها ازوی نام برده ایم. بدرجات از پدرش مشهور تر گردید. بحار الانوار که بزرگترین تألیفات اوست مجموعهٔ است بسیار مفصل از احادیث واخبار شیعه. مجلسی مؤلفات دیگر نیز دارد کـه کتب ذیل از آنها بفارسی است: عین الحیاة — مشکوة الانوار — حلیة المتین — حیات القلوب (که ناتمام است) — تحفة الزائرین جلاء العیون[1] وغیره وفاتش چنانکه گفتیم درسال ۱۱۱۱/۱۷۰۰-۱۶۹۹ واقع شد.

۲۱ - سید محمد مهدی بروجردی ملقب به بحر العلوم (نمرهٔ ۲۷) در سال ۱۱۵۵/۳ - ۱۷۴۲ تولد یافت وظاهراً درحدود ۱۲۴۰/۵-۱۸۲۴ رحلت کرد.

۲۲ - سید محمد باقر بن سید محمدتقی رشتی ملقب بحجة الاسلام (نمرهٔ ۲۶) است[2] که پیش ازاین ذکرش گذشت وسختگیری او در اجرای حدود نسبت باشخاصی که نقض شریعت کرده بودند مذکور افتاد سید محمد باقر ثروت ونفوذ کاملداشت وبنابر قول صاحب روضات الجنات (ص۱۲۵) صدهزار دینار رایج دربنای مسجد بزرگ محله بید آباد اصفهان بمصرف رسانید. تولدش درحدود سال ۱۱۸۰/۷ - ۱۷۶۶ بود درشانزده سالگی برای تکمیل تحصیلات خود بعراق رفت ودر ۱۲۱۶ یا ۱۲۱۷ (۳-۱۸۰۱)

---

(۱) روضات الجنات صفحه ۲۴-۱۱۸ (۲) سید محمد باقر رشتی ازحیث اهمیت در درجه سوم یا چهارم است و ملا احمد نراقی ص ۱۱۴ در مرتبهٔ دوم واشخاص ذیل که از قلم افتاده خیلی مهم ترند :

۱ - آقای بهبهانی مؤسسین مذهب اصولیین که در قرن دوازدهم هجری میزیسته ،

۲ — شیخ جعفر عرب (ملقب به کبیر) معاصر فتحعلیشاه

۳ — شیخ محمدحسن صاحب جواهر الکلام که تألیف بزرگیست در ۶ جلد

۴ — شیخ مرتضی الانصاری مؤسس فقه و قوانین معمولهٔ شیعه واستاد جمیع مجتهدینی که از ۸۰ سال قبل تاکنون ظهور کرده‌اند باستثنای آقا شیخ هادی .

۵ — آقاشیخ هادی طهرانی که ازعلماء درجهٔ اول است

باصفهان مراجعت کرد و در یکشنبه دوم ربیع الاول ۱۲۶۰ (۲۳ مارچ ۱۸٤٤) وفات یافت بنابر قول سمی اوصاحب روضات الجنات تمام مردم (البته فقط متدینین ومسلمین !) یکسال تمام برایش عزاداری کردند زیراکه پس ازوی کسی نبود که قانون شریعت را تااین پایه حفظ کندوپیشرفت دهد ازغرائب اتفاقات این بود که ظهور میر علیمحمد باب و نهضت فرقه بابیه که تا این حد اسباب ضعف علمای شیعه را فراهم آورد درست دوماه بعد ازوفات سید محمد باقر بوقوع پیوست .

۲۳ ـ شیخ احمد بن زین‌الدین بن ابراهیم الاحسائی بانی طریقه شیخیه بود وبیشتر ایام عمر را دریزد بسر برد وازآنجا از راه اصفهان عازم کرمانشاهان گردید تازمان وفات محمد علی میرزا پسر فتحعلیشاه حاکم کرمانشاه در این شهر باقی‌ماند شاهزادهٔ مزبور خیلی از وی احترام میکرد ووی‌را بتوقف درکرمانشاه وادار نمود سپس بمشاهد متبرکهٔ عراق رفت واغلب تألیفات کثیره خود را درآنجا باتمام‌رسانید از جمله تصانیف مشهورهٔ او شرح الزیارةالکبیره وشرح الفواید است . شیخ احمد احسائی با حرارت تمام بمخالفت ملا صدرا و ملا محسن فیض و جماعت صوفیه برخاست اما خودش هم بنابر فتوای ملا محمد تقی قزوینی تکفیر شد ملا محمد تقی چون بدست بابیها در حوالی سال ۱۸٤۷ مقتول گردید شهید ثالث لقب یافت وفات شیخ‌احمد احسائی در ۸/۱۲٤۳ ـ ۱۸۲۷ واقع شد در اینوقت قریب نودسال از عمر او میگذشت [۱]

۲٤ ـ ملا احمد نراقی که در سال ۹/۱۲٤٤ ـ ۸۲۸ بمرض وبا مرحوم شد هم شاعر بود هم فقیه و اشعاری بفارسی ساخت بسبك جلال‌الدین رومی و عنوان آنرا طاقدیس قرار داد . تخلصش صفائی بود ودرمجمع‌الفصحاء شرحی ازاحوالش مسطور است (جلد دوم صفحه ۳۳۰) .

۲۵ ـ حاجی ملا هادی سبزواری [۲] که آخرین فیلسوف بزرگ ایران است اشعاری بتخلص « اسرار » ساخته است تولدش در ۸/۱۲۱۲ ـ ۱۸۹۷ و وفاتش در ۱۸۷۸/۱۲۹۵ بود .

(۱) اغلب اطلاعات مذکوره از روضات‌الجنات صفحهٔ ۷-۲۵ اخذ شده (۲) رجوع کنید بکتاب من «سالی درمیان ایرانیان» صفحهٔ ٤۳-۱۳۱ که درآن شمهٔ از شرح حال او بقلم یکی ازشاگردانش درج گردیده است

فصل نهم

نثر نویسان (تا سال ۱۸۵۰ م)

انواع نثر

ادبای مشرقی و آنهائی که در معانی و بیان دست دارند نثر را از حیث صورت بسه نوع تقسیم مینمایند عری مقفی و مسجع ولی ما به تقسیم ساده تر نثر را بدو طبقه تقسیم مینمائیم طبیعی و ساختگی . در نظر ما نثر مصنوعی بطور کلی نایسند و نامطبوع می‌نماید . اما اجداد ما در (انگلستان) تا این درجه متنفر نبوده اند ودلیلش وجود افوئیست Euphuists های زمان الیزابت است در کتبی مثل مقامات حریری (عربی) یا انوار سهیلی (فارسی) که بیشتر بقصد مطبوع افتادن در گوش و نشان دادن فضل نویسنده نوشته شده اگر نثر مصنوع بنظر میرسد تاحدی قابل اغماض است اما کتابی که حاوی مطالب مهمه ومحتاج الیه باشد هرگاه باشر ساختگی و متصنعانه نوشته شود بهیچوجه قابل تحمل نخواهد بود این خود مورد بحث است که کدام سبك نثر نویسی را میتوان مطلقا خوب دانست و کدام را باید بد شمرد زیراکه ذوقها و سلیقه‌ها درهر مملکتی وحتی درهر ولایتی ودرهر زمانی ازازمنه متفاوت میشود چنانکه یکنفر نویسنده که درعهدی مشهور و سبکش مطبوع است درعهد دیگر چندان اعتباری بسبك وقول او نمی گذارند زیرا بر طبق ضرب المثل عربی « الناس اشبه بزمانهم منهم بآبائهم »

عبارات مصنوعی در کتب تاریخی

اما اگر یکنفر مورخ جدی مطلبی راکه بسهولت در دو سطر میتوان نگاشت دریکورق بنویسد ماحق داریم که ازوی آزرده شویم زیرا که بواسطهٔ سبك بد وسلیقه ناهنجار او مدتی از وقت ما تلف شده است .

سادگی نخستین

قبل از هجوم مغول (قرن ۱۳ هجری) نثر فارسی عموماً ساده ومستقیم بود وهیچ نثری در ایجاز واختصار بترجمهٔ بلعمی از تاریخ بزرگ طبری و سیاست نامهٔ نظام الملك و سفر نامهٔ ناصرخسرو وقابوس نامه وچهار مقاله نمیرسد

فساد زبان در زمان مغولان و سایر ملل بیگانه

مغولها و تاتارها و ترکها علی‌الظاهر برای ادبیات ایران مضر بوده اند زیرا از نثر مسجع و مطنطن و تملق آمیز ترویج میکرده اند. وصاف مورخ که در سنهٔ ۱۱۱۲[1] کتاب خود را بالجایتو تقدیم نمود[2] نخستین مفسد بزرگ زبان است و بدبختانه عدهٔ کثیری مقلد ومتابع اوشده اند.

بهبودی نثر در عصر اخیر

در عهد جدید ترقیات بسیار در نثر رخ داد وعلتش چنانکه در مورد نظم ذکر شد یکی این بود که نویسندگان زمان اخیر بقدما مراجعه کردند و از سبك محررین بعد از مغول اعراض نمودند. ودیگر توسعهٔ جدید فن روزنامه نگاری است که هرچند عموماً بیك شیوه بدیع ونغزی منجر نمیشود اما مستلزم ایجاز واستقامت است. از لحاظ طرز و ترتیب و بالاتر ازهمه از نظر استناد تاریخ بیداری ایرانیان تالیف ناظم الاسلام کرمانی (۱۹۱۰/۱۳۲۸) راکه متأسفانه بانجام نرسیده میتوان بدرجات برتاریخهای بزرگ و پر مدعای رضا قلیخان و لسان‌الملك (روضة‌الصفای میرخواند و ناسخ التواریخ) تفضیل نهاد درصورتیکه این دو کتاب بیش ازپنجاه سال تقریباً بروی تقدم نداشته اند

نمونهٔ عبارت پردازی بیمورد

در این کتاب من مایل نیستم کهاز نثرهای مصنوعی که برای نشان دادن مهارت نویسنده تحریر میشود اسمی ببرم و باین وسیله نام آن نویسندگان را مخلد نمایم و بهمینقدر اکتفا میکنم که اگر معنی عبارات مزبور در کتاب تاریخ یا سایر کتب مفیده قابل ترجمه باشد هرگاه بخواهیم ترجمهٔ خود را لایق مطالعهٔ یکنفر اروپائی بسازیم بعقیدهٔ من باید تمام زیور وزینت عباراتی را از آن کتب برداشته آنرا تلخیص نمائیم محض نمونه چند سطر از کتاب بسیار مفید و بسیار مصنوعی احسن التواریخ را که دراوائل عهد صفویه (۸/۹۸۵ـ۱۵۷۷) تحریر شده ودرفصول نخستین این کتاب مطالب بسیار از آن نقل نموده ایم میگیریم موضوع راجع است به جنگ محمد خان استاجلو باشاهرخ ذوالقدر که نابینا بوده است در بهار سال ۱۵۰۸/۹۱۴:

---

(۱) رجوع کنید به «تاریخ ادبی ایران درزمان سلطهٔ تاتار» تالیف من صفحهٔ ۸ - ۶۷

(۲) وصاف در ۷۰۲ کتاب خود را بغازان‌خان تقدیم کرد (مترجم)

در بهار که سلطان گل با حشمت و تجمل روی بتاخت الوس ریاحین آورد و بزخم پیکان خارجنود شتوی را ازگلزارمنهزم گردانید .

برآمد زکوس سحابی خروش — درآمد سپاه ریاحین بجوش
رخ خویش را ابر درهم کشید — بدعوی کمانهای رستم کشید[1]
برآورد شاخ شکوفه علم — ریاحین بیاراست خیل و حشم
ز ژاله پی فرق افراسیاب — بدامان کشان سنگ هرسوسحاب

خان محمد استاجلو به ییلاق ماردین نزول فرمود .

تمام این عبارات واشعاررادریك سطرمیتوانست بنویسد « هنگام بهارخانمحمد استاجلوبه ییلاق ماردین نزول فرمود »

اشعارلطیف وخیالات شاعرانه درمحل خود خوب وپسندیده است اما درتاریخ بیمورد و خشم انگیز است . سخن در اینجاست که متأسفانه چنانکه گفتیم تقریباً تمام ایرانیان با سواد و تمام مورخان یا شاعرند یا شعرشناس و شعردوست و برای آنها سهلترولذت‌بخش تراست که تاریخ خود را مشحون بشعر کنند تااشعاررا بتاریخ رینت بدهند . چنانکه حتی دراشعار تاریخی نیزتاریخ حقیقی موجود نیست . پس درضمن سخن راندن از نثرفارسی ازمنهٔ اخیره من اکتفا میکنم بذکر آثاری که فقط مطالب بدیعه ومفیده دارند و ازتزئیناب صوری احترازجسته‌اند . و ازلحاظ موضوع آنها را پنج نوع تقسیم مینمایم :

(۱) فقه
(۲) حکمت
(۳) علوم ـ ریاضی وطبیعی وعلوم خفیه وغریبه
(٤) تاریخ ـ عمومی وخصوصی ومحلی
(٥) رجال وتذکرهٔ احوال شخصی وسفرنامه ها

I فقه

یك طبقه بیفایده از کتب

دردورهٔ که مورد بحث ماست یعنی از استقرارسلسلهٔ صفویه تا زمان حاضر کتب فقهی در ایران منحصراست بعقاید و احکام شیعهٔ اثنی‌عشری وفرق شیخیه وبابیه وبهائیه . تمام آثارشرعیهٔ

(۱) درفارسی قوس‌قزح را کمان رستم نیز گویند .

اوائل این عهد بعربی نوشته شده و آثار اواخر نیز غالباً بهمان زبان تحریر یافته و بیشتر این کتب امروز در ممالك اسلامیه متروك و غیر مفهوم شده اند مگر برای معدودی اشخاص ذیفن و متخصص که از آنها میتوانند استفاده کنند والا عموم مردم فائده از آن نمی‌برند. یکنفر مرد فاضل کتابی درفقه یا صرف و نحو یا منطق مینویسد ودرمدرسه طلاب وحضورعلمائی که مشغول تدریس بسبك قرون وسطی هستند شهرتی بکمال می‌یابد. دیگری پیدا شده وشرحی بر آن کتاب مینویسد. دیگری شرحی بر آن شرح می‌نگارد. شخص چهارم حاشیه براین شرح اخیرمینویسد. شخص پنجم یادداشتهائی راجع باین حاشیه اخیرتحریرمیکند. بقسمی که عاقبت نتیجهٔ که بدست می آید خیلی شبیه است بعبارت خواجه نصرالدین افندی که ترکی زیرك بوده و گوید: این آب آبگوشت خرگوش است[1] یعنی غذائی عاری از طعم وقوت که بکلی مواد اصلیه در آن مستهلك شده و نمیتوان ترکیب اصلی آن را دریافت. مرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرك مصرومدیر مدرسهٔ الازهر که ظاهراً عالم اسلام در عهود جدیده نظیر اورا درنورانیت فکروعشق بزبان وادبیات عربی بخود ندیده است همیشه می گفت که تمام این مزخرفات را باید سوخت زیرا که قفسه های کتابخانه ها را پر کرده وجزغذادادن بکرم و موریانه و تاریك ساختن علم حقیقی فائدهٔ بر آنها مترتب نیست. این عقیده یکی ازعلمای بزرگ اسلام بود وما درپیروی آن تردیدی نداریم. فی‌الحقیقه همانقدر که ما کثرت آثار مفید و دلپسند مسلمین را بدیدهٔ تکریم مینگریم همانقدر هم از وجود این نوع نوشته‌ها متأثر و آزرده‌ایم. در روضات‌الجنات و قصص العلماء و غیره اسم عدهٔ کثیری از علماء را می‌یابیم که هریك چهل پنجاه الی شصت جلد ازاین قبیل کتب تألیف کرده اند اما امروز کسی آنها را نمیخواند. وجزشاگردانشان که با فشار وتهدید ممکن است آنها را دیده باشند شاید هیچکس بمطالعهٔ آنها مبادرت نورزیده باشد. حتی تعداد وذکراسامی این کتب‌هم اگر درحیزامکان‌بود برای ما فایده‌نداشت

(۱) شخصی خرگوشی برای ملانصرالدین بهدیه آورد آنرا پخته بایکدیگر بخوردند روزدیگرشخصی آمد دق‌الباب کردملا گفت کیستی گفت‌همسایه آنکه‌از برایت خرگوش آورده بود اورا بخانه‌آورد طعام‌خورانند بازروزدیگرشخصی آمد ملا گفت‌تو کیستی گفت من‌همسایه همسایه آنکه برایت خرگوش آورد گفت بسم‌الله و دروقت غذاخوردن‌قدری‌آب گرم‌پیش‌او گذاشت گفت این‌چیست گفت‌این‌آب آبگوشت آن خرگوش است نقل از کتاب ملانصرالدین ، فارسی (مترجم)

فقه بزبان فارسی عامیانه

علمای شیعه در اواخر عهد صفویه ازقبیل مجلسی‌ها کاربزرگی که کرده‌اند همان تعمیم وترویج عقاید شیعه وتاریخ واحادیث واخبار است که بزبان عوام نوشته ومنتشرساخته اند علمای مزبور دریافتندکه برای رسوخ در قلوب عامه لازم است بزبان قوم سخن برانند و بطرزی ساده چیزبنویسند وپاداش خودرانیز گرفتند. زیراکه در نتیجهٔ این اقدام عامه مردم نسبت بمذهب شیعه عشقی مفرط وعلاقهٔ کامل پیدا کردند .

خدمات مجلسی‌ها

پیش از این گفتیم که درموقع ظهورشاه اسمعیل ورسمیت‌دادن بمذهب شیعه کتب فارسی راجع باین موضوع چقدر قلیل بود وبنابر مندرجات روضات الجنات [۱] ملامحمد تقی مجلسی « اول‌شخصی بودکه بعد از استقرار سلسلهٔ صفویه به نشر احادیث شیعه همت گماشت » پسرش ملا محمد باقر مجلسی درهمین زمینه کتاب عظیم بحارالانوار را بعربی‌نوشت وتصانیف‌ذیل رابزبان فارسی تحریر کرد [۲] عین‌الحیات مشتمل بر مواعظ راجع‌به ترك دنیا ـ مشکوة الانوار ـ حلیة‌المتقین‌دراخلاق واعمال ـ حیوة القلوب در سه قسمت‌نخستین‌راجع بپیغمبران

تألیفات ملامحمد باقر مجلسی

قبل از محمد [ص] دویم راجع بمحمد رسول‌الله [ص] سوم راجع به دوازده امام اما فقط بخشی از آن باتمام رسید ـ تحفة‌الزائرین ـ جلاءالعیون ـ مقیاس المصابیح درصلوة یومیه ـ ربیع‌الاسابیع ـ زادالمعاد ورسالات کوچك بسیار . اماجای عجب است که‌درضمن این‌کتب نام یکی از مهمترین تالیفات او (حق‌الیقین) برده نشده است این کتاب در ۱۶۹۸/۱۱۰۹ تألیف شده‌و باکمال‌نظافت در ۱۸۲۵/۱۲۴۱درطهران چاپ گردیده است . مرحوم م . ا. دوبی برستین کازیمیرسکی عازم شدکه این‌کتاب را بفرانسه ترجمه نماید اما از خیال‌خود انصراف یافت و نسخهٔ اصل ترجمهٔ خودرا نزد من فرستاده تقاضاکردکه کار اورا بپایان ببرم . اما متاسفانه هیچوقت فراغت‌نیافتم که‌این خدمت را انجام بدهم اگرچه بزحمتش می‌ارزید زیراکه هیچ ترجمه‌واضح ومعتبری ازعقاید شیعه درهیچ زبان اروپائی موجود نیست .

کتب اساسی مذهب شیعه که قرآن مجید و احادیث و اخبار باشند طبعاً همه

(۱) چاپ طهران ۱۸۸۸/۱۳۰۶ صفحه ۱۲۹ (۲) ایضا صفحه ۱۱۹

بعربی است . رسالات و کتب مذهبی راکه بزبان فارسی نوشته شده است باقدری اغماض میتوان بسه طبقه قسمت نمود اصول عقاید ـ تاریخ ـ قوانین وحدود ،اما در مقام عمل عقاید وتاریخ بهم مخلوط‌شده است خاصه درقسمت مربوط باامامت که مؤلفین سعی کرده‌اند ثابت نمایندکه پیغمبر [ص] مایل بود علی (ع) جانشینش باشد و ابوبکر و عمر و عثمان‌حقوق اورا غصب کردند وائمه دوازده نفرندنه‌بیشتر و نه‌کمتر وهمان‌ها هستند که شیعیان اثنی عشری از آنها پیروی میکنند لاغیر . خلاصه در حالتیکه قسمت اول این کتب راجع بذات وصفات خداوندی است و نزدیك میشود بالهیات قسمت اخیر آنها حاوی مطالب تاریخی یانقریباً تاریخی وخاتمهٔ آنها مشتمل‌است بروصف وشرح بهشت ودوزخ وروز محشروغیره .

طبقه بندی کتب عقاید که بزبان‌فارسی است

انشاء این‌کتب بطورکلی خیلی ساده ودرست وعاری ازصنایع بدیعیه است اما عموماً تقلید ازعربی است وترتیب‌کلمات وتشکیل جملات بسبك آن زبان است . نه فقط درعباراتی که ترجمهٔ مستقیم ازعربی است بلکه درسرتاسر کتاب این شیوه‌معمول است چنانکه گوئی علمای مزبور بقدری در آیات قرآنی واحادیث متبحر شده ودماغ خودرا عادت داده اندکه حتی در موقع فارسی نوشتن هم‌فکرشان تابع عبارات‌عربی میشود ـ سطور ذیل‌که از ابتدای جلد ثانی حق‌الیقین استخراج شده[1] بخوبی این صفت عجیب رانشان خواهد داد :

«مقصد نهم در اثبات رجعت است ، بدانکه از جمله اجماعیات بلکه ضروریات مذهب حق فرقهٔ محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم (ع) جمعی از نیکان بسیار نیك وبدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمهٔ خود دیدهای ایشان روشن گردد وبعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد وبدان ازبرای عقوبت وعذاب دنیا ومشاهدهٔ اضعاف آن دولتی‌که نمیخواستند باهل بیت رسالت (ع) برسد وانتقام کشیدن شیعیان از ایشان وسایر مردم در قبرها میمانند تا درقیامت مشهور شوند چنانچه دراحادیث بسیاروارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشدیامحض

(۱) چاپ طهران ۱۲۴۱/۱۸۲۵ ورق ۱۴۲ b

کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند . »

این عبارت که کاملا بشیوهٔ عربی نوشته شده ممکن است ترجمهٔ تحت اللفظی حدیثی باشد که اصل آن نقل نشده وظاهراً ابتدای اصل حدیث باید چیزی شبیه باین باشد «لایرجع فی الرجعة الامن له محض الایمان او محض الکفر » اما نفوذ نحو عربی در سرتاسر ترجمه هویدا ومحسوس است .

۱ ـ رد بر اهـل تسنن

نوع دیگر از نوشته‌های مذهبی شیعه ردهائی است که براهل سنت وفرق : شیخیه و بابیه وبهائیه ونصاری نوشته میشود اهل تسنن بالطبع درهر رساله که راجع باصول عقاید بحث نمایـد کمابیش موردحمله واقع میگردد . زیرا که ازعهد نادرشاه تازمان حاجی شیخ الرئیس (ابوالحسن میرزا) که یکی ازدعاة اتحاد اسلام بود[1] هیچ کس نتوانسته است مخالفت این دوشعبه بزرگ اسلام را بصلح و وفاق مبدل کند .

و اگر مسالمت ووسعت نظری درنسل جوان ایرانی امروز دیده میشود بیشتر از آن جهت است که این مسائل و مناقشات مذهبی کمتر محل بحث واقع میشود نه از لحاظ متحد شدن عقاید فرق مختلفه .

۲ ـ رد برصوفیه

برضد صوفیه نیز دررساله‌های اصولی شیعه حملاتی دیده میشود خاصه در رد وحدت وجود چندین رسالهٔ مستقل نیز منحصراً در رد آنها دیده ام مثل رسالهٔ خیراتیه[2] آقای محمد علی بهبهانی کـه باعث قتل عام شدید صوفیه وکشتن عدهٔ کثیری از مرشدین آنها مثل میرمعصوم مشتاق علی و نـور علیشاه گردید[3] ومطاعن الصوفیه تالیف محمد رفیع بن محمد شفیع تبریزی که درسال ۱۸۰۶/۱۲۲۱[4] سمت تحریر یافته است . صاحب رسالهٔ اخیرالذکر برای اثبات مدعای خود حتی بانجیل هم متشبث گردیده است وقول مسیح را بیاد آورده که فرماید بر حذر بـاش از آنهائیکه در لباس گـوسفند (صوف) رو بتو مـی آیند و در بـاطن

(۱) دعوة نامه او راجع باتحاداسلام وبیبثی بسال ۱۳۱۲/۵-۱۸۹۴ طبع شد .
(۲) تاریخ تألیفش ۱۲۱۱/ ۷-۱۷۹۶ است رجوع کنید بشرح کامل وجالب توجهی که راجع باین رساله درفهرست ریو ص ٤ - ۳۳ مندرج است . (۳) برای اطلاع یافتن از تفصیل این وقایع بتاریخ ایران سرجان ملکم مراجعه کنید (چاپ ۱۸۱۵ جلد دوم صفحهٔ ٤۱۷-٤۲۲)
(٤) ازاین رساله نسخهٔ خطی خوبی دارم که در ۲۲ جمادی الثانیه ۱۲۲۲ (۲۷ اگست ۱۸۰۷) تحریر یافته است

گرگهای درنده هستند »

۳ ـ ردبر نصاری اختلاف اسلام ومسیحیت نیز باعث تحریرمقدار زیادی‌رسالات فارسی شده است و پروفسور ساموئل لی در کتاب « رسالات بحثیه راجع بمسیحیت واسلام» (کامبریج ۱۸۲٤) دراین باب نتیجهٔ مطالعات خود را مشروحاً نگاشته است . چندین کتاب راجع بهمین‌موضوع دربع اول‌قرن هیفدهم میلادی بقلم سید احمدبن زین‌العابدین العلوی نوشته شده است یکی در رد « آئینه حق‌نما» تالیف گزاویه ودیگری‌برضد یهودیها . دراین اواخر نوشته‌های هانری مارتین که از دعاة و مـروجین دین مسیحـی بـود میرزا ابـراهیم و دیگـران را واداشت جوابهائی بنویسند[۱] .

شیخیه منسوبند بشیخ احمدبن زین‌الـدین الاحسائی ازاهل بحرین کـه بنابر مندرجـات روضات‌الجنات [۲] درسن نودسالگی در۱۸۲۷/۱۲٤۳ وفات یافت بعد ازو سیدکاظم رشتی ریاست شیخیه را یافت وازجمله شاگردانش سید علـی محمد بـاب مؤسس بابیه وچند نفر از جانشینان او بوده اند .

۴ ـ رد بر شیخیه وهمچنین حاج میرزاکریمخان کرمانی نیز از شاگردهـای او بوده که بعدها طریقهٔ شیخیه را وسعت بخشید این طریقه کـه دراصل همان تشیع است که بمنتهی درجهٔ شدت رسیده بر علمای شیعه پسند نیفتاد و چند نفرازمجتهدین بزرگ ازقبیل‌حاجی ملامحمدتقی‌قزوینی‌عمووپدرشوهرقرةالعین شاعره‌مشهوره‌بابیه‌بدفع آن همت گماشتند حاجی‌ملامحمدتقی‌مزبور ازبس‌باشیخیه و بابیه‌مخالفت‌ورزید جان‌خودرا برسراین‌کار گذاشت اما شیعیان‌اثنی عشری اورا ملقب بشهید ثالث ساختند [۳] . شمهٔ ازاحوال شیخیه وتعریف مذهب آنها را دریادداشت نمرهٔ E [صفحهٔ ٤٤ ـ ۳۳٤] آخر جلد دوم کتاب خودم موسوم به « بیانات یکنفرسیاح [۴] » درج کرده ام وهمان شرح برای اشخاصیکه در مطالعه افـکار ایرانیان مبتدی باشند کفایت می کند . شیخ احمدکتب بسیار تألیف کرده که گویا تمام عـربی بوده صاحب روضات‌الجنات بعد ازذکراسم تألیفات شیخ احمد (صفحه ۲۵) در ضمن بعضی مطالب

(۱) بفهرست نسخ خطی کتابخانهٔ دارالعلم کمبریج (۱۸۹٦) صفحه ۱۳ـ۸ رجوع کنید
(۲) صفحه ٦ـ۲۵ چاپ‌طهران۱۳۰٦/۱۸۸۸(۳)جلد دوم بیانات یکنفرسیاح صفحهٔ ۸ـ۱۹۷ر ۱۲ـ۳۱۰ (٤) همچنین مراجعه نمائید برسالهٔ کـ۱۹ . ل نیکولاراجع بشیخیه تـالیف نموده (باریس ۱۹۱۰) صفحه ۷۲ فهرستی ازتصانیف شیخ احمد نیزدرآن کتاب هست .

دیگر اظهار میدارد که شیخ مشارالیه با وجود عقایدیکه خود نیز راجع بروز قیامت ابراز میداشته با صوفیه ضدیت کامل میکرده است طبعاً وسعت مشرب و عقیدهٔ که این طایفه بوحدت وجود دارند موجبات تنفر متشرعین هر مذهبی را فراهم آورده است خواه اثنی عشری یا سنی خواه شیخی یا بابی یا بهائی وحتی مسیحی . هانری مارتین البته میدانست که با ملاهای متعصب شیراز بیشتر تناسب و تجانس دارد تا با صوفیه که جماعتی رند و لاابالی در مذهب هستند در این اواخر شیخیه و بابیه که خود از یك ریشه منشعب شده‌اند با یکدیگر مخالفت ومناقشتی خیلی سخت آغاز نهادند تا حدی که یکی از علماء وفقهائی که دراواخر سال ۱۸۴۷ باب را در تبریز محاکمه و محکوم نمود ملا محمد ممقانی بود که خود ازجملهٔ شیخیه محسوب میگشت [۱]

۵ ـ رد بر بابیه و بهائیه

نهضت بابیه و بهائیه که از ایران بخارجه هم سرایت کرده و امروز بامریکا نیز وارد شده است طبعاً موجب مناقشات قلمی بسیاری گردید که مطالعهٔ تمام آنها خود محتاج تحقیقی مخصوص است و من درجای دیگر بشرح آن پرداخته‌ام [۲] مهمترین این کتب (یعنی آنهائیکه بزبان فارسی است) دو کتاب از تألیفات خود باب است یکی بیان فارسی ودیگری دلایل سبعه . ایقان بهاءالله نخستین دفاعنامه است که باذکر دلائل تدوین شده وتألیفش قبل از تاریخی است که بهاءالله ادعای من یظهره اللهی نمود اما الواح او که بیشتر بزبان فارسی است و بعد از ایقان نوشته شده ازحساب بیرون است جالبترین ومهمترین آنها الواح سلاطین است تألیفات ازلی‌ها نیز بسیار بدست میآید و بطور کلی هرشعبه از مذاهب مختلفه موجد رسالات بسیار و جدالهای قلمی بیشمار گردیده اند راجع برد بابیه و بهائیه مهمترین رسالاتی که بزبان فارسی موجود است احقاق‌الحق آقا محمدتقی همدانی [۳] (تاریخ تألیف ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸) و منهاج‌الطالبین [۴] حاجی حسین قلی است که ارمنی بوده و بدین اسلام درآمده است این رساله در ۱۳۲۰ / ۱۹۰۲ دربمبئی چاپ شد بابیه وبهائیه طرز وشیوهٔ خاصی درزبان فارسی پیش گرفته‌اند که خیلی قابل ملاحظه وتوجه است بعضی ازالواح بهاءالله که درجواب سئوالات زردشتیان تحریر یافته بفارسی

---

(۱) به بیانات یکنفر سیاح رجوع کنید صفحه ۲۷۷ ازجلد دوم (۲) بیانات یکنفر سیاح جلد ثانی صفحه ۱۷۳ ـ ۲۱۱ و کتاب «مواد لازمه برای استحضار از مذهب بابیه» صفحهٔ ۱۸۵-۲۴۳ (۳) «مواد لازمه» صفحهٔ ۱۸۹-۹۰ (٤) ایضا صفحه ۸-۱۹۶

خالص است ویك لفظ عربی ندارد اما مهمترین کتب آنها ازقبیل کتاب اقـدس بزبان عربی است ازلحاظ ادبی چه درعربی چه در فارسی بهاءالله انشاء بهائی ها را قـدری ترقی داد زیراکه سبك تحریرمیرزا علی‌محمد باب چنانکه گوبینو می‌نویسد : «تاریك وخشك وکدر» بود .

II - فلسفه

تقسیمات فلسفه

مسلمین حکمت را چنین تعریف میکنـند «علم بحقایق اشیاء بقدری که‌انسان را میسراست» حکمت بدوشعبه منقسم‌میشود نظری‌وعملی . شعب حکمت‌نظری ریاضیات وعلم‌الطبیعه وماوراء یا بعدیا فوق‌الطبیعه است وشعب حکمت عملی تهذیب‌الاخلاق وتدبیرالمنزل و سیاست‌الـمدن است . سه کتاب مشهورفارسی درحکمت عملی عبارتند ازاخلاق ناصری اخلاق جلالی و اخلاق محسنی[1] وتمام اینها زمانشان قبل ازدورهٔ است که دراین کتاب بحث میشود و بنظرم نمیآید دراین دوره هیچ کتاب مهم فارسی راجع بحکمت عملی تصنیف شده باشدپس اینجا لازمست که بذکرحکمت نظری اکتفاکنیم وبدواً بشرح ماوراءالطبیعه‌بپردازیم که ازطرفی مربوط بعقاید دینی است وازجانبی متعلق بعلوم[2]

شیعه و معتزله

این نکته متفق‌علیه است که دراوائل عهد وزمان عباسیه‌شیعیان اثنی عشری ومعتزله[3] ازارتباط کامل با هم داشته‌اند ومعلوم‌است که مذهب معتزله منورترین و فلسفی ترین مذاهب اسلامی بود و از مختصات معتزله اعتقاد اختیاروومخالفت باجبریون بود اما بعدهامذهب جبری پیش رفت وترقی وتوسعه فکری عالم اسلام را دچار وقفه ساخت . بنا بر آنچه گذشت کتبی که راجع بـذات وصفات خداوند بقلم علمای شیعه نوشته شده خیلی بیش ازتألیفات سنیان دارای‌جنبهٔ فلسفی است .

---

(۱) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران درزمان سلطهٔ تاتار تـالیف من صفحه ٤ - ٤٤٢

(۲) ظاهراً مرادش‌الهیات بمعنی الاخص باشد (مترجم) (۳) رجوع کنید بتاریـخ فلسفه اسلام تالیف د . بوئر Buer ترجمه ا . ر . جانس (لندن ۱۹۰۳) صفحه ۳۳ ، ٤٤ ، ۷۲ ، ۸٤ و کتاب گلدزیهرموسوم به Vorles ungen über der Islam صفحهٔ ۲۳٤ و ما بعد . (Heidelberg 1910)

قرض فلاسفهٔ اسلام به یونانیان

فلسفهٔ مسلمین نیز مثل علوم آنها تقریباً بالتمام مرهون یونانیان است وخودشان هم باین نکتهٔ اقرار دارند. ازاوائل عهدعباسیان (اواسط قرن هشتم میلادی) بعضی کتب معاریف فلاسفه و حکمای یونان بزبان عربی ترجمه شد تاریخ فلسفه اسلام از آن وقت تا زمانیکه از هجوم قوم مغول ضربتی مهلك برعالم اسلام وارد گردید و بغداد و خلافت عباسی زیروروشد. (وسط قرن ۱۳ میلادی) چندین بار بقلم مستشرقین اروپائی تحریر شده است محض اطلاع بر تاریخ مجمل حکمت اسلامی و خدمات فلاسفه بزرگ و مذاهب مختلفه آنها کتاب «تاریخ حکمت اسلامی» تألیف دکترت. ج. بوئر وترجمهٔ انگلیسی آن بتوسط ا. ر. جانس بهترین کتب است و عامه قارئین میتوانند از آن استفاده نمایند. دراینجا لازم است اشاره شود که فقط یکی از اشخاصیکه در آن کتاب ذکرشده زمانش بعد ازانقراض خلافت عباسیان بوده و آن ابن خلدون است (تولدش درتونس ۱۳۳۲ ووفاتش درقاهره ۱۴۰۶) واین شخص فوق‌العاده و بی‌نظیر بود «نه سابقی داشت و نه لاحقی».[۱]

اشکالی که در تعیین طرز و مقام فلسفی ایرانیان در عهد اخیر موجود است

سؤالیکه اینجا باید جواب گفته شود اینست: ایران که درقرون اول هجرت این‌همه فلاسفه «معروف به حکمای عرب»[۲] بوجود آورده آیا بعد از اول قرن شانزدهم میلادی هم هیچ حکیم‌الهی تولید کرده‌است؟ برای جواب باین سئوال شخص باید علاوهٔ بر اطلاع کامل از زبان عربی وفارسی وقوفی از تاریخ فلسفهٔ عرب ویونان (خلاصه تمام فلسفهٔ عمومی) داشته باشد و من ابداً مدعی این احاطه نیستم. وبرای سنجیدن و قضاوت کردن در آثار علمیه مسلمین نیز همین اشکال پیش می آید. آیا چند نفر از عشاق رباعیات عمر خیام با مستر وپیك Woepecke هم عقیده شده‌ورسالات عربیه خیام‌را که درعلم جبر است

(۱) کتاب دکتر بوئر فصل مذکورصفحه ۲۰۸ (۲) علت تسمیهٔ آنها بحکمای عرب این است که عموماً بزبان عربی چیزمی نوشته‌اند و حتی امروزهم تا درجه لسان‌علمی مسلمین‌عربی است چنانکه سابقاً لاتینی زبان علمی عالم مسیحیت بشمار میرفت.

خواهند پسندید؟ عربی دانستن کافی نیست که شخص بگوید الرازی در طبابت مقدم بوده یا ابن سینا در آلمان راجع باین شعبه که تخصص کامل میخواهد خیلی بیشتر از سایر ممالك زحمت کشیده شده مثلا کتاب دکتر ا. ویدمن Weidemann از اهالی ارلانکن (راجع بمناظر و مزایا و فیزیك وغیره) و کتاب دکتر جولیوس هیرشبرك Hirschberg ازاهالی برلین (درباب کحالی) کتاب دکتر ماکس‌شیمون (درتشریح وغیرذلك) اماموضوعات بسیار مانده که هنوز دست نخورده است و کمتر مستشرقی قابل اقدام بآن دیده میشود درخصوص حکمت ایران ازسیصد وچهار صد سال باین

شش فیلسوف معروف ایران درازمنهٔ اخیر

طرف آنچه‌میتوان گفت‌همین است که‌قریب‌شش نفر ازمتفکرین ظهور کرده اندکه فیمابین هموطنان خودشهرتی بکمال کسب نموده اند اما تاچه پایه این‌معروفیت شایسته وبجا بوده مسئلهٔ است که تاکنون جواب کافی بآن داده نشده است . اسامی این متفکرین‌بترتیب‌قدمت تاریخی از اینقرار است : ۱ ـ شیخ بهاءالدین العاملی (متوفی بسال ۱۶۲۲/۱۰۳۱) ۲ـ میرداماد(متوفی بسال۱۰۴۱/۲ ـ ۱۶۳۱) ۳ ـ ملاصدرا (متوفی بسال ۱/۱۰۵۰ ـ ۱۶۴۰) ٤ ـ ملامحسن فیض (متوفی بعد از سال۱۰۹۱/۱۶۸۰) ٥ ـ ملاعبدالرزاق اللاهیجی ٦ ـ حاج‌ملاهادی سبزواری که زمانش خیلی نزدیك بماست وتاریخ وفاتش سنه ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ است .

حکمت و کلام

حکمای اسلام دوطبقه اند بعضی فلسفهٔ خودراتابع دین قرار داده انده وبرخی باین حدود محدود نیستند . طبقه اولی را متکلمون یا اهل‌کلام می‌نامند . The Schoolmen or Dialecticians [1] طبقه‌ثانیه حکما یافلاسفه هستند . از شش نفر سابق الذکر ملاصدرا تحقیقاً وحاجی‌ملاهادی محتملا جزء طبقهٔ ثانویه بوده اند ولی چهار نفر دیگر از طبقهٔ اولی محسوب میشده اند وهرچند ازلحاظ فلسفه رتبهٔ آنها به بلندی دونفر سابق نیست اما ازحیثیات دیگر آنهارا ادبا ونویسندگان بزرگی باید دانست [2]

شرح حال این شش نفر باستثنای حاجی‌ملا هادی که زمانش متأخر است در

(۱) رجوع کنید بکتاب بوئر-٤۲۳(۲) فیض ولاهیجی درفلسفه مقام عالی دارند واز آنها بالاتر میرداماد است که در بعضی مسائل حکمت منفرد است و ملا صدرا مکرر بعظمت مرتبه او اشاره کرده است (مترجم)

روضات الجنات وقصص العلماء مسطوراست وماغیراز آنچه سابقا راجع بآنها نوشته‌ایم مطالب ذیل رانیز از آن کتاب استخراج کرده می‌نگاریم .

پنج نفرنخستین تقریباً همه معاصر وتاحدی بایکدیگرمربوط بوده اند شیخ‌بهاء الدین ومیرداماد نفوذفوق‌العاده‌داشتندوطرف‌محبت‌شاه‌عباس اول‌بودند معذلک بنابر روایت سرجان ملکم [۱] رقابت وحسادتی نسبت بیکدیگر ظاهر نمیساختند .ملاصدرا شاگرد این دونفر بود [۲] وملا محسن فیض‌وملاعبدالرزاق لاهیجی‌هردو شاگردوداماد ملا صدرابودند .

۱ ـ شیخ بهاءالدین العاملی

شیخ بهائی
تولد۹۵۳/ ۱۵۴۶
وفات ۱۰۳۱/۱۶۲۲

شیخ بهاءالدین محمدبن حسین‌بن عبدالصمد الحارثی‌العاملی الهمدانی الجبعی یکی از علمای شیعه بود که از جبل عامل شامات بایران آمدند و نسبت عاملی که بآن شهرت یافته از اینراه است اما ایرانیان او را عادة شیخ‌بهائی میخوانند پدرش شیخ حسین از شاگردان شیخ زین الدین شهید ثانی بود بعد از آنکه استادش بجرم تشیع بدست ترکها مقتول گردید بایران آمد وشیخ بهائی همراه او بود پس ازورود باسمی وجد بلیق بتحصیل علوم دینیه وریاضیات وطب‌همت گماشت .

معلمین او

معلمین او غیر از پدرش عبارت بودند از : ملاعبدالله یزدی شاگردجلال‌الدین دوانی صاحب اخلاق جلالی که او نیز از تلامذهٔ سید شریف جرجانی بود وریاضیات را نزد ملاعلی مذهب و ملا افضل قائنی وطب را درخدمت علاءالدین محمود [۳] تحصیل کرد چندی نگذشت که شهرتی فوق‌العاده در قضا تحصیل نمود و صدر یا شیخ الاسلام اصفهان شد . بعد از چندی آرزوی طواف مکه بروی‌استیلا یافت ودرمراجعت از حج ملبس بلباس درویشی‌شده تمام‌عراق ومصر و حجاز وشام‌را سیاحت کرد وبا علما وفضلای بسیار آشنائی یافت وعرفای بزرگ را ملاقات نمود .

---

(۱) تاریخ ایران چاپ (۱۷۱۵) جلد اول صفحه ۹ - ۵۵۸ این حکایت در قصص العلما و روضات‌الجنات نیزهست ص ۱۱۵ (۲) روضات‌الجنات ۳۳۱ (۳) در جلد اول تاریخ عالم آرای‌عباسی جزءمردمان بزرگ‌عهدشاه‌عباس شمهٔ ازحال اوهست و بعضی قسمتهای راجع بشیخ بهائی و میرداماد که دراین فصل دیده‌میشود ازهمان‌عالم آرای عباسی منقولست

شیخ بهائی روز ۱۷ محرم ۹۵۳ (۲۰ مارچ ۱۵٤٦) در بعلبك شام تولد یافت و در ۱۲ شوال ۱۰۳۱ (۲۰ اگست ۱٦۲۲) وفات نمود .[۱] کتب معتبره اش عبارتند از جامع عباسی که حاوی فتاوی شرعیة است وزبده ومفتاح الفلاح و تشریح الافلاك وخلاصة الحساب و کشکول شامل حکایات بسیار ونصایح و اشعاری متفرقه که بعضی از آنها بزبان فارسی است[۲] ویك مثنوی فارسی موسوم بنان وحلوا حاوی سرگذشت مؤلف در سفر مکه ومثنوی دیگری بنام شیروشکرمنتخبی از این دومثنوی وازغزلیات او در مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۱۰ ـ ۸ مسطور است .

۲ ـ میر داماد

میر محمد باقر استرآبادی متخلص باشراق المشتهر بداماد تحصیلات ابتدائی را درمشهد شروع کرد اما قسمت اعظم ایام حیات را در اصفهان بسر برد و چنانکه دیدیم طرف احترام شاه عباس واقع گردید وهنگامیکه صاحب عالم آرابتحریر تاریخ خود اشتغال داشت ۱٦۱٦/۱۰۲۵ میرداماد در اصفهان میزیست لقب داماد فی الحقیقة از القاب پدرش سید محمد بود که دختر شیخ علی بن عبدالعالی از فقهای معروف را بحبالهٔ نکاح درآورد . وفات میر محمد باقر در ۲/۱۰٤۱ ـ ۱٦۳۱ اتفاق افتاد بیشتر تصنیفاتش بزبان عربی بود اما اشعاری بفارسی تحت تخلص اشراق دارد .

ملاحظات عادات مگس نحل

ظاهرا ذوقی بـرای تحقیق در حکمت طبیعی داشته و بنابـر مندرجات قصص العلماء میرگفت برای زنبور عسل بیتی ازشیشه درست کردند تا ترتیب تولید عسل را به بینند و بر اعمال زنبور آگاهی حاصل نماید وهمچنین درقصص مسطور است که ملا صدرا میر را در خواب دید وازو سئوال کرد که : « مردم مرا تکفیر کردند وشما را تکفیر نکردند بااینکه مذهب من ازمذهب شما خارج نیست علت چیست ؟ » میرداماددر جواب گفت : « من مطالب حکمت

میرداماداز ملاصدرا محتاط تر بود

(۱) مزارش درجوارحرم حضرت رضا (ع)درمشهد طوافگاهست ماده تاریخ وفاتش بنابر قول محمد طاهر نصر آبادی این مصراع است «افسرفضل اوفتادبی سروپاگشت شرع» بنابرین جمع حروف : ض + ل + رسنه ۱۰۳۰ میشود . این مصراع را باتغییر محل کلمات شرع وفضل ماده تاریخ مجلسی قرار داده اند (مترجم) (۲) در چاپ مصر این اشعار را حذف کرده اند (چاپ ۱۳۰۵ / ۸) اما در چاپ طهران (۱۳۲۱ / ٤ - ۱۹۰۳) دیده میشود.

را چنان نوشته ام که علماء از فهم آن عاجزند وغیر اهل حکمت کسی آنهارا نمی‌تواند فهمید وتو مطالب حکمت را مبتذل کردی وبنحوی بیان نمودی که اگر ملامکتبی کتابهای ترا به بیند مطالب آن را می‌فهمد و لذا ترا تکفیر کردند و مرا ننمودند »

۳ ـ ملا صدرای شیرازی

ملاصدرا متوفی بسال ۱۰۵۰ / ۱ ـ ۱۶۴۰

صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر بملاصدرا فرزند منحصر بفرد مردی پیر بود . پس از رحلت پدر از شیراز به اصفهان سفر کرد وچنانکه گفتیم درخدمت شیخ بهائی و میر داماد بتحصیل اشتغال یافت و از هردو اجازه گرفت که کتب آنها را شرح نماید . سپس بیکی از قراء قم [۱] رفت وگوشه اختیار نمود وبقناعت روزگار گذاشت وبتفکر و تعمق در فلسفه مشغول شد . گویند هفت مرتبه پیاده بزیارت خانه خدا رفت و در پایان سفرهفتم چون ببصره رسید بدرود زندگانی گفت سنه ۱۰۵۰ / ۱ ـ ۱۶۴۰ ازملا صدرا پسری ابراهیم نام باقی ماند که ازطریقه پدر پیروی نکرد وبالعکس باوی ابراز مخالفت نمود وباین مباهات کرد که «اعتقادش اعتقاد عوام است » این مختصر شرح حال ملاصدرا مأخوذ است . از روضات الجنات (ص ۲ ـ ۳۳۱) وقصص العلماء و علاوه

تاثیر مذهب ملاصدرا در عقاید شیخیه و بابیه

براین اطلاعات فقط میتوانم بگویم که بنابر اشارهٔ که در مقدمهٔ اسفار می‌نماید ازعلماء متشرعین زحمت بسیار براو وارد آمده وشیخ احمد احسائی مؤسس مذهب شیخیه شروحی بردو کتاب حکمت العرشیه ومشاعر او نگاشت . پس شیخ محمد اقبال دراین قول محقق است که میگوید : [۲] «فلسفهٔ ملاصدرا منبع ومنشا الهیات اولیه فرقهٔ بابیه است » ونیز او گوید « ریشهٔ حکمت این فرقهٔ عجیبه را باید در افکار شیخیه تجسس کرد زیرا که شیخ احمد احسائی بانی آن مذهب باشوق ودلباختگی هرچه تمامتر فلسفهٔ ملا صدرا را تحصیل می‌نمود وبر کتب او شرحهائی نگاشته است » [۳]

---

(۱) قریه کهك قم (مترجم) (۲) توسعهٔ فلسفهٔ ما بعد الطبیعه در ایران (لوزاك لندن ۱۹۰۸) ص ۱۷۵ (۳) شیخ احمد الاحسائی از معتقدین و متابعین ملاصدرا نبود بلکه اعداعدو او بشمار میرفت ت. زدر میان حکمای ایران میرزا ابوالحسن جلوه را نباید فراموش کرد (ت. ز) من اورا درزمستان ۸ ـ ۱۸۸۷ درطهران ملاقات نموده‌ام رجوع کنید به کتاب من «یك سال درمیان ایرانیان» ص ۱۴۶ (مؤلف)

کتب عمده ملاصدرا

مؤلفاتش تاحدی که من مطلعم بعربی است ومشهور تـریـن آنها اسفار اربعه [1] و شواهدالربوبیه است کتاب اسفار بقطع بزرگ در ۱۲۸۲ /۱۸۶۵ وشواهدالربوبیه بانضمام حاشیه حاجی ملاهادی سبزواری بدون تاریخ درطهران چاپ گردیده‌است . از جملهٔ آثار ملاصدرا که‌من هنوزندیده‌ام بنابر مندرجات روضات الجنات (ص ۳۳۱) کتب ذیل را باید شمرد : شرح اصول کافی و کتاب شرح‌الهدایه وحاشیه برالهیات شفای ابوعلی سینا و شرحی بر حکمت الاشراق (که گویا مقصود کتاب شیخ شهاب الدین سهر وردی مشتهر بالمقتول‌است که به‌تهمت زندقه کشته شد واز بزرگان معروف و مظلوم است) و کتاب واردات القلبیه و کسر اصنام الجاهلیه وچند تفسیر راجع ببعضی سور قرآنیه است وغیر ذلك

بیانات گوبینو راجع بملا صدرا

باوجود شهرت ورواج فلسفه ملاصدرا درایران فقط دوخلاصه خیلی سطحی وناقص از طریقه فلسفی او در السنهٔ اروپـائـی دیده‌ام . کنت گوبینو چند صفحه راجع بعقاید ملاصدرانگاشته [2] اما معلومات او ظاهرا بالتمام از دروس شفاهی معلمینش مأخوذ بود و معلمین مزبور هم علی‌الظاهر اطلاع کاملی نسبت بآن عقاید نداشته اند . خلاصه گوبینو در پـایان شرحیکه راجع بملاصدرا نوشته گوید : « طریقه حقیقی ملاصدراعینا متخذ از ابوعلی سیناست » درصورتیکه صاحب روضات الجنات صراحة راجع بملاصدرا مینویسد : « کان ... منقحاً اساس الاشراق بمالا مزید علیه ومفتحاً ابواب الفضیحه علی‌طریقة‌المشاء والرواق » و معلوم است که ابوعلی سینا ازپیروان ارسطو و تـابع طریقهٔ مشائیون بوده است .

عقیده شیخ محمد اقبال

تعریفی مختصرترولی جدی تروصحیح ترکه از مذهب‌ملاصدرا نموده اند آنستکه شیخ محمد اقبال کرده است . مشارالیه یکی از شاگردان سابق‌دکتر مك تاگرت Mc Tagart بود که

---

(۱) گوبینو در معنی اسفار که جمع سفر است « یعنی کتاب » اشتباه کرده و آنرا جمع سفر گرفته ودر کتاب « مذاهب وفلسفه های آسیای وسطی ۱۸۶۶ ص ۸۱ » می نویسد : « بعلاوه ملاصدرا چند کتاب دیگر راجع بمسافرت (سفرنامه نوشته است) همچنین در ترجمهٔ عنوان یکی از کتابهای نخستین باب اشتباه کرده‌است و آن کتاب زیارتنامه است گوبینو آنرا (کتابی راجع بزیارت خود» ترجمه میکند (مؤلف). (رجوع شود بملحقات مترجم) (۲) مذاهب و فلسفه ها و غیره «۱۸۶۶» ص ۹۲ - ۸۰

درهمین دارالعلوم کمبریج بتحصیل اشتغال داشت وامروز خودش یکی از متفکرین معتبر ومبتکر هندوستان بشمار میرود ودرحق ملاصدرا در کتاب کوچك وبسیار عالی خود موسوم بتوسعهٔ حکمت الهی در ایران . جزئی از تاریخ فلسفهٔ مسلمین ص۱۷۵[۱] شرحی می‌نگارد اما در باب حاجی ملا هادی سبزواری بیشتر تفصیل داده (ص۹۵ـ۱۷۵) ووی را جانشین ملاصدرا میشناسد . چنانکه بعد مذکور خواهد شد حاج ملا هادی برخلاف ملاصدرا مطالب را بفارسی نگاشته وگرد عبارات عربی نگشته است .[۲]

نفوذ شیخ‌محیی‌الدین العربی

دراینجا لازم است گفته شود که ملاصدرا احترام واعتقاد بسیار نسبت بشیخ‌محیی‌الدین ابن‌العربی مغربی معروف ابراز میداشته است وهرچند مغربی ایرانی نبوده اما نفوذش درممالك ومذاهب افراطی فلسفه وعرفان ایران از اغلب حکما وعرفا بیشتراست .

٤ ـ ملامحسن فیض کاشانی

ملامحسن فیض
تاریخ‌وفات‌درحدود ۱۶۸۰/۱۰۹۱

محمدبن مرتضی الکاشانی که اورا محسن متخلص بفیض مینامند از اهل کاشان وچنانکه گفتیم شاگرد خاص ومحبوب و داماد ملاصدرا بود . درروضات الجنات (۹ ـ ۵٤۲) وقصص‌العلماء از احوال اوبیشتر از اسنادش نقل نموده اند . وچون نه‌تنها فقیه وحکیم‌بوده بلکه‌درشعرنیز دست‌داشته احوالاتش درریاض‌العارفین (ص۶-۲۲۵) ومجمع‌الفصحاء (جلد دوم ص۶ ـ ۲۵) مسطوراست .

فعالیت خارق العاده اودر تألیف‌و تصنیف

فعالیت او درراه تحقیق وتحریر فوق‌العاده بوده‌بنابرمندرجات قصص‌العلماء قریب دویست کتاب ورساله تالیف کرد و کمتر کسی از معاصرین یا متقدمین درکثرت تصنیفات از او سبق

---

(۱) لندن‌لوزاك و کمپانی ۱۹۰۸ .
Developement of metaphysics in Persia : a contribution tohe History of Muslim philosophy محمداقبال فلسفه شخصی خود را دریك‌مثنوی فارسی موسوم به اسرارخودی بیان کرده(وبنابرفهم واستنباط من‌عقیدهٔ او نوعی از افکار و فلسفهٔ نیچه Nietzsche است بلباس مشرقی) این‌مثنوی‌در مطبعهٔ دارالعلوم لاهور چاپ شده‌ور فیق وهمکار من دکتر ر . ا نیکلسون آنرا ترجمه بانگلیسی نموده و لندن ما کمیلان و کمپانی ۱۹۲۰ .

(۲) کتب عربی‌هم دارد مثل منظومه وشرح‌اسماء (که شرح‌جوشن کبیر و دعای‌صباح است) و حواشی براسفار و غیره . (مترجم)

برده اند مگر ملا محمد باقر مجلسی . در قصص العلماء اسم ٦٩ کتاب او نوشته شده که آخـریـن آنها شرح الصدر [۱] در احـوال خـود مـؤلف است امـا در روضات (٦ ـ ٥٤٥) راجع بتالیفات او شرح مفصلتری مسطور وسال تألیف اغلب آنها نیز مذکور است .) تاریخ تألیف این کتب درفاصله سنوات ۱۰۲۹/۱٦۲۰ و ۱۰۹۰/۱٦۸۰ بوده است .) درسال ۱۰۹۰ که بعضی آنرا تاریخ وفاتش میدانند هشتاد وچهار سـال از [۲] سنین عمرش میگذشته است . از اینقرار تولدش در حدود ۸/۱۰۰٦ ـ ۱۵۹۷ واقع میشود از مفاتح الشرایع تألیف ملامحسن یك نسخه دردست دارم که علی الظاهر خط مؤلف است تاریخ تحریرش سنهٔ ۳/۱۰٤۲ ـ ۱٦۳۲ است .

فال مناسب

هنگامیکه ملامحسن عازم شد که خانواده خود را در کاشان ترك کرده بشیراز رفته و در مجلس درس سید ماجد بحرینی عالم معروف حاضر شود پدرش اجازه نداد وعاقبت موکول بتفأل قرآن واشعار منسوبه بعلی بن ابیطالب (ع) نمودند در تفأل باقر آن سورهٔ ذیل آمد (سورهٔ نهم آیهٔ ۱۲۳) (فلولانفرمن کل فرقة منهم طائفة لتفقهوافی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم للعلهم یحذرون» و از اشعار امیرالمؤمنین ابیات ذیل آمد که کلمات «صحبة مـاجـد» بسیار مناسب افتاد زیرا که اشاره باسم سید ماجد سابق الذکر بود .

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی	و سافر ففی الاسفار خمس فوائد
تـفـرج هـم و اکتساب معیشة	و علـم و آداب و صحبة مـاجد
فان قیل فی الاسفار ذل و محنة	وقطع الفیافی و ارتکاب الشدائد
فموت الفتی خیر لـه من قیامـه	بـدار هـوان بین ذل وحـاسد

بعد از این امر صریح دیگر پدر ملامحسن را مانع نشد واجازه داد که بشیراز برود ملا محسن هم ببلدهٔ مزبوره رفت ونزد سید ماجد مشارالیه وملاصدرا بتحصیل مشغول گردید . درقصص العلماء تاریخ این مسافرت را سنهٔ ۵/۱۰٦۵ ـ ۱٦۵٤ نبث شده ولی قابل قبول نیست زیرا که دراینصورت درسن شصت سالگی باید بطور جدی مشغول تحصیل شده ودختر ملاصدری را گرفته باشد .

---

(۱) این کتاب در ۵/۱۰٦۵ ـ ۱٦۵٤ تحریر یافته است رجوع کنید به روضات الجنات ص ٥٤٦ در چاپ هندوستان قصص العلماء بغطا آنـرا شرح الصور نـگاشته انـد .
(۲) روضات الجنات ص ٥٤۲ و ٥٤۹

ضدیت شیخ احمد احسائی با ملا محسن

صاحب قصص‌العلماء ملا محسن را اخباری صرف وصوفی و از معتقدین شیخ محیی‌الدین ابن‌العربی دانسته است شیخ احمد احسائی که بنا بر آنچه گفتیم[1] شروحی بر دو جلد از کتب ملاصدرا نگاشته خیلی ازملامحسن متنفر بوده واورا بجای «محسن» «مسیئی» میخوانده و شیخ محی‌الدین بزرگ را مممیت‌الدین میگفته است، در قصص‌العلماء حکایتی شبیه بافسانه دیده میشود ازاینقرار: «در زمان شاه عباس شخصی را پادشاه فرنگ فرستاد که ایرانیان را بدین نصاری هدایت نماید و آنرسول کارش آن بود که هر که چیزی دردست میگرفت اوصاف آن شیئی را بیان میکرد[2] ملامحسن تسبیحی از تربت سیدالشهداء علیه‌السلام بدست گرفت آن شخص در دریای فکرغوطه ور شد وچون اصرار کردند که باری چیزی بگوگفت: «عاجز نمانده ام ولی بقاعدهٔ خود چنان می‌بینم که دردست توقطعهٔ ازخاك بهشت است و الان فکر کردن من از این بابت است که خاك بهشت چگونه بدست تورسیده است» ملا محسن گفت راست گفتی و بیان کرد که چه در دست داشته و اورا متقاعد کرد که دین اسلام بپذیرد وبنا برقول صاحب کتاب آن شخص بدین اسلام درآمد. ملا محسن اگرچه در بسیاری مواقع نهایت تقدس وتقوی ابراز میداشت برخلاف فقها غنا را جایزمیدانست. بهترین تألیف‌فارسی او ظاهراً ابواب‌الجنان است که در ۱۰۵۵ / ۱۶۴۵ تدوین شده و موضوعش[3] صلوة ولزوم آن است[4] اما از تألیفات کثیرهٔ اوعدهٔ قلیلی بطبع رسیده و اکنون متداول است ودراین عصراسم اورا مردم بهتراز تألیفاتش می شناسند[5]

غلبهٔ ملا محسن بر شخص عیسوی

---

(۱) حاشیه ۲۶۱ این کتاب (۲) این راجبی و ضمیر گویند بترجمهٔ که از چهار مقاله کرده‌ام رجوع کنید صفحه ٦٤ و نمرهٔ ۲ ازاوراق ملصقه وص ۱ - ۱۳۰ (مؤلف) بحواشی چهار مقاله صفحه ۲۰٦ رجوع شود (مترجم) (۳) ظاهراً صلوة جمعهٔ وعیدین اضحی و فطر مقصود است (مترجم) (٤) این کتاب را با تألیف متأخری که دارای همین اسم و موضوعش اخلاق است نباید اشتباه کرد (مؤلف) رجوع شود بحاشیه صفحهٔ ۲٦۰ که انتساب ابواب‌الجنان بفیض تردید شده است (مترجم) (٥) یکی از بهترین کتب ملا محسن فیض کلمات مکنونه است (ت. ز)

۵ ـ ملا عبدالرزاق لاهیجی

ملا عبدالرزاق لاهیجی

احوال شخصی که موضوع این قسمت است با ملا محسن فیض خیلی شباهت دارد زیرا که شاگرد ملا صدرا بود و در شعر فیاض تخلص میکرد ولی آثارش هرچند کمتر از فیض است امروز بیشتر رواج وطالب دارد. گویا معروفترین کتب او یکی گوهر مراد باشد که

گوهر مراد

بزبان فارسی وراجع بحکمت است ودیگری سرمایهٔ ایمان که هم چنین بفارسی تحریر یافته و هردو بچاپ رسیده اند. شرحی که درروضات‌الجنات (ص ۳ ـ ۳۵۲) وقصص‌العلماء ازو نوشته اند مختصر و غیرکافی است صاحب قصص با تأسف میگوید که مؤلفاتش تمام بر وفق شرع بود اما معلوم نیست که تا چه حد با اعتقاد شخصی خودش مطابق می‌آید و تا چه میزان محض تقیه و احتیاط این قسم چیزها را مینوشته است و این قول صاحب قصص تا حدی مؤید عقیدهٔ گوبینو است.

میرابوالقاسم فندرسکی

بیش از آنچه قبلا راجع بمیرابوالقاسم فندرسکی گفته‌ام در اینجا چیزی نمی‌نگارم ودرباب این وجود مبهم که گوبینو وی را یکی ازسه معلم ملا صدرا دانسته است باختصار میکوشم. زیراکه علاوه برشرح مختصری که در ریاض‌العارفین[1] و مجمع‌الفصحاء از احوال او دیده می‌شود. وشعری که درهردوتذکره مزبورعینا تکراریافته وشمهٔ که دردبستان[2] راجع باو مسطوراست وویرا بمرافقت ومشارکت با شاگردان کیوان وپرستش آفتاب منسوب میسازددیگرنسبت به احوال وطریقه فلسفی اوچیزی بدست من نرسیده‌است علی‌الظاهر بهتر است که اورا قلندر بنامیم تا فیلسوف وگویا درفضای اصفهان که مرکز شیعهٔ اثنی عشری بود حوصله بروی تنگ شد ومجبوراً از آنجا رخت بهندوستان کشید واگربقول صاحب‌ریاض‌العارفین که گوید مزارش دراصفهان معروف ومعلوم‌است اعتماد بتوان کرد فندرسکی دراواخرعمر باید ازهند بایران مراجعت کرده باشد.

گوبینو (ص ۱۱۰ ـ ۹۱) چندنفر ازحکمائی را که بعد از ملا صدرا ظهور کرده اند تا زمان توقف خودش درایران اسم میبرد اما اغلب دارای اهمیت وابتکار

(۱) ص ۶ ـ ۱۶۵ (۲) ترجمه شی‌وترویر «لندن ۱۸۴۳» جلداول ص ۱ ـ ۱۴۰

خاصی نبوده اند وما دراینجا فقط بشرح یکنفر دیگر از حکما می‌پردازیم که درزمان گوبینو حیات داشته است ومشارالیه درحقش مینویسد « شخصی‌مطلقاً بی‌نظیر» است .

۶ ـ حاجی ملا هادی سبزواری

حاجی ملاهادی‌سبزواری ولادت۱۲۱۳/۸ ـ۱۷۹۷ وفات ۱۲۹۵/۱۸۷۸

لازم نیست که مفصلا راجع باین‌حکیم‌عهد جدید بحث نمائیم زیراکه شیخ محمد اقبال در آخر کتاب خودموسوم به « توسعهٔ الهیات در ایران »[1] عقاید فلسفی او را مفصلا نگاشته است . و من هنگامی که در زمستان ۸ ـ ۱۸۸۷ درطهران نزد یکی‌ازشاگردانش‌تحصیل می کردم شمهٔ از حالات استادرا یادداشت نموده وترجمهٔ انگلیسی آنرا در کتاب خود « سالی میان ایرانیان» درج ونشر کرده ام .[2] مطابق این شرح که قسمتی از آن‌نقل قول‌پسر حاجی ملاهادی است حکیم مزبور پسر مهدی بوده ودر ۱۲۱۲/۸ـ۱۷۹۷ تولد یافته وبدواً درمسقط‌الرأس‌خود سبزوار شروع بتحصیل کرده سپس بمشهد واصفهان‌رفته نزد ملاعلی‌نوری تلمذ کرده‌است . بعد ازحج گذارش بکرمان‌افتاد واز آنجا زنی گرفت و بسبزوار‌رفته وبقیه‌ایام‌حیات‌رادر این‌شهر بسر برد ودر۱۲۹۵/۱۸۷۸ بدرودجهان گفت.

آثار حاجی‌ملاهادی

مؤلفات مشهورهٔ فارسیهٔ او عبارتند از اسرار الحکم و شرح لغات وعبارات مشکله مثنوی و بعربی منظومهٔ در علم منطق و منظومهٔ در حکمت سروده وتفسیری بردعای صباح وجوشن‌کبیر نگاشته . و حواشی متعدده برشواهد الربوبیه وسایر مصنفات ملاصدرا تحریر کرده است درشاعری اسرار تخلص داشته و صاحب ریاض‌العارفین (۲ ـ ۲۴۱) مختصری از احوالش را نگاشته ومیگوید در حال‌تحریر (سنه ۱۲۸۷ / ۲ ـ ۱۸۶۱)شصت سال‌ازعمر شریفش‌میگذرد اغلب تألیفاتش در ایران چاپ سنگی شده است .

III علوم ـ ریاضیه وطبیعه وفنون غریبه خفیه

تطور علوم عرب و نسبت آن باحکمت

چنانکه گفته‌شد ریاضیات وطبیعیات وماوراءالطبیعه(یا مابعد الطبیعه) اجزاء فلسفهٔ نظریه محسوب‌میشوند . واینکه‌فلاسفه اسلام‌قبل ازهرتجربه واستقراء وتحقیقی درعوامل وحوادث

(۱) ص ۵۹ - ۱۷۵ (۲) ص ٤ - ۱۳۱

طبیعی اظهار نظر واتخاذ عقیده میکرده اند گویا سببش همین است که آنها را جزء فلسفهٔ نظریه میدانسته اند وبآن نظر در وقایع طبیعی می‌نگریسته اند . علومی کـه موسومند بعربی یااسلامی کلیةمیراث یونان هستند دورهٔ مشعشع علوم‌در قرن‌نخستین خلافت عباسیان بوده (۷۵۰ ـ ۸۵۰) وخلفا خاصه منصور وهارون ومأمون بذل‌جهد وصرف وجه میکردند که مؤلفات فلاسفه وطبیعیون و اطبای یونانی در نهایت خوبی ودقت بعربی ترجمه شود وخدمت بزرگی که بانسانیت کرده اندااینست که علوم‌یونانی را درایام مظلم قرون وسطی حفظ کرده بزمان تجدد بزرگ (رنسانس)انتقال داده‌اند

عربها بر میراث یونانیان چه‌افزوده اند ؟

اینقدر متیقن است اماهسئلهٔ مشکلتری باقی‌است که هنوزحل نشده و آن اینست که آیاعرب ها فقط حامل و ناقـل علوم یونانی بوده اند یا تغییر و افزایشی هم در آن روا داشته اند و اگر تغییر و اضافه در آن شده آیا نسبت باصل ترقی و تکامل محسوب میشود یانه . راجع باین مسائل خاصه آنچه مربوط بطب است من در کتاب « طب عربی »[1] بحث کرده ام اما چون اطلاع کامل ازکتب اصلی یونانی بـدست نیاوردم خیلی بـزحمت افتادم . اگر کسی بخواهد درزمینهٔ طب وریاضیات وطبیعیات ونجوم و شیمی مسلمین سخن براند بایددارای سه صفت باشدکه کمتر در یکنفر جمع تواندشد اولا آشنائی باعلمی که تحت مطالعه قرار میگیرد . ثانیا دانستن زبان عربی (وبرای فهم کتب‌اخیره دانستن‌زبان فارسی وترکی نیز)ثالثاً دانستن زبان یونانی . درخصوص طب‌من‌اینطور نتیجه گرفتم که ابوبکر محمدبن زکریاالرازی درطب‌خیلی بالاتر از ابوعلی سینا که از او مشهور تر است بوده وگـویا بزرگترین طبیب‌عالم‌اسلام‌است عقیدهٔ دکتر ماکس‌نوبورگر Neuburger هم درکتاب مهمی که بنام تـاریخ طب [2] نوشته قبل از من همین برده است) یادداشتهائی که راجع بامراض‌وحالات مختلفه مرضی‌در کتاب بزرگ« الحاوی» ثبت کرده امروزهم مفید ومعتنی به است وعلاوه برفوائد تاریخی وادبی منافع عملی نیز دارد . وازروی مطالب آن یادداشتها حتی ممکن است طرز عمل و معالجات اورا تشخیص داد . ابوعلی منطقی‌تر ومنظمتر وفلسفی تر بود اماتحقیقات بقراطی راکـه

مقام تحقیق محمدبن‌زکریاالرازی

(۱) صفحه VIII + ۱۳۸ مطبعهٔ دارالفنون کمبریج ۱۹۲۱ (۲) جلد دوم قسمت اول ص۱۶۸ ومابعد .

سلف بزرگوارش داشت فاقد بود .

انحطاط علوم پس از هجوم مغول

در کتاب طب عربی تاریخ ظهور و تطور این فن را درمیان مسلمین از ابتدای قرن هشتم میلادی تا قرن دوازدهم بطور اجمال نوشته‌ام ولی تاریخ مزبور را تا زمانیکه در این کتاب مطرح است امتداد نداده ام بنحویکه بارها گفته و مبالغه کرده ام علوم مسلمین در قرن سیزدهم بواسطهٔ حملهٔ مغول چنان صدمه و ضربت مهلکی دید که هنوزهم بهبودی نیافته است هرچند کتب طبی و علمی بعد از مغول هم برشته تحریر در آمد اما یقین نداریم که بپایهٔ کتب اوائل عهد عباسیان تا قرن یازدهم وحتی قرن سیزدهم میلادی رسیده باشند . وابداً نمیتوان احتمال داد که بعد از مغول چیز تازه و صحیحی بعلوم اضافه شده باشد ولی باز هم اقرار میکنم که بدقت در اینخصوص مطالعاتی ننموده ام صورت مفصلی ازاسامی این کتب در تألیف بسیار مفید دکتر ادلف قونان مرسوم به آثار طبی ایرانیان[1] (Quellenkunde der persischen Medizin) مندرج است و برای اشخاصی که بخواهند دراینراه تحقیقاتی بکنند راهنمای خوبی بشمار میرود . مشهورترین و مهمترین کتب اخیره گویا تحفة المؤمنین تالیف محمد مؤمن حسینی باشد که در ۱۶۶۹ م برای شاه سلیمان صفوی نوشته است نسخ بسیار چه خطی و چه چاپی از این کتاب دردست است و بترکی وعربی نیز ترجمه گشته است .[2]

علمای اسلام تا چه پایه مطالعات شخصی داشته‌اند

آنچه راجع بطب گفتیم بر حیوان شناسی و گیاه شناسی و شیمی وغیره کاملا تطبیق میشود . و راجع بریاضیات ونجوم و معدن شناسی تا درجهٔ صدق میکند ، ارباب تخصصی که اززبان عربی نیز کاملا مطلع بوده‌اند . دراین موضوعات کتب محققانه نگاشته‌اند مثلا وپیك Woepecke در جبر و مقابله و ویدمان در مکانیك و هیرشبرك - Hirschberg درکحالی ازطبقه جوانان هلمیارد Holmyard در شیمی . بنظر من تمام نویسندگان مذکور باین نتیجه رسیده اند که مقام علمای اسلام اگر از آنچه گفته‌اند بالاتر نباشد پست‌تر نیست . اما مشکل است که خودرا متقاعد سازیم باینکه ملاحظه و تجربهٔ مستقیم در تعیین خواص اشیاء و حوادث طبیعی چنانکه باید مداخله داشته

(۱) لیپزیك ۱۹۱۰ V + ۱۵۲ (۲) رجوع کنید بکتاب قرنان ص ۹۱-۸۹ همچنین رجوع کنید به J . M . P . C صفحهٔ ۷-۴۷۶

تحقیقات جاحظ راجع بشعورمورچه

است . دکتر بذل‌الرحمن که اکنون معلم عربی مدرسهٔ‌شرقیه لاهور است وقتی که در دارالعلوم ما بتحقیق اشتغال داشت موضوع تفحصات خود را کتب جاحظ قرارداد و جاحـظ را بمناسبت کتاب بزرگ «الحیوان» پیشرو علمای طبیعی‌عرب میدانند[1] دکتر بذل‌الرحمن که جوانی فعال ولایق است بنا برتقاضای من توجه خاصی باین مسئله معطوف داشت که آیا در کتب جاحظ دلیلی میتوان یافت که صاحب کتاب شخصاً درعواید وزندگانی حیوانات مطالعات و تحقیقاتی کرده باشد یا نه .

بالاخره عبارتی بنظر رسید که قضیه را حـل کرد . درموضوع شعور حیوانات جاحظ گوید وقتیکه مورچه غلات را ذخیره میکند بطوری سروته دانه ها را قطـع مینماید که دیگر نرویند . بعد از زحمات وتفحصات برای تحقیق این قول بالاخـره بنا برقول مسترهوراس دینس ثورپ که یکی از اساتید علم مورچه شناسی انگلستان است برمن مسلم شد که جاحظ بخطا نرفته است وامیدوارشدم که همین مطلب دلیل است که آن محقق قدیم عرب شخصاً نکتهٔ را درحیات حیوانات مطالعه کرده که اغلب علمای جدید از آن بیخبر بوده اند . اما متأسفانه همین موضوع را بعدها در کـتاب پلی‌نی[2] پیداکردم وازاین جهة گمان میکنم این اطلاع جاحظ مبنی برسماع وروایت بوده نه برتحقیق شخصی ومطالعهٔ مستقیم درحیات مورچگان .

علوم جدیدهٔ‌اروپائی درایران

درهریك ازعلوم عرب همین سئوال پیش میآید و جوابش را فقط کسی میتواند بگوید که درکتب علمیه قدما تبحر کامل داشته باشد . آیا در کتاب بزرگی کـه ابن‌البیطار بزبـان عربی راجع به نباتات طبی نوشته مطلبی هست که در کتاب دیوس کوریدس[3] نباشد ؟

---

(۱) مثلا : در تاریخ Aerzte وعلمای‌طبیعی عرب (کوتین کن ۱۸۴۰) تألیف وستنفیله صفحه ۶-۲۵ (نمره ۶۵) نظریه دکتر بروکلمن صحیح است (تاریخ ادبیات عرب جلد اول صفحه ۱۵۲) اما انتقادیراکه از ملاحظات دکتر . ل . لوکارك کرده بزحمت میتوان پذیرفت (تاریخ‌طب‌عرب جلداول صفحه ۳۱۴) (۲) پلینی‌عالم‌رومی است کتابی درتاریخ‌طبیعی در ۳۷ مجلد نگاشته که بهترین مجموعه علوم عهدقدیم است درسنه ۸۹ بعد از میلاد هنگام آتشفشانی کوه وزوو برای رهاکردن بیچارگان ومطالعهٔ احوال طبیعی آتش فشان نزدیك محل انفجار رفت وبواسطه بخارات‌مسموم خفه‌شد (مترجم) (۳)Dioscorides از اطبای یونانی است که درقرن اول میلادی میزیسته (مترجم)

جواب سئوال مزبور هرچه باشد این نکته مشکوك می‌ماند که آیا علمای مسلمین درقرون اخیره از اسلاف خود پیش رفته حتی برتبه و پایهٔ آنها رسیده اند یا نه ؟ در این اواخر خاصه بعد از تأسیس دارالفنون یعنی اوایل عهد ناصرالدین شاه چندین ترجمه اقتباس از کتب علمی اروپائی شده اما این ترجمه‌ها عموماً بانشائی غریب‌است وبزحمت اسم آنها را میتوان درادبیات ایران داخل‌نمود . عدهٔ از آنهارا در کتاب « مطبوعات وشاعری ایران جدید » صفحه ٦٦ ـ ١٥٤ نام برده‌ام و عنوان این قسمت چنین است : « تأثیرات تجدد آور در عالم مطبوعات غیر ازمجلات و جرائد » اما از ایرانیانی که بعد ازاواسط قرن سیزدهم هجری درمدارس اروپا تحصیل کرده و باخذ درجهٔ علمی نائل شده اند هیچکس رانمیشناسم که در اختراع وابتکار کشفیات‌جدیده کسب افتخار وشهرتی کرده باشد .[1]

علوم خفیه

در خاتمه لازم است کلمهٔ چند راجع بعلوم خفیه بنگاریم این علوم شامل نجوم و کیمیا نمیشوند زیراکه درمشرق زمین نجوم و کیمیا را از هیأت وشیمی جدا نمیدانند درعربی ودر فارسی شیمی را کیمیا میگویند واسم چهار عالم دیگر رانیز که از طلسم وجا.ر و نیرنگ‌بحث مینمایدبهمان شکل درست کرده اند آنهارا لیمیا وهیمیا وسیمیا وریمیا میخوانند و حروف اولیه این پنج علم ازکلمات « کلهسر » مأخوذ است یعنی این علوم تمام سری است و کتاب موسوم باسرار قاسمی [2] که فارسی است و کتاب شمس المعارف [3] تألیف شیخ‌البونی معروف باسرار قاسمی [2] که فارسی است و کتاب شمس المعارف [3] تألیف شیخ‌البونی معروف که عربی است نمونهٔ این قبیل مؤلفات بشمار میروند . و از این قسمت ادبیات

(۱) دکتر محمد کرمانشاهی معروف بکفری که درسال ۱۳۲٦/۱۹۰۸ وفات یافت‌در امراض قلبی متخصص شد واول کسی بود که دقت اطباء رابیك طپش خفیف‌قلبی‌متوجه ساخت این صدا را بفرانسه آمبولمان Am Piolement مینامند و از عوارض و خواص آمبولیسم - Embolism است که دکتر محمد درآن باب رسالهٔ بزبان فرانسه منتشر نموده است دکتر مشارالیه چندین کتاب طبی راجع بامراض نسوان واطفال بزبان فارسی نوشته است . ت . ز

من نتوانستم از این کشفی که بدکتر محمد نسبت داده اند اثری بیابم وحتی کلمهٔ فرانسوی که با این معنی مناسب باشد نیافته ام وحدس میزنم شاید آمبی‌لمان «Empilement» باشد ودراین باب با دو نفر ازمعاریف اطبا نیز مشاوره نموده ام‌وایشان‌هم اطلاعی نداشته اند (مؤلف) (۲) چاپ سنگی در بمبئی بسال ۱۸۸۵ و۱۸۹٤ (۳) نسخهٔ چاپ ۱۳۱۸/۱۹۰۰ در دست من است اما چند چاپ دیگرهم ازاین کتاب درهند ومصر منتشر گشته است

حکایت میکنند . تاجائی که من اطلاع دارم ابن خلدون تنها نویسندهٔ است ازمسلمانان که سعی کرده است یك اساس فلسفی وعقلانی باین علوم ادعائی بدهد و پروفسور دنکلك بلاك مکدونال باکمال مهارت درکتاب جالب وشیرین خودموسوم به «اوضاع وحیات دینی در اسلام "The religious Attitude and Life in Islam"[1] افکار و آراء ابن خلدون را باتحقیقات روحی عهد جدیدمطابقه ومقایسه کرده است . من همیشه در مقابل قوت وقدرتیکه جن گیران وجادوگران ادعا میکرده اند نظری باز وخالی از تعصب داشته ام وهر وقت ممکن بوده از طریق خود منحرف شده و مدتی در پی تحقیق وتفتیش اعمال آنها صرف وقت نموده ام وهمیشه نومید برگشته ام مگر در دومورد یکی درتابستان ۱۸۸۸ هنگام توقف درکرمان که جادوگری رادیدم که در ضمن اظهارات بیجا وبی اساس خودکاری کردکه بکلی ازفهم آن عاجز مانده متحیر شدم [2] دیگر شیخ حبیب احمد مؤلف کتاب انگلیسی حیرت بخشی موسوم به اسرار اصوات واعداد [3] را دیدم که اگر تمام مدعیات اورا قبول نکنم لااقل بایدگفت که در خواندن سرائر وضمائر نهایت مهارت وقدرت را داشت .

IV تواریخ ــ عمومی واختصاصی ومحلی

باکمال تاسف وبرخلاف میل قلبی باید اذعان کرد که در تالیف کتب تاریخی ایرانیها خیلی ازعرب عقب مانده وقوم اخیرالذکر دراین رشته ادبی گوی سبقت ربوده وقایع نگاران قرون اولیه اسلام مثل طبری عباراتشان عیناً نقل قول شهودی بوده

تفوق عرب برایرانیان ازحیث تاریخ نویسی

کــه بچشم خود و قایع را دیده و اخبارشان با اهتمام و دقت تمام از میان سلسلهٔ روات بمورخ میرسیده است این وقایع نگاران نه تنها مطالب را برطبق حقیقت نقاشانه ترسیم میکرده اند بلکه از آن ازمنهٔ بعیده مواد تاریخی مفیدی در دسترس ما گذاشته اند که بنابر اسناد مندرجهٔ صحت وسقم آنهارا میتوانیم مورد بحث و تحقیق قرار بدهیم هرچند راجع بصحت قول روات واستحکام سلسلهٔ اخبار رأی ما با مسلمین متفاوت است مورخین عرب که بعدها آمدند این اقوال و اسناد گرانبها و خستگی آور را

(۱) مطبعهٔ دارالعلوم شیکاگو ۱۹۰۹ (۲) رجوع کنید بکتاب من «سالی درمیان ایرانیان» صفحه ۵-۴۵۳ (۳) لندن نیکلس و کمپانی ۱۹۰۳ صفحه XIV + ۲۱۱

خلاصه کردند وفشردند وپاك نمودندولی عبارتشان لطافت وایجاز سابقین را از دست نداد ومثل عبارات وقایع نگاران عهدقدیم نقاشانه ومتقاعدکننده بود . بهترین مورخان زبان فارسی هم تاقرن سیزدهم اگرچه درلطافت و کشندگی به پایه عربها نمیرسند لیکن مردمان لایق و قابل اعتمادی بوده اند .[۱] بی ذوقی و کج سلیقگی سلاطین و وحکام مغول و ترك اسباب فساد و خرابی تاریخ را فراهم آورد و انشاء مطالب را ضایع کرد . این حالت درتاریخ جهانگشای جوینی (که در حدود ۱۲٦۰/٦۵۸ تألیف گشته)[۲] ودر تاریخ وصاف که در ۱۳۱۲/۷۱۲ بانجام رسیده و دنبالهٔ تاریخ جوینی محسوب میگردد نمایان است سابقا گفتیم که تاریخ وصاف چه اثر بد ومخربی در تاریخ نویسی قرون بعد نموده است . در میان تواریخ اخیرهٔ فارسی کمتر کتابی دیده‌ام که بپایهٔ تاریخ تجارب السلف تألیف هندو شاه بن سنجر ابن عبدالله الصاحبی الکیرانی که در ۱۳۲٤/۷۲٤ برای نصرة الدین احمد اتابك لرستان نوشته شده است برسد . و اتفاقاً این کتاب هم تقلید و رونویس تاریخ عربی است که صفی الدین محمد بن علی العلوی الطقطقی (در سال ۱۳۰۲/۷۰۱) تألیف کرده ومعمولا آن را کتاب الفخری میگویند[۳] اما در اینجا موسوم است به منیة الفضلا فی تواریخ الخلفاء والوزراء . کتاب تجارب السلف دردوق اهل این عصری که تحت بحث است مقبول نیفتاد زیرا که نه تنها تاکنون بزیور طبع آراسته نشده بلکه تاجائی که اطلاع دارم جز دونسخهٔ آن موجود نیست یکی نسخهٔ من که علامت G . 3 دارد ودر سنهٔ ۱۸۷۰/۱۲۸٦ نوشته شده و دیگر نسخهٔ کتابخانهٔ ملی

تاثیر مضر تاریخ وصاف

---

(۱) البته مؤلف مقصودش از مورخان عرب که برتر از ایرانیان هستند اشخاصی است که بزبان عربی تاریخ نوشته اند که کتابشان بر تواریخ فارسی مرجح است اهم از ایرانی نژاد وعرب نژاد والا طبری وابوریحان وحمزه وابوالفرج واکثر اشخاصیکه تاریخشان بزبان عربی است اصلا ایرانی بوده اند (مترجم) (۲) جهانگشا از کتب بسیار معتبر اوایل عهد سلطنهٔ مغول است و درسال ٦۵۵ بپایان رسیده وانشاء آن در کمال استادی و بلاغت است (مترجم)

(۳) دفعهٔ اول آلوارد Ahlwardt از روی نسخهٔ پاریس آنرا درگوتا درسنهٔ ۱۸٦۰ بطبع رسانید اما نسخهٔ مصحح این کتاب در ۱۸۹۵ درپاریس بتوسط درنبورك H Derenbourg چاپ شده ولااقل دومرتبه هم در نهایت خوبی درمصر بطبع رسیده است. ترجمهٔ فرانسهٔ آن هم بقلم اویل امادو بتوسط «جمعیت مطالعات راجعه بمراکش» در ۱۹۱۰ در پاریس منتشر گردید

پاریس [۱] که تاریخ تحریر آن ۷/۱۳۰٤ ـ ۱۸۸٦ است . [۲]

بعضی از تواریخ معتبره عصر اخیر

موجب ملال و عاری از فایده خواهد بود که تمام کتب تاریخی چهارقرن اخیر ایران را نام بریم . تواریخ مربوطه بزمانهای خاص را در قسمت نخستین این کتاب نام برده بلکه بتفصیل وصف کرده ایم مخصوصاً صفوة‌الصفا در احوال شیخ صفی الدین جد سلاطین صفوی وحالات شاه اسمعیل بنقل از سرا . دنی سن راس درمجله انجمن همایونی آسیائی در ۱۸۹٦ صفحهٔ ۸۳ـ۲٦٤ . و احسن التواریخ حسن روملو که در ۸ ـ ۹۸۵/۱۵۷۷ تألیف شده وتاریخ عالم آرای عباسی اسکندر منشی که در ۱٦۱٦/۱۰۲۵ تدوین یافته است . غیراز اینها چندین تاریخ دیگر راجع باحوال اشخاص معین در اواخر عهد صفویه نوشته شده است مثل فوائد صفویه (۷/۱۲۱۱ ـ۱۷۹٦) وتذکرهٔ آل داود (٤/۱۲۱۸ ـ ۱۸۰۳) که اگر در دسترس میبود برای تصنیف این کتاب بآنها رجوع مینمودم اما متأسفانه بدست نمی آید . درباب عهد بعد ازصفویه چندین کتاب اروپائی موجود است که مارا از تواریخ فارسی تا اندازهٔ بی نیاز می کند . اما تواریخ فارسی بعضی از آنها مثل تاریخ زندیه [۳] ومجمل التاریخ بعدالنادریه [۴] درارو پا طبع شده و برخی در ممالك شرقی در مطابع سنگی چاپ گردیده است ازقبیل درهٔ نادری میرزا مهدیخان استر آبادی که بسهولت بدست توان آورد . این تواریخ اختصاصی غالباً حاوی مطالب سودمندی است واشخاصیکه راجع باین دوره مطالعاتی میخواهند بکنند ناگزیر از مراجعهٔ آنها خواهند بود اما افسوس که طرز تا وین و تحریر آنها بسیار مغشوش و مغلق است وعبارت پردازی واظهار فضل وایراد لغات غیرمأنوسه فائدهٔ آنهارا تقلیل داده است ودرین باب پیش از این شکایت کرده ایم .

فقر اغلب تواریخ عمومی فارسی

در باب تواریخ عمومی این عصر مثل حبیب السیر خوند میر ۹۲۹/ ۱۵۲۳ و ملحقات روضة الصفا تألیف رضاقلی خان هدایت و ناسخ التواریخ لسان الملك و تاریخ کمیاب

---

(۱) رجوع کنید بفهرست نسخ فارسی وغیره تالیف بلوشه (پاریس ۱۹۰۵) جلد اول صفحهٔ ۲۵۱ شفر ۲۳۷ ـ تتمه فارسی ۱۵۵۲ (۲) این کتاب در ۱۳۱۳ بتوسط آقای اقبال آشتیانی در طهران طبع گردید (مترجم) (۳) چاپ ارنست بیر لیدن ۱۸۸۸ (٤) چاپ اسکازمان لیدن ۱۸۹۱

خلدبرین (۱۰۷۱/۱ـ۱۶۶۰) چیززیادی نمیتوان نوشت زیراکه تمام‌این تواریخ راجع بحوادث زمان‌مؤلف باتواریخ مختصر سابق‌الذکرتفاوتی ندارند و راجع بوقایع قرون سالفه هم چندان اهمیتی برای آنها نمیتوان قائل شدزیراکه ازکتب سابقین التقاطاتی کرده درتشخیص اسناد و ترتیب وقایع کمال بی‌مواظبتی بخرج داده اند بعلاوه ایـن تواریخ تاریخ ملت ایران محسوب نمیشود بلکه‌اغلب سرگذشت سلاطین وشاهزادگان وامرای خارجی است که پی درپی براهل ایران جابرانه سلطنت کـرده ودر میدان غارتگری از یکدیگر گوی سبقت ربوده اند . و سالنامهٔ خستگی آور خونریزی‌ها وچپاول ها و تطاول هائی است که بزحمت میتوان یك موضوع عمومی گـرانبهائی از آنها استخراج کرد[۱] فقط پس از رنج فراوان و صبر بی‌پایان میتوانیم نکاتـی از آنها بیرون بیاوریم که نور ضعیفی براوضاع ومسائل مذهبی وسیاسی و اجتماعی بیفکند و همین مطالب است که اگر در دست مورخـی مثل ابن خلدون میافتاد نتایج استادانه از آنها استخراج میکرد .

علائم ترقی درعصر جدید

معذلك درعصرجدید آثارامید بخشی درپیشرفت تاریخ‌مشاهده میگردد . میرزا جانی‌کاشانی که در۱۷۵۲ جـزء مقتولین دفعهٔ اول بـابیه کشته شد تـاجری بود بی بضاعت ادبی وکتاب نقطة‌الکاف را[۲] در تاریخ بابیه با حرارت و تشدد و عصبیت نگاشت اما اطلاع کامـل داشت وعباراتش ساده و عاری از اغلاق و عبارت پـردازی های مطعون ومنفور بود . تاریخ نا تمام بیداری ایرانیان تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی[۳] که ذکراسناد کرده ونفوذ اشخاص را دروقایع سیاسی مورد بحث وتوجه قرارداده بنظرمن ازجنس‌دیگریست و مقامش بالاتر از تمـام تواریخ فارسی است کـه درشش یا هفت قرن اخیر تحریر یافته است .

---

(۱) رجوع نمائید بملاحظات صحیحه که مستروین سنت اسبیت دراین‌باب نموده ودر تاریخ اکبرشاه ۷ ـ ۲۸۶ منتشر ساخته است . (۲) در ۱۹۱۰ چاپ شد وجلد یانـزدهم سلسلهٔ انتشارات اوقاف گیب محسوب میگردد . (۳) این کتاب چاپ سنگی شده و جزوه جزوه انتشار یافت وتااندازهٔ که بدست من رسیده محتویاتش عبارتست از مقدمه ۲۷۳صفحه جلد اول که در۲۰ ذوالقعده ۱۳۲۸ (۲۳ نوامبر ۱۹۱۰) باتمام رسیده ورشته تاریخ‌را تا موقعیکه آنرا هجرت صفری (دسامبر ۱۹۰۵) نام‌گذارده ادامه میدهدعدهٔ صفحات جلداول ۲۵۶ است . ـ جلد دوم در آخر صفر ۱۳۳۰ (۱۸ فبراری ۱۹۱۰) خاتمه‌یافته ومشتمل بر ۲۴۰ صفحه است اما بهیچوجه اطلاع ندارم که این تالیف بانجام رسیده‌است یانه

۷ ـ احوال رجال ـ سرگذشتهای شخصی ـ سفرنامه‌ها

متداول بودن کتب رجال فیمابین مسلمین

نویسندگان اسلام همیشه رغبت فوق‌العاده بنگارش کتب رجال نشان داده اند و این کتب معمولا از عموم بزرگان از هرصنف وطبقه بحث نموده وحیات آنها را شرح میدهد مثل وفیات‌الاعیان ابن خلکان وروضات‌الجنات که درقسمتهای اخیر این مجلد مطلب بسیار از آن اقتباس نموده ام . وفیات الاعیان در قرن سیزدهم میلادی و روضات در قرن نوزدهم تالیف یافته وهردو بعربی است . دیگراز کتب رجال نامهٔ دانشوران است که

انواع مختلفه کتب رجال

جمعی ازفضلا (قریب شش نفر) بتحریر آن همت گماشتنداین کتاب بفارسی جدیداست وطرح وسیع ومفصلی درآن پیش‌بینی شده لیکن ناتمام مانده و فقط جلد اول آن در ۱۲۹۶/۱۸۷۹ وجلد دوم در ۱۳۱۲/۵ ـ ۱۹۰۴[۱] در طهران چاپ سنگی شده است . غالباً این کتب مخصوص احوال طبقات معینه میشود ازقبیل وزراء اطباء شعراء وعلماء وگاهی بترتیب جغرافیائی یا تاریخی نگاشته میشود وهم بنکات جغرافی وهم مطالب تاریخی آراسته میگردد . دستورالوزراء خواندمیر[۲] که بنا بر ماده تاریخی کـه در نام آن است در ۹۱۵/۱۰ ـ ۱۵۰۹ تألیف شده نمونهٔ ازنوع اول است و درست در ابتدای دورهٔ کـه تحت بحث ماست قرارمی‌گیرد . اما راجع بحکماء و اطباء هیچ کتاب فارسی ندیده‌ام که با تاریخ الحکماء قفطی[۳] و عیون‌الانباء ابن اصیبعه[۴] برابری تواند کرد . این دو کتاب درقرن سیزدهم میلادی که زمان خاص این قبیل مؤلفات بزبان عربی بوده‌مدون گردیده اند . از طرف دیگرتذکرهٔ شعرا در زبان فارسی فراوان است مخصوصاً بعد ازآنکه سام میرزا فرزند شاه اسمعیل تحفهٔ سامی را در سنهٔ ۹۵۷/ ۱۵۵۰ بمتابعت تذکرةالشعرای دولتشاه نوشت تذکره نویسی معمول شد . سید نورالله شوشتری که جهانگیر بتحریک سنی ها در سال ۱۰۱۹/ ۱۱ ـ ۱۶۱۰ بقدری او را تازیانه زدکـه

---

(۱) بکتاب «شاعری ومطبوعات ایران جدید» تألیف من رجوع کنید جلد ۳ و ۴ و ۶ و ۷ در طهران چاپ شده‌است (مترجم) (۲) رجوع نمائید بصفحه ۳۳۵ ربو (B.M.P.C)
(۳) توسط پروفسور جولیوس لیپرت «لیپزیك ۱۹۰۳» چاپ شده است (٤) درقاهره مصر دردومجلد بطبع رسیده «۱۲۹۹/۱۸۸۲»

جهانرا وداع گفت درمیان هم مذهبان خود بشهید ثالث [۱] ملقب است مشارالیه مؤلف کتاب بسیارسودمند مجالس المؤمنین است که شرح احوال بزرگان شیعه عرب وایرانی از هرطبقه و ازهرزمره را از شاه تا شاعر حاوی است . آثارالبلاد زکریا بن محمدبن محمودالقزوینی [۲] وهفت اقلیم امین احمد رازی (تألیف ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹) نمونهٔ کتب جغرافی قدیم وشرح حال های مخلوط بجغرافی محسوب میشوند [۳] . تواریخ مختصهٔ بلاد وایالات ایران نیز بسیار دردست است وغالباً حاوی شرح حال بزرگان اهل محل است . دراین مجلد نکات بسیار از تذکره های جدید ایران اقتباس نموده ام مخصوصاً در فصل راجع بمذهب و علمای روحانی کتاب عربی روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات خیلی مرا بکار آمد .

روضات الجنات

این تألیف سودمند که لایق بیش از این معرفی است شامل ۷۴۲ شرح حال از فضلا وعلمای اسلام وشعراء قدیم وجدید است مؤلفش محمدباقر بن حاجی امیرزین العابدین الموسوی خونساری وزمان تألیفش نیمهٔ دوم ازقرن نوزدهم میلادی است . در ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ بانهایت خوبی درطهران چاپ شد (جز اینکه حسب المعمول فاقد فهرست است) . تراجم احوال را بترتیب حروف تهجی مرتب کرده مثلا احمد علی محمد وغیره اما کاملا مراعات آن بترتیب هم نشده است این اسامی کمتر اتفاق می افتد که نام معروف آن شخص باشد بلکه بزرگان مزبور غالبا بالقاب و اسامی دیگر شناخته میشده اند که در ترتیب الفبائی در بادی نظر بنظر نمیرسد . مثلا قسمت اعظم چهارمین و آخرین جلد مخصوص بزرگانی است که محمد نام داشته اند وتقریباً در ۱۴۳ مقاله مذکور شده اند این قسمت شامل احوال بزرگان علما ازسنی و شیعه است که حالاتشان غالباً طرف رجوع و احتیاج میباشد از قبیل علمای بزرگ مثل کلینی ابن بابویه وشیخ مفید ومورخین از قبیل طبری و شهرستانی و علماء مثل رازی و بیرونی و فلاسفه مانند فارابی و غزالی و محیی الدین ابن العربی و شعرای فارسی مثل سنائی فریدالدین عطار و جلال الدین

(۱) رجوع کنید بریو (B.M.P.C) صفحه ۸-۳۳۷ (۲) بخط عربی توسط وستینفیلد (گوتینگن ۱۸۴۸) چاپ گردید و سال بعد دیگری از مولفاتش یعنی عجایب المخلوقات بطبع رسید (۳) درهفت اقلیم قسمت شرح احوال علیه دارد ـ این کتاب متاسفانه هنوز بچاپ نشده مولوی عبدالمقتدر حواشی بسیار برآن نگاشته وشروع بطبع هم نمود اما تاجائی که من اطلاع یافته ام فقط جزء اول آن (صفحه دهم تا ۱۱۴) در کلکته بسال ۱۹۱۸ طبع شده است .

رومی . دراین کتاب هیچ شالودهٔ صحیح ومعینی منظور نشده نه ترتیب تاریخی نه سیاق دیگری که از روی آن بتوان بسهولت اشخاص را یافت کسی که این کتابرا دارد خود مجبورخواهد بود که فهرستی برای آن مرتب کند .

قصص العلماء

از جمله کتب دیگری که همیشه طرف مرور و رجوع من بوده است قصص العلماء محمد بن سلیمان تنکابنی است کـه درسنهٔ ۱۲۹۰ / ۱۸۷۳ تألیف شده . دراین کتاب تقریباً احوال ۱۵۰ نفرازعلماء شیعه مندرج است و هرچند کمتر از روضات الجنات اطمینان بخش و صحیح است . اما روشن تر و خواناتر است . دیگری ازکتب مفیدهٔ فارسی که در همین موضوع بحث مینماید نجوم السماء تألیف میرزا محمدعلی است کـه در ۱۲۸٦ / ۷۰ ـ ۱۸٦۹ [1] تألیف شده و مشتمل بر ذکر احوال علمای شیعه در قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری (مطابق ۱۷ ـ ۱۸ ـ ۱۹ میلادی) است همچنین دو کتاب دیگر مخصوص علمـای بحرین و جبل عامل نوشته شده نخستین لؤلؤة البحرین تـألیف شیخ یوسف الاحمد البحرانی است که درقرن هیجدهم میزیسته ودوم « امل العامل فی علماء جبل عامل » ازمؤلفات محمد بن حسن بن علی . . . الحر العاملی که درقرن سابق زندگانی میکرده است .

نجوم السماء و سایر کتب احوال علماء

خطاطان

لازم است شمهٔ هم از کتاب جدیدی که دارای اختصاص واهتیاز مخصوصی است ذکر نمائیم . این تالیف هرچند از آثار یکنفر ایرانی است اما بترکی تحریریافته واسمش خط وخطاطان است [2] در تاریخ فن خط واهل خط مؤلفش دانشمند فاضل میرزا حبیب اصفهانی است که قسمت آخرعمررا در اسلامبول بسربرد وعضویت انجمن معارف یاآکادمی عثمانی را دارا بود .

تراجم شخصی

آنچه ذکر شد اسم چند کتاب مفید وگمنام بود و اگـر کسی بخواهد برتمام کتب رجال و تذاکراحوال اطلاع حاصـل کند باید بفهرست‌های نسخ فارسی تالیف ریو ، اته وغیره رجوع کند اما راجع بسرگذشتهای

---

(۱) چاپ لکنهور در سال ۱۳۰۳/٦-۱۸۸۵ (۲) چاپ بسیار منقحی از این کتاب در اسلامبول انتشار یافت (۱۳۰۵/۸-۱۸۸۷)

شخصی مهم ترین همه تذکره احوال شیخ علی حزین است که یکی از منابع اولیه تاریخ هجوم افغان وسقوط اصفهان در۱۷۲۲ بشمار میرود .

سفرنامه

سفرنامه ها نیزیك قسم سرگذشت شخصی است و ناصرالدین-شاه باین رشته توجه خاصی داشته است شرح سفارت فرخ‌خان امین‌الدوله بلندن وپاریس درپایان جنگ ۸ ـ ۱۸۵۷ ایران وانگلیس بقلم یکی از منشیان وهمراهانش موسوم به میرزا حسین بن عبدالله نگاشته شده اما هنوز بطبع نرسیده است [۱] درخاتمهٔ این سفرنامه اطلاعاتی راجع بدوایر دولتی و مؤسسات ملی فرانسه نیزمسطور است .

بستان السیاحه

از اینها مهمتر و متنوعتر بستان‌السیاحه حاجی زین‌العابدین شیروانی [۲] است که در تاریخ ۲/۱۲۴۷ ـ ۱۸۳۱ نوشته شده مؤلف درضمن شرح شماخی حالات خودراچنین بیان می کندکه درنیمه شعبان۱۱۹۴ (۱۵ اگست ۱۷۸۰) متولد شد اورا درپنج سالگی بکربلا بردند ودر آنجا مسکن گزید . سفرهای طولانی کرد بعراق وگیلان وقفقازو آذربایجان وخراسان وافغانستان وهند ، کشمیرو بدخشان وترکستان و ماوراءالنهرو خلیج فارس و یمن وحجاز ومصر وشام وعثمانی آسیا وارمنیه وشهرهای ایران ازقبیل طهران همدان اصفهاق وشیراز و کرمان‌سفرکرد . حاجی شیروانی شیعه ودرویش نعمةاللهی بود وازاین جهة بملاقات عدهٔ کثیری ازعلما وعرفا نائل شد . هوشی سرشار ودقتی فوق‌العاده داشت و وقایع و مشهودات سفرخود را بترتیب تاریخ مسافرت نمینگارد و آنها را تحت عناوین ذیل مرتب میسازد .

باب اول ـ در شرح حال حضرت خاتم‌النبیین و ائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین .

باب دوم ـ حالات بعضی ازعلما وعرفا وحکما و بعضی ازشعرا ودانشمندان

باب سوم ـ دربیان بعضی مذاهب متشتته وعقاید مختلفه .

---

(۱) نسخهٔ خطی من (علامت K.V) درسال ۱۲۷۶/۱۸۶۰ بـرای شاهـزاده بهرام میرزا بهاءالدوله نوشته شده ومن جزء نسخ مرحوم شیندلر ابتیاع نمودم . درخصوص‌سفارت فرخ‌خان رجوع‌نمائید بتاریخ ایران‌واتسن ۱۸۵۸/۱۸۰۰صفحهٔ۴۵۶(۲)چاپ طهران ۱۳۱۰ ۳-۱۸۹۲ رجوع کنید بریو(B.M.P.S) صفحه۱۰۱-۹۹ و۱۳۹و ۱۴۰ . همچنین‌رجوع شود بکتاب ب . ورن موسوم به ملانزا . اکسترہ مخلوط ومنتخب جلدسوم ص۵۰-۵۹

باب چهارم - در بیان اسامی وجغرافی امصار وقراء واقعه در خطه ایران و ترکستان وافغانستان وهندوستان و بعضی اروپا وچین وختا وممالك عثمانی ازشامات ومصر وغیره بحروف تهجی .

سیر - در بیان مقدمات وترتیب این بستان و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است .

گلشن - در بیان بلدان و اشخاص آن که مقصد اقصای کتاب است وتعداد آن تطابق دارد با حروف تهجی چنانکه گلشن اول در حرف الف و گلشن بیست وهشتم درحرف یاء .

این کتاب حاوی مطالب متفرقه جغرافیا و رجال است که چون ترتیب حروف تهجی در آنها رعایت شده وفهرست مشروحی در ابتدای کتاب موجود است خواننده میتواند بسهولت استفاده نماید مؤلف خیلی متجسس و دقیق بود و هر چند نتوانست اروپا را سیاحت کند اما از معاشرت ومکالمه با سیاحان اروپائی غفلت نورزید و از مذاکرات آنها نکاتی راجع بممالك و آداب ورسومشان کسب نمود . در تحت عنوان فرنگ (ص ۷ - ۳۸۵) نسبت باحوال واخلاق ممالك معظمهٔ اروپا بحث کرده فرانسه را اول واطریش را دوم وانگلیس را سوم قرارمیدهد و شرح مفصلی از مذاکرات با یکنفرانگلیسی که او را مستروکلیس مینامد[1] و درعظیم آباد باوی ملاقات کرده مینگارد. همچنین بصحبت سفیراطریش مقیم اسلامبول رسیدکه ویرا بسیاحت مملکت خود دعوت کرد ولی مینویسد : « چون هیچ فایدهٔ روحانی بر این سفر مترتب نبود نپذیرفتم » گرانبهاترین قسمت های این کتاب مطالبی است که راجع بفرق و شعب مذهبی آسیا نگاشته ودرخلال مباحث مختلفه ازاحوال زردشتیان و مزدکیان و یهود ونصارا وهندو وصوفیه وغلات بحث نموده است .

دراینجا غیرممکن است که ازتمام کتب مفیده قابل رجوعی که درتاریخ ورجال وجغرافی ازنیمه قرن نوزدهم ببعد درایران نگاشته شده ذکری بکنیم . هرچند بیشتر آنهاازکتب قدیمه عربی وفارسی استخراج وتلخیص شده اما در برخی مطالب مفیدهٔ جدیدی پیدا میشودکه درسایر کتب نتوان یافت . فقط بعضی نکات مخصوصه که در این رشته ادبیات و کتب ایران جدید ملاحظه میشود خاطرنشان گردد .

(۱) شاید کلمهٔ ولکنس Wilkins باشد که مغلوط شده است .

معمولا اروپائیانی که فارسی تحصیل میکنند اگر در ایران زندگانی نکرده باشند اصطلاحاتی بکار میبرند که در کتب خطی دیده انـد واطلاعاتـی از ادبیـات اظهار میدارند که درفهرست بی‌نظیر دکتر ریو مندرج‌است امـا بعد از دخـول فـن طبع وچاپ سنگی در ایران خاصه پس از ۱۸۸۰ اهمیت کتب خطی روزبروز کمتر شده است زیرا که کتب مهمه یا در چاپخانهٔ سنگی یادر مطابع حروفی از روی نسخ اصلی چاپ شده اند : این ادبیات مطبوعه هنوز آنقدر که ادبیات خطی مورد توجه قرار گرفته جلب دقت نکرده است . وغالباً غیر مقدور است که‌اطلاعات‌صحیحهٔ‌راجع بمؤلف یامندرجات یکی از کتب جدیده بدست بیاوریم انتشار فهرست کتب چاپـی فارسی موزهٔ بریتانیا [۱] که توسط مستر ادواردس جدیدا تهیه وطبع‌شده قدم بزرگـی است در طریق تکمیل اطلاعات سابقه . اما یادداشت هائی که راجـع بهرکتابی ذکر کرده قهراً خیلی مختصر است و قاعدة جزکلیاتی راجع بمؤلفات مختلفه هیچ نکته مخصوصی از احوال مؤلفین ومصنفین را حـاوی نیست . آنچه لازم است یکفهرست استدلالی مبسوطی است از کتب فارسی که در قرن اخیر تالیف ودر ایران طبع شده است . زیرا که صورت کتب فارسی‌طبع عثمانی ومصروهند را بدلایلی که‌ذیلا خواهیم نگاشت بسهولت میتوان تحصیل کرد .

حقیقت اینست که تجارت کتب فارسی خیلی مغشوش وقرین هرج ومرج است ناشرین وکتابفروشان صاحب تمکن‌و با ثبات وجودندارندوفهرستی از کتب موجوده هرگز انتشار نمییابد . اغلب کتب قیمت معین ومحل فروش ثابت ندارند . خیلی از آنها عدد صفحات را فاقدند . وکمتر کتابی بنظر میرسد که فهرست مندرجات یاجدول اسامی داشته باشد . غالبا کتبی که درچند جلد چاپ میشود در هر جلدی شکل وقطع وطرحش تغییر یافته وحتی موضوعش هم درطول سخن عوض میشود وخود مؤلف هم غالباً تغییر لقب میدهد . محض نمونه یکی از چندکتابی راکه بنام میرزا محمدحسن خان پسر حـاجی علی خـان مراغهٔ ملقب بحاجب‌الدوله واعتماد السلطنه نوشته‌شده نام میبریم خود محمد حسن خان هم پی در پی بالقاب صنیع الدوله مؤتمن السلطنه

(۱) لندن ۱۹۲۲ ۹۶۸/۱۹۲۲ ستون‌این کتاب بترتیب نام مؤلفین ترتیب یافته امابك فهرست عمومی القاب ویکفهرست مواد نیز تنظیم شده است .

واعتمادالسلطنه ملقب شده است قبل از هرچیز بایدگفت که بهیچوجه معلوم نیست این کتب را خود اعتمادالسلطنه نوشته باشد در افواه مشهور است کـه اعتمادالسلطنه چند نفر از فضلای تنگدست را مجبور میکرد که این کتب را بنویسند وعنوان مؤلف را بخود اختصاص میداد [۱] از این دوعمل نخستین را میتوان بیك تقریبی پذیرفت اما دومین قابل سرزنش و تقبیح است . باری در ۱۲۹۳/۱۸۷۶ جلد اول مرآت البلدان راکه فرهنگ جغرافیائی بلاد وقراء ایران است وبیشتر اساسش روی معجم البلدان یاقوت حموی است وازحرف الف تا تاء را شامل است انتشار داد . ظاهراً این جلددو مرتبه چاپ شده طبع اول باذکر تبریز خاتمه یافته ودارای ۳۸۸ صفحه است و چاپ دوم که درسال بعد (۱۲۹٤ / ۱۸۷۷) صورت گرفت ذکر طهران را نیز حاوی است و٦۰٦ صفحه دارد . مؤلف بعد از اینکه بطهران رسیده مثل اینکه از جغرافی خسته شده کتاب خود را باتاریخی از دورهٔ سلطنت ناصرالدین شاه (سلطان وقت) ادامه داده ودرپایان آن جلد و سایر مجلدات یك تقویم و سالنامه اوضاع درباری افـزوده است . جلد دوم شامل وقایع پانزده سال اوائل سلطنت ناصرالدین شاه و دارای ۲۹۸ صفحه است غیر از سالنامه مربوط بسنهٔ ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ که خود ٤٥ صفحه میشود . جلد سوم بهمین طریق ادامه یافته واوضاع سلطنت را از سال شانزدهم تا سال سی‌و دوم در۲٦٤ صفحه شرح داده وسالنامه اش به پنجاه صفحه بالـغ میگردد . در اینجا ظاهراً مؤلف بیاد خیال ومقصود نخستین خود که ذکر مطالب جغرافـی بوده افتاده ودر جلد چهارم فرهنگ جغرافی را ادامه داده حرف تاء و جیم را باتمـام رسانیده است . اما مجدداً وارد تاریخ شده شمهٔ ازوقایع سال تألیف (۱۲۹٦/۱۸۷۹) را ذکر نموده وسالنامهٔ معمولی را ضمیمه میکند . دراین جلد بشادمـانی صلح و صفائیکـه میان تاریخ وجغرافیا صورت گرفته بر قطع کتاب افزوده میشود واز $\frac{1}{4}$ ۱۰ اینچ طول و $\frac{3}{4}$ ٦ اینچ عرض میرسد به $\frac{1}{4}$-۱۳ اینچ طول و $\frac{1}{4}$- ۸ اینچ عرض .

در اینوقت مؤلف چنین بنظر می آید که از مرآت البلـدان خسته وکسل شده زیرا که پس از یکسال استراحت به نشر کتاب جدید موسوم بـه منتظم نـاصری همت گماشت سه جلد از آن درسال ۱ـ۱۲۹۸ ـ ۱۳۰۰ مطابق ۳ـ۱۸۸۱ از طبع خارج شد

(۱) رجوع کنید به «مطبوعات وشعر درایران جدید» صفحه ۱٥٦ و٦-۱٦٤

من فقط جلد اول وسوم این کتاب را در دست دارم نخستین شامل خلاصه تاریخ اسلام از سال اول هجرت الی سنهٔ ٦٥٦ هجری (٦٢٢ ـ ١٢٥٨ م) است یعنی تاریخ خلفا بضمیمه وقایع مهمه ایران و اروپا درسال شمسی که ابتدایش مارچ ١٨٨٠ است این قسمت از صفحهٔ ٥٧ ـ ٢٣٩ را فرامیگیرد در آخر کتاب ٤٢صفحه تقویم‌وسالنامه دربار ضمیمه است جلدسوم حاوی تاریخ قاجاریه از سال ١١٩٤ / ١٧٧٩ تاسال ١٣٠٠ /١٨٨٢ (صفحهٔ ٣٨٧ ـ ٣٢) بعلاوه سالنامهٔ اخیر است .

مطلع الشمس ۳ـ ۱۳۰۱ هجری مطابق ٦ـ١٨٨٤ میلادی

سال بعد اعتمادالسلطنه تألیف جدیدیرا شروع میکند بنام مطلع‌الشمس در ابتدای این کتاب عذر خواهی بی اساس و عادی از ناتمام ماندن مرآت البلدان مندرج است و گوید چون بعد از حروف مندرجه درمرآت البلدان حروف حاء و خاء میآید وچون خراسان مهمترین ایالتی است که بحرف خاء شروع میشود وچون ناصرالدین شاه که مؤلف از بندگان مطیع اوست وتمام‌کتبش بنام اومزین شده‌اخیراً بآن ایالت سفر کرده تصمیم گرفته‌ام که این کتاب را مخصوص اوضاع آن ایالت نمایم و نظر باینکه خراسان در مشرق ایران واقع است کلمهٔ مطلع الشمس را عنوان قرار میدهم . پس درجلد اول که در سال ١٣٠١ / ١٨٨٤ تالیف شده وضع‌جادهٔ طهران بمشهد را که از دماوند فیروزکوه بسطام و بجنورد و قوچان میگذرد وصف نموده و احوال و اوضاع هر یك از این بلاد را باقری و منازل بین راه شرح میدهد . جلد سوم که درسنهٔ ١٣٠٢/١٨٨٥ طبع شد وصف.مشروحی از شهر وابنیهٔمشهد وگذارش تاریخی آن ازسنهٔ ٤٢٨ /١٠٣٦ تا ١٣٠٢/ ١٨٨٥ و بزرگان و اعاظم رجالی که در آنجا تولد یافته اند و احوال امام علی الرضا [ع] را حاوی است و در خاتمه (٤٦٩ الی ٥٠٠) فهرست گرانبهائی از کتب کتابخانهٔ آستانه ضمیمه است در میان این مطالب جغرافیائی وتاریخی تذکرهٔ شاه‌طهماسب صفوی هم (ازصفحه ١٦٥ تا ٢١٦) مندرج است . این همان تذکرهٔاست که دریکی از فصول قبل مطالب بسیاری از آن نقل نمودیم . جلد سوم (که در١٣٠٣ / ١٨٨٦ منتشر شد) در شرح مراجعت شاه است ازطریق‌معمولی‌زوار(نیشابور وسبزوار ودامغان وسمنان)باتاریخ وجغرافی واحوال رجال بزرگ هریك ازاین بلاد ومنازل بین راه . در پایان هر جلدی تقویم و سالنامهٔ دربار نیز ضمیمه است.

سایر مؤلفات محمد حسن خان

سایر تألیفات کثیرهٔ محمد حسن خان که بعد ازمطلع الشمس نوشته شده دارای سالنامهٔ است که عدد صفحاتش خارج از کتاب است . فقط تاریخ زنان مشهور مسلمان که خیرات حسان نام دارد و در سه مجلد در سنوات ۷-۱۳۰٤ مطابق ۹۰- ۱۸۸۷ چاپ شده سالنامه همراه ندارد اما در آخر مآثر والاثار که شرح کارهای بزرگ چهل سال از سلطنت ناصرالدین شاه است سالنامه منضم است کتاب مآثر والاثار برای اشخاصیکه بخواهند از احوال مردمان بزرگ وتکامل اوضاع ایران تاسال تحریر آگاهی حاصل کنند بسیار واجب ولازم است یکنفر نویسنده دیگر موسوم ومعروف بمحمد تقیخان حکیم درسال ۸/۱۳۰۵ - ۱۸۸۷ فرهنگ کاملی از اسامی اماکن وبلاد ایران مشتمل بر ۵۷٤ صفحه تألیف نمود و آنرا گنج دانش نام نهاد یکی از محاسن امیدبخش این کتاب آنستکه در ابتداء فهرست مفصلی ازمنابع ومأخذ وکتبی که طرف رجوع مؤلف بوده ثبت شده است از جمله عدهٔ از کتب اروپائی و مورخین قدیم یونان را نام میبرد .

این کتب چاپی فارسی باوجود نواقصی که دارند ازحیث خط خوش وصحافی محکم وکاغذ اعلا ممتازند ومورث ملال خواننده نمیشوند بعضی از آنها مثل خط وخطاطان سنگلاخ ومثنوی کشف الابیات چاپ علاءالدوله واقعاً کتب دلپسند وزیبائی هستندو تقریباً تمام کتب چاپ ایران برطبع هندوستان ترجیح بین دارند . اما این کتب را در اروپا بزحمت میتوان بدست آورد وگویا جز در طهران وتبریز وشاید اصفهان بسهولت نتوان نسخهٔ آنها را تحصیل نمود . وحتی مجموعهٔ کتب موزهٔ بریتانیا هم نواقص بسیار دارد اما مجموعهٔ متعلق بمن که بدواً درایران [۱] خریداری شده علت آنکه بالنسبه کامل شده آنست که مقداری کتب از دو کتابخانهٔ معتبر بدست آورده وبآن افزوده ام . یکی کتابخانه مرحوم شارل شفر دیگر کتابخانه مرحوم سر هوتم شیندلر . چنانکه قبلا گفتیم بزرگترین خدمتی که بفضلای ایران شناس میتوان کرد تألیف یك فهرست صحیح ومشروحی از کتب چاپ ایران ونشر آن در بازارهای کتابفروشان فرنگستان است .

(۱) برای اطلاع از کتبی که من درایران در باقیر ۱۸۸۸ خریده‌ام رجوع کنید « یك سال درمیان ایرانیان » صفحه ۷-٥٥٤ .

از آنجائیکه چاپ سنگی مقدمـات سهل و ساده دارد ومستلـزم مهارت فنی یا مخارج هنگفت نیست غالباً فضلای تنگدست و کتابدوستان کم سرمایه بآن‌مبادرت میورزند و عدهٔ خیلی قلیلی کتاب چاپ می‌نمایند بطوریکه در مـدت کمی نسخ تمام میشود باین جهة بسیاری از کتب چاپ سنگی را از حیث نایابی درردیف نسخ خطی باید محسوب داشت نه درحکم کتب چاپی [۱]

(۱) رجوع شود بصفحه ۵۵۱ کتاب «سالی درمیان ایرانیان»

فصل دهم

ترقیات سالهای اخیر

(از ۱۸۵۰ میلادی ببعد)

نفوذهای تجددآور

من درصدد اثبات این مطلب برآمده ام که پس از نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی ادبیات فارسی نثراً ونظماً روحی جدیدیافته ونه فقط روی بفساد نگذارده بلکه بمرتبهٔ ازتعالی وترقی رسیده که درچهارصد سال اخیر (تقریباً از ۱۵۰۰ ـ ۱۹۰۰ میلادی) که موضوع بحث این مجلد است بآن نائل نگردیده بود. اکنون علیحده بذکرسه چهارنوع ازادبیات جدیدکه درسنوات اخیره پیدا شده میپردازم میرزا محمدعلیخان تربیت که مؤلف حقیقی کتاب من موسوم به «مطبوعات وشعرجدید ایران» است (درصفحات ٦٦ ـ ١٥٤) علت ایجاد آنها را تحت عنوان ذیل بیان نموده است: «عوامل تجددآوری که درمطبوعات ایران مؤثر واقع شده‌اند غیر ازجراید ومجلات» مشارالیه از جملهٔ این مؤثرات جزوه های علمی مختلفی را میشمارد که معلمین اروپائی دارالفنون ومدارس نظامی وسیاسی طهران از ۱۸۵۱ ببعد مینگاشته‌اند. همچنین ترجمه هائی کـه از کتب اروپائی (خاصه ازکتب فرانسه) شده مثلا تیاترهای مولـیر و افسانه های ژول ورن وهمین ترجمه ها بودکه اسباب مزید توجه مردم باروپا وتمایل بالسنهٔ خارجه گردید. آقای تربیت صورت ۱٦۲ کتاب مترجم و رمانهائیکه ایرانیان مبتکراً بسبك اروپائی نگاشته اند تهیه نموده است. هرکس طالب این قبیل تحقیقات باشد ممکن است بآن صورت رجوع نماید.

دارالفنون

ظهورانقلاب ۱۹۰٦ وتوسعهٔ فوق‌العادهٔ جریده نگاری که ثمرهٔ آن بشمارمیرود وسهولتی که درطبع ونشر بواسطهٔ همین رواج مطبوعات حاصل گردید نهضت ادبی را پیشرفتی جـدید ارزانی داشت. نهضت مزبور هرچند در ایام جنگ بین‌الملل دچـار

وقفه شد ولیکن پس ازجنگ حرکت و جنبش جدیدی پیدا کرد. درین باب آنچه بایدبگوئیم تحت سه‌عنوان قرارمیگیرد نمایش - رمان ومطبوعات اما راجع به‌نخستین ودومین تفصیلی نمی‌توانیم داد.

نمایش (تیاتر)

نمایش

تنهانمایش بومی که‌میتوان‌نام برد همان تعزیهٔ ایام محرم است و راجع بآن در یکی از فصول سابقه سخن رانده ایم و حتی مسلم نیست که در تعزیه هم اثری از تیاترهای اروپائی وارد نشده باشد. لااقل سه کتاب از نمایش های

ترجمه مولیر

مضحك مولیر فرانسوی بزبان فارسی ترجمه شده‌است (ازاینقرار: طبیب اجباری گزارش مردم گریز میزانترپ Misanthrope وبکی‌دیگر بفارسی آنرا نمایش‌خرنام‌نهاده‌اند وبنظرمن‌تیاتر(Etourdi باشد) امانسخ این ترجمه‌ها کمیاب است و معلوم میشود رواجی فیمابین عامه نداشته. من‌فقط‌نسخهٔ میزانتروپ را دارم که در مطبعهٔ تصویرالافکار اسلامبول درسال ۷۰/۱۲۸٦ - ۱۸٦۹ چاپ شده و عنوانش گزارش مردم گریز است اخلاق و حالات اشخاص این نمایش تغییر یافته است و صورت ایرانی بخود گرفته ومکالمات‌تمام منظوم‌وخیلی‌باصل‌نزدیك است: گاه‌گاه اصطلاحات و امثال فارسی هم دیده میشود که بجای امثال فرانسوی گذاشته شده است. مثلا اشعار ذیل ترجمه سرود قدیمی است که در پرده اول مجلس دوم کتاب مولیر بنظر میرسد.

«Si le roi m'avait donné
Paris, sa grand, ville,
Et qu'il me fallût quitter
L'amour de ma mie,
Je dirai au roi Henri
Reprenez votre Paris
J'aime mieux ma mie o gai !
J'aime mieux ma mie ! »

گر بیك موی ترك شیرازی — بدهد پادشه بمن شیراز
گویم ای پادشاه گرچه بود — شهر شیراز شهر بی انباز
ترك شیراز کافی است مرا — شهر شیرازخویش بستان باز

اگر اشعار فارسی ذیل را باپردهٔ دوم مجلس هفتم مقایسه کنیم نمونهٔ خوبی‌از طرز ترجمه بدست خواهد آمد اشخاص عبارتند از مونس (بجای Alceste) وفتینه (بجای Géliméne) ولیلا (بجـای Eliante) وناصح (بجای Acaste) ونعیم بیك (بجای Philinte) وفراش (بجای یکی ازقراولان Maréchaussée)

مونس (به‌پیش فراش میرود) : چه هست فرمـایش ؟
بیا ببینم !

فراش دارم دوحرف‌باسرکار
مونس توان دوحرف خودت راکنی بلند اظهار
فراش رئیس دیوان آن راکه بنده ام فـراش
مرا بدست بدادست حکم حاضر بـاش
بتو ...
مونس بکه ؟ بمن ؟
فراش آری بتو
مونس برای چه‌کار
ناصح بحـرف مفت (امیدی) وحضرت سرکار
فتینه بناصح : چسان !
ناصح (امیدی) واو گشته‌انـد دست وبغل
بچند شعر کـه‌نگذاشته‌است وقع‌ومحل
کنون زپیش بخواهند بست وارهٔ کـار
مونس من و مداهنه هـرگـز نمیکنم اقـرار
ناصح ولیك حکم چنین‌رفته هین بجنب ازجا
مونس میان‌مـا چه بخواهند داد صلح وصفا ؟
بحکمهای بـزرگـان مگر بـود تنسیق
که شعرهای بد مردمـان کنی تصدیق ؟
از آنچه گفته ام انکار نیست زان مرجو
بداست هرچه بخواهی
ناصح ولیك مضمون نو

مونس نمیتوان گذرم شعرهاپروپوچ است
ناصح قبول رأی توخواهند وجای خواهش هست
برود ! . . . .
مونس میروم اما نمیتوان ابداً
زرأی خویش بگردم
ناصح برو توخود بنما
مونس مگر بحکم شهی خاص گرددو منسوب
که شعرهای ستیزیده یافت باید خوب
وگرنه فاش بگویم که شعرهاش بدند
بباید اینکه چنین شاعران بدار کشند
(به نعمان بیگ و نعیم بیگ همین که دید میخندند)
حقیقة که چنین سخره هم نبود گمان
که بوده باشم وهستم بکان !
ناصح روان شوهان
فتینه کجاشمارا باید ...
مونس روم ولی دردم
بیایم اینجا تاکش مکش برم ازهم

در نسخه من اثری از نام مترجم دیده نمیشود وهیچ مقدمه بنظر نمیرسد . جای تعجب است که در همین سال ۷۰/۱۲۷۶ ـ ۱۸۶۹ که میزانترپ ترجمه شده احمد وفین پاشانمایشهای ژرژداندن طبیب اجباری را [۱] ترجمه ونشر نمود ولی تیاترتارتوف کمی بعد ترجمه شد . [۲]

نمایشهای میرزا جعفر قراچه داغی

در ۱۲۹۱ / ۱۸۷٤ در طهران هفت بازی فارسی در یك مجلد چاپ سنگی شده و با یك مقدمه در فوائد تعلیمی نمایش بقلم میرزا جعفر قراچه داغی انتشار یافت . این بازیها را میرزافتحعلی دربندی بدواً بترکی آذربایجانی نوشته و درحدود سنه ۱۸۶۱ درتفلیس

(۱) ا . ج . و . تاریخ شاعری عثمانیان تالیف گیب جلد پنجم ص ۱٤ (۲) ایضا ص ۵۹ و نمره ۱ ضمیمهٔ آن

چاپ نموده بود. پنج فقره از این نمایشها را با حواشی و ترجمه و نوت هـای بسیـار مجدداً دراروپا بطبع رسانیدند. از اینقرار: (۱) وزیر لنکوران متن ترجمه فهرست لغات و یادداشت. توسط و. ح. د. هاگاردوج. لواستریتج (لندن ۱۵۸۲) (۲) سه نمایش مضحك ترجمه ازلهجه ترکی آذری وفارسی باحاشیه و توضیحات .... ناشر ث باربیه ومنار وگویار (پاریس ۱۸۸۶). (۳) مسیوژوردان باترجمه ونوت وغیره. ناشر. ا. وارمون (وین ولیپزیك ۱۸۸۹). سه تمثیل مضحکی که درقسمت (۲) گفته شد عبارتند ازخرسی قلدورو باسان ووکلای مرافعه وملا ابراهیم خلیل کیمیاگر. اما دونمایش دیگر که هنوز دراروپـا طبع ونشر نشده عبارتند از مرد خسیس و یوسف شاه سراج[۱]

سه تیاتر پرنس ملکم خان

سه تمثیل هم از آثار پرنس ملکم خان وزیرسابق ایران در دربار لندن بنظر رسیده که تاریخ تحریر آنها معلوم نیست.

سابقاً قسمتی از آنها در پاورقی روزنامه اتحاد تبریـز در سال ۱۳۲۶ / ۱۹۰۸ طبع گردید امانسخهٔ کامل هرسه تیاتر در کتابخانه دکترف. روزن دیپلمات و مستشرق معروف آلمانی بدست آمد ودرسال ۱۳٤۰ / ۲ ـ ۱۹۲۱ درچاپخانهٔ کاویانی برلن طبع شد. این سه نمایش عبارتند از. (۱) سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان در ایام توقف او در طهران (سنهٔ ۱۲۳۲ / ۱۸۱۷) (۲) طریقه حکومت زمان خان بروجردی در سنهٔ ۱/۱۲۳٦ ـ ۱۸۲۰ (۳) حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا و سرگذشت ایـام توقف چندروزه درکرمانشاهان نزد شاه مراد میرزا حاکم آنجا.

جریدهٔ تیاتر

بالاخره در ۱۹۰۸/۱۳۲٦ روزنامهٔ در طهران بنام تیاتر ایجاد شدکه ماهی دو مرتبه انتشار یافت و مندرجاتش عبارت بود از بازیهائیکه مشتمل بر ذم وقدح اصول استبدادی باشد. من فقط بعضی نمرات این جریده را دارم که قسمتی ازتیاتر موسوم به «شیخعلی میرزا حاکم ملایروتویسرکان

---

(۱) تیاتر کیمیاگر راج. لواستریتج در مجلهٔ همایونی انجمن آسیائی مربوط بسال ۱۸۸٦ (ص ۱۳۰ - ۱۲٦) ترجمه وچاپ نمود. تیاتر یوسف شاه در همین مجله بتاریخ ۱۸۹۵ (ص ٦۹ - ۵۳۷) بتوسط کنل سرا راس ترجمه ومنتشر گردیده متن همین تیاتر بتوسط ا. سل در مدرس بسال ۱۸۸۹ طبع شد رجوع کنید بفهرست ا. ادواردس راجع بکتب چاپی فارسی موزهٔ بریتانیا ۱۹۲۲ مجموعه ۸-۲۰۷

وعروسی او بادختر پادشاه اجنه» در آن دیده میشود .

این بود تمام نمایشهای فارسی که تاحال بنظر من رسیده است [۱] عموماً نمایشهای مضحك (کمدی) و در هجو اصول اداری و اوضاع اجتماعی ایران می‌باشد دربازی وزیر لنکوران یك معاشقهٔ عامیانهٔ پستی هم با اصل حکایت آمیخته است اما کلیهٔ قسمت‌معاشقه از میان نمایشهای فارسی مفقود است . وقصدنویسندگان فقط همین است که نفرت وعداوت مردم رانسبت بطرز قدیم حکومت تحریك کنند . بعبارةاخری این تألیفات مثل سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك که بعدهامختصری راجع بآن خواهیم‌نگاشت قبل از هر منظوری برای بیان نکات سیاسی نوشته شده اند و صورت بازی ندارند و تقریباً هیچیك از آنها در صحنهٔ نمایش بازی نشده اند وهیچکدام از حیث تأثیر با تیاتر ترکی « وطن یاخود سیلیسترا » [۲] تألیف کمال بیك قابل مقایسه نیستند . خلاصه تیاتر هنوز موفق نشده است که در ایران محلی برای‌خود بازکند وحتی‌بقدر ترکیه هم رواج بیابد .

رمان

رمان

درایران حکایاتی بسبك الف لیله یاحسین کرد که بومی تر ورایج تر است بسیار دیده میشود اما راجع برمانهای حقیقی کمتر از آنچه دربارهٔ تیاتر گفتیم سخن میتوان راند اخیراً دو کتاب بنظر من رسیده که مؤلفین آنها سعی وهوس کرده اند وقایع واحوال ایران را در عهد رواج دین زردشت وقبل از ظهور اسلام بلباس رمان درآوردند . یکی راجع است بکورس ودیگری بقباد وفرزند وجانشینش انوشیروان ومزدك زندیق بدعت گذار .

عشق وسلطنت رمان تاریخی‌زمان کورس

زمان کورس (یك جلد اول آن که بنام دیباچه کتاب دوجلد دیگر نیز باقی دارد) درسنهٔ ۱۹۱۶/۱۳۳٤ باتمام رسید ودر سنهٔ ۱۹۱۹/۱۳۳۷ درهمدان چاپ‌شد .اسم آن‌عشق وسلطنت

(۱) بعد از تحریر این قسمت نمایشی دیدم موسوم به «جعفرخان از فرنگ آمده» تالیف حسن مقدم . این تیاتر دوسال قبل در طهران طبع شده است . (۲) گیب (در جلد پنجم ص ۱۵) درکمال اختصار اشاره میکند که از نمایش این تیاتر درنمایشگاه‌جدید بناها چه‌هیجان وشوری درمردم ایجاد گردید سلطان‌عبدالعزیز خیلی‌متغیروخطرناك شد و امر را به فیلگوسنا درجزیرهٔ قبرس تبعید نمود

ومؤلفش شیخ موسی نامی است که مدیریت مدرسهٔ دولتی نصرت همدان رادارد ودر جانوری ۱۹۲۰ ازروی لطف نسخهٔ برای من فرستاد . در مقدمه بعبارت ذیل ازکتاب خود توصیف میکند : « میتوان گفت اولین رومانی است که در ایران باسلوب مغرب زمین تألیف شده »

مالودهٔ کتاب براین نهاده شده که یك رمان تاریخی باشد اما اسامی اعلام عموماً بشکل فرانسه آنها قید گردیده نه باصل پارسی قدیم مثلا «میترادات» (که صحیح آن مهرداداست) «اکبانان» (اکباتاناکه همان هاگماتانا(همدان) قدیم است) «آگرادات» «ایسپاکو(اسپاکو) وساکزار» (سیاکسارس بجای هوا خشاتارا)اماکامبیزس(کامبوجیا بشکل «کامبوزیا»که میانه هردو صورت مذکور است نوشته شده است . توصیفات مشروحه از مناظرومجالس واشخاصی که وارد متن حکایت شده وگفتگوهای بسیاری که مبادله گشته طبعاً بتقلید نمونه‌های اروپائی است . اصل قصه که چاشنی از عشق وجنگ در آن داخل کرده اند اگر چه خیلی جذاب و سوزاننده نیست لیکن قابل خواندن است اما اعداد و سنین ویادداشتهای راجع بآثار عتقیه و اساطیر و ملاحظات مطول تاریخی که اساسا مبتنی برروایات هردوت و اطلاعات مستخرجه از اوستاست برسنگینی کتاب افزوده است بهیچوجه دراستعمال زبان قدیم یاطرد وترك لغات عربی سعی نشده اما مؤلف جهد بلیغ نموده که در بیان وقایع وسنین ورسوم تاریخی دچار اغلاط فاحش نگردد.عبارت مختصری که ذیلاازآن رمان نگاشته‌میشود مبرهن‌خواهد ساخت که تاچه پایه‌انشاء این کتاب باعبارت حکایت‌رایجه در ایران متفاوتست :

« بلی این تهیه تهیه عروسی است و گمان ندارم که عروسی جز برای کورس پادشاه بااقتدار پارس ومدی باشد چه که امروز کس جزاواینقدر درنزداهالی اکباتان محبوبیت ندارد که مردم عروسی اورا چون عیدی بزرگ دانسته وبازارها را زینت کرده وازصمیم قلب اظهار سرور وشادمانی نمایند . »

نمیدانم این رمان تاریخی تاچه حد در ایران شهرت و رواج یافته است و جز همانکه مصنف برای من فرستاده بود تاکنون نسخهٔ از آن ندیده ام . با این کتاب مراسلهٔ هم بتاریخ ٤ صفر ۱۳۳۸ (۳۰ اکتبر ۱۹۱۹) همراه بود مبنی بر اینکه‌راجع بکتاب در جریدهٔ تایمس چیزی بنگارم امیدوارم این شرح مختصر را که برای

معرفی کتاب ایشان در اروپا از آن بهتر در قوهٔ من نیست بپذیرند. فی‌الحقیقه این تصنیف برای کسب اطلاعات قابل تمجید است و برای اشتغال خاطر هموطنان مصنف بسیار مفید وسبك وشیوهٔ درادبیات ایران وارد می‌کند که تا این زمان سابقه نداشته است.

دام گستران یا انتقام خواهان مزدك

دومین رمان از رمانهائی که در ابتدای این قسمت اشاره کردیم دربمبئی بسال۱۳۳۹ / ۱ - ۱۹۲۰ چاپ شده مؤلفش صنعتی زاده کرمانی واسمش « دام گستران یا انتقام‌خواهان مزدك » است این رمان هم نا تمام مانده زیرا در آخر صفحه ۱۱۰ عبارت « جلد اول تمام شد » دیده می‌شود. و هیچ معلوم نیست که مؤلف تاکجا میخواسته است دنباله حکایت را بکشد و نمیدانم قسمت دیگر هم برآن افزوده شده است یانه. در کلیات عبارات خیلی شبیه برمان عشق وسلطنت است اما اغلاط‌تاریخی وعتیقه شناسی بسیار دارد مثلا درصفحه ۱۰ نقش بهرام‌گور را بیان کرده وگوید « در تحت آن تصویر بخط میخی نوشته شده بود »!

قبل از آنکه از این موضوع بگذریم لازم است شرحی راجع بسرگذشت شرلوك خمس معروف بنگاریم‌مترجم میراسمعیل‌عبدالله زاده است که ازروسی ترجمه کرده ودر مطبعه خورشید طهران درسال ۱۳۲۳/٦ - ۱۹۰۵ بچاپ رسانیده است‌اسم آنها از اینقرار است:

شرلوك خمس‌در ایران‌وعثمانی

واقعه نمایش های طلائی - شرح حال اگوستس میلورتن[1] وارباب‌ده‌اسم‌هلمس بعد از آنکه بروسی‌ترجمه شده بشکل خمس یا خومس در آمده و از این حیث دکتر واتسن Watson خوش اقبال تر بوده است. انشاءاین حکایات درنهایت‌سلاست وروانی‌است وبرای مبتدیان زبان فارسی از بهترین کتب بشمار میرود اما شرطش اینست که‌بدست بیاید واین رمانها نادرالوجودند. در عثمانی شرلوك هلمس خیلی رواج است.

(۱) رجوع کند بکتاب من «مطبوعات وشعر ایران» صفحه ۲۲ و ۱٦٤ متن فارسی درسه جلد چاپ شد نخستین درقاهره بی تاریخ ودومین درکلکته درسال ۱۳۲۳/۱۹۰۵(اما تا سنهٔ ۱۹۰۷ چاپش باتمام نرسید.) سومین در اسلامبول در۱٤۲۷/۱۹۰۹ . ترجمه جلد اول به آلمانی توسط دکتر والترشولز در لیپزیك بسال ۱۹۰۳ چاپ شد.

مطبوعات

رواج چاپ در ایران

راجع بجرائد ایران که درظهور تجدد عاملی قوی بوده اند در کتاب دیگر خود [۱] بقدری مشروحاً سخن رانده ام که اینجا حاجت بهیچ تفصیلی نمی بینم فن چاپ قریب یکقرن پیش بتشویق عباس میرزا در ایران رایج شد. و نخستین روزنامه در ۱۸۵۱ انتشاریافت. [۲]

پنج جریده مهم در آغاز امر

بعد از این جریده روزنامه های دیگر نیز منتشر گشت اما چون ازطرف دولت بوده اند رنگ و بوئی ندارند و حتی در سنهٔ ۸ ـ ۱۸۸۷ نیز که من در ایران سفر میکردم تنها جریدهٔ قابل مطالعه زبان فارسی همان اختر بود که هفتهٔ یکبار در اسلامبول چاپ میشد. تاریخ تأسیس اختر ۱۸۷۵ و مدت انتشارش قریب بیست سال است قانون پرنس ملکم خان هم در ۱۸۹۰ درلندن تأسیس وطبع ونشر میبافت امانظر بحملات سختیکه بحکومت وشاه ووزراء ایران میکرد انتشار آن درمملکت ایران ممنوع گردید تأسیس حبل‌المتین کلکته در سال ۱۸۹۳ وایجاد جریدهٔ ثریای قاهره در ۱۸۹۸ واقع گردید روزنامهٔ پرورش ۱۹۰۰ به جای ثریا انتشار یافت. این پنج روزنامهٔ مهم فارسی بود که در خارج ایران طبع میشد و تا سال ۱۹۰۸ که انقلاب صورت گرفت وجدال میان‌شاه وملت بحدکمال رسید جرایدمستقل ومتنفذ در داخلهٔ ایران منتشر نشد.

بهترین جریده بعد از انقلاب

از بهترین این جراید داخلی از نقطهٔ نظر ادبی صوراسرافیل و نسیم شمال ومساوات ونوبهار را باید شمرد. نخستین و دومین وچهارمین اشعار خوبی از آثار دهخدا. سید اشرف گیلانی و بهار مشهدی در بر داشتند ومن از آنها استفاده ها برده واشعاری برای

(۱) « مطبوعات و شعر درایران جدید » کمبریج ۱۹۱۳ (۲) قبل از ۱۸۵۱ هم روزنامه درایران بود مثلا درزمان سلطنت محمد شاه (۱۸۳۵ – ۱۸٤۸ م) وحتی درعهد فتحعلیشاه رجوع کنید بجریده‌کاوه مخصوصاً شماره ٦ از دورهٔ جدید (ت. ز) مقالهٔ که بآن اشاره میکنند در تاریخ ۸ جون ۱۹۲۱ درص ۱٦ - ۱٤ کاوه انتشار یافته است. در این مقاله اشاره مبهمی بوجود یك جریدهٔ فارسی هست که در دهلی بسال ۱۷۹۸ طبع شده است اما صریحاً مدلل میکند که در ۸/۱۲۵۳ - ۱۸۳۷ درطهران هم یکروزنامه دایر بوده است

کتاب « مطبوعات وشعرایران جدید » التقاط وانتخاب کرده ام . در ستون چرند پرند صوراسرافیل هم نمونه های بسیار خوب و مبتکری از نثرفارسی مندرج بود که ذیلا چند سطری از آن را نقل میکنم زیراکه من تا حال نظیری برای آن درایران ندیده‌ام این قطعه از آثارقلم دهخداست این قطعه درنمرهٔ یك صوراسرافیل (۳۰ می ۱۹۰۷) چاپ شده است .

چرند پرند

بعد ازچندین سال مسافرت هندوستان ودیدن ابدال واوتاد ومهارت در کیمیا ولیمیا و سیمیا الحمدلله بتجربه بزرگی نائل شدم و آن دوای ترك تریاك است اگر این دوا را در هریك ازممالك خارجه کسی کشف میکرد ناچار صاحب امتیاز میشد انعامات میگرفت درهمهٔ روزنامه ها نامش ببزرگی درج میشد اما چکنم که در ایران قدردان نیست .

عادت طبیعت ثانوی است همینکه کسی بکاری عادت کرد دیگر باین آسانیها نمیتواند ترك کند علاج منحصر باین است که بترتیب مخصوصی بمرور زمان کم کند تا وقتی که بکلی ازسرش بیفتد .

حالا من بتمام برادران مسلمان غیورتریاکی خود اعلان میکنم که ترك تریاك ممکن است باینکه اولا درامرتریاك جازم ومصمم باشند . ثانیاً مثلا یکنفر که روزی دو مثقال تریاك میخورد روزی یك گندم از تریاك کم کرده دو گندم مرفین بجای آن زیاد کند و کسیکه ده مثقال تریاك میکشد روزی یك نخود کم کرده دو نخود حشیش اضافه نماید و همینطور مداومت کند تا وقتیکه دو مثقال تریاك خوردنی بچهار مثقال مرفین وده مثقال تریاك کشیدنی به‌بیست مثقال حشیش برسد بعد از آن تبدیل‌خوردن مرفین بآب دزدك مرفین و تبدیل حشیش بخوردن دوغ وحدت بسیار آسان است برادران غیورتریاکی من درصورتیکه خداکارها را اینطور آسان کرده چراخودمانرا اززحمت حرفهای مفت مردم وتلف کردن این همه مال ووقت نمی رهانید ترك عادت درصورتیکه باین قسم بشود موجب مرض نیست و کارخیلی آسانی است .

وهمیشه بزرگان ومتشخصین هم که میخواهند عادت زشتی ازسرمردم بیندازند همینطورمیکنندمثلابیینید واقعاً شاعرخوب گفته‌است که‌عقل بدوات‌قرین‌یکدگر است

مثلا وقتیکه بزرگـان ما فکر میکنند که مردم فقیرند و استطاعت نان گندم خوردن ندارند ورعیت همه عمرش را باید بزراعت گندم صرف کند و خودش همیشه گـرسنه باشد به بینید چه میکنند .

روز اول سال نانرا باگندم خالص می پزند روزدوم درهرخرواریك من تلخه ، جو ، سیاه دانه ، خاك اره ، یونجه ، شن .. مثلا مختصرعرض میکنم . . .کلوخ ، چارکه گلولهٔ هشت مثقالی. میزنند معلوم است دریکخروار گندم که صد من است یکمن ازین چیزها هیچ معلوم نمیشود روزدوم دومن میزنند روزسوم سه من وبعد ازصد روز که سه ماه وده روز بشود صد من گندم صد من تلخه ، جو ، سیاه دانه ، خـاك اره ، کاه ، یونجه ، شن شده است در صورتیکه هیچکس ملتفت نشده وعادت نان خوردن هم از سرمردم افتاده است .

واقعاً که عقل ودولت قرین یکدیگر است .

برادران غیورتریاکی من البته میدانید که انسان عالم صغیراست و شباهت تمام بعالم کبیرداد یعنی مثلاهرچیز که برای انسان دست میدهد ممکن است برای حیوان درخت ، سنگ ، کلوخ ، در ، دیوار ، کوه ، دریا هم اتفاق بیفتد و هرچیزهم برای اینها دست میدهد برای انسان هم دست میدهد چرا که انسان عالم صغیر است و آنها جـزو عالم کبیر مثلا اینرا میخواستم بگویم همانطور که ممکن است عادتی را از سر انسان انـداخت همانطور هم ممکن است عادت را از سر سنگ و کلوخ و آجـر انداخت چرا که میان عالم صغیر و عالم کبیر مشابهت تمام است پس چه انسانی باشد که ازسنك وکلوخ هم کم باشد .

مثلا یك مریضخانهٔ حاج شیخ هادی مجتهد مرحوم ساخت موقوفاتی هم بـرای آن معین کرد که همیشه یازده نفر مریض در آنجا باشند تا حاجی شیخ هادی حیات داشت مریضخانه بیازده نفر مریض عادت کرد همینکه حاجی شیخ هادی مرحوم شد طلاب مدرسه به پسرارشدش گفتند ما وقتی تو را آقا میدانیم که موقوفات مریضخانه را خرج ما بکنی حالا به بینید این پسر خلف ارشد با قوت علم چه کرد مـاه اول یکنفر از مریضها را کم کرد ماه دوم دو تا ، ماه سوم سه تا ، ماهٔ چهـارم چهار تا و همینطور تـا حالا کـه عدهٔ مریضها بـه پنج نفر رسیده و کم کم بحسن تدبـیر

آن چند نفرهم تا پنج ماه دیگر از میان خواهد رفت پس به بینید که با تدبیر چطور میشود عادت را از سر همه کس و همه چیز انداخت حالا مریضخانه که بیازده مریض عادت داشت بدون اینکه ناخوش بشود عادت از سرش افتاد چرا ؟ برای آنکه آن هم جزو عالم کبیر است ومثل انسان که عالم صغیر است میشود عادت را ازسرش انداخت (دخو)

ابتکار دخو در نظم و نثر

درترجمه کماهوحقه ازعهدهٔ بیان مطلب ومقاصد این مقالات که یکنوع تجدد در هجو و انتقاد فارسی است و بعبارتی عامیانه اما موجز و فصیح نوشته شده برنتوان آمد . این مقالات هر چند بامضاهای مجهول و مختلف‌است اما گمان میکنم تمام بقلم دهخدا باشد . و بعقیدهٔ من دهخدا را باستناد همین آثار قلیل نثری وچند قطعه شعری [1] که ازو بنظر رسیده بایستی در رتبه نخستین ادبا و نویسندگان معاصر ایران جای داد جای تأسف است که دهخدا با اینکه جوانست دراین ده دوازده سال‌اخیر علی‌الظاهر هیچ اثری بمنصه ظهور نیاورده است .

دوازده‌سال اخیر ۱۹۱۳/۱۹۲۳

راجع بدوازده سال اخیر چیز بسیاری نمیتوانم بنگارم در آغاز سال ۱۹۱۲ فشار وظلم روسیه در ایران بذروهٔ کمال رسید و در آن موقع ابواب آزادی و ترقی ادبی مسدود گردید درایام جنگ بین‌المللی ایران قربانی مطیع ومنقاد سه قوهٔ خارجی متضاد شد واز پیشرفت هیچ یك از آنها روزنهٔ امیدی برای ایران پیدانبود قلت ارزاق در هر جانب بظهور پیوست وقحط وغلا وغارت بایالات غربی روی آورد انقلاب روسیه‌برای ایران رحمت آسمانی بود و بازگشت قشون انگلیس بعد از بهم خوردن قرارداد (ایران و انگلیس) ایرانیان را تااندازهٔ بکدخدائی خانهٔ خود باقی گذاشت . اما ایران از این موقع تنفس وفرصت فون‌العاده تاچه پایه میتواند استفاده‌کند مطلبی است که بعدها باید دید .

---

(۱) قطعه‌ای که برگشتش آکبلای است و مرثیه که برای میرزا جهانگیرخان سروده هردو خوب است خاصه مرثیه‌اخیرالذکر که در زیبائی وتاثیر قلیل‌النظیراست . رجوع‌نمائید (بمطبوعات و شعرا در ایران جدید) ص ۸۲-۱۷۹ و ٤-۲۰۰

ایران و آلمان

گاهی بعضی اظهار تعجب می کنند که هنگام جنگ بین‌المللی درایران حزب بزرگی که بیشتر ازدموکراتها و اصلاح‌طلبان معتبر بوده اند خودرا بطرفداری آلمان معرفی نموده اند حل این مسئله خیلی سهل است . روسیه امپراطوری هولناك و منفور بود طبعاً هر قوه که باعث انعطاف توجه او ازشکار بیدست وپایش (یعنی ایران)میشد وموجبات تزلزل قدرت اورافراهم‌میساخت محبت عامه را بجانب خود جلب میکرد . و ایران بهیچوجه سابقهٔ عداوت و بیمی نسبت بآلمان نداشت زیراکه ازسرحداتش دور است وهیچگاه استقلال آنرا تهدید نکرده است . البته آلمان هم از این احساسات استفاده کرد وچنان تبلیغات شدیدی بکار انداخت که تاریخش قابل نوشتن وخواندن است .

روزنامهٔ کاوه دورهٔ قدیم۱۹۱۶/۱۹۱۹

یکی ازعوامل تبلیغ جریدهٔ کاوه بود که دربرلن اسماً در هر پانزده روز یکبار منتشر میشد و از ۲۴ جانوری ۱۹۱۶ تا ۱۵اگوست ۱۹۱۹ دوام‌کرد میان شماره (۳۰ـ۲۹) که‌در ۱۵ جولای ۱۹۱۸ انتشار یافت و نمرهٔ (۳۱ ـ ۳۲) که در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸ بیرون آمد همچنین میان شمارهٔ ۳۳ مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸ ونمرهٔ ۳۴ اول مارچ ۱۹۱۹ فاصله خیلی زیاد شد . واز تاریخ انتشار شمارهٔ اخیرالذکر تاموقع نشر آخرین نمرهٔ دورهٔ قدیم که فوقاً ذکر شد پنج ماه ونیم طول کشید .

دورهٔ جدید کاوه ۱۹۲۰ / ۱۹۲۱

در ۲۲ جانوری ۱۹۲۰ نخستین شمارهٔ دورهٔ جدید از طبع خارج شد این‌بار بکلی ازسیاست صرفنظر کرد وتوجه خود را بادبیات وعلوم معطوف داشت اما درطرز تدوین و سبك تحریر وحسن طبع میزان عالی سابق را از دست نداد . این دفعه جریده کاوه ماهی یکبار انتشار می‌یافت ودوسال دیگر دوام‌کرد آخرین شمارهٔ (نمرهٔ ۱۲) در تاریخ اول دسامبر ۱۹۲۱ چاپ شد وتقریباً دارای ۳۳ صفحهٔ بزرگ دوستونی بود .

مقالات مهمه دوره قدیم کاوه

دراوقاتی که کاوه جنبه تبلیغی داشت مندرجاتش بیشترسیاسی بود وهر چند راجع بوقایع و حوادث ایران و اعمال ملیون (کمیته دفاع ملی) مطالب سودمند درج میکرد اما در موضوعهای ادبی تا بعد از مدتی که جنگ جز در بعضی شماره ها وارد نمیشد مثلا در

شماره ٤ (٤ مارچ ۱۹۱٦) یك قطعه شعر کردی دیده میشود [۱] در نمرهٔ ۲۰ شرح حالی از ادیب بزرگوار سید محمد صادق قائمقامی ملقب بـادیب الممالك و متوفی در ۲۸ ربیع‌الثانـی ۱۳۳۵ (۲۱ فبراری ۱۹۱۷) درج است . در شمارهٔ ۲۱ مطالبی راجع بنتایج علمی حاصله از مأموریت کاپیتن نی در مایر بافغانستان [۲] مسطور است درنمرهٔ ۲۳ مقالهٔ از پروفسور میتوخ دربارهٔ رضای عباسی کـه از صنعتگران مشهور ایرانست درج گردیده . در شمارهٔ ۲٦ شرحی راجع بمحصلین ایران و آلمـان دیده میشود . در نمرهٔ ۳۳ (۱۵ نوامبر ۱۹۱۸) بمنـاسبت وصف کتـاب جدیـدی کـه موسوم است بـراه نو ولی بزبان آلمـانی تحریر یافته شرحی راجع بـاقدامـات و مساعـی مختلفه کـه برای اصلاح یـا تغییر خط فـارسی شده است بنظر میرسد . در شمـارهٔ ۳٤ (اول مـارچ ۱۹۱۹) شمهٔ دربـاب تأسیس انجمن ادبی ایرانیان در برلن و مکتوبی از میرزا محمد خان قزوینی در خصوص نکتهٔ راجـع بـاملای فارسی درج گردیده است . درنمرهٔ۳۵ (۱۵ اگست ۱۹۱۹) مقالـهٔ مفصل وجـالب توجهی بقلم میرزا محمدخان راجع به قدیم ترین شعر فارسی‌که بعد ازفتح عرب باقی مانده مندرج است [۳]

مقام ارجمند دورهٔ جدید کاوه در ادب و انتقاد

دورهٔ جدید کاوه که در ۲۲ جانـوری ۱۹۲۰ شروع شد بالعکس تمـام ادبی بـود و مقالات بسیار گـرانبها داشت ایرانیان مقیم برلن اگـرچه معدود بودند امـا چند نفر از متفکرین ودانشمندان معتبر فیمابین خودداشتند واگرچه در وطن دوستی حرارتی فوق‌العاده داشتند اما ازمعایب ملت خود کاملا آگـاه وباخذو نشر بهترین آثار علم ومعرفت اروپا شایق بودند ازخواص طرز تحقیق آلمانها ایجاز واستقصا ودقت فوق‌العاده وامتحانات طاقت فرسا در استخراج مطالب است از تمـام منابع وجمیع مآخذ . ایرانیان که همیشه حدسیـات ماهرانه دارند اما تحقیقاتشان در ادبیات بیشتر بی‌مطالعه ونظریاتشان ناپخته وناستحکم است . بیش ازهـر چیز

(۱) نقل‌ازجریدهٔ فارسی‌رستاخیز (۲) ترجمه‌ازشمارهٔ هفت‌جریدهٔ Die Islamische Welt
(۳) این‌مقاله راجع بدوقطعه شعر اوائل بحث میکند وهردومنقول است از کتب معتبره‌عرب مثل کتاب الشعر والشعراء ابن قتیبه و تـاریخ بزرك طبری زمـان نخستین شعر در سلطنت یزیدبن معاویه واقع میشود (٦۰-٤ ه = ٦۸۰-٤م)

محتاج به پیروی آلمان ها وسر مشق گرفتن از طرز تحقیق واستقصای آنـان هستند صاحب جریدهٔ کاوه درمقالهٔ که دورهٔ جدید روزنامه بآن شروع میشود مقصد ومرام خود را چنین بیان مینماید :

دوره‌جدید

« روزنامهٔ کاوه زائیدهٔ جنگ بود ولهذا روش این روزنـامه نیز با موقع جنگ متناسب بود و حالا که جنگ ختم شده و صلح بین‌المللی در رسیده کاوه نیز دورهٔ جنگی خود را ختم شده میدانـد و بیك دورهٔ صلحی شروع میکند و لهذا اساس وخط و روش تـازه ای کـه از اول سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۸ کاوه جدید پیش میگیرد نسبتی با کاوه سابق ندارد ودر واقع روزنامهٔ تازهٔ میشود کـه مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی وتاریخی خواهد بود ومسلك ومقصدش بیشتر از هرچیز ترویج تمدن اروپائی است درایران ، جهاد برضدتعصب، خدمت بحفظ ملیت و وحدت ملی‌ایران، مجاهدت درپـاکیزگی وحفظ زبان وادبیات فارسی از امراض و خطرهـای مستولیه بر آن و بقدر مقدور تقویت بآزادی داخلی و خارجی آن . . . . بعقیدهٔ نـویسندهٔ سطور امروز چیزی که بحد اعلا برای ایران‌لازم است وهمه وطن دوستان ایران‌باتمام قوی (تحت‌اللفظ) درآن راه بکوشند وآنرا برهر چیز مقدم دارند سه چیز است که هرچه دربارهٔ شدت لزوم آن مبالغه شود کمتر ازحقیقت گفته شده : **نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط وقید وتسلیم مطلق شدن باروپا واخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت وعلوم و صنایع وزندگانی و کل اوضاع فرنگستان** بـدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گـذاشتن هرنوع خود پسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی میشود وآنرا « وطن پرستی کاذب» توان خواند . دوم اهتمام بلیغ درحفظ زبان و ادبیات فارسی وترقی وتوسعه و تعمیم آن . سوم نشر علوم فرنگ واقبال عمومی بتأسیس مدارس وتعمیم تعلیم. وصرف تمام منابع قوای مادی ومعنوی.... در این خط ...

این است عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور در خط خدمت بایران وهمچنین برای آنان که بواسطهٔ تجارب علمی وسیاسی زیاد بانویسنده هم‌عقیده اند . « ایران بایـد

ظاهراً و باطناً جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس »

باید درخاتمه این بیان اصول عقاید این را نیز بگویم که بعقیدهٔ نگارنده شاید بزرگترین ومؤثرترین کل خدماتیکه دراین راه توان کرد نشر ترجمه‌های یکسلسله ازکتب مهمه اروپاست بزبان فارسی سهل و آسان درایران »

برطبق مفاد مرام فوق چند مقاله‌راجع بطرز تعلیم در آلمان واقدامات انجمن ایران و آلمان وتسهیلاتی که برای اقامت وتحصیل محصلین ایران در آلمان لازم است درج شده اما بیشتر مقالات به زبان وادبیات ایران اختصاص دارد .

بعضی از مقالات مهمهٔ دورهٔ جدید کاوه

مثلا در سال ۱۹۲۰ یك سلسله مقالات بقلم تقی‌زاده (بامضای محصل)راجع باحوال مهمترین شعرای قدیم ایران دیده‌میشود یك مقالهٔ مبتکرانه بقلم دکتر ارتور کریس تن سن کوپنهاکی راجع بوجود شعر در پهلوی — بحثی راجع به تطور زبان فارسی در قرن اخیر مقالاتی راجع بمزدك — مقالاتی بعنوان مناظرهٔ شب وروز در مقایسهٔ طرز تحقیقات مشرقیان ومغربیان که بیشتر به تفضیل غرب برشرق خاتمه می‌یابد - چهار دوره زبان فارسی بعد از فتح عرب — محك ذائقه راجع باشعار پسندیدهٔ جدیده فارسی و اشعاری که نویسنده ازشعر کربلائی میخواند — مأخذ شاهنامه ازپهلوی و عربی و فارسی — و یك مقالهٔ جالب توجهی راجع بفا می فصیح و فارسی خان والده [۱] — در این مقاله نویسنده تقلید کورانه بعضی جوانان ایرانی مقیم اسلامبول را از اصطلاحات وجمله بندی ترکی استهزاء ونکوهش مینماید این مقالات در غالب موارد نشانهٔ فرط اطلاع وقدرت انتقادی ونهایت ابتکار نویسنده هستند بحدی که نظیر آنها را در زبان فارسی تاکنون ندیده ام وشایستهٔ توصیف و تجزیهٔ مفصلتری هستند که متأسفانه دراین جلد مجالی برای آن نیست .

سال آخر کاوه ۱۹۲۱

کاوه در سال اخیر هم دارای همان مقالات عالیه بود و در تاریخ وادبیات مطالب سودمندی انتشار میداد که با تحقیقات مستشرقین اروپائی پهلو میزد . یك سلسلهٔ مقاله مهم تاریخی بعنوان « روابط ایران وروس درزمان آق قوینلو و سلسلهٔ صفویه تا اول سلطنت آغا محمد خان قاجار »

(۱)شمارهٔ ۱۲ - خان‌والده محلی است دراسلامبول که اغلب تجار ایرانی در آنجا مسکن دارند

بقلم سید محمد علی جمال زاده هر ماهه بطرز ضمیمهٔ کاوه منتشر می‌شد. و نشان میداد که مؤلف کلیهٔ منابع صحیحهٔ شرق وغرب را از نظر گذرانیده و در آنها قضاوت کرده است. قطع شدن جریدهٔ کاوه بعد از دسامبر ۱۹۲۱ لطمهٔ بزرگی بفن ایران شناسی وارد ساخت.

ایرانشهر

در جون ۱۹۲۲ در برلن یك مجلهٔ علمی وادبی وفارسی دیگری بنام ایرانشهر بمدیریت حسین کاظم زاده انتشار یافت این مجله اگرچه بعنوان پانزده روز یکشماره منتشر شد اما در عمل جز ماهی یك نمره بیرون نیامد. ایرانشهر نسبت بکاوه خیلی سبکتر وعوام فهم تر است. و معلوم میشود بیشتر منظورش بحث دروقایع ایران قبل از اسلام ومسائلی است که جوانان کنونی ایران باآن مواجه هستند درشمارهٔ هفتم (دسامبر ۱۹۲۲) مقالهٔ مفصلی راجع باعزام محصل باروپا مندرج است ودر قسمت سوم مقاله‌مزبوره که در باب «محل وچگونگی تحصیل شاگردان است (صفحه ٤ ـ ۱٦۲) صاحب مقاله مینویسد باید شاگردانرا بانگلستان وآلمان فرستاد نه بفرانسه بادلهٔ ذیل:

ترجیح تعلیمات آلمانی بفرانسوی برای محصلین ایرانی

«ما ایرانیان از حیث اخلاق و طبیعت واستعداد و تمایلات روحی بیشتر شباهت و موافقت بافرانسه ها یعنی نژادلاتینی داریم (باستثنای اهالی آذربایجان که طبیعت و اخلاق آنان بیشتر با طبیعت واخلاق نژاد آنگلو ساکسون میسازد) چنانکه حدت ذهن، ذکاوت، خود پرستی: جوانی فکر، ظرافت و لطافت حس، حس امتزاج و آمیزش یا خوش مشربی از یکطرف و بی‌ثباتی وتلون مزاج زود خسته شدن وبی متانتی و لاابالیگری وبیقیدی وافراط وتفریط در کارها از طرف دیگر از خصایص طبیعت اخلاق ما وفرانسه هاست»

گویا این نظر عموماً درایرانیان مؤثرواقع شد زیراکه دراگست ۱۹۲۲ هفتاد نفرایرانی درآلمان بود و در ماه دسامبر عدهٔ آنها به یکصد وبیست نفر[۱] بالغ گردید.

مطبوعات ایران بعد از جنگ بین‌المللی

در خود ایران هم بعد از آنکه مطبوعات در نتیجه هجوم روسها در سنه ۱۹۱۲ دچار وقفه و بحران گردید مجدداً روح تازهٔ در آن دمیده شد خاصه پس از خاتمه جنگ

(۱) ایرانشهر شمارهٔ سوم صفحهٔ ٥٥ وشماره هفتم صفحه ۱٥۳

بین‌المللی . اما نظر باختلال وسائل ارتباطیه و بی‌ترتیبی پست شخص باید باطلاعات ناقصی اکتفا کند . واز اطلاع کامل راجع بمطبوعات صرفنظر نماید . درشماره چهارم کاوه مورخه ۱۹۲۱ (ص ۱۶ ـ ۱۵) صورت مختصری ازجراید ومجلات فارسی مندرج است که بعد از آغاز ۱۳۳۴ هجری (نوامبر ۱۹۱۵) تأسیس شده اند . این چهل‌وهفت جریده بترتیت حروف تهجی مرتب شده اند . محل انتشار . اسم مدیروتاریخ تأسیس هریك هم تعیین گردیده است طهران در درجه اول است و هیجده جریده دارد بعد شیراز که دارای هفت روزنامه است تبریزورشت هریك دارای چهارروزنامه میباشد . اصفهان ومشهد وکرمان وکرمانشاه وخوی وبوشهر وباکووهرات وکابل و جلال آباد (این سه شهراخیردرافغانستان واقعند) هریك دارای یك یا دوروزنامه هستند . بیش ازنصف این جراید (۲۵ عدد) در ۱۳۳۸ شروع شده اند (یعنی سالی که ابتدایش ۲۶ سپتامبر ۱۹۱۹ بوده است) . اما این صورت کامل نیست باین جهة که ازنه مجله فارسی که مدیرانشان یا رفقای خودم نسخهٔ آنها را برای من فرستاده بودند جز دو مجله در این صورت نام برده نشده یکی عالم نسوان و دیگری ارمغان . این مجلهٔ اخیرالذکر از بهترین مجلات مذکوره است زیرا که حاوی اشعار بسیار ازمرحوم ادیب‌الممالك وگذارشات انجمن ادبی طهران است . دیگر روزنامهٔ بهار که خیلی تازه ورنگی مآب است اما اشعار جالب دقت دارد و همچنین مجلات فروغ تربیت طهران ودانش که در مشهد منتشرمیشده وممات و حیات که بطورکلی مخصوص بیان اختراعات اروپائی و توصیف ترقیات مادی است . و مجله فردوسی که توسط فارغ‌التحصیلهای مدرسه امریکائی طهران طبع و نشر میشود . ومجله پارس که نصفش فارسی و نصفش فرانسه است این مجله در ۱۵ آپریل ۱۹۲۱ دراسلامبول منتشرشد وگنجینه معارف که نخستین شماره آن در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۲ درتبریز انتشار یافت . اما هیچیك ازاینها درخوبی‌مطالب وزیبائی شکل بایرانشهرنمیرسند وبطریق اولی باکاوه نیزبرابری نمی‌کنند . اما ازاین حکم گویا میتوان مجله گل زرد را مستثنی دانست . این نامه در اواخر اگست ۱۹۲۰ درطهران تأسیس گردید ومدیرش میرزا یحیی‌خان ریحان اشعاری بتخلص ریحانی سروده ودرآن طبع میکرد .

چاپخانه کاویانی در برلن میرزا عبدالشکور و سایر ایرانیانیکه در برلن اقامت دارند محض تسهیل طبع کتب فارسی واهتمام درصحت

وپاکیزگی مطبوعات ایرانی چاپخانه کاویانی را تأسیس نمودند و فی‌الحقیقة تأسیس این چاپخانه پیشرفت مهمی درتجدید حیات ادبی ایران بشمار میرود و امروز هیچ مطبعهٔ موجود نیست که ازحیثیات مذکوره با او بتواند پهلو بزند مدیران این‌شرکت علاوه برطبع نمایشهای جدید ورسالاتی راجع بموسیقی و فلاحت و غیره یا تجدید طبع کتب قدیم مثل گلستان سعدی وموش وگربه عبید زاکانی بانهایت سلیقه وظرافت باین فکرافتادند که نسخ نادرهٔ نویسندگان بزرگ قدیم را بدست آورده چاپ کنند مثلاً زادالمسافرین ناصر خسرو را که از آن فقط دونسخهٔ خطی (نسخهٔ پاریس و مدرسه شاهی کمبریج) ظاهراً موجودبود . بطبع رسانیدند واکنون که نوامبر ۱۹۲۳ است مشغول چاپ وجه‌الدین هستند که نسخهٔ منحصر بفرد آن اخیراً در بطروگراد بدست آمده است . اما این قبیل کتب که عبارات مشکله وغریبه دارند وقیمت‌چاپشان زیاد میشود وخریدارشان قلیل است حتماً برای ناشرین و متصدیان خود ایجاد ضرر وخسارت خواهدکرد . مطبعه کاویانی با داشتن شخصی مثل میرزا محمود غنی‌زاده دارای یکنفرمحقق‌صلاحیت داراست‌زیرا که مشارالیه همان‌اسلوب‌انتقادی و کنجکاوی صحیحی را پیروی میکندکه میرزا محمدخان قزوینی مبتکر آن است

پایان کتاب

فهرست نام ها

حرف الف

آدام الیاریوس ۱۱۱
آدلف فرنان ۳۰۹
آذر(لطفعلی بیك) ۲۰۴-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹
آذر کیوان ۱۹۴
آزی ده‌آك ۲۶
آسام بی (به‌اوزون حسن رجوع شود)
آقا محمد خان ۱۳۱-۱۳۲-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷
۱۳۸-۱۳۹-۲۱۴-۳۴۱
آقا جمال ۲۶۴
آقا خان ۱۴۴
آقا رستم ۶۸
آق قوینلو ۳۲-۵۳-۵۷-۵۸-۶۰-۶۲-۶۷-۷۰
۷۱-۷۷-۳۴۱
آگاه (علی) ۲۲۲
آگه ۱۷۲
آل بویه ۱۶۳
آلما استرتل ۱۶۹
آلوارد ۲۵۳-۳۱۳
آلیس ۱۹
آمبروزیو کنتارینی ۲۳
آمده کری ۲۶۸
آنتونی جنکین‌سن ۲۳-۸۴-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰
آنتونی نیودی گودآ ۱۹-۲۳
آنژلیو ۳۳-۵۳-۵۵-۶۴
آنگلوساکسن ۳۴۲
ابدال بیك ۲۰۸
ابراهیم ۴۱-۵۴-۳۰۱
ابراهیم ادهم ۴۳-۴۴-۲۵۲
ابراهیم خان ۸۷-۱۳۱
ابراهیم شاه ۲۰۹
ابراهیم میرزا ۹۵
ابن ابی اصیبعه ۳۱۶
ابن‌الاثیر ۱۱۴
ابن‌البزاز(توکل بن اسمعیل)۴۲
ابن‌البیطار ۳۱۰
ابن الفرید ۲۵۲
ابن‌بابویه (محمد) ۲۵۴-۲۶۷-۲۸۰-۳۱۷
ابن بطوطه ۳۷
ابن جماعه ۲۸۱
ابن خلدون ۱۵۴-۲۹۷-۳۱۲-۳۱۵
ابن خلکان ۳۱۶
ابن قتیبه ۳۳۹
ابن کثیر ۴۰
ابن مالك ۲۵۷-۲۵۸
ابن سینا (بنام ابوعلی‌سینا رجوع شود)
ابواسحق اطعمه ۱۸۲
ابوالحسن خان ۱۴۳
ابوالخیرخان ۶۷
ابوالفتح ۴۲-۶۰-۱۳۶
ابوالفرج ۱۸۶-۲۱۵-۳۱۳
ابوالفضل ۱۵۸-۱۹۰
ابوالقاسم ۱۷۲
ابوالقاسم حمزه ۴۱
ابوبکر ۲۸-۵۸-۹۲-۹۹
ابوبکر(نجم‌الدین احمد) ۱۶۸
ابوحنیفه ۲۴۹
ابوطالب میرزا ۹۷
ابوعلی سینا ۱۹۴-۲۵۲-۲۹۸-۳۰۲
ابومسلم ۳۴
ابونصر ۱۹۴
ابونواس ۲۵۲
ابی محمدالقاسم ۴۱
اته ۳۶-۱۵۷-۱۷۸

اثر (شعبا) ٢٠٨
احمد (تخلص يغما) ٢٤١
احمدبن عطاش ١٦٨
احمدبن محمد ٢٤٩
احمد بيك ٦٢
احمد بيك آقابوف ٢٤٦
احمد پاشا ٧٢-١٢٧
احمد خان ٧٦
احمد شاه درانى ١٣١
ادهم ١٩٩
ادواردس ٢١٩-٣٢١-٣٣٠
اديب صابر ٢١٥
ارسطو ٦٠-٣٠٢
ارسكين ٦١-٦٧-٨٤-٨٩
ارفع الدوله (رضا دانش) ٣٨-٢٤٤
ارنست پير ٣١٤
ازبك ٣٠-٦٤-٦٩-٨٩-٩٠-٩١-١٠٠-١٠٩-١٠٤-١١٩-١٢٩
اسپرنگر ١٢٤-١٥٦-٢٥١
استاجلو ٥٧
اعتانيسلاس گوبارد ١٤٤
استومار ٥٥
اسحق سياد وشانى ١٠٤
اسدى ٢١٥
اسرافيل ٢٧٥-٢٧٦
اسكارمان ٣١٤
اسكندر ٢٦-٥٤-١٦٥-١٨٧-١٨٩-٢٠١
اسكندربيك ٩٥-١٠٣-١٠٤-٣١٤
اسلام شاه ١٥٧
اسمارت ٢١٧
اسمعيل بنام شاه اسمعيل رجوع شود
اسمعيل ٤١-٥٤-٥٥-٥٦
اسمعيل بن امين الدين ٤٥
اسمعيل ناصرى ٢٢٤
اسميعليه ٢٨-٢٩-١٤٣-١٥٥
اسين على (بحسنعلى رجوع شود)
اشپنتر(نسبت) ٢٦٥-٢٦٦
اشرف ١١٢-١٢٤-١٢٥-١٢٦-١٢٧
اشرف خان ٣٣٠
اعتمادالسلطنه(حسنخان صنيع الدوله) ١٨٩-٣٢١-٣٢٢
اعشى ٢٠٩
اغلان بن ايبوخواجه ٦٧
اغلان بن فولاد ٦٧
افراسياب ٢٦
افشار ٥٧
افغان ٢٣-١٠٧-١١١-١١٢-١١٤-١١٦-١١٧-١١٩-١٢٠-١٢١-١٢٢
افلاطون ١٦٦-١٦٧
اقبال (عباس) ٣١٤
اقليدس ١٦٦
اكبرشاه ٩٠-١٥٥-١٥٦- ١٨٣-١٨٦-١٨٨
اكتاى قاآن ٢٣٣
الجايتو (خدا بنده) ٣٠-٢٨٨
الطوسى (محمدبن حسن) ٢٥٤
الفت (محمد قلى) ١٧٢-٢٢٢
القاس ميرزا ٨٠-٨٦-٨٧-٩٠
القائم بالله ٥٩
المستنصر بالله ٥٩-٩٤
الملك الرحيم ٥٩
النجاشى (احمدبن على) ٢٥١-٢٨٠
الوندميرزا ٥٨-٦٠-٦٢-٦٥-٦٦-٧١-٨١
الهى ١٠٤
الياربوس ٢٣-٢٧-٣٨
الياس بيك ٦٠
اليزابت ٨٤-٩٠-٢٨٧
اليس ٨٠

امام‌حسین۲۹-۴۰-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۸۳-۲۷۵
امام رضا۴۳-۶۸-۸۵
امامزاده سهل علی۶۲
امام زین‌العابدین ۲۹-۲۴۶
امام محمد تقی ۵۲
امامقلی میرزا ۹۵
امام موسی کاظم ۳۰-۴۱-۴۳
امان‌الله خان ۱۲۳
امانی مازندرانی ۱۸۹-۱۹۴
امید ۱۷۲
امیدی (ارجاسب) ۶۴-۱۷۶-۱۷۷
امیل‌آمادو ۳۱۳
امیراسمعیل (بنام شاه اسمعیل رجوع‌شود)
امیرحسین معمائی ۸۱
امیرخسرو۱۵۵-۱۸۳
امیرعبدالباقی ۷۷
امیرعبدالله ۴۵-۴۹
امیرعلی‌شیر نوائی ۸۱-۱۵۴-۱۷۴-۱۸۷-۱۹۹
امیرکبیرامیرزاتقیخان ۱۴۶-۱۴۷-۲۲۴-۲۳۴-۲۳۶
امیرمعزی ۱۵۷
امیرنجم‌الدین۶۳
امیرنظام (حسنعلیخان)۲۴۶-۲۴۷
امیری (صادق خان ادیب‌الممالک) ۱۸۸-۲۴۵ - ۲۴۶-۳۳۹-۳۴۲
امین احمد رازی۳۱۷
امین‌الدین جبرئیل۴۱-۴۴-۴۵
امین‌الدوله (فرخ‌خان) ۳۱۹
امینی ۷۹
انوری ۱۸۶-۲۰۹-۲۱۵-۲۴۸
انوشیروان ۵۷-۹۳-۲۰۰-۲۷۶-۳۳۱
لوجی ۱۹۹
اوحدی ۱۹۹
اورنك زیب۱۵۵
اوزون حسن ۵۳-۵۴-۵۵-۵۷-۶۳
اوزون علی (به حسنعلی رجوع شود)
اوگوستس میلورتن۳۳۳
اویس بیك ۷۷
اهلی ترشیزی ۱۷۷-۱۷۸
اهلی شیرازی ۱۷۷-۱۷۸
ایولین فیلیپ۱۰۰

حرف ب

بابر ۶۸-۶۹-۸۴-۹۰-۱۷۸
بابیل ۴۹
بابینکر(فرانز)۵۰-۵۲-۵۳-۵۴
بابیه۱۱۶-۱۱۷-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۳
باربد ۱۶۸
باربیه ۳۳۰
بارون دوسون۲۲۹
باربك پرناك۶۰
بایرون ۱۷۳
بایزید بسطامی۲۵۲
بایسنقر۵۵-۶۲
بایندر ۷۱
بحرالعلوم (محمد مهدی)۲۸۵
بداونی ۱۵۶-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۸
بدیع‌الزمان میرز ۶۰-۶۸-۷۷-۹۵
بذل‌الرحمن ۳۱۰
برخواه ۷۵
برزین ۱۶۹
برو کلمن۶۱-۳۱۰
برهان۹۳-۱۵۸
برهان‌الدین۲۸۱
بساسیری۵۹
بسمل (علی‌اکبر) ۲۱۹-۲۲۲-۲۲۵
بطلیموس۱۶۶
بقائی ۱۷۸
بقراط ۱۶۶

بگی آغا ۵۳
بلعمی ۲۸۷
بلفور ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷
بلوشه ۳۱۴
بلیرفیرچایلد ۱۶۹
بنائی ۶۶ - ۸۱ - ۹۱ - ۱۷۳
بن‌ونوتوسینی ۲۱۸
بوداق سلطان ۶۷
بوسبك ۲۴ - ۹۱
بوق‌العشق ۹۴
بوئر ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸
بولقا ۶۷
بونکر ۲۲۹
بهاءالله ۱۴۵ - ۲۹۵ - ۲۹۶
بهار(محمد تقی ملك‌الشعرا) ۱۷۰ - ۲۴۵ - ۳۳۴
بهبهانی ۲۸۵
بهرام گور ۳۳۳
بهرام میرزا ۸۰ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۵ - ۳۱۹
بهزاد ۳۵
بهمن میرزا ۱۴۴
بی‌بی فاطمه ۴۹
بیدل ۲۰۰
بیرام بیك ۶۱
بیرام خان ۱۵۶
بیرونی ۲۵۲ - ۳۱۳ - ۳۱۷

حرف پ

پارسن حسین (لقب شاه سلطان حسین) ۱۱۰
پاری ۲۳
پتی‌دولاکروا ۲۳
پروافائل ۲۳ - ۱۱۱ - ۱۱۲
پرزیه ۲۴
پریخان خانم ۸۰ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۴۹
پطر کبیر ۱۲۵
پلینی ۳۱۰
پول هورن ۲۶ - ۸۳
پیترود ولاوال ۲۳
پیرزاده ۴۹

حرف ت

تاتار ۱۷ - ۹۸ - ۱۱۷
تاج‌الدین ۴۹
تاورنیه ۲۳ - ۱۰۸
تربیت (محمد علی) ۳۲۶
ترك ۱۷ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۷
تروینر ۴۳
تزار ۲۲۳
تقی‌الدین محمد ۱۹۷
تقی‌زاده (حسن) ۳۸ - ۳۴۱
تکسیر ۸۹
تکلو ۵۷
تنی‌سن ۱۷۳
توبال عثمان ۱۲۸
تیکزیرا ۲۳
تیمور ۱۷ - ۲۲ - ۳۶ - ۴۸ - ۵۲ - ۱۵۸ - ۸
تیونو ۲۳

حرف ث

ثابت‌بن قره ۲۵۲

حرف ج

جاحظ ۳۱۰
جامی ۳۵-۳۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۷۲ - ۸۱ - ۱۵۳ - ۴
۱۶۷ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۳ - ۲۱۵
جان دیویس ۱۱۰
جبلی (عبدالواسع) ۲۱۵
جرجانی ۶۳
جرج هام ۱۶۸
جعفر ۴۱
جعفرخان ۱۳۶
جلال اسیر ۱۸۹ - ۱۹۴ و ۲۰۰

جلال‌الدین رومی ۳۵ - ۴۳ - ۴۵ - ۱۶۷ - ۲۱۵
۲۸۶ - ۳۱۷
جلال‌الدین دوانی ۷۲ - ۸۱ - ۱۷۶ - ۲۹۹
جلال بیدین ۱۰۱
جلال منجم ۲۱
جلوه (ابوالحسن) ۳۰۱
جمال‌الدین محمد ۲۶۴
جمال زاده (محمدعلی) ۳۴۲
جم ، جمشید ۳۹ - ۱۸۷
جوبر ۱۴۰
جوجی ۶۷
جولیوس هیرشبرگ ۲۹۸ - ۳۰۹
جونس ۲۹۷
جهانشاه ترکمان ۵۳
جهانگیر پادشاه ۱۹۱ - ۳۱۶
جهانگیرمیرزا ۶۲
جیحون (محمد علی) ۲۳۲
جیمس دارمستتر ۱۱۷

حرف چ

چارلس گری ۵۴ - ۵۵
چارلیس استوارت ۸۹
چاسان چلیف ۷۲
چغاله زاده ۱۰۱
چنگیز ۶۷ - ۹۱ - ۲۲۹
چیسبوبك ۲۰ - ۱۰۰

حرف ح

حاتم طائی ۲۷۶
حاتم کاشی ۱۰۴
حاج ابراهیم خان ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۰
حاجب‌الدوله ۱۴۷
حاج حسینقلی ۲۹۵
حاج رستم ۷۱
حاج زین‌العابدین ۳۱۹
حاج عبدالمحمد ۱۴۴
حاج محمد بیك ۲۰۹
حاج ملا محمد تقی ۲۹۵
حاج ملا هادی سبزواری ۲۳۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۸ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۷ - ۳۳۶
حاج میرزاآقاسی ۱۴۰ - ۱۴۴ - ۱۴۶ - ۲۳۴
حاج میرزا کریمخان ۲۹۴
حاج یحیی دولت‌آبادی ۱۷۲
حاذق ۱۹۹
حافظ شیرازی ۳۶ - ۱۱۷ - ۱۶۹ - ۲۰۱ - ۲۱۵ ۲۴۸ - ۲۷۲
حافظ احمد ۱۰۴
حافظ پاشا ۱۰۱
حافظ جلاجل ۱۰۴
حافظ مظفر ۱۰۴
حافظ هاشم ۱۰۷
حالتی ۱۰۴
حجة‌الاسلام (سید محمد) ۲۶۲
حجة‌الاسلام (سید محمد باقر) ۲۸۵ - ۲۸۶
حریفی ۱۸۰
حسابی ۱۰۴
حسن‌آقا ۸۸
حسن‌بن یوسف ۲۵۱
حسن بیك ۵۴ - ۷۷ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۵ - ۹۶
حسن پاشا ۷۷
حسن خلیفه ۷۲ - ۷۳
حسن علی (اوزون علی) ۱۹
حسن مقدم ۳۳۱
حسین پاشا ۲۵۸
حسین خونساری ۲۶۴
حسین‌علی (امین علی) ۲۰
حسین کیا ۶۰ - ۶۱

حسین واعظی کاشفی ۸۲-۱۱۵ - ۱۶۱ - ۱۷۴-۱۸۰
حکیم (میرزا محمود) ۳۵ - ۲۲۷
حلاج (حسین بن منصور) ۲۳۸ - ۲۵۲
حلمیه ۵۳
حمزه ۴۳
حمزه اصفهانی ۳۱۳
حمزه میرزا ۹۷ - ۹۸
حنین بن اسحق ۲۵۲
حیاتی ۱۵۶
حیدرمیرزا ۹۴ - ۹۹
حیرت (ابوالحسن میرزا) ۲۱۸ - ۲۹۳
حیرتی ۹۳ - ۱۵۸

حرف خ

خادم علی پاشا ۷۳
خالدبن ولید ۱۵۸
خالد بیك ۷۷
خاقان (فتحعلی شاه) ۱۳۹ - ۲۱۴
خاقانی ۵۷ - ۱۸۶ - ۲۱۵
خان احمد خان ۹۳
خان خانان ۱۵۶
خان محمد استاجلو ۷۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹
خان ملك ساسانی ۲۴۶ - ۲۴۷
خانیش خانم ۸۰
خدابنده (بنام سلطان محمد رجوع شود) ۱۰۷
خداویردی ۹۷ - ۹۸
خدیجه بیگم ۵۳
خرم ۸۷
خسروپرویز ۱۶۸
خسروخان ۱۱۸ - ۱۱۹
خسرومیرزا ۲۲۳
خطائی (شاه اسمعیل) ۲۵
خطیر (محمدعلی) ۲۳۹
خلیفه سلطان ۱۹۷
خلیل خان ۹۷
خواجه حسین ۱۰۴
خواجه علی ۳۰ - ۵۲
خواجه کلان ۹۳
خواجه کمال‌الدین ۶۸
خواجه مولانا ۷۸
خواجه نصیرالدین طوسی ۲۸۰
خواند میر ۳۱۴
خیام (عمر) ۲۹۷

حرف د

داراب ۲۶
داعی (محمد مؤمن) ۱۰۴ - ۲۰۸
داوری ۱۵۴ - ۲۱۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸
درن ۳۹
درنبورگ ۳۱۳
درویش شاعر ۱۵۶
درویش محمد ۶۸
دسپینا خاتون ۵۳
دستان (ابراهیم) ۲۳۹
دن خوان ۱۷ - ۱۹ - ۳۲ - ۹۷
دن دیگو ۱۹
دن سباستین ۹۰
دن فیلیپ ۱۷
دنکان بلاك ماکدونالد ۳۱۲
دنگارسیا ۲۳
دنگیزبیك ۲۰
دنلپ ۲۳ - ۱۲۳
دولتشاه ۳۱۶
دهاکاردوج ۳۳۰
دهخدا ، دخو (علی‌اکبر) ۱۷۰ - ۲۴۵ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۷
دهسون ۵۱
دین محمد ۹۰
دیوس کریدوس ۳۱۰

حرف ذ

ذوالرمه ۲۵۲
ذوالفقارخان ۲۳۹
ذوالقدر ۵۷ - ۷۸

حرف ر

رابینو ۳۹
رازی ۲۹۸ - ۳۰۰
رافائل دودمانس ۳۱
راقم ۱۹۹
ربرت کرزن ۱۴۶
رستم ۵۵ - ۶۲
رستم‌السادات (قنبر) ۲۴۱
رستم خان ۱۱۹
شیدالدین فضل‌الله ۴۱ - ۴۲
رضاخان ۲۷
رضای کرد ۳۹
رضای عباسی ۳۵ - ۳۳۹
رضا قلیخان هدایت ۱۹ - ۲۱ - ۳۶ - ۳۸ - ۹۸ - ۱۵۵ - ۱۶۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۶- ۱۸۹ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۸ ۲۱۹- ۲۲۰-۲۲۱- ۲۲۲- ۲۲۵- ۲۳۲-۲۴۴- ۲۸۸
رضاقلی میرزا ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۱
رفیق (ملاحسین) ۲۰۸
رکنا (رکن‌الدین مسیح) ۲۰۰
رکن‌الدین مسعود ۹۳
رودکی ۱۶۸ - ۲۱۵
روزن ۳۳۰
روشن ۴۹
روملو ۲۷ - ۵۳ - ۵۷
روهوس ۴۳
ریچارد لوبس ۷۲
ریحانه (یحیی) ۳۴۳
رئیس محمد ۶۰ - ۶۱
ریو ۴۳ - ۵۲ - ۵۹ - ۶۱ - ۱۷۸ - ۱۸۳- ۱۸۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱- ۱۹۳ - ۲۰۴ - ۲۰۷- ۲۱۴- ۲۸۳ - ۳۱۸ - ۳۲۰

حرف ز

زبردست خان ۱۲۴
زردشت ۱۷ - ۹۲ - ۳۱۳
زرگر (محمد حسن) ۲۳۲
زکریا ۳۱۷
زلالی خونساری ۱۸۹ - ۱۹۱
زمان خان ۳۳۰
زمخشری ۲۲۵
زندیه ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۶
زنون ۱۶۶
زینت خانم ۸۰
زین‌العابدین ۱۰۴
زهرا ۲۴۳

حرف ژ

ژنرال گاردان ۱۴۰
ژوردان ۳۳۰
ژوزفوبارباروو ۲۳
ژوکوفسکی ۱۶۹
ژول ورن ۳۲۶

حرف س

ساسانیان ۱۷ - ۲۹ - ۴۱ - ۶۴ - ۱۲۰
سام میرزا ۳۵-۸۰-۱۰۷- ۱۷۶- ۱۸۰-۱۸۱- ۳۱۶
ساموئل‌لی ۲۹۴
سبیعه ۱۴۳
سحاب (سید محمد) ۲۲۰
سحابی ۱۸۹ - ۱۹۰
سرآروسرتی شرلی ۱۰۰
سرآنتونی شرلی ۱۹ - ۹۰ - ۱۰۰
سرافرازخان ۲۰۸
سرباز ۱۶۲

سربرسی سایکس ۸۹ - ۱۳۸ - ۱٤۹ - ۱۵۰
سربول ریکوت ۷۲
سرتوماس هربرت ۲۳
سرتوماس شرلی ۱۰۰
سرجان شاردن ۱۰۹
سرجان ملکم ۱۸ - ۲۱ - ۷۸ - ۸٤ - ۸۹ - ۹۷ - ۱۰۷ - ۱۱۲ - ۱۲۷ - ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۳۹ ۱٤۰ - ۲۹۹
سرخوش ۲۰۲
سردار (تخلص یغما) ۱٤۱
سردنیسن راس ۵٦ - ٦۷ - ۱۵۳ - ۳۱٤
سررابرت شرلی ۱۰۰
سرطوماس شرلی ۱۰۰
سرکلمانتز مرخام ۱۸
سرلوکاس کینگ ٦۷
سرلویس پلی ۳۹ - ۱٦۱
سرماک نیل ۱٤۳
سروش (محمدعلی) ۱۷۲ - ۲۲۱ - ۲۳۲
سرهارفورد جانس بریج ۱۳٦ - ۱۳۷ - ۱٤۰
سرهانری لیندسی ۱٤۰
سرهوتم شیندلر ۱۹ - ٤۲ - ۵٤ - ۱۷۰
سعدالدین تفتازانی ٦٦
سعدالدین عنایت‌الله ۹۳
سعدالدین سلاك زاده ۷٤
سعدی ٤۵-٤۸-٤۹ - ۱۸٦ - ۲۱۵-۲٤۸ - ۳٤٤
سعید ۱۵۸
سقراط ۱٦٦
سلجوقیان ۱۷ - ۲۹
سلطان ابوسعید ۹٦
سلطان احمد میرزا ٦۳ - ۹۵
سلطان‌الفقرا ۱۰٤
سلطان بایزید ۲۲ - ۲٦ - ٦۱ - ٦۸ - ٦۹ - ۷۰ ۷۱ - ۷۲ - ۷٤ - ۸۳ - ۸۷ - ۸۸
سلطان جنید ۳۱ - ۵۳ - ۵٦
سلطان حسن میرزا ۹۵
سلطان‌حسین ٦۰ - ٦۷ - ٦۸ - ۷۲ - ۷۷ - ۱۷۸
سلطان حمزه ٦۲
سلطان حیدر ۳۱
سلطان خلیل ۵۷
سلطان سلیم ۲۲ - ۲٤ - ۲۵ - ۲٦ - ۳۱ - ۳٤ - ۳۵ - ٦۸ - ۷۰ - ۷۲ - ۷٦ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ ۸۱ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۵
سلطان سلیمان ۲۲ - ۲٤ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۰ - ۸٦ ۸۷ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۱۷۹
سلطان عبدالحمید ۲٦
سلطان علی ۳۲ - ۵۵ - ۵۷
سلطان علی بیك ۵۷
سلطان علی میرزا ۵٤ - ۹۵
سلطان غوری ۷۱
سلطان فیاض ٦۳
سلطان محمد ۲٦
سلطان محمد ثالث ۱۰۱
سلطان محمد جنگی ۸۹
سلطان محمد خدابنده ۹٤ - ۹٦ - ۹۷ - ۹۸
سلطان محمد شاه ۱٤٤
سلطان محمد طنبور ۱۰۷
سلطان محمود ۱۷٤
سلطان مراد ٦۰ - ٦۲ - ۷۷ - ۸۱ - ۹۰
سلطان مراد چهارم ۱۰۱
سلطان میرمحمود ۱۱۲
سلطانوم خانم ۸۹
سلطان یعقوب ۵۵ - ٦۵ - ۱۷٦
سلیم (علیقلی) ۱۵٦
سلیم (محمدقلی) ۱۸۹ - ۱۹٤
سلیمان افندی ۱۲٦
سلیمان ۷۸

سلیمان پاشا ۹۶
سنائی ۱۶۷ - ۱۸۳ - ۱۹۳ - ۲۱۵ - ۲۵۲ - ۳۱۷
سن بارتلمی ۷۴
سندوك ۹۱
سنجر ۱۵۷
سوزنی ۲۴۷
سیاکزار ۳۳۲
سیامك ۴۸
سیچیدر (بنام شیخ حیدررجوع شود)
سید احمد اعرابی ۴۱
سید احمدبن زین‌العابدین ۲۹۴
سیدالشهدا ۳۰۵
سیداشرف‌الدین ۱۶۳ - ۲۴۵ - ۳۳۴
سید اعجاز ۲۵۳
سید جمال‌الدین افغانی ۱۴۹
سید رضا ۲۶۲
سید شریف ۶۳ - ۲۹۹
سید صالح ۴۴
سید علی رئیس ۲۳
سید علی محمد باب ۱۴۵ - ۱۶۴ - ۲۷۴ - ۲۸۶ - ۲۹۴
سیدکاظم ۲۹۴
سید ماجد ۳۰۴
سید محمد ۱۳۳ - ۳۰۰
سید محمد تفرشی ۲۰۸
سید محمدصادق ۲۰۸
سید محمد کمونه ۱۳۱
سید محمد مهدی ۷۷
سید نعمةالله ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۶
سیده ۹۸

حرف ش

شابور ۱۹۹
شاردن ۲۳ - ۳۱ - ۱۱۱
شاملو ۲۷ - ۵۷
شاه‌اسمعیل اول ۱۸ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۴۱ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۶ - ۷۸ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۴ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۸ - ۱۷۱ - ۱۷۵ - ۲۵۸ - ۲۹۱ - ۳۱۴ - ۳۱۶
شاه اسمعیل ثانی ۹۴ - ۹۵
شاه اسمعیل ۲۰۹
شاه جهان ۱۹۵ - ۲۸۳
شاه خلیل‌الله ۱۴۳ - ۱۴۴
شاه رخ ۵۱ - ۹۳ - ۲۸۸
شاهرخ نادری ۱۳۱ - ۱۳۵
شاه رستم ۷۷
شاه سلطان حسین ۸۳ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۲ - ۱۱۷ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۲۰۸
شاه سلیمان ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۹۹
شاه سلیمان صفوی ۳۰۹
شاه سلیمان ثانی ۱۳۱
شاه شجاع ۹۷
شاه صفی ۱۰۷ - ۱۷۷
شاه طهماسب اول ۱۸ - ۲۲ - ۲۳ - ۳۰ - ۳۸ - ۴۲ - ۵۰ - ۵۶ - ۵۸ - ۶۱ - ۸۰ - ۷۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۹ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۲۸۱
شاه طهماسب ثانی ۱۰۹ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۱۷
شاه‌عباس اول ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳ - ۳۵ - ۳۸ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۴ - ۱۹۲ - ۱۹۸ - ۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۹۹ - ۳۰۵

شاه عباس دوم ١٠٨ - ١٠٩-١٩٩-٢٠٢
شاه عباس سوم ١٠٩-١٢٧
شاه عبدالعظيم ١٤٦
شاه قلی ٧١-٧٢-٧٣-٧٦-٣٣٠
شاه مرداد میرزا ٣٣٠
شاه نعمة الله ٧٧
شبلی ٢٥٢
شبلی نعمانی ١٥٤ - ١٥٥-١٥٦-١٧٥-١٨٣-١٨٤
١٨٥ - ١٨٦ - ١٨٧-١٨٩-١٩٠-١٩٢
١٩٥-١٩٦-١٩٨-١٩٩-٢٠٠-٢١٥
شجاع السلطنه (حسنعلی میرزا) ٢٣٣
شرفشاه ٤١
شرلوك هلمس ٣٣٣
شرمی ١٠٤
شریف تبریزی ١٧٩
شریف شیرازی ٧٧
شمله (سیدمحمد) ٢٠٨
شفائی (شرف الدین حسن) ١٨٩-١٩٣-٢٠٠
شفر (شارل) ٢٢-٢٣-١١١-١١٢-٢١٩
شکیبی ١٥٦
شمخال خان ٩٧
شمس الدین ١٧٨
شمس الدین برنیقی ٥٠
شمس شیپور غوثی ١٠٤
شوقی ٢٩٩
شوکت ١٨٩-١٩٤-١٩٧-١٩٨-٢٠٠-٢٠٨-٢١٤
شهرستانی ٢٧-٢٨-٢١٧
شهسوار چارتاری ١٠٤
شهید اول (شمس الدین محمد) ٢٨١
شهید ثانی (شیخ زین الدین) ٢٦٩-٢٩٩
شهید ثالث (ملامحمدتقی) ٢٨٦
شهید ثالث (سیدنورالله) ٢٥٢-٣١٦
شیبانی (فتح الله) ٢٣٣-٢٤٤
شیبانی خان ٦٦-٦٧-٦٨-٦٩-٧٨
شیبك خان ٧٢-٩١
شیخ ابوطالب ٢٠٤
شیخ احمد احسائی ٢٨٢-٢٨٣-٢٩٥-٣٠١-٣٠٥
شیخ احمد بن زین العابدین ٢٨٦-٢٩٤
شیخ البونی ٣١٢
شیخ الطایفه (محمد بن حسن) ٢٥١-٢٨٠-٣١٨
شیخ بدرالدین ٥٠-٥٤
شیخ بزغش ٤٩
شیخ بهائی ٣٧ - ١٠٤ - ١٨٨ - ١٨٩-١٩١-٢٠٥
٢٥٩ - ٢٦٠ - ٢٦٣-٢٨٢-٢٩٨-٢٩٩
-٣٠٠-٣٠١
شیخ بندار ٤٩
شیخ جعفر ٢٥٩
شیخ جمال الدین ٥٩
شیخ جنید ٥٣-٥٧
شیخ حبیب ٣١٢
شیخ حرعاملی ٣٧
شیخ حسین ٢٩٩
شیخ حیدر ٥٣-٥٤-٥٥-٦٤-٧٠-٧٢
شیخ زاهد ٤٥-٤٦-٤٨-٤٩-٥٠-١١١-٢٠٤
شیخ زین الدین ٢٨٦-٢٩٤
شیخ شاه ٥٣-٦٤-٩٣
شیخ شهاب الدین ٨٦
شیخ شهاب الدین سهروردی ٣٠٣
شیخ شمس ٤٥
شیخ صدرالدین ٤٢-٤٣-٤٦-٥١-٥٢-٥٣
شیخ صفی الدین ١٨-٣٠-٣٨-٤١-٤٢-٤٣-٤٤-٤٥
٤٨-٤٩-٥٠-٥٣-٨٦-١٠٧-١١١-٣١٤
شیخ طبرسی ١٤٧
شیخ طوسی ١٨٣
شیخ علی بن عبدالعال ١٩٣-٣٠٠
شیخ علی حزین ١١١-١١٣-١٩٨-٢٠٤-٢٠٥-٢٠٦
٢٠٧-١٠٨-٣١٩

شیخ علی‌خان ۱۳۲
شیخ محمد عجمی ٤۲
شیخ مبارك ۱۸۵
شیخ محمد اقبال ۳۰۱-۳۰۷
شیخ محمدحسن ۲۸۵
شیخ محمد عبده ۲٦۷-۲۹۰
شیخ محمد کججی ٤۵
شیخ محمود شبستری ٤۵-۱٦۷
شیخ محی‌الدین ٤۵-۳۱۲-۳۱٤-۳۱۷
شیخ مرتضی ۲۸۵
شیخ مفید ۲۸۰-۳۱۷
شیخ موسی ۲۳۲
شیخ نجیب‌الدین ٤۵-٤۸
شیخ نجم‌الدین ٤۵
شیخ یوسف ۳۱۸
شیروانشاه ٤۷-۵۳-۵٤-۵۷-۱۸۲
شیلون ۱٦٦
شیندلر ۲۱۹-۳۱۹
شی‌وتردیرز ۱۹٤

حرف ص

صاحبدیوان ۱٦۸
صادق بیك ۱۰٤
صادق‌خان ۱۳۵-۱۳٦
صاری عبدالله ۲۲
صافی (جعفر) ۲۰۸
صالح ٤۱
صائب (محمدعلی) ۳٦-۱٤۵-۱۵۵-۱۵٦-۱۸٤-۱۸۹-۱۹٤-۱۹۵-۱۹٦-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۷-۲۱٤-۲۱۵
صبا (فتحعلی‌خان) ۱۱۷-۱۷۲-۲۲۲
صباحی (سلیمان) ۱۳٦-۲۰۸-۱۲۱
صبری ۸۸
صبوح (محمدعلی) ۲۰۸
صحبت ۱٦٤-۲۲۷
صدرالدین ۳۰-٤۹
صدرالدین‌محمد ۱۰٤
صفا ۱۲۱
صفائی (احمد) ۲۳۹
صفائی (محمد) ۲۸٦
صفی‌الدین محمد ۳۱۳
صفی‌علیشاه ۱٦۸
صفی‌قلیخان ۱۱۹
صلاح‌الدین ۱٤٤
صلاح‌الدین رشید ٤۱-٤٤-٤۵
صنعتی‌زاده ۳۳۳
صوفاوین ۵٤
صهبا (آقاتقی) ۲۰۸

حرف ض

ضحاك ۲٦
ضمیری ۱۰٤
ضیاء پاشا ۱٦۰-۱۸٤

حرف ط

طالب آملی ۱۵٤-۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۹
طالس ۱٦٦
طاهر ۲۰۸
طاهره (به‌قرةالعین رجوع شود)
طبخی ۱۰٤
طبری(محمد) ۲۰۹-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۹
طبیب (عبدالباقی) ۲۰۸
طغرل ٤۰-۵۹
طهماسبقلی (لقب نادرشاه) ۱۲٦
طهماسب‌میرزا ۹۷
طوفان ۲۰۸
طیفور(بنام ملك رجوع‌شود)

حرف ظ

ظفرخان ۱۹۸-۲۰۹
ظل‌السلطان ۱٤۰

ظهوری ترشیزی ۱۸۹-۱۹۱-۲۰۰
ظهیر فاریابی ۲۰۹
ظهیرالدین ٤۹

حرف ع

عادلشاه(علی قلیخان) ۱۱۲-۱۳۱-۱۳۵
عارف ۱۷۰-۲٤۵
عاشق (آقامحمد) ۲۰۸-۲۳۲
عباس (بنام شاه عباس رجوع شود)
عباس میرزا ۱٤۰-۱٤۹-۲۲۲-۲۲٤-۳۳٤
عباسیان ۳٤-۱۲۱
عبدالجبار ۱۰٤
عبدالرحمن ۷۳
عبدالرحیم‌خان ۱۵۵-۱۸٦-۱۹۰
عبدالرزاق (بنام فیاض رجوع شود)
عبدالشکور ۳٤۳
عبدالعزیزخان ۱۲۵-۳۳۱
عبدالمحمد ۱٤٤
عبدالمؤمن‌خان ۱۰۰
عبدالله ۱۱۹
عبدالمنزاده(اسمعیل) ۳۳۳
عبید خان ۵۰-۷۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۱۷٤-۱۷۸-۱۷۹
عبید زاکانی ۱۸۲-۳۳٤
عثمان ۲۸-۵۸-۹۲-۹۹
عثمانی ۳٤-۳۷-۱۸٦-۱۹۸
عجم ۲٦
عذری (اسحق بیك) ۲۰۸
عرب ۲٦-۱۲۲-۱٦۳-۳۳۹-۳٤۱
عرفی (جمال‌الدین محمد) ۳۵-۱۵٤-۱۵۵-۱۸۳-۱۸٤-۱۸۵-۱۸٦-۱۸۷-۱۹۸-۲۰۰-۲۱٤-۲۱۵
عطار (فریدالدین) ۱٦۷-۲۵۲-۳۱۷
علامه حلی (حسن) ۲۸۱
علاءالدوله ٤۵-٦۲-٦۵-۷۸
علاء الدین محمود ۲۹۹
علم‌الهدی (سید مرتضی) ۲۸۰
علم شاه بیگم ۵۳
علی آقا ۸۸
علی ابوالفضل ۷٤
علی‌اصغر ۲۷۱
علی‌اکبر ۲۷۱
علی‌بن ابیطالب ۲۸-۲۹-۳۰-۳۸-۳۹-٤۱-۵۰-۵۲-۵٤-٦۲-٦۳-۸۵-۱۷۹-۱۸۷-۲۵۲-۲۹۲-۳۰٤
علی‌بن علوی ۵۲
علی‌بیك ٦۲
علی‌پاشا ۷۲
علی‌رضا ۱۳۵
علی شاه ۲۰۹
علی‌قلیخان ۹۵-۹۹
علی‌مراد ۱۳٦
علی‌مردان‌خان ۱۳٤
عمادالکتاب ۲۱۸
عمر ۲۸-۳۹-۵۸-۸۹-۹۹-۲۹۲
عندلیب (حسینخان) ۲۲۲
عنصری ۲۱۵
عوض‌الخواص ٤۱-٤٤
عیسی ۱٦۲-۳۱۰

حرف غ

غازان‌خان ۳۰-٤۸-۲۸۸
غالب (محمد حسین) ۲۰۸
غزالی ۳۱۷
غنی زاده (محمود) ۳٤٤

حرف ف

فاطمه ۲۸ - ۲۹ - ۳۹ - ۴۱
فارابی ۳۱۷
فتحی ۱۰۷ - ۱۹۹
فتحعلی خان ۱۲۶ - ۱۳۲
فتحعلی شاه ۱۱۱ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۲۱۴-۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۶۵ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۳۴
فتینه ۳۲۸ - ۳۲۹
فخرالدین ۴۵
فخرالمحققین ۲۸۱
فرخ خان ۱۴۷
فرخی ۱۹۸ - ۲۱۵
فرخ یسار ۳۲ - ۵۷ - ۶۴ - ۹۳
فردریك دوک هلستین ۱۱۰
فردوسی ۲۶ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۲۱
فردینان ۲۴ - ۹۱
فرزدق ۲۵۲
فرمانفرما ۱۴۰
فرنگیس خانم ۸۰
فروغ‌الدوله ۲۳۴
فروغی (عباس) ۳۶ - ۱۰۴ - ۱۵۷ - ۱۷۲-۲۲۱ ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۸
فرهاد پاشا ۹۹
فرهاد میرزا (معتمدالدوله) ۱۵۰ - ۲۲۲
فرهنگ (ابوالقاسم) ۲۱۶ - ۲۲۷ - ۲۳۰
فریدالدین احمد ۶۶ - ۷۲
فریدون ۲۶
فریدون بیك ۲۲-۲۵-۲۶-۶۹-۷۶-۷۷-۷۸-۸۶-۸۹
فضولی ۱۸۰
فغانی ۱۵۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۳
فورستر ردانیل ۲۴

حرف ق

قاآنی (حبیب) ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۷۲ ۱۷۳ - ۱۹۸ - ۲۱۵ - ۲۲۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۲ - ۲۴۴
قارن ۱۶۶
قارون ۱۶۵
قاری یزدی (محمود) ۱۸۲
قاسم ۱۵۸
قاسم‌الانوار ۵۱
قاسم بیك ۶۰
قاسمی ۸۲
قاضی جهان ۸۹
قاضی محمد ۶۰ - ۶۳
قاضی نصرالله ۵۹
قاضی نور ۱۰۴
قائم مقام (میرزا ابوالقاسم) ۱۴۰ - ۱۴۶ - ۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴
قباد ۳۳۱
قدسی مشهدی ۱۸۹ - ۱۹۴
قره عثمان ۶۲
قرةالعین (طاهره) ۱۶۴ - ۲۹۴
قزلباش ۲۴-۲۷-۵۴-۷۱-۹۱-۹۲-۹۸-۹۹-۱۰۱
قصاب (تخلص یغما) ۲۴۱
قطب‌الدین احمد ۴۱ - ۴۴
فولاد ۶۷
فون هامر ۷۴
فیاض (عبدالرزاق لاهیجی) ۱۸۹ - ۲۸۳ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۸
فیروزشاه زرین کلاه ۴۱ - ۴۳ - ۴۴
فیروزمیرزا ۱۴۴
فیضی ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۹۹

قطران ٢١٥
قفطی ٣١٦
قوام‌الدین نوربخشی ١٧٦
قوریال ٥٣
قیاس بیك ٧٧
قیصر ٧٩

حرف ك

کابالرو ١٩
کاپیتن فی ٣٣٩
کاتروزیو ٢٣ - ٣٣ - ٦٤
کارت رایت ٢٣
کازیمیرسکی ٢٩١
کاظم زاده (حسین) ٣٤٢
کاکا ١٠٤
کالویونس ٥٣
کامبوجیه ٣٣٢
کبیر (جعفرعرب) ٢٨٥
کروسینسکی ٢٣ - ٣٢ - ٣٩ - ١٠٨ - ١٠٩ - ١١١ - ١١٢ - ١١٥ - ١٢٣
کرونسکی ١١٤ - ١١٨
کریزی ٢٤ - ٧٦ - ٨٧ - ٩١
کریستن‌سن ٣٤١
کریم خان زند ١١٦ - ١٣١ - ١٣٢ - ١٣٥ - ١٣٦ - ١٣٨ - ٢٠٧ - ٢٦٢
کفوی ١٥٧
کلاویجو ٤٨ - ٦١
کلمان هوار ٤٧
کلیم (ابوطالب) ١٥٥ - ١٥٦ - ١٨٩ - ١٩٤ - ١٩٥ - ١٩٦ - ١٩٧ - ١٩٩
کلینی (محمد) ٢٥٤ - ٢٨٠ - ٣١٧
کمال‌الدین حسین ٢٥٥
کمال‌الدین عریشاه ٤٤
کمال بیك ٣٣١
کمنتی ٥٤
کورس ٣٣١ - ٣٣٢
که‌نولس ٧٣ - ٧٤ - ٨٧
کیان ٢٦
کیخسرو ٢٦
کیسانیه ٢٨
کیوان چاووش ٧١

حرف گ

گرگین خان ١١٧ - ١١٨ - ١١٩
گریبایدوف ١٤٠ - ٢٢٣
گزاویه ٢٩٤
گش داوابلیت ٦١
گلدزیهر ٢٩٦
گلشن (معمدعلی) ٢٣٤
گوبینو ١٤٣ - ١٤٧ - ١٤٨ - ٢٧٨ - ٢٧٩ - ٢٩٦ - ٣٠٢ - ٣٠٦
گویار ٣٣٠
گیب ٣١ - ٨٧ - ١٥٤ - ١٨٠ - ١٨٣ - ١٨٩ - ١٩٨ - ٣٣١

حرف ل

لان گلس ١١١
لرد کرزن ٨٩ - ١٠٤
لرد کالوی ١٤٨
لردکلیو ١٦٢
لرو ٢٣-٤٣-٤٧
لسان‌الملك (محمد تقی سپهر) ٢٣٢-٢٤٤-٢٨٨
لسانی ١٧٩
لطفلی‌خان زند ١١٦ - ١١٩ - ١٢٣ - ١٣٦ - ١٣٧
لواسترینج ٣٣٠
لودویك شمان ٢٤٨
لوط‌بن یحیی (ابومخنف) ١٦٢
لوئی فیلیپ ٢٣٤
لیلا ٣٢٨

حرف م

مارتا ۵۳
ماکدونالد ۴۷
ماکولی ۱۶۲
مالك بن‌انس ۲۴۹
مانیوآرنولد ۱۶۲
متنبی ۲۵۲
مجدالدین ۵۲
مجلسی (محمدباقر) ۳۷-۱۱۵-۱۶۲-۲۵۴-۲۶۰-۲۶۹-۲۷۱-۲۷۹-۲۸۵-۲۹۱-۳۰۰-۳۰۴
مجلسی (محمدتقی) ۱۹۱-۲۷۹-۲۸۳-۲۹۱
مجمر (سیدحسین) ۱۷۲-۲۰۰-۲۲۱
محتشم ۳۸-۱۰۴-۱۵۹-۱۸۲-۱۸۳
محقق اول (نجم‌الدین ابوالقاسم) ۲۶۸-۲۸۱
محقق ثانی (نورالدین علی) ۲۶۹-۲۸۱
محمد ۴۱-۴۳-۷۹-۱۷۹
محمد اخباری ۲۶۵
محمد اقبال ۶۰
محمدالحافظ ۴۱-۴۴
محمد امین ۲۶۵
محمد ایلچی ۹۱
محمد باقر ۲۱۷-۲۵۲
محمد باقر میرزا ۹۵
محمدبن‌حسن ۲۵۱-۲۵۴
محمدبن سلیمان ۲۵۰-۳۱۸
محمدبن صادق ۲۵۳
محمدبن علی ۲۵۱
محمدتقی ۲۹۵
محمدحسن ۱۳۲-۱۳۵
محمدحسین ۱۰۴
محمدحسین میرزا ۹۵
محمد حنیفه ۲۹
محمد خرسند ۱۰۷
محمد رحیم ۲۰۸
محمدرسول‌الله ۱۵۰-۲۲۳-۲۲۵-۲۷۱
محمد رفیع ۲۹۳
محمد شاه ۱۴۰ - ۱۴۵ -۱۴۶-۲۲۲-۲۳۴-۲۷۱-۳۳۴
محمد شاه هندی ۱۳۹
محمد شفیع ۲۰۷-۲۹۳
محمد شیروانی ۲۶۴
محمد صادق ۲۴۷
محمدصالح ۹۳
محمد طاهر نصرآبادی ۲۰۲-۳۰۰
محمدعلی بهبانی ۲۶۲-۲۹۳
محمد علی‌بیك ۲۰۸
محمدعلی زند ۱۳۶
محمدعلیشاه ۱۵۱
محمدعلی میرزا ۲۶۲
محمدعلی میرزا (دولتشاه) ۲۸۶
محمد قزوینی ۳۶-۲۶۳-۳۳۹
محمدکرمانشاهی ۳۱۱
محمد کمانچه ۱۰۴
محمدمحسن‌میرزا ۶۰
محمد مؤمن (استاد) ۱۰۴
محمد مؤمن ۳۰۹
محمد هدایت حسین ۲۵۳
محمدی‌میرزا ۶۲
محمودآقا ۷۱
محمود افغان ۱۱۳-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵
محمود سوم ۱۵۷
محمود میرزا ۹۵
مرادبیك ۶۰
مرشد قلی‌خان ۹۷-۹۹
مروان ۳۴-۲۴۳

مزدك ٢٧١-٣٣١-٣٤١
مستعصم‌بالله ٤٨
مسعود ٦٠
مسعود سعد ٢١٥
مسکین (تخلص فروغی بسطامی است)
مسیح (عیسی) ٢٩٣
مسیحی ١٨١
مشتاق (میرسیدعلی) ٢٠٨-٢٠٩
مشتاقعلی (میرمعصوم) ٢٩٣
مصطفی ٧٩-٩٥
مطهرالحلی ٢٥١
مطیع ١٩٩
مظفرالدین شاه ١٥١
مظفر سلطان ٩٣
مظفر علی ١٠٤
مظهری ١٠٤
معاویه ٥٢-٣٣٩
معزالدوله (احمدبن بویه) ٤٠
معصوم ١٩٩
معصوم کمانچه ١٠٧
مغول ١٧ - ٣١ - ٣٦ - ٣٨-٤٨-٨٩-٩٠-٢٧٩-٢٨١-٢٨٧-٢٨٨-٣٠٩-٣١٣
مقدس اردبیلی (احمد) ٢٨١
ملك‌تاگرت ٣٠٢
ملا ابراهیم‌خلیل ٣٣٠
ملا احمد ٢٦٢
ملاافضل ٢٩٩
ملاحسین ١٤٤
ملاصدرا(صدرالدین‌محمد)١٩٣-٢٦٦-٢٨٢-٢٨٣-٢٨٤-٢٨٦-٢٩٩-٣٠١-٣٠٢-٣٠٣-٣٠٤-٣٠٦-٣٠٧
ملاعبدالله ٢٩٩
ملاعلی‌نوری ٢٦٦-٣٠٧
ملامحسن فیض(محمد مرتضی) ١٨٨-١٨٩-٢٥٤-٢٦٧-٢٨٢-٢٨٣-٢٨٦-٢٩٨-٢٩٩-٣٠٣-٣٠٤-٣٠٥
ملامحمد ٢٩٥
ملانصرالدین ٢٩٠
ملك‌اشرف ٥١
ملك‌اصلان ٧٨
ملك‌رستم ٦٣
ملك طیفور قمی ١٠٤-١٩١-١٩٥-١٩٩
ملیحه ٢٧٥
منصوربیك ٥٥
منوچهری ١٩٨-٢١٥
موریه ١٦٣
موسیلو ٢٧
مولیر ٣٢٧
موس ٣٢٨-٣٢٩
مهدعلیا ١٤٦-١٣٦
مهدی ٣٠٧
مهدی (امام) ١٤٥-١٤٦
مهرداد (میترادات) ٣٣٢
مهین‌بانو سلطانوم ٨٠
میتوخ ٣٣٩
میرابوتراب ٩١
میر ابوالقاسم فندرسکی ١٨٨-١٨٩-١٩٣-٢٨٢-٣٠٦
میراحمد ٤٥
میرحسین ٦١
میرحیدرمعمائی ١٠٤
میرخوانده ٨١-١٨٩-٢١٩
میرداماد(محمدباقراشراق)١٠٤-١٨٨-١٨٩-١٩١-١٩٣ - ٢٦٣-٢٨٢-٢٨٣-٢٩٨ - ٢٩٩-٣٠٠-٣٠١
میرزا ٢٦٦-٢٨٣-٢٩٤
میرزا ابوالقاسم ٢٦٨

میرزابزرگ ۲۲٤
میرزاتقی ۲٦۰
میرزاحبیب ۳۱۸
میرزاحسین ۱۰۷-۳۱۹
میرزاجانی کاشانی ۱٦٤-۳۱۵
میرزاجعفر ۳۲۹
میرزاجهانگیرخان ۲۱۷-۲٤۵-۳۳۷
میرزارضای کرمانی ۱٤۹
میرزا زین‌العابدین ۲٦۹
میرزا عبدالله ۲۰۸
میرزاعلی ۵٦
میرزاعیسی ۱٤۰-۲۲۲-۲٤٦
میرزافتحعلی ۳۲۹
میرزا محمدعلی ۳۱۸
میرزا مسیح ۲۲۳
میرزا ملکم‌خان ۳۳۰-۳۳٤
میرزا مهدی ۳۱٤
میرزا نعیم سدهی ۱٦۵
میرزا نصیر ۲۰۸
میرطوطی ۹۱
میر عبدالله ۱۱۹
میر معزی کاشانی ۱۰٤
میر معصوم ۱۹۵
میروبس ۱۱۳-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹
مینورسکی (ولادیمیر) ۱٤۸-۱٦٦

حرف ن

ناپلئون ۱٦۵-۲۳۲
نابیه ملکم ۱٦۳
نادرشاه ۲٤-۱۰۹-۱۱۲-۱۱٦-۱۱۷-۱۲۲-۱۲۵-
۱۲٦-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۵
۱۳۸-۲۰٦-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۹۳
ناصح ۳۲۸
ناصرالدین ۷۸
ناصر الدین شاه ۱٤٦-۱٤۷-۱٤۸-۱٤۹-۱۵۰-
۱۵۱-۲۱٤-۲۲۷-۲٤٤-۳۱۱-۳۱۹-۳۲۲
ناصر خسرو ۱٦۰-۱۹٤-۲۵۲-۳٤٤
ناصر علی ۲۰۰
ناظم‌الاسلام ۲۸۸-۳۱۵
نامی ۱۷٦
نبیل ۱٤۵
نجم‌ثانی ۶۳-٦٤-٦۹-۸۱-۱۷۷
نرو ٦۵
نشاط (عبدالوهاب) ۱۷۲-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲
نصرالله ۱۲۰-۱۲٤
نصرةالدین احمد ۳۱۳
نظام‌الملك ۱۵۷-۱۵۸
نظام‌بن‌حسین ۲۸۲
نظامی گنجوی ۱۷۵-۱۸۵
نظیری ۱۵٤-۱۵٦-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۰
نعیم بیك ۳۲۸-۳۲۹
نقطویه ۲۱
نکیسا ۱٦۸
نواب (حسنعلی) ۲۱٦-۲۱۷-۲۲۸
نواب (حیدرعلی) ۲۳۵
نوائی (بنام امیر علیشیر رجوع شود)
نورالدین عبدالوهاب ۷۸
نورالدین طبیب ۸۹
نورعلیشاه ۲۹۳
نوعی ۱۵۷
نیازی ۷۹
نیچه ۳۰۳
نیکلا ۲۹٤
نیکولسون ۳۰۳
نیکولو کیوستی‌نیانی ۷٤

حرف و

واتسن ۱۷-۱۳۲-۱۳۸-۱۳۹-۱٤۰-۱٤۳-٤٤
۱٤٦-۱٤۷-۲۲۲-۲۲۳-۲٤٤-۳۱۹-۳۳
وارموند ۳۳۰
والترشولز ۳۳۳

واله ۱۷۵-۲۰۰
وحشی ۱۰۴-۱۸۱
وحید قمی ۱۸۰
وحید (محمد طاهر) ۱۹۴-۱۹۷
ورلن ۲۴۴
وستینفلد ۳۱۰
وصاف ۲۸۸
وصال (میرزا شفیع) ۱۵۷-۱۷۲-۱۸۱-۲۱۶-۲۲۱-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷
وفیق پاشا (احمد) ۳۲۹
وقار ۱۷۲-۲۱۶-۲۲۷
ولی ۱۰۴
ویپك ۲۹۷-۳۰۹
ویدمن ۲۹۸-۳۰۹
ویکتوریا ۲۳۰
ویلفرید بلونت ۱۶۳
ویلکنس ۳۲۰
وین سنتیود الساندری ۵۶ ۸۴

حرف ه

هاتف ۱۶۷-۲۰۴-۲۰۸-۲۰۹-۲۲۰-۲۲۱
هاتفی (عبدالله) ۳۵-۸۱-۱۷۴-۱۷۵
هارلم ۱۲۳
هاکلویت ۴۸-۵۴-۵۵-۵۶-۶۱-۸۴-۸۷
هامرتن ۱۷۳
هانوی ۱۰۸-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۵-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۵-۱۲۷-۱۲۹
هانری مارتن ۲۹۴
هراکلیوس ۱۳۲
هرمس ۱۶۶
هلاکوخان ۴۸-۱۴۳-۲۸۲
هلاکی ۱۰۴
هلالی ۳۵-۸۱-۹۱-۱۷۴-۱۷۸
هلیمارد ۳۰۹
همایون ۳۸-۸۴-۸۹-۹۰-۱۵۵-۱۵۸
همت ۲۱۶
هندوشاه ۳۱۳
هنر (اسمعیل) ۲۳۹
هواخشاتارا ۳۳۲
هوارت ۴۳
هوتسما ۲۹-۵۳
هوراس وینستورپ ۳۱۰
هورن ۸۵-۸۶-۸۷-۸۸

حرف ی

یأجوج ومأجوج ۲۷۵
یاقوت حموی ۳۲۲
یحیی پاشا ۷۲
یحیی دولت آبادی ۲۲۰
یزدانی ۲۱۶-۲۲۷
یزدگرد ۲۹
یزیدبن معاویه ۱۶۲-۳۳۹
یعقوب ۴۵-۵۵-۶۲-۷۰
یعقوب‌خان ۹۹
یعقوبی ۲۹-۴۳
یغما (ابوالحسن) ۳۶-۱۵۷-۲۳۳-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۴
یوسف ۴۵
یوسف‌بن احمد ۲۵۱
یوسف‌بن یحیی ۲۵۳
یوسف شاه سراج ۳۳۰
یوسفی ۲۱
یونس پاشا ۷۳

فهرست کتب

حرف الف

آتشکده ۸۵ - ۱۷۶ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۴ - ۲۰۸ - ۲۰۹
آثارالبلاد ۳۱۷
آثار طبی ایرانیان ۳۰۹
آئین اکبری ۱۸۸
آئینه حقنما ۲۹۴
ابواب الجنان ۲۸۲-۳۰۵
احسن التواریخ ۱۸ - ۳۱ - ۳۸ - ۴۱ - ۵۰ - ۵۴ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۹۳ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۵۷ - ۱۷۶ - ۲۸۸ - ۳۱۴
احقاق الحق ۲۹۵
احمد ۲۴۱
اخلاق جلالی ۲۹۶-۲۹۹
اخلاق محسنی ۲۹۶
اخلاق ناصری ۲۸۱-۲۹۶
ادبیات ایران ۴۸-۵۱-۵۴
ادیان ومذاهب ۱۴۳-۱۴۷-۲۷۸
ارمنستان وارزنة الروم ۱۴۶
استبصار ۲۵۴-۲۸۰
اسرار اعداد ۳۱۲
اسرار الحکم ۳۰۷
اسرار الشهاده ۱۶۱
اسرار قاسمی ۳۱۱
اسفار ۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳
اسکندرنامه ۱۷۵
اسماء الرجال ۲۵۱
اطواق الذهب ۲۲۵
اقدس ۲۹۶
اکبرنامه ۱۸۵
الحیوان ۳۱۰
الرجال ۲۸۰
الشعر والشعراء ۳۳۹
الفخری ۱۷۵-۳۱۳
الف لیله ۳۳۱
الفیه ۲۵۷-۲۵۸
القوانین ۲۶۸
الملل والنحل ۲۷-۲۸
امثله ۲۵۶
امل الامل ۲۵۱-۲۵۴-۲۵۵-۳۱۸
انجمن خاقان ۲۱۴
انجیل ۲۹۳
انقلاب ایران ۱۲۰-۱۲۴-۱۲۹
انوار السهیلی ۸۲-۲۷۷-۲۸۲
انوار النعمانیه ۲۶۰
اوضاع ایران ۲۳-۳۱
اوضاع وحیات دینی ۴۷-۳۱۲
ایران ۸۹
ایضاح الاشتباه ۲۵۱
ایقان ۲۹۵

حرف بـ

بابرنامه ۸۳
باواریان باتو ۲۲۹
برادران شرلی ۱۰۰
بحارالانوار ۲۵۴-۲۶۰-۲۸۵-۲۹۱
براهین المعجم ۲۳۲
بستان السیاحه ۳۱۹
بهجة الارواح ۱۷۰
بیان ۲۹۵
بیانات یکنفر سیاح ۱۴۸-۲۳۴-۲۹۴-۲۹۵

حرف پ

پنجسال در یکی از بلاد ایران ۱۶۳
پریشان ۲۳۳-۲۳۴-۲۳۸

حرف ت

تارتوف ۳۲۹
تاریخ اجمالی ایران ۱۷
تاریخ ادبیات عرب ۳۱۰
تاریخ‌ادبی ایران ۲۹-۳۹-۴۸-۵۱-۵۴-۵۷-۶۷ ۷۲-۱۲۱-۱۴۳-۱۵۳-۱۵۴-۲۸۸-۳۱۵
تاریخ اکبرشاه ۱۸۸-۳۱۵
تاریخ انقلاب ایران ۱۱۲-۱۵۰
تاریخ ایران ۲۱-۷۸-۸۴-۸۹-۹۶-۱۰۷-۱۱۲- ۱۳۴-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۶-۱۴۹-۲۲۲- ۲۲۳-۲۲۴-۲۹۹-۳۱۹
تاریخ بی‌بدیل ۷۱
تاریخ بیداری ایرانیان ۲۸۸-۳۱۵
تاریخ جهانگشای جوینی ۳۱۳
تاریخ حکما ۳۱۶
تاریخ خلدبرین ۳۱۴
تاریخ زندیه ۱۳۵-۱۳۶-۳۱۴
تاریخ سرجان‌ملکم ۵۳-۱۳۱-۱۳۲-۲۶۵-۲۹۳
تاریخ‌شاعری‌عثمانیان۲۵-۳۱-۸۷-۱۰۱-۱۵۴-۱۸۰ ۱۸۳-۱۸۴-۱۸۹-۳۲۹
تاریخ شاه اسمعیل ۵۶-۵۷-۵۸-۶۱-۶۸
تاریخ طب عرب ۳۱۰
تاریخ طبری ۱۶۲-۲۸۷-۳۳۹
تاریخ عثمانیان ۷۱-۷۳-۷۶-۸۷-۹۱-۱۰۱
تاریخ فلسفه اسلام ۲۹۶-۲۹۷
تاریخ کروسینسکی ۱۸
تاریخ گزیده ۱۱۴
تاریخ لین‌پول ۱۵۷
تاریخ مغول ۵۱-۲۲۹
تاریخ وصاف ۳۱۳
تاریخ هانری ۲۸
تاریخ هندوستان ۶۱-۶۷-۶۸-۸۶-۸۹
تجارب‌السلف ۳۱۳
تجربه وانتقاد ۱۶۲
تجربد ۲۸۱
تحفةالزائرین ۱۹۱
تحفةالمؤمنین ۳۰۹
تحفهٔ سامی ۳۵-۸۶-۱۷۶-۱۸۰-۳۱۶
تذکرهٔ آل‌داود ۳۱۴
تذکرهٔ ابوطالب ۱۸۰-۱۸۳
تذکره خرابات ۱۵۵-۱۶۰-۱۷۴-۱۸۴-۱۸۷
تذکره دلگشا ۲۱۹-۲۲۱-۲۲۵-۲۳۴-۲۳۹
تذکره دولتشاه ۳۱۶
تذکره سرخوش ۲۰۲
تذکره شاه‌طهماسب ۸۳
تذکره شعرای ایران ۱۷۴
تذکره محمدشاهی ۲۱۴
تذکره معاصرین ۲۰۷
تذکرهٔ میخانه ۱۹۱
تذکره نصرآبادی ۲۰۲
تذکره هفت‌اقلیم ۱۷۷-۱۷۹-۱۸۲-۱۹۰-۳۱۷
توسعه حکمت ۳۰۳-۳۰۷
تهذیب‌الاحکام ۲۵۴-۲۸۰

حرف ج

جامع‌الشتات ۲۶۸
جامع عباسی ۲۸۲-۳۰۰
جعفرخان از فرنگ آمده ۳۳۱
جلاء العیون ۲۸۵-۲۹۱
جواهرالکلام ۲۸۵

حرف چ

چهارمقاله ۱۶۳-۲۸۷

حرف ح

حاجی بابا ۱۶۳
حالت ایران ۱۱۹
حبیب‌السیر ۶۶ - ۳۱۴

حديقة الحقيقه ١٩٣
حديقه السعداء ١٨٠
حسين كرد ٣٣١
حق اليقين ٢٧١ - ٢٩٢
حقوق اسلامى ٢٦٨
حكمت الاشراق ٣٠٢
حكمت العرشيه ٣٠١
حلية المتقين ٢٨٥-٢٩١
حيات القلوب ٢٨٥-٣٩١
حيات عقلانى ١٧٣

حرف خ

خداوند نامه ٢٢١
خسرو وشيرين ٢٠٨
خط وخطاطان ٣١٨
خلاصة الافتضاح ٢٤١
خلاصة الحساب ٣٠٠
خلد برين ٩٦-١٨١
خمسه نظامى ١٧٥ - ١٨٥
خيرات حسان ٣٢٤

حرف د

دام گستران ٣٣٣
دبستان ٣٠٦
دره نادره ٣١٤
دستور الانشاء ٢٢
دستور الوزراء ٣١٦
دلائل سبعه ٢٩٥
ديوان سلطان سليم ٢٥

حرف ذ

ذره وخورشيد ١٩١

حرف ر

راحة الصدور ٢٨ - ٦٠-١٦٨
راه نو ٣٣٩
ربيع الاسابيع ٢٩١
رسالات بحثيه ٢٩٤
رسالات خيراتيه ٢٩٣
رسالهٔ سؤال وجواب ٢٥٨
رشحات سحاب ٢٢٠
رمان كورس ٣٣١
روزنامه آفتاب ٢٤٧
روزنامه اختر ١٥٠-٢٤٤-٣٤٤
روزنامه ادب ٢٤٦-٢٤٧
روزنامه ارشاد ٢٤٧
روزنامه ايران سلطانى ٢٤٦
روزنامه بهار ٣٤٣
روزنامه پرورش ٣٣٤
روزنامه تازه بهار ٢٤٥
روزنامه تايمس ٣٣٢
روزنامه تياتر ٣٣٠
روزنامه ثريا ٣٣٤
روزنامه حبل المتين ٣٣٤
روزنامه رستاخيز ٣٣٩
روزنامه صور اسرافيل ٢١٧-٢٤٥-٣٣٤-٣٣٥
روزنامه عراق عجم ٢٤٦-٢٤٧
روزنامه قانون ٣٣٤
روزنامه مجلس ٢٤٦-٢٤٧
روزنامه مساوات ٣٣٤
روزنامه نسيم شمال ٢٤٥-٣٣٤
روزنامه نوبهار ٢٤٥-٣٣٤
روضات الجنات ١٩٠- ١٩٣-٢٥٢- ٢٥٣- ٢٨٣-
٢٨٥ - ٢٨٦- ٢٩٠ - ٢٩١- ٢٩٤ -
٢٩٥- ٢٩٨- ٣٠١ - ٣٠٢- ٣٠٣ -
٣٠٤ - ٣٠٦ - ٣١٦ - ٣١٧ - ٣١٨
روضة الشهدا ٣٨-١٥١-١٨٠
روضة الصفا ١٩-٢١- ٩٩-١٨٩- ١٩٠-٢١٩-
٢٢٥-٢٨٨
رياض الشعراء ١٧٥-٢٠٢
رياض العارفين ٢٧٦-١٩٠-١٩٧-٢٢٠-٢٢٧-٢٣٢
٣٠٣-٣٠٦-٣٠٧

حرف ز

زاد المسافرين ٢٤٤

زادالمعاد ۲۹۱
زبده ۳۰۰
زینت‌المدایح ۲۱۴

حرف س

سالی درمیان ایرانیان ۱۴۳- ۱۵۱- ۱۶۷- ۲۱۶- ۲۳۳-۲۳۷ ۲۸۶-۳۰۱-۳۰۷
سرداریه ۲۳۹-۲۴۱
سرگذشت اشرف خان ۳۳۰
سرمایه ایمان ۳۸۳-۳۰۶
سفارت بدربارتیمور ۵۴
سفارت نامه خوارزم ۲۱۹
سفرنامه ایران ۱۹
سفرنامه سرکلمانتس مرخام ۴۸
سفرنامه سیاحان ایطالیائی ۶۴-۶۵
سفرنامه شاردن ۹۴
سفرنامه ناصرالدینشاه ۸۳
سفرنامه ناصرخسرو ۲۸۷
سفرنامه یکنفرسیاح ۲۷۴-۲۷۸
سفینة‌المحمود ۲۱۴
سلسلة‌النسب ۲۹-۳۱- ۴۱-۴۳- ۴۵-۴۷-۴۹ ۵۰ - ۵۲
سلسله قاجاریه ۱۳۶-۱۳۸
سلیمان و بلقیس ۱۸۵
سواطع‌الکلم ۱۸۵
سه برادران ۱۰۰
سیاحت نامه ابراهیم بیك ۳۳۱
سیاحتهای نخستین ۸۷
سیاست نامه ۲۹ - ۲۸۷

حرف ش

شامات درتسلط مسلمین ۲۵۵
شاهنامه ۲۶-۱۷۵-۲۲۱-۲۴۱-۳۴۱
شاهنامه شاه اسمعیل ۱۷۵
شاه ودرویش ۱۷۷
شبابیه ۱۸۳
شرایع‌الاسلام ۵۹-۲۶۸-۲۸۱
شرح احوال هیئت اعزامی ۱۳۷
شرح اسماء ۳۰۲
شرح اصول ۳۰۲
شرح‌الزیاره ۲۸۶
شرح‌الصدر ۳۰۴
شرح‌الفوائد ۲۸۶
شرح‌الهدایه ۳۰۲
شرح تاریخی تجارت انگلیس ۱۱۲
شرح جاربردی ۲۵۷
شرح جامی ۲۵۷
شرح مثنوی ۳۰۷
شعرالعجم ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۷۵- ۱۸۳-۱۸۵- ۱۸۶-۱۷۹-۱۹۰-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۹
شفا ۳۰۲
شکوك‌الدلیل ۲۴۱
شمس‌المعارف ۳۱۱
شمع انجمن ۲۰۲
شواهدالربوبیه ۳۰۲-۳۰۷
شهرانگیز ۱۸۰
شهنشاه نامه ۲۲۱
شیروشکر ۱۹۱-۳۰۰
شیرین وخسرو ۱۷۵

حرف ص

صبائیه ۱۸۳
صحائف‌الاخبار ۱۰۱
صفات‌العاشقین ۱۷۸
صفوة‌الصفا ۱۸-۳۰-۴۱-۴۲-۴۷-۴۹- ۳۱۴

حرف ط

طاقدیس ۲۸۶
طبیب اجباری ۳۲۷-۲۲۹
طوفان‌البکاء ۱۶۱

حرف ع

عالم‌آرای عباسی ۴۸-۵۰- ۵۱-۵۳-۵۴-۶۲-۸۶ ۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۲-۱۰۷-۱۵۹-۱۸۱ ۱۹۳ - ۲۹۹

عبرت نامه ۲۲۱
عجائب المخلوقات ۳۱۷
عشق وسلطنت ۳۳۳
عقائدالشیعه ۲۷۱-۲۷۵
عین الحیاة ۲۸۵-۲۹۱
عیون الانباء ۳۱۶

حرف ف

فرهاد وشیرین ۱۸۱-۲۲۵-۲۲۷
فوائدالمدینه ۲۶۵

حرف ق

قابوسنامه ۲۸۷
قرآن ۲۹۲
قصابیه ۲۴۱
قصص العلما ۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۵-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۲-۲۸۳-۲۹۰-۲۹۹-۳۰۱-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۱۷-۳۱۸
قواعدالاسلام ۵۹

حرف ك

کافی (کافیه) ۲۵۴-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۹
کتاب السفره ۱۵۱
کتاب برجاسس پیلگریمز ۱۰۰
کتاب حیات ۲۴
کسر اصنام ۳۰۲
کشف الحجب ۲۵۱-۲۵۳-۲۶۵
کشکول ۱۹۱-۲۸۲-۳۰۰
کلثوم ننه ۲۶۴
کلمات مکنونه ۳۰۵

حرف گ

گزارش مردم گریز ۳۲۷
گلستان ۲۰۰-۲۳۲-۲۳۸-۳۴۴
گلشن صبا ۲۲۱
گلشن محمود ۲۱۴
گنجینه ۲۲۲
گوهرمراد ۲۸۳ - ۳۰۶

حرف ل

لؤلؤة البحرین ۲۵۱- ۲۵۵- ۲۶۵- ۲۷۱- ۲۸۳ - ۳۱۸
لیلی ومجنون ۱۷۵-۲۰۸

حرف م

مآثرالسلطانیه ۱۳۸
مثنوی ۴۳
مجالس المؤمنین ۴۹-۱۷۶-۱۷۸-۱۷۹-۱۷۷-۲۵۱-۲۵۳-۳۱۸
مجله ارمغان ۳۴۳
مجله انجمن همایونی ۲۶-۳۰-۴۲- ۵۰- ۵۱- ۵۲ ۵۴- ۵۶- ۱۳۸
مجله ایرانشهر ۳۴۲ - ۳۴۳
مجله پارس ۳۴۳
مجله دانش ۳۴۳
مجله عالم نسوان ۳۴۳
مجله فردوسی ۳۴۳
مجله فروغ تربیت ۳۴۳
مجله کاوه ۳۳۴-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۳
مجله گل زرد ۳۴۳
مجله گنجینه معارف ۳۴۳
مجله ممات وحیات ۳۴۳
مجمع البیان ۲۸۳
مجمع الفصحاء ۲۲-۳۶-۱۴۰-۱۵۹-۱۷۲-۱۷۵-۱۷۷-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳- ۱۸۵ - ۱۸۶-۱۹۰-۱۹۷-۲۱۴- ۲۱۵ - ۲۱۶-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰- ۲۲۱ - ۲۲۴-۲۲۷-۲۳۲-۲۳۴- ۲۴۴ - ۲۸۲-۲۸۶-۳۰۰-۳۰۳-۳۰۶
مجمل التواریخ ۳۱۴
محمود وایاز ۱۹۱
مخزن الاسرار ۱۸۷

مغلات ٢٨٢
مرآت‌البلدان ٣٢٢
مرآت الممالك ٢٣
مراسلات بوسبك ٢٤
مركز ادوار ١٨٥
مشاعر ٢٨٣-٣٠١
مشكوة‌الانوار ٢٨٥-٢٩١
مطاعن الصوفيه ٢٩٣
مطالعه در تذكره ٤٣
مطبوعات وشاعرى ايران ١٦٩-١٧٠-٢١٧-٢٤٢-٢٤٣-٢٤٥-٢٤٦-٣١١-٣٢٢-٣٢٦-٣٣٤-٣٣٥-٣٣٧
مطلع‌الشمس ٨٣
معالم العلماء ٢٥١
معجم البلدان ٣٢٢
مفاتح الشرايع ٣٠٤
مفتاح الفلاح ٣٠٠
مفتاح اللبيب ٢٥٩
مقامات حريرى ٢٨٧
مقباس المصابيح ٢٨١
ملانژ آزياتيك ٣٩
مناقب العارفين ٤٣-٤٧
منتخبات آثار فارسى ٢٢
منتخب التواريخ ١٥٥-١٨٥-١٨٦-١٨٨
منتظم ناصرى ٣٢٢
منشآت السلاطين ٢٢-٢٦-٦٩-٨٩-٩٠-٩١
منشآت رشيدى ٤١
منظومه ٣٠٣
من‌لايحضر ٢٥٤-٢٨٠
منهاج‌الصالبين ٢٩٥
منية‌الفضلا ٣١٣
مواد لازمه ١٤٥-١٦٤-٢٩٥
موش وگربه ٣٤٤
ميزانتروپ ٣٢٧-٣٣٩

حرف ن

ناسخ‌التواريخ ١٣٩-١٤٣-٢٣٢-٢٤٨
ناظر ومنظور ١٨١
نامه دانشوران ٣١٦
نان وحلوا ١٩١-٢٨٢-٣٠٠
نجوم السماء ٢٥٢-٣١٨
نسب نامه ١٨-١٩
نسيمة السحر ٢٥٣
نفحات ٤٨
نقاشى ونقاشان ٦٧
نقطة‌الكاف ١٦٤-٣٢٥
نمكدان ٢٣٢
نمكدان حقيقت ١٩٣

حرف و

واردات‌القلبيه ٣٠٢
وافى ٢٥٤
وامق وعذرا ٢٠٨
وجه‌الوين ٣٤٤
وزير لنكوران ٣٣٠
وسائل ٢٩٤
وضع ايران (باوضاع ايران رجوع شود)
وفيات الاعيان ٣١٦

حرف ه

هدايه ٦١
هفت بهشت ١٤٥
هفت پيكر ١٧٥
هفت كشور ١٨٥
هفت منظر ١٧٥

حرف ى

يوسف‌وزليخا ٢٠٩